

دائرة المعارف تصنیف ایران

سیاحتنامه مشاردون

نویسنده
محمد عباسی



دائرة المعارف تمدن ایران

سیاحتنامه شاردن

ترجمه: محمد عباسی

مجلد چهارم

(آداب و عادات، صنایع و تجارت و تقوید ایرانیان)

با حواشی و تعلیقات لغوی و تاریخی و تصاویر نفیس باستانی

فروردین ۱۳۳۶ شمسی



مؤسسه مطبوعاتی امیرکبیر

چاپخانه فرهنگین - تهران

قسمتی از نظریات مطبوعات ایران راجع به مجلدات اول و دوم سیاحتنامه شاردن روزنامه ایران ماهی نویسد:

(ایران ما شماره ۳۰۳ مورخه ۲۹ آذر ۱۳۳۵)

«آقای محمد عباسی مترجم دوره ده جلدی سیاحتنامه شاردن که بحقیقت «دائرة المعارف تمدن» است در کار ترجمه این مجموعه بزرگ و مؤسسه مطبوعاتی امیر کبیر در انتشار این اثر نفیس و گرانبها، کار پرارزش و عظیمی را آغاز کرده اند.

برای ما ایرانیان - که امروز در خمود و خمول بسر میبریم و غالباً عظمت و شکوه زندگی نیاکان خویش را از یاد برده ایم - بسیار جالب و دلنشین است که از زبان يك جهانگرد بیگانه، که هیچگونه بستگی و پیوستگی با ما نداشته است شرح مبسوط و مفصل از مفاخر و مآثر اجداد خود بشنویم.

شوالیه ژان شاردن جهانگرد و فیلسوف فرانسوی (۱۶۴۳-۱۷۱۳) طی دو سفر طولانی در ایام صفویه - که ایران باز باوجی و قله‌ئی از عظمت دیرین رسیده بود - در سراسر کشور ما سیاحت و گشت و گذار و تحقیق و تجسس پرداخت و ره آورد این سفر او ابتدا برای هموطنانش و از آن پس برای همه جهانیان، مجلدات دهگانه این سیاحتنامه بزرگ اوست که در آن با دقت و کنجکاوی تمام، در همه مظاهر و مبانی زندگی آن روز ایران و

تحقیق در گذشته باستانی آن بتفحص و تحقیق پرداخته است و با امانت و دقت کامل نتیجه مشاهدات و مطالعات خود را ثبت کرده است و برای مایادگار گذاشته. دراهمیت و ارزش کار و تحقیق و مطالعات او کافی است که برای خوانندگان این مختصر چند نقل قول کنیم: «تالیفات این جهانگرد بزرگ بسیار پرمغز و مشحون از بدایع تحقیق و تاریخ می باشد. فلاسفه و مورخین عالی مقام سده هیخده میلادی: هونتسکیو، روسو، دیدرو، هلویشوس و گیبون در تحقیقات فلسفی و تاریخی خود از سیاحتنامه شاردن استفاده های شایان توجهی کرده اند» این مطلبی است که «دائرة المعارف بریتانیا» درباره سیاحتنامه شاردن نوشته است. «ادوارد برون» مستشرق مشهور در باره وی میگوید: «شاردن معتبر ترین مورخ عهد صفوی است» و «گیبون» مورخ شهیر این جهانگرد را چنین وصف میکند: «شاردن يك نفر محقق و فیلسوف بزرگ میباشد.»

آقای محمد عباسی اکنون دست اندر ترجمه این سیاحتنامه پر عظمت و براهمیت میباشد و تا بحال دو مجلد از مجلدات دهگانه این کتاب را ترجمه کرده اند (جلد اول سوای مقدمه مترجم که ۴۶ صفحه است در ۹۲ صفحه با تعلیقات و حواشی سودمند و جلد دوم با فهرست و حواشی در صفحه ۵۱۰) بالنتیجه میتوان در نظر داشت که اگر کار بدین منوال پیش برود پس از انتشار جلد دهم، کتابی در پنج هزار صفحه (رقعی) مشحون از مطالب عمیق تاریخی و سودمند و در عین حال شیرین و سرگرم کننده در اختیار پارسی زبانان گذاشته خواهد شد. مؤسسه مطبوعاتی امیر کبیر اهتمام بطبع این اثر مقتنم و پربها مصروف داشته است و تا کنون چنانکه گفتیم دو جلد آن را منتشر کرده. در این مجال مختصر نمیتوان از اهمیت این کار سخن گفت و بحث بیشتر و دقیق تر در باره اثر پرداخت، در فرصت دیگر بیشتر از این کتاب سخن خواهیم گفت. توفیق مترجم را در کاریکه پیش گرفته آرزو مندیم.

میر هادی رهگذر خراسانی

سیاحتنامه شاردن*

یاد ائرة المعارف تمدن ایران

ترجمه آقای محمد تبابی

tarikhema.ir

«شاه عباس دوم صفوی در رعیت پروری و مملکت داری اگر از همنام بزرگ خود، شاه عباس اول، جلوتر نباشد عقب تر نیست داستانهای بیشمار اجتماعی که در میان عامه بسلف بزرگوار او نسبت میدهند، در حقیقت متعلق بخود وی میباشد و اسناد موجود در کتب معتبر تاریخی بهترین گواه این ادعا است. شاه عباس ثانی اساس ترقیات امپراطوی ایران را که در ایام صفویه از دریای سیاه تا رود سند هندوستان گسترده شده بود در توسعه و تکامل اقتصادی تشخیص داده بود او بیشتر از همه بتجارت بخصوص بصادرات کشور علاقه داشت و بطور کلی میخواست که تمام بازارهای اروپا منحصرأ متعلق بیازرگانان ایرانی باشد شرایط زمان نیز با این فکر مساعد بود چه اروپا که از ترکان عثمانی وحشت داشت، بیش از پیش بایران نزدیک میشد. و در نتیجه این سیاست اقتصادی روز بروز سطح ثروت عمومی مملکت و ذخایر دولت افزایش می یافت، و شاه عباس ثانی مبلغی از این درآمدهای سرشار را بخريد جواهرات نفیس و گران بها تخصیص داده بود. او همه ساله يك قسمت از عایدات مالیاتی را صرف خرید گوهرهای قیمتی که در اكناف و

❖ مجله روشنفکر، شماره ۱۷۶

اطراف جهان پیدا میشد، کرده بود، و در اجرای همین نظریات خود یکی از بازرگانان بسیار معتبر اروپایی مقیم در بسار اصفهان را بسمت نماینده مخصوص با اعتبارنامه های رسمی بصوب اروپا گسیل داشت تا نفیس ترین جواهرات عالم را برای دربار صفوی خریداری و بایران حمل کند. این نماینده مخصوص «شوالیه ژان شاردن» جهانگرد فیلسوف فرانسوی بود که برای مطالعه در آفاق و انفس بسیر و سیاحت می پرداخت و در ضمن بتجارت اشتغال داشت.

عاشق ایران

«شاردن پیش از اینکه بایران بیاید، در کتب معتبر تاریخی قدیم از قبیل کتاب هایی که هرودت و استرابن و کزنفون و پروکوپ و آمیان مارسلین نوشته بودند بآدمین درخشان ایران در عهد باستان آشنا شده بود و این آشنائی پس از ورود بایران و دیدن امپراطوری صفوی که جانشین واقعی ساسانیان بشمار میرفت، تکمیل گردید.

شاردن در درخشنده ترین ادوار تاریخی ایران بعد از اسلام یعنی دوره صفویه به ایران آمده بود، و بدین طریق آنچه را که از عظمت ایرانیان در کتابهای قدیمی خوانده بود همه را راست و درست و مطابق واقع دید و بدین طریق عاشق تمدن ایران گشت و بآموزش زبانهای فارسی و ترکی و عربی پرداخت و ادبیات و تاریخ ایران را از منابع خود ایرانیان تحقیق و تتبع کرد و بدین طریق توانست مطالعات تاریخی و اجتماعی و فلسفی خود را در باره یکی از بزرگترین ملل مشرق زمین، یعنی ایرانیان انجام دهد.

ثمره نیم قرن زحمت

شاردن ضمن انجام دستورات شاهنشاه بزرگ صفوی، مقدمات کار عظیم خویش را نیز فراهم می آورد. او میخواست دایرة المعارف تمدن مشحون از بدایع ایران را برشته نگارش در آورد و این کار بسیار سخت و بزرگی بود، اما همت و پشتکار، استعداد و نبوغ خارق العاده وی بر همه مشکلات فایق آمد.

چنانکه گفتیم ابتدا بتحصیل عمیق السنه ثلاثه فارسی و ترکی و عربی پرداخت و بدین طریق کلید آشنائی مستقیم با خود ایرانیان را بدست آورد. در نانی تاریخ گذشته و باستانی ایران را از منابع یونانی، رومی، ارمنی و یهودی از نظر گذرانید و تمام آنچه را مورخین بزرگ قدیم نوشته اند، با اوضاع مشهود و موجود روز، یعنی دوره درخشان صفوی مقایسه کرد. سوم در مدت

ده سال اقامت خود در امپراطوری ایران مدام در اکناف و اطراف این شاهنشاهی بزرگ بسیر و سیاحت و تحقیق و تتبع در آداب و عادات ایرانیان پرداخت و تمام خصوصیات ملی و جشنها و داستانها و افسانه های معلی را گرد آورد. چهارم آنکه یک نفر نقاش هنرمند و چیره دست انگلیسی، بنام گرالات را استخدام کرد و به همراه خود بایران آورد، تا تصاویر آثار تاریخی و باستانی ایران را ترسیم کند و بدین طریق يك اطلس و جامعی از آثار عتیق و باستانی ایران تهیه و تدوین کرد که در نوع خود عظیم النظیر است. در سیصد سال پیش برای اولین بار، شاردن آثار تخت جمشید را با اروپائیان معرفی کرد، و بطور کلی بنای دانش ایران شناسی را پدید آورد. او درست نیم قرن برای تأمیف و تدوین سیاحتنامه ده جلدی خود که يك دائرة المعارف واقعی از تمدن ایران است زحمت کشید، او يك شاهنامه واقعی برای ایران تألیف کرد. بهمین جهات داشتن یک دوره از این سیاحتنامه گرانبهای بی نظیر برای هر ایرانی واجب و ضروری است.

خوشبختانه اخیراً این سیاحتنامه، اگر بهتر گفته شود، دائرة المعارف تمدن ایرانی بوسیله مترجم باقریحه آقای محمد عباسی که مدت هاست با مجله روشنفکر همکاری دارند، بفارسی ترجمه گردیده و دو جلد از آن انتشار یافته است.

آقای محمد عباسی با ترجمه این سیاحتنامه، خدمت بزرگی بفرهنگ کشور خود انجام داده اند و جا دارد که از این خدمت گرانبهای ایشان، بوجه احسن تشویق و قدر دانی بعمل آید.

ما امیدوار هستیم که آقای محمد عباسی، همکار گرامی ما هر چه زودتر ترجمه سایر مجلدات این سیاحت نامه را بیابان رسانند، و در دسترس علاقمندان قرار دهند.

خ . ن

سیاحتنامه شاردن

ایران و ایرانیان

فصل اول : کلیات

سه جلد نخست از سیاحتنامه من روزنامه
 حوادث ، و ملاحظات نویسنده از پاریس تا
 صنایع ، مذہب . اصفهان است . این مجلد چهارم ، و سه جلد آینده
 مشتمل است بر تعریف و توصیف کلی ایران ؛ در
 این قسمت از طبیعت و اخلاق ، آداب و عادات مردم ، و صنایع ملی وی
 برای تهیه اشیاء و مواد لازم بحث میشود ؛ تحلیل علوم و فنون
 ظرفیت موجود و متداول در کشور ؛ تشریح حکومت و دولت ؛ و بالاخره
 تعریف آئین و مذہب مردم مملکت مأخوذ از آداب و شعایر مذہبی
 عمومی ، و آثار معتبر و معتمد دینی ، مطمح نظر است .

ایران، چنانکه از تعریفات جغرافیائی ایرانیان
 بزرگترین امپراطوری
 برمیآید بزرگترین امپراطوری جهان است؛ چون
 در این آثار حدود و ثغور کشور با همان سرحدات

باستانی آن، یعنی چهار دریای بزرگ: دریای سیاه، بحرا احمر، بحر
 خزر، و بحر عمان (۱)؛ و شش نهر مشهور تقریباً همشان بحار فـرات،
 ارس، دجله، فاز (۲)، اوکس (۳)، و ایندوس (۴) نموده شده
 است. بهیچوجه ممکن نیست که حدود و ثغور این امپراطوری عظیم و
 وسیع را روشنتر از این تعیین کرد، چون این کشور بمانند دول سلاطین
 کوچک نیست که رودخانه کوچکی، یا صخره سنگی سرحدات آنرا
 محدود کند. ایران تقریباً در تمام اطراف سرحدات خود، دارای فضایی پهنای
 سه تا چهار روزه راه میباشد و با وجود اینکه اکثر این مناطق سرحدی،
 عالیتین و حاصلخیزترین نواحی عالم میباشد، همچنان غیر مسکون است؛
 مشرق و مغرب کشور شاهد صادق این مثال میباشد. ایرانیان
 متروک گذاردن چنین اراضی پهنای را مابین امپراطوریهای عظیم-
 الشان، نشانه عظمت واقعی می‌شمارند، و اظهار میدارند که بدین طریق از
 بروز اختلافات سرحدی ممانعت بعمل می‌آید، و ممالک بایر مزبور فی-

(۱) خلیج پارس (Le Soir Persique)

(۲) رودخانه ریون، نهر بسیار معروفی است در گرجستان و
 قفقاز که بدریای سیاه میریزد، و در مجلدات سابق شاردن بتفصیل از آن
 صحبت کرده است.

(۳) Oxe، اوکسوس، آموریا، جیحون است.

(۴) Indus، سند، نام شبه قاره هندوستان از اسم این رودخانه بزرگ
 پدید آمده است.

الحقیقة بمنزله دیوارهای کشور شاهنشاهی محسوب میگردد .

انهار و بحار مذکور امروزه سرحدات ایران بشمار نمیروند؛ وسعت امپراطوری ایرانیان از جانب **بحر احمر** کاسته شده ، و دیگر این کشور در ساحل دریای مزبور مالک ممالکی نیست . مع هذا **جعفر افیون ایرانی** بدون تردید در تازه ترین آثار خود، حدود، و ثغور کشور را همچنان مطابق سرحدات باستانی آن تعریف میکنند؛ و مدعی هستند که انهار و بحار مزبور فی الواقع و بحق حدود طبیعی مملکت است ، و تغییرات حاصله در یکی دو طرف ، قابل اهمیت نمیباشد ، چون برای استرداد مناطق از دست رفته تجدید دوره سلطنت سلطانی بمانند **شاه عباس کبیر**، که فقط شصت سال از شاهنشاهی وی میگذرد ، کاملاً کافی است که از نو سرحدات امپراطوری همچنان در حدود باستانی آن مستقر شود.

ایران چنانکه من مشاهده کرده ام ، از **گرجستان** **پهنای امپراطوری ایران** در چهل و پنج درجه عرض شمالی ، حد اعلای سرحدات آن در جانب شمال ، تا نیست و چهار درجه در جنوب ، تا امتداد **نهر ایندوس (سند)** گسترده شده است ؛ و از شصت و هفت درجه طول شرقی ، از جبال **آرارات** در باختر تا حدود و از ده درجه ، تا **هندوستان و ترکستان** ، در خاور امتداد دارد ، قطر طول این امپراطوری که از **نهر ایندوس** تا رودخانه **فاز** کشیده شده ، کاملاً بالغ بر پانصد و پنجاه **فرسنگ ایرانی** ، معادل هفتصد و پنجاه **فرسنگ فرانسوی** است ، درازای شاهنشاهی ایران چنان است ، و پهنایش نیز اقلاً نزدیک بسیصد **فرسنگ** میباشد .

ایرانیان کشور خویش را بنامی میخوانند که آنرا
 به بحثهای تاریخی و بیکسان ایرون، و ایران (۱) تلفظ میکنند؛ این
 لغوی: ایران، پارس، نام باستانی را تورانیان که ایرانیان کنونی
 عجم، عراق منتسب بآنان هستند (۲) ابداع کرده اند. در تاریخ

آمده است که در عهد افراسیاب، نهمین شاهنشاه ایران، امپراطوری
 آنان، علاوه بر ممالک کنونی، در جانب شمال و مشرق مشتمل بوده بر کلیه
 کشورهاییکه مابین دریای کاسپین (قزوین، خزر،) و بحر چین واقع
 شده است؛ و که پادشاه مزبور با نهر اوکسی (جیحون، آمودریا) این
 امپراطوری عظیم النظیر را تقسیم کرد، قسمت جنوبی را ایران، و شمالی
 را توران خواند؛ همچنانکه بگویند آنسوی نهر (ماوراءالنهر)، و
 اینسوی نهر. نامهای ایران و توران، غالباً در تواریخ قدیمی ایران
 دیده میشود؛ کی ایران و کی توران (۳) بجای شاهنشاه ایران، و
 شاهنشاه توران؛ ایراندخت و توراندخت (۴) بمعنای ملکه های این
 ممالک میباشد؛ و هم اینک در این ایام، شاهنشاه ایران (۵) را عموماً
 پادشاه ایران، و صدراعظم کشور را، ایران مدار (۶)، قطب (۷) ایران
 می نامند.

Iran Iroun (۱)

(۲) طبق تحقیقات دقیق محققین و مستشرقین تورانیان و ایرانیان،
 همه شان آریائی نژاد میباشند، مراجعه فرمائید به: یشتها ترجمه و تفسیر
 استاد پورداد، و حماسه سرائی در ایران بقلم دکتر ذبیح اله صفا.

Key Iran, Key touran (۳)

Irandoct Tourandoct (۴)

Le Roi de Perse (۵)

Iran Medary le Pole de la Perse (۶)

ایران تسمیه کنونی (۱) و بسیار معمولی کشور است، نامی که در درجه دوم، بیشتر مصطلح می‌باشد، کلمهٔ فارس (۲) است، که اسم خاص ایالتی است که در عهد باستان پرسپول (۳) پایتخت آن بوده و سرتاسر امپراطوری بدان نام خوانده شده است؛ چون در دوره سلطنت سلسله دوم سلاطین ایران، این ایالت در رأس امپراطوری و مقر پادشاهان بوده است. استعمال کلمهٔ پارس (۴) بسیار قدیمی می‌باشد؛ ایرانیان هنوز هم پارسی قدیم را که پیش از اسلام نیز متداول بود، زبان فرس (۵)، یعنی لسان پارسی می‌خوانند. بسیاری از دانشمندان کلمه فارس را مشتق از فیروز (۶) میدانند که در زبان عبری و کلدانی بمعنای تقسیم می‌باشد؛ و مدعی هستند که کوروش بعد از تسخیر امپراطوری بابل آنرا مابین پارسیها و مادها قسمت کرد، و پارس از آن مشتق گشت. این علما می‌توانستند برای اثبات ادعای خود، همچنین بیفزایند که در زبان پارسی نیز کلمه مورد بحث (فارس، فرس)، بمعنای تقسیم می‌باشد، و از فرستادن (۷) مشتق شده است؛ ولی ایرانیان باین اشتقاق که مبین تقدم امپراطوری بابل بر شاهنشاهی ایشانست، توجه نمی‌کنند و در پی اثبات آن نیستند

(۱) تقریباً دوهزار سال پیش، در کتیبه‌های ساسانیان، مخصوصاً شاپور ساسانی، نام ایران و انیران آمده است. مراجعه شود بتاريخ ایران در دورهٔ ساسانیان تألیف استاد کریستنسن دانمارکی.

(۲) Fars

(۳) تخت جمشید Persepolis

(۴) Perse

(۵) Saboun Fours' langue de Perse

(۶) Pherez

(۷) Feresten

وبالعکس مدعی میباشند که ایران کانون اقدام امپراطوریهای عالم است ولی بهر صورت ، کلمه فارس ، در پارسی قدیم مثل عربی بمعنای سوار می باشد ، لغت فراش که در پارسی کنونی به نجیب زاده (۱) اطلاق میشود ، از آن آمده است . نکته ای در ترجیح این اشتیاق بیش از پیش موید عقیده من میباشد ، آنست که سرتاسر امپراطوری ایران و بخصوص ایالتی که بنام فارس خوانده ، پر است از اسب ، وبطوریکه در مشرق زمین عقیده دارند ، اصیل ترین اسبهای جهان در این کشور بار می آید (۲) . کزنفون (۳) آورده است که برای نخستین بار کورش پارسه را سوار کار بار آورد ؛ این پادشاه با حرکت مدام در پشت اسب سیاه ، بطبقه اعیان کشور درس سواری بیاموخت ، وفرمان داد هر کسی که امکان دارد ، سواره باشد ؛ بدینطریق سوار کاری چنان در مملکت معمول ومتداول گشت که فقط افراد بی قابلیت پیاده راه میرفتند مصنف مزبور برای اثبات حکایت خویش می افزاید که ، در (ایران باستان) سه چیز را بکودکان می آموختند : راستی ، تیراندازی ، سوار کاری . اینک در این ایام (دوره صفویه) ماده سوم این اصول ، کاملاً مجری و معمول میباشد . همه کس ، حتی کسبه واصناف نیز سواره راه میروند . هر شخصی دارای مرکوب خاص خویش است ، واسب در کشور بسیار فراوان میباشد . بطوریکه ، قبل از قرن اخیر ، درمیان سپاهیان ایران

(۱) Ecuyer

(۲) در ایران باستان اغلب اسامی رجال مرکب و مشترك با کلمه اسب میباشد . گشسب ، لهراسب ، ارجاسب والخ وغيره .

(۳) Xenophon کزنفون سردار و مورخ مشهور یونانی ، مصنف

کتاب کوروپدی وعقب نشینی ده هزار نفره (۳۵۵-۴۲۷ ق م)

صنف پیاده نظام وجود نداشت تمام لشکریان سواره نظام بودند و جای تردید نیست که در نتیجه مشاهده این رسم ثابت ایرانیان ' و سوار کاری مدام ایشان ، داستانهای سانتور (۱) ، سازی تر (۲) ، و پر سه (۳) را یونانیان پدید آورده اند.

اعراب و ترکان (عثمانی) ، ایرانیان را عجم ، و ایران را عجمستان (۴) می نامند ، که مفهوم بیگانه و اجنبی (۵) و نیز وحشی (۶) را می رساند. وجه تسمیه این نام آنست که ، ایرانیان اگرچه مسلمان ، عالم و عاقل ، و غیور و متعصب اند ، ولی از نژاد عرب (۷) که بانی اسلام و منبع علوم (۸) میباشد ، نیستند ؛ درست در همان مفهومی که یونانیان ملل جهان را وحشی می نامند و از عنوان سلطان العرب والعجم که مقام

(۱) Centaures ، در اساطیر یونانی آمده است که سانتورها موجودات خارق العاده نیمه انسان و نیمه اسبی بوده اند .

(۲) Sagitaire سازی تر ، قوس ، صورت نهم از زوج ، که اروپائیان ، بشکل سوار تیر انداز نیمه انسان و نیمه اسبی نشان میدهند .

(۳) پرسه Persée قهرمان اساطیری یونانی که سوار اسب بالداری بود.

(۴) Agemeslaam

(۵) Etranger

(۶) Barbare

(۷) علی الظاهر برای مقابله با این تفاخر نژادی بود که ایرانیان نیز اعراب را تازی خواندند . معینا بعضی از علمای لغت عقیده دارند که این کلمه منسوب به طی را می رساند (حواشی برهان قاطع ، بقلم آقای دکتر محمد مین .)

(۸) تمدن و عدم اسلامی ، حتی لغت و قواعد زبان عرب را نیز ایرانیان بوجود آوردند . اسامی سیبویه ، ابن سینا ها ، محمد بن زکریای رازی ها ، فیروز آبادی ها را در تاریخ اسلامی با کمال افتخار یاد میکنند .

خلافت عثمانی (۱) دارد، همین معنی قصد میشود، یعنی که تمام ملل عالم تحت سلطنت وی میباشد؛ و یکی از دسته های نظامی نگهبان شخصی سلطان ترکیه عثمانی را عجم اوغلان، فرزندان وحشیان می-نامند، و مقصود آنست که اینان اهل خود ترکیه نیستند. کلیه اعلام و اسامی را، که برای ایران در کتب قدما، از جمله کتاب مقدس (تورات) آمده است، در اینجا ذکر نخواهم کرد؛ بعضی از این نامها، اسامی سلاطین یا اشخاص عالیمقام است، چون الام (عیلام)؛ برخی دیگر اعلام ایالات امپراطوری میباشد، مثلاً کوٹ (۲-۴)؛ و عده ای دیگر در اعصار باستانی از اسامی شهرهای بسیار بزرگ کشور اخذ شده است مانند عراق یا اراک (۳)، که در دهمین بخش سفر تکوین آمده است، و به معنای شهری میباشد که در کنار آب مسکون گشته است. مشرق زمین از جمله اعراب و ایرانیان، امروزه تمام ایران را عراقین که جمع عراق است، می نامند؛ و آنرا بدو قسمت تقسیم میکنند، عراق عرب، عراق عجم و این چنانست که بگویند: بلاد اعراب، و شهرهای غیر اعراب (۴)؛ و این دو اصطلاح بعضی اوقات برای تقسیم ایران به دو بخش سفلی و علیا (۵) بکار میرود، که قسمت اخیر تا ایندوس (نهر سند) امتداد می یابد. فی الجمله در همین ایام مردمان ایرانی به

Le Grand Seigneur (۱)

Cuth (۲)

Erec, Arac (۳)

Barbares (۴)

basse et haute (۵) سهل و جبل، و منخفض و مرتفع نیز میشود

ترجمه کرد.

نام دیگر نیز خوانده میشوند: شیعه، و رافضی، و این عنوان هنگامی اطلاق می شود که از آئین و مذهب ایرانیان صحبت بمیان آید، و قریباًش، که در موقع ذکر فتوحات و کشور گشایی آنان مستعمل است، دیگر بیشتر از این، در این مقوله بحث نمی نمایم، چون در آینده بمناسبت باز هم صحبت خواهم داشت.

جغرافیون ایرانی، امپراطوری ایران را به بیست و چهار ایالت تقسیم میکنند، و يك ولايتی را که ترکان عثمانی از ایرانیان گرفته اند، و هنوز هم در دست آنهاست، در جزو این تقسیمات قرار میدهند. علمای جغرافی، اسامی پانصد و

نفوس و آبادی، جبال و انهار، پانصد و چهل و چهار شهر و قصبه

چهل و چهار منطقه مهم، قصبه های سور و بارودار، شهر، و قلعه را ذکر میکنند؛ و در حدود شصت هزار دهکده، و چهل میلیون نفوس میشمارند بعداً از کوهها و نهرهای کشور صحبت خواهم کرد، و اینك بذکر همین يك نکته اکتفا میکنم و میگذرم. در تمام جهان سرزمینی وجود ندارد که بقدر ایران جبال کثیر و انهار قلیل داشته باشد. در این مملکت رودخانه ای وجود ندارد که قابل کشتیرانی بسوی قلب امپراطوری باشد، و نیز نهری پیدا نمیشود که برای حمل و نقل از يك ایالت به ولایت دیگر مورد استفاده قرار بگیرد. انهاری که بعنوان حدود و ثغور امپراطوری ذکر کرده ام؛ در سرحدات جاری میباشد، و بداخل کشور جریان ندارند.

سرزمین ایران خشك و بایر و بی حاصل، کوهستانی و کم سکنه است، البته بحث من کلی است؛ يك و جغرافیایی

يك بحث کلی اقتصادی و جغرافیایی

دوازدهم اراضی این مملکت مسکون و مزروع

نمیباشد، بعد از اینکه دو فرسنگ از شهرهای بزرگ دور شدید، فقط پس از بیست فرسنگ دیگر روی آبادی خواهید دید. نواحی جنوبی بخصوص فاقد سکنه و زراعت میباشد؛ و صحاری عظیمی گسترده شده است. علت این بایری فقط فقدان آب میباشد. در قسمت اعظم کشور، آب پیدا نمی شود بطوریکه مردم ناگزیر آب باران جمع آوری میکنند، یا مجبور باستخراج آب چاه از زیر زمین میگردند در هر منطقه ای که آب فراوان میباشد، زمین حاصلصیز و خوب و خرم است [مرتفع ترین کوههای جهان در ایران است مع هذا کله ایران، چنانکه گفتیم سرزمینی است] کوهستانی؛ جبال این کشور باندازه ای زیاد میباشد که سرتاسر ایالات بزرگ مستور از کوههاست، بمانند ولایتی که در خاوار است، و به همین جهت **کوهستان (۱)** نامیده شده، که بمعنی سر زمین مستور از جبال میباشد (۲) بلند ترین کوههای جهان در ایران است. **کوه توروس (۳)** که سرتاسر امپراطوری را قطع کرده دارای قللی است که بعلت ارتفاع زیاد بهیچوجه دیده نمیشوند. مرتفع ترین قسمتهای این سلسله جبال عبارتست از: **کوههای آوارات در ارمنستان علیا؛ رشته کوههایی که ماد را از هیرکانی مجزی می سازد، جبالیه که در میان هیرکانی و سرزمین پارت واقع شده است، مخصوصاً کوه دماوند؛ کوههایی که کلمده را از عربستان (۴) جدا میسازد؛ سلسله جبالیه که بین فارس و کرمان (۵)، موجود است، و مشهورترین**

Kouheston (۱)

(۲) جغرافیون عرب مناطق - شمال غربی ایران، همدان و آذربایجان

را بطور کلی جبال می نامند .

Taurus (۳)

Arabie (۴)

Caramanie (۵)

قسمت آن کوه ژرون (۱) میباشد. یکی از عیوبات عمده این سلسله کوهها، خشک و بی حاصل بودن آنهاست؛ البته بحث من بطور کلی است چون در بعضی نقاط سرتاسر جبال مستور از جنگل میباشد، بمانند کوه های کردستان (۲)، که قسمت اعظم آن بهمین جهت جنگلهای (۳) خوانده میشود که بمعنی سرزمین پیشه است. ولی در مقابل یک کوهستان مستور از جنگل سه جبال دیگر را کاملاً خشک و خالی خواهید یافت.

چنانکه ذکر کردیم، علت بایری و بی حاصلی،
میاه و قنوات،
 قسمت اعظم ایران، فقدان آب میباشد؛ و بعد
قلت نفوس
 گفتیم که ایرانیان برای آبیاری از میاه و قنوات

تحت الارضی استفاده میکنند، و در تمام نقاط و مناطق عموماً کاریزها حفر مینمایند، و درهمه جا با استخراج آب کامیاب میگردند؛ توضیح و تعلیل تناقضی که در این بیانات مشاهده میشود، برایم بسیار سهل است؛ چون هر چه نقل کردیم عین حقیقت میباشد. آب مایه آبادانی و حاصلخیزی ایران است؛ البته در تمام نقاطی که میاه موجود، و استخراج شده و بطور کلی در کلیه مناطقی که با حداث کاریزها و قنوات اقدام گشته، این حکم صادق میباشد ولی درهمه جا، بقدر کفایت جماعت وجود ندارد، تا در صدد اکتشاف آبهای زیر زمینی بر آید، و از میاه ذخیره در زیر خاک چنانکه باید و شاید استفاده کند؛ بدین طریق قلت نفوس در ایران کاملاً مولود بایری و بی حاصلی زمین نمی باشد، بلکه مثل اکثر ممالک امپراطوری عثمانی

Jaron (۱)

Kourdeston (۲)

Genguelha (۳)

فقدان آدم و اهالی موجب بی ثمری و بایری آن گشته است؛ سرزمینهای ترکیه عثمانی اگرچه بالذات وبالطبع عالی ترین و زیباترین مناطق و نواحی جهان است، مع هذا در نتیجه نبودن سکنه، آنها را خشک و بایر خواهید یافت.

علت قلت نفوس، يك علت قلت نفوس در این کشور های بزرگ، سهل بحث اجتماعی

الفهم است. وسعت خارج از اندازه این امپراطوریهها و فلسفی
از يك طرف وجود حکومت مطلقه و مستبدانه از طرف دیگر، اساس این مسئله بشمار میروند. ملل تابعه که در گذشته مطابق قوانین ثابت ناشیه از اراده (۱) و انتخاب خودشان، اداره شده اند، قادر به تحمل حکومت بوالهوس يك یسکانه نمی باشند، و بمحض اینکه فاتح دویست یا سیصد فرسنگ از آنان فاصله میگیرد، یوغ اسارت را از گردن خود متزلزل میسازند. تدابیری که برای اسکات ملل عاصی بکار میرود؛ عبارتست از اعدام و قتل عام یکقسمت از بهترین افراد انسانی، و انتقال قسمت دیگر به نواحی بعید و مناطق مختلف؛ و در این نقاط جثه توده های عظیم انسانی همچون برك گیاه خارجی پژمرده میشود. این روش حکومت و شیوه اداره ایرانیان، و همچنین ترکان، در قرون اخیر است.

مغول کبیر در هندوستان که يك سرزمین فوق العاده پر- ثروت و حاصلخیز، و کثیر النفوس می باشد، همچنین

اکنون نتیجه این سیاست منحوس کاملاً مشهود است؛ چنانکه هر اندازه که مغول کبیر با تسخیر و تصرف ممالك و شاهزاده نشینهای هندی، امپراطوری خود را بیشتر توسعه می بخشد، نفوس این سرزمین کمتر

میشود، و در عین حال نعمت و ثروت تقلیل می یابد.

علل اجتماعی قلت نفوس ایران علاوه بر دلایل سیاسی مذکور، چند علت طبیعی از جمله سه نکته ذیل رانیز میتوان در کم جمعیتی

ایران مؤثر دانست. نخست تمایل شوم ایرانیان باز تکاب معاصی شنیع ضد طبیعت نسبت بمرد یازن. دیگر شهوت رانی و توجه شدید بلذایذ نفسانی. در این کشور زنان زود بچه می آورند، ولی توالد و تناسل آنها مدتی مدید ادامه نمی یابد؛ بطوریکه نسوان سی ساله در جرگه پیر زنان بشمار می آیند، و خارج از دوره عادی عمر، محسوب میگردند. مردان نیز خیلی جوان تأهل اختیار میکنند، و باندازه ای در شهوترانی افراط میکنند، که با وجود داشتن زنان زیاد، صاحب فرزندان زیادی نمی گردند. بعلاوه اکثر زنان سقط جنین میکند، و داروهای استعمال مینمایند که از باروری آنان ممانعت بعمل می آورد، چون همینکه از دوره حمل چهار ماه میگذرد، شوهران ایشان با دیگران می پیوندند، و خوابیدن با يك زن شکم بر آمده را قبیح، یا خلاف ادب می شمارند.

اشغال در بارهای هندوستان از طرف ایرانیان دلیل سوم آنست که از يك قرن باینطرف (۱) بسیاری از ایرانیان و تمام اعضای خانواده های آنان. رهسپار هندوستان میباشند. ایرانیان

نسبت به مسلمانان هندی، که اعقاب و احفاد تاتارهای سرزمین تیمور لنگ میباشند، بسیار اعلم و اعقل و بسی با تربیت تر و با ادب تر و غیر قابل مقایسه هستند، لذا همه شان بسوی هندوستان شتاب

(۱) از هزار سال قبل، از دوره غزنویان مهاجرت ایرانیان بسوی هندوستان آغاز یافته؛ مسعود سعد سلمان اهل همدان ولی مقیم هند بوده است.

می کنند. سرتا سر در بارهای پادشاهان مسلمان هندی و بخصوص دستگاههای سلطنتی **گلکنده** (۱) و **ویجاپور** (۲) را ایرانیان اشغال کرده اند. بمحض اینکه يك ایرانی در هندوستان مستقر می گردد، خویشان و منسوبان و دوستان خود را بدانجا دعوت میکند؛ و اینان نیز بطیب خاطر بسوی دولت و ثروت که آنها را فراموش میخواند، رهسپار میگردند؛ و بسر زمینی که از حیث نعمت و فراوانی، و ارزانی پوشاک و خوراک در تمام جهان عظیم النظیر است، حرکت میکنند.

تذکره و گذرنامه
وجود ندارد
در مشرق زمین بهیچوجه از خروج رعایا ممانعت بعمل نمی آید، هر کسی هر کجا بخواهد میتواند برود، خروج از کشور آزاد است، و تحصیل گذر-

نامه بهیچوجه لزومی ندارد. قارئین حتی در این کتاب ملاحظه خواهند فرمود که چگونه **دهقانان** هنگامیکه در محلی مورد تعدی و تجاوز قرار میگیرند، دستجمعی به در **حکام**، و حتی به در خانه **شاهنشاه** میروند و فریاد میکشند: در صورتیکه رفع تعدی نشود، کشور را ترك خواهند گفت.

فصل دوم

اندر تعریف اقلیم و آب و هوای ایران

این فصل را من باند ذکر این نکته آغاز میکنم، که امروزه در کتب قدما، مطلبی مطابق واقع تر از آنچه که کسنفون از زبان کوروش جوان جاری ساخته،

کوروش کبیر
میگوید...

وجود ندارد: امپراطوری پدر من بقدری بزرگ است که در یک طرف آن از فرط سرما، و در طرف دیگرش از شدت گرما نمیتوان دوام آورد (۱). در حقیقت هم میتوان گفت که زمستان و تابستان در آن واحد در ایران وجود دارد؛ چون در یک طرف، مثلاً جنوب، بهیچوجه از زمستان خبری نیست، و بالعکس در طرف شمال، هرگز تابستانی دیده نمیشود. امپراطوری ایران چون خیلی وسیع است لذا بسهولت میتوان اختلاف آب و هوای آنرا، بر حسب موقعیت مناطق مربوطه بخوبی تصور و تجسم کرد (۱) نظیر عبارت معروف این عصر است که در امپراطوری... خورشید هرگز غروب نمی کند.

تا شیراز که شهر مرکزی ایالت فارس میباشد، آب و هوا سرد است و از این بلده پیاپی تا انتها الیه کشور بسوی جنوب گرم میباشد. هوای ایران، در تمام مناطق سردسیر، و خشک است.

از کرمان تا نهر ایندوس (سند) گرم و خشک است،

هوای جنوب ایران

و در این مناطق، حرارت بعضی نقاط، حتی برای

اهل محل که از زاد و بوم خود خارج نگشته‌اند، خفه کننده و غیر قابل تحمل میباشد. سکنه این حدود مجبورند که در مدت چهار ماه پر حرارت سال خانه‌های خود را ترك بگویند، و بسوی کوهستان بروند. افراد تیره بختی که در این فصل مجبور بمسافرت در این مناطق سوزان‌اند، دهات را بایر و نامسکون مشاهده میکنند، و فقط موجودات سیه روزگار انگشت شماری می‌بینند که موظف بحفاظت و حراست مساکن می‌باشند و کماندارانی که از طرف رؤسای بلدی (۱) در قراء خالی باقیمانده‌اند. در مناطق بحری (ساحلی) هوا گرم و غیر قابل تحمل نیست، بلکه سخت بد و ناسالم هم میباشد؛ اشخاصیکه با محیط این نقاط نامأنوس می‌باشند بعلت همین بدی هوا، هنگامیکه گرما می‌آید، ممکن نیست که مریض نشوند. حقیقت مذکور نتیجه آزمایش شخصی خود من میباشد، که بعلت اندکی تأخیر در خروج از این نواحی پیش از آغاز ماه مه، گرفتار همین هوای بد شدم، و مدتی مدید بیمار گشتم. ییلاقها در کوهستان و دره‌ها و نخلستانها واقع شده است؛ ولی می‌گویند که بیشه‌های نخل‌هوایش کاملاً سالم نمی‌باشد.

هوای گرم ایران در نقاط مرطوب بمراتب بدتر است،
 بهشت برین از جمله در سواحل دریای کاسپین (قزوین، خزر)،
 و مخصوصاً مازندران که تصور میکنند کومی سین
 باستان (۱) میباشد، و با اقلیم اروپا بسیار همانند است. این سرزمین بعد از
 اکتبر تمامه مه فی الواقع حیرت آور است (نه گرم و نه سرد و همیشه بهار). من
 در فوریه آنجا اقامت داشتم، و سخت مسحور و مجذوب گشته بودم، سر تا سر
 محیط باغ و بوستان واقعی، یا بقول ایرانیان فردوس برین بود. لبه انهار و
 جاده‌های وسیع همچون خیابانهای مشجر نارنجستان جلوه گر بود. میوه‌های
 بسیار عالی نیز که از نوع انمارار و پامی باشد، شراب خیلی خوب، شکار زیاد،
 و مخصوصاً بهترین گرازها را در این سرزمین مشاهده کرده‌ام ولی بعد
 از ملاحظه رنگ و رو، و حالت و هیأت اهالی محل، بسهولت آگاهی یافتم
 که بدترین آب و هوای روی زمین متعلق بهمین جا است؛ مردم این منطقه
 بسیار زرد انبو و سخت نحیف و ضعیف میباشند، بطوریکه در هیچ نقطه
 دیگر چنین هوای ناسازگاری من ندیده‌ام.

سرزمین مازندران، پیش از شاه عباس کبیر کاملاً
 شاه عباس کبیر و بایر و خالی بود؛ ولی این پادشاه فاتح بزرگ، و
 مازندران سیاستمدار عظیم، عده بسیار کثیری از مردم
 ارمنستان و گرجستان را بدانجا کوچ داد و آنجا را از نو مسکون کرد؛
 (بدین طریق بایک تیر و نشان زد) از طرفی ایالات مزبور را که اردوگاه
 سالیانه و پایگاه تهاجمات مدام ترکان عثمانی علیه ایران بود، نامسکون
 ساخت، و از طرف دیگر تصور میکرد که مازندران منبع عایدی زیاد، از جمله

برای پرورش کرم ابریشم بسیار مناسب باشد. مادر وی نیز که مازندران و بالتیجه خود پادشاه نیز منتست بدان ناحیه بود، از سلطان استدعا داشت، در استقرار مجدد مردم و افزایش نفوس زاد و بوم خویش اهتمام بورزد. شاهنشاه سی هزار خانواده مسیحی را بدین ناحیه انتقال داد، و تصور کرد که اینان در ازدیاد نفوس محل بسیار مؤثر خواهند بود. شاه عباس میگفت: «این سر زمین زاد و بوم حقیقی مسیحیان است. شراب و خوک درین ناحیه بسیار فراوان و بقدر مایحتاج آنها کاملاً موجود است، اینان دریانوردی را دوست دارند و با مسکوبها (روسیه)، برادران (دینی) خود، از طریق دریای کاسپین (قزوین، خزر) تجارت خواهند کرد.» شاهنشاه دستور داد، شهرهایی در این کشور بنا کردند، و قصور عالیهای ساختند، و تمام این تدابیر برای تشجیع و تشویق این قوم اتخاذ میشد؛ ولی آب و هوای بدمحل بقدری باتوجهات و طرحهای وی منافات داشت که، هنگام اقامت من در مازندران، در ملازمت دربار، مشاهده کردم که در طی چهل سال، تعداد مسیحیان به چهار صد خانواده تقلیل یافته در صورتیکه سابقاً، چنانکه تأکید میکنند، بالغ بر سی هزار بوده است. اسقف فرح آباد، کشیش کهنسال و خوب ارمنی که بخصوصیات محیط این منطقه کاملاً آشنایی داشت، مکرر بر این می-گفت که اگر حاصلخیزی و بر محصولی اراضی مازندران نبود، این ناحیه بعلت بدی آب و هوا مبدل بصحرای لم یزرعی میگشت؛ از آخر آوریل بایستی بکوهستانها که در فاصله بیست و پنج یا سی فرسنگی است، کوچ کرد؛ و سواحل را بعلت حرارت شدید و غیر قابل تحمل که حتی آنها را نیز خشك مینماید، ترك گفت؛ چون طی تابستان موزی ترین آب روی زمین فقط در اینجا پیدامیشود.

مگر قاتل و سارق است؟ در مدت اقامت خود در مازندران، سرزمین آنجا را بسیار بسیار مرطوب یافتیم، بطوریکه شمدی را که شامگاهان در معرض هوا قرار داده بودم، صبح مشاهده کردم بدون اینکه قطره بارانی فرود آید، از آن آب می‌چکد. برای تعریف و توصیف، علاوه می‌کنم: آب و هوای سواحل دریای کاسپین بقدری بد و خراب است که مأموریت آنجا بمنزله مفضویت می‌شمارند. و هنگامیکه شاهنشاه يك شخصیت عالیمقام و مشهوری را بحکومت گیلان منصوب میدارد، و این ناحیه مهمترین و ثروتمندترین قسمت آن است، و یا بسمت ناظری (پیشکاری و مباشرت) بدانجا گسیل میدارد، مردم از یکدیگر می‌پرسند: مگر قاتل و سارق است که او را بحکومت گیلان اعزام می‌دارند؟ زنك خوردن فلزات در این سرزمین بقدری ناگهانی و شدید است که هنوز چهار ساعت از تنظیف و روغن زدن اسلحه من نگذشته بود که آنها را باز زنك زده یافتیم.

سلاحهای مردم محل فقط تبر است، چون شمشیرها را زنك بغلاف می‌چسباند، و کمانها نیز نرم و سست میباشد.

داستان تیر و کمان در این موضوع حکایت میکنند که چاباری از مازندران باصفهان رسید، که مسلح به شمشیر و کمان و تیر بود؛ یکی از اعیان جوان که در بار حضور داشت، پس از ورود مشارالیه، برای بیم دادن چابار، چنانکه بسیار متداول است. کمان ویرا میخواست بستاند، ولی آنرا سخت سست یافت و چنین باو گفت: «جناب چابار، این چیست، کمان شمارا کودکی نیز میتواند بکشد!» او هم در پاسخ اظهار داشت: «قربان صحیح است، ولی اگر شما خیالی نپرومند

هستید ، شمشیر مرا از نیام بر کشید ! منظور چابار آن بود که رطوبت است که زه کمانش را سست و تیغ شمشیرش را در غلاف زنك زده کرده است .

آب و هوای ایران
بطور کلی خوب
وسالم است
معهذا چون فقط در نواحی ساحلی دریای خزر ،
هواچنین مرطوب است و که تقریباً در تمام مناطق
دیگر بسیار خشك میباشد ، میتوان گفت بطور کلی

هوای ایران خشك است ؛ و این خشکی هوا نتیجه قلت انهار ، و کمی دریاچه
درین امپراطوری وسیع و بزرگ میباشد ؛ و نیز بطور کلی میتوان گفت که هوای
این کشور خوب و صاف و سالم است ، در سرتاسر نواحی داخلی امپراطوری
هوا چنین است ، چنانکه رنگ و رخسار زیبا ، و تنومندی مردم ، که
سخت نیرومند و تناور ، و دارای خونی صاف و سالم ، و اکثراً از صحت
کامل دائم برخوردار میباشند ، گواه این مقال است . مادر مناطق سرحدی ،
فقط نواحی سابق الذکر ، نا سالم و در فصل گرما هوا موجب بیماری
می باشد .

در نتیجه خشکی هوا ، چنانکه ذکر افتاد ، باران در ایران بسیار
نمی باشد . بارندگی در این کشور بخصوص در تابستان در قلب امپراطوری
بسیار نادر است ؛ در این فصل حتی کوچکترین ابری در آسمان مشاهده
نمی کنید ، و هوا بطور قابل تحسینی صاف و آرام میباشد . اگر برگ
کاغذی را شامگاهان در معرض هوای آزاد قرار بدهید ، صبحگاهان آنرا
همچنان خشك خواهید یافت . نه در برگهای درختان ، و نه در گیاهان روی
خاك ، کوچکترین آثار نم و رطوبت مشاهده نمیشود . در بعضی نقاط ،

مانند لرستان (۱) که همدان، شوش (۲) باستان، مرکز آن می باشد، دیده میشود که در نتیجه خشکی هوا حتی عرق نیز از آدمی ترشح نمی کند، در صورتیکه بالعکس در بابل (عراق عرب) و کرمان، همچون خوی آب از غربال جاری می باشد.

از این اوضاع دو نتیجه بسیار متفاوت طبیعی، که سخت شگفت انگیز است، حادث میشود. نخست آنکه، در ایالات مذکور، و بسیاری از نقاط دیگر، اگر چه طی تابستان در آسمان بهیچوجه ابری مشاهده نمیشود، شامگاهان باد های خشک و ملایمی باهتر از در می آید، که هوارا مطبوع تر و تازه مینماید، و تا یک ساعت و نیم بعد از طلوع آفتاب همچنان ادامه می یابد، و معمولا هنگام شب چنان خنک میشود، که بایستی پالتویی بتن کرد. نتیجه ثانوی آنکه، با وجود اینکه در فصول دیگر سال بادی مشاهده نمیشود، و نسیمی احساس نمیگردد، معینا کله آسمان را پوشیده از ابر های عظیمی مشاهده میکنید، که بملایمت از مغرب را بمشرق در جولان میباشند، بدون اینکه بادی وجود داشته باشد که آنها را بحرکت در بیاورد؛ و بدینجهت انسان فکر میکند که جنبش این سحابها معلول علت دیگری است.

یک نظریه فلسفی و اجتماعی و هوای ایران چنان زیبا و لطیف است، که من نمی توانم هرگز آنرا فراموش کنم، یا در باره آن به سکوت گیرم. در فصول آینده خواهم آورد که، آسمان این سرزمین از هوای غلیظ و سنگین اقلیم اروپای ما مرتفع تر، و از قماش دیگری می باشد.

(۱) Loureston

(۲) همدان مسلم نیست که شوش Suse باستان باشد.

ودراین سرزمین ، لطافت وزیبایی هوا ، بر سرتاسر طبیعت ، بر محصولات و بر مصنوعات صنعتی ، روشنی و صفا ، استحکام و دوام بی نظیری می بخشد؛ وبعلاوه این آب و هوای لطیف در ترکیب خلقت و در تکوین عقول مردمان این مملکت روشنی و صفای خاصی پدید می آورد، و دراین مورد بازمهم در آینده بمناسبت صحبت خواهم کرد . در اینجا فقط نکته دیگری را متذکر میشویم که لطافت و صفای هوای ایران را بطور محسوسی نمایان میسازد . در اغلب نقاط کشور از جمله در اصفهان ، هرگز دهانه بطری را از بیم خراب شدن شراب در مجاورت هوا مسدود نمی سازند . هنگامیکه شیشه را برای شما می آورند ، بجای چوب پنبه گل میخک ، و یا گل سرخ در سر آن میگذارند ، و حتی بعد از اینکه یکبار از بطری مصرف کردند دیگر بر دهانه اش چیزی نمیگذارند . با وجود این بقیه مشروب يك بطری هوا خورده دهان باز ، بعد از بیست و چهار ساعت باندازه ای کم تغییر میکند که اثر آن معلوم نمیگردد .

فصول سال، گرم برف تغییرات و تحولات عمومی زمان یا فصول سال بطور کلی ، و بخصوص در قلب امپراطوری چنین است . زمستان در نوامبر آغاز می یابد ، و تا ماه مارس شدت وحدت آن همراه با برف و یخ دوام میکند ؛ در این مدت در کوهستانها قطعات درشت برف فرود می آید ، ولی در اراضی مسطح و دشتهای جلگه ها آفتدر نمی بارد . در فاصله فقط سه روزه راه اصفهان ، در جانب مغرب کوههایی وجود دارد که در مدت هشت ماه از سال در آنها برف مشاهده میشود . میگویند که در میان برف کرمهای سفید رنگی پیدا میشود که ، بدرستی انگشت کوچک آدمی هستند ، و فرزند و چابک در روی برفها حرکت میکنند ،

و اگر خوردشان کنند، آنها را سردتر از برف می یابند. از ماه مارس تا مه، باد های تندی میوزد که آغاز آن پایان کامل زمستان را اعلام میدارد. از مه تا ماه سپتامبر هوا صاف است، و در نتیجه اهتزاز باد هنگام شب، عصر و صبح خنك و مطبوع میباشد؛ و از سپتامبر تا نوامبر، باد های بهاری وزان است (۱).

در اینجا باید متذکر شویم که در تابستان، در سر
ترجیح آب و هوای
اصفهان بر پاریس
 زمین مورد بحث، ساعات شب در حدود ده است،
 و مدت شفق و فلق کم میباشد؛ اوضاعی که موجبات

خنکی دائم شب را فراهم می آورد، باعث تعدیل حرارت شدید روز میشود، بطوریکه از لحاظ گرما، من ترجیح میدهم که تابستان را در اصفهان باشم، تا در پاریس. چون اگر در اصفهان روزها گرمتر است، در عوض بسیار کوتاهتر است. در این ناحیه برای مقابله با گرما و سایل مختلفی دارند، و بعلاوه هنگام شب همیشه هوای اصفهان بسیار خنك میباشد، در صورتیکه آسمان پاریس گرم و خفه کننده است. در پاریس موقع تابستان من آفتاب و هوا را از نیمروز تا سه ساعت بعد از ظهر چنان سوزان یافته ام که، ما، دوست نامدار مرحوم مسیو برنیه (۲) و من اعتراف میکنیم که نه در اصفهان، و نه در هندوستان در همین اوقات هوا گرمتر از آنجائی باشد. هنگام تعریف و توصیف از پایتخت ایران در مجلدات آینده این کتاب، من بتفصیل از آب و هوای آن صحبت خواهیم کرد. در اینجا نکته ای که می-افزایم، آنست که هوای این شهر بعد اعلی خشك میباشد، و آیا نباید

(۱) در آذربایجان پائیز را «صون بهار» میخوانند.

Bernier (۲)

موجبات تورم اجساد مردگان، اعم از حیوان و انسان که یکساعت پس از مرگ، باندازه نصف حد طبیعی مدام مشاهده می شود در آب و هوای آن جستجو کرد، و گفت که این حادثه کاملاً نتیجه عات دیگری است یعنی تقریباً تمام امراض به تورم دردناک ساقهای پا، منتها میگردد، و اغلب اوقات رفع می شود.

ایران بهیچوجه در معرض صاعقه و رعد و برق و عوارض جوی و اراضی و ارضی زمین لرزه قرار نمی گیرد، تندر و آذرخش، و دیگر حوادث جوی که نتیجه تحولات ابخره است مشاهده نمیشود، زیرا چنانکه گفتم هوای کشور خشک میباشد. فقط در بهاران تگرگ فرود می آید، و چون در این ایام محصولات خرمن در مناطق متعدد بسیار بلند است، لذا در نتیجه طوفان تگرگ ضایعات عظیمی بزراعت میرسد. معمولاً در نقاطی که قرارگاه دربار است بهیچوجه از اوضاع مناطق آسیب دیده بی اطلاع نمی مانند؛ چون برای نواحی تگرگ زده عمال و زیران اعزام میگردند، تا از پائین آمدن مقدار مالیات آگاه گردند، و عمال مزبور همیشه حادثه را خیلی بدتر از آنچه که بوده است جلوه میدهند. اما زلزله در ایران بسیار کم اتفاق می افتد البته هیرکانی (ایالات واقع در جنوب بحر خزر) از این حکم کلی مستثنی میباشد، چون برعکس نقاط دیگر در این منطقه مخصوصاً هنگام بهار، زمین لرزه های مخوفی واقع میشود ولی بهیچوجه نتایج شومی بار نمی آورد، و فقط موجب دهشت و وحشت میباشد دیگر پدیده های جوی نیز همینطور در ایران نادر است، بخصوص رنگین کمان که موجبات پیدایش آن خیلی زیاد وجود ندارد. شب هنگام در تابستان، خطوط و اشعه نورانی در آسمان دیده

می شود که همچون ستارگان ساقط (شهاب و احجار ساقط) ظلمات را می شکافند این قبیل ابخره (۱)، بمانند موشکهای کوچک سخت مشتعلی، گاهی عمود و گاهی مایل سقوط میکنند، و بنظر می آید که در دنبال خود دودهای خفیف و یا بخارات تیره و تاری باقی میگذارند، اینها شاید فقط هاله (۲) اطراف ماه و کواکب بزرگ باشند، که در نتیجه اشتباه باصره، همچون دودی جلوه گر می گردد. این نکته را می افزایم که روشنی و صفای هوا در ایران باندازه ای زیاد است که شب هنگام نور ستارگان برای هدایت مسافرین و تشخیص راه کافی بنظر میرسد.

باد های ایران هرگز بدرجۀ طوفان نمیرسد، و طوفانهای طاعونی سواحل خلیج پارس بندرت هولناک میباشد؛ اما در سواحل خلیج پارس صرصرهای سهمگین و مرکب آسیای میزورد. این بادهای طاعونی را باد سموم (۳) یعنی صرصر زهر آگین میخوانند؛ و حتی در نقاطی که سام یئل (۴) خوانده میشود، که از کلمه ترکی یئل بمعنی باد، و سم یعنی زهر عربی ترکیب یافته، همین معنی را قصد میکنند. باد سموم فقط در فاصله پانزدهم ژوئن و پانزدهم اوت بحرکت درمی آید، که دوره شدت گرما در ساحل خلیج پارس است این باد با زوزه سهمگین همراه است و سرخ رنگ و آتشین جلوه میکند، و مخصوصاً هنگام روز بهر که برسد همانجا خفه کرده و معدومش میسازد. نتیجه شکفت انگیز این بادهای

Exhalaison (۱)

Halo (۲)

Bad-samoum (۳)

(۴) علی الظاهر در ترکی ساری یئل است، Samyel

طاعونی تنهامرک و میر سادۀ افراد نیست، بلکه وضع تجزیه اجساد و قربانیان آنست، چنانکه بدون اینکه صورت و هیأت، و حتی رنگ و روی خود را از دست بدهند تحلیل می گردند، بطوریکه چنان مینماید که فقط در خواب میباشند، در صورتیکه مرده اند، چنانکه اگر عضوی از اعضای بدن آنها را لمس کنند، آن قطعه از بدنشان جدا شده همچنان در دست انسان باقی میماند. در سال هزار و ششصد و چهل و هفت میلادی، یک نفر شاطر (۱) یعنی نوکر پیاده، بنام محمدعلی که برای من کار کرده بود، هنگام مراجعت از بصره به هرمز، در موقع ورزش این باد مرگ آسا حامل یک بسته نامه بود؛ او در سر راه خود یک شاطر دیگری را بر روی زمین افتاده یافت که از آشنایان وی و چون وی حامل نامه ای بود. محمدعلی پنداشت که این آدم خوابیده است، و بازویش را کشید تا بیدار شود اما با کمال تعجب مشاهده کرد که بازو همچنان در دست وی باقی ماند، و آنگاه بهر قسمت از بدن قربانی تیره بخت دست میزد دست هایش همچنانکه در گرد و خاکی فرو برود، در آن فرو میرفت.

در سال هزار و ششصد و هفتاد و پنج، در ماه مه، یک واحد کوچک دریایی پرتغالی که به کنگ واقع در فاصله سه روزه راه هرمز برای دریافت حقوق و مالیات مورد ادعای پرتغالیان آمده بود،

چگونه پرتغالیان
حجاج ایرانی را
کشتند

کشتیهایی را که مسافرین ایرانی از مکه باز می آوردند، متوقف ساخته، و آنها را تا ماه ژوئیه معطل کرد، در آن موقع این اشخاص بیچاره (حجاج) که برای استخلاص از هوای موزی این حدود، شتاب داشتند

در راه گرفتار باد سموم گشتند ، و بسیاری از آنان ، بشکلی که تعریف کردیم هلاک شدند . هنگام احساس آثار وزش این باد موذی ، که همچون صرصر هولناک طوفانمانندی باهتزاز در می آید ، بایستی فی الفور سر خود را پوشاند و در ویزمین افتاد ، و صورت را بروی خاک فشرده ، تا اینکه کولاک تمام شود ، و بقراری که میگویند وزش آن مدت يك چهارم ساعت طول می کشد .

فصل سوم

زمینی

آنچه که در باره هوای ایران گفتم ، بایستی در
 خصوص زمین آن نیز باز گویم. این امپراطوری که
 از لحاظ عظمت برای خود جهان کوچکی بشمار
 می رود و در يك طرف آن حرارت آفتاب سوزان و
 طرف دیگرش یخبندان است ، ممکن نیست از اختلافات شگفت انگیز
 خالی باشد. ولی بطور کلی، ایران چنانکه من دیده ام کشوری است خشك
 و بایر، يك دوازدهم آن نیز مزروع نمی باشد باز سابقاً متذکر شده ام که ایران
 کوهستانی ترین کشور جهان است و جبال این کشور بسیار خشك و بی حاصل
 و سخت لخت و خالی است، اکثر کوه ها صخره سنگ های عظیم و جسیم خشکی
 هستند که فاقد جنگل و گیاه و علف میباشند ولی در میان جبال، از اینسوی
 و آنسوی ، دره های كوچك و دشتهایی وجود دارد که بر حسب محیط و
 موقعیت کم و بیش حاصلخیز، و اندك و زیاد مطبوع و دلپذیر است. خاک ایران

امپراطوری که برای
 خود جهان
 کوچکی است

در بعضی نقاط شن زار و سنگلاخ، و در برخی مناطق گل رس، سنگین، و همچون سنگ سخت است. ولی کلیه نواحی مذکور، باندازه‌ای خشک است که اگر اراضی را آبیاری نکنند، هیچگونه محصول، حتی گیاهی هم بار نمی‌آورد. این خشکی نتیجه فقدان باران نیست، بلکه مولود قلت آن است. تقریباً بهیچوجه در تمام تابستان باران نمی‌بارد؛ و در زمستان، آفتاب طی پنج و شش ساعت اوج خود را در افق (نیمروز) باندازه‌ای گرم و بقدری خشک کننده است که بایستی زمین را گاه و بگاه آبیاری کرد ولی بالعکس در تمام نقاطی که آبیاری امکان دارد، میتوان گفت اراضی بسیار حاصلخیز است. بدین طریق قلت آب است که موجب خشکی و بایری اراضی می‌باشد و بعلاوه نقصان سکنه نیز، چنانکه متذکر گشته‌ام، (از علل عمده است) چون این امپراطوری يك بیستم نفوسی را که میتواند بسرورات نان بدهد، ندارد. افکار و اندیشه‌هایی که از قرائت آثار مؤلفین باستان راجع به ایران بخصوص آریان و کویتوس کورسوس، در ذهن آدمی پیدا میشود، و این اندیشه‌ها را خواننده با اوضاع فعلی کشور مقایسه میکند، سخت دچار تعجب میشود؛ چون از مطالعه نوشته‌های آنان راجع به تجمل و شکوه، ناز و نعمت، دفاین و خزاین ایرانیان، انسان تصور میکند که سر تاسر این کشور طلا است، و در آنجا وسایل زندگانی بسیار فراوان و سخت‌ارزان میباشد. ولی هنگامیکه بخود ایران می‌روند، اوضاع را کاملاً دگرگون می‌یابند. معرذا کله تردیدی نیست که ایران همچنانکه نویسندگان مزبور نقل می‌کنند، و کتاب مقدس (تورات) نیز گفتار آنان را تأیید مینماید یکی از ممالک بسیار ثروتمند و سخت باشکوه بوده است. این تضاد مشهود را چگونه باید حل کرد؟ من بدون زحمتی، با ایراد و علت مشهود، این

تغییر سخت شکفت انگیز را توجیه خواهم کرد.

علت نخست ناشی از تغییر مذهب، و دومی منبعث از تغییر حکومت است. مذهب ایرانیان باستان، در مذهب و حکومت

که آئین آتش پرستی بود، آنها را بکشت و کار و زراعت زمین و امید داشت؛ چون بر حسب عقاید آنان: کاشتن درخت، مزروع ساختن اراضی، ببار آوردن میوه در یک سر زمین فقر و بایر، عمل خیر مذهبی و کار شایان تمجیدی بشمار میرفت؛ ولی بالعکس فلسفه اسلامی مبلغ آنست که دنیا گذرگاه عظیمی یش نیست، لذا نباید بآن علاقمند بود، و فقط بامر ارمعاش موقت اکتفا کرد. حکومت این مردمان باستانی نیز بیشتر قرین عدالت و بیشتر مواظب مساوات بود. حتی مالکیت اراضی یا دیگر اموال و اشیاء محترم و مقدس بشمار میرفت؛ در صورتیکه اینک حکومت استبدادی و مطلقه محض وجود دارد.

بعلاوه نکته ای دیگر که ایمان مرا به نوشته های **ثمره حکومت خوب** مصنفین باستان در خصوص ایران استوار میسازد، و

محقق میدارد که این کشور در دوران قدیم از حیث حاصلخیزی عظیم النظیر و خیلی پر نفوس تر از عهد کنونی بوده است، بررسی اوضاع و حوادث صد و بیست سال اخیر است، که از آغاز سلطنت شاه عباس کبیر در ایران اتفاق افتاده است. این پادشاه سلطانی بود عدالت گستر، که فقط به آبادی امپراطوری خود، و سعادت مردم خویش اهتمام داشت. هنگامیکه شاه عباس سلطنت رسید، امپراطوری خود را ضایع و مغضوب، و قسمت بزرگی از آنرا منهب و مستأصل یافت (۱) ولی مشکل است باور کرد، که چه اعجازی

(۱) برای اطلاع از مقدمات دوره سلطنت این پادشاه مراجعه فرمایند به کتاب نفیس شاه عباس اول تألیف جناب آقای نصراله فلسفی چاپ طهران

از حکومت خوب در سر تاسر مملکت بمنصه ظهور رسید. در این مورد فقط اکتفا بذکر يك دليل مينمائيم: شاهنشاه مهراجرین اران را که مردم زحمتکش و صنعتگری میباشند، پیاپی تخت خود آورد؛ ارانیها هنگام ورود به - اصفهان يك ستاره در هفت آسمان نداشتند، ولی بعد از سی سال باندازه ای متمکن و ثروتمند گشتند که از میان آنان بیش از شصت بازرگان برخاست که هر یکیشان از صد هزار اکوتا دو میلیون ثروت نقدی و جنسی داشت. ولی بمحض اینکه این سلطان خوب زندگی را بدر و گفت ترقیات ایران متوقف گشت مردم یواش یواش بسوی هندوستان رهسپار گشتند، و بالاخره در دوره سلطنت شاه سلیمان، که بسال هزار و ششصد و شصت و هفت آغاز یافته، ثروت و نعمت، بسیار تقلیل پیدا کرد.

برای نخستین بار من در سال هزار و ششصد و شصت و پنج، در دوره شاه عباس ثانی وارد ایران شدم و ملا حظات اجتماعی وی و برای آخرین بار بسال هزار و ششصد و هفتاد و هفت در عهد شاه سلیمان، فرزند وی، از این کشور خارج شدم.

فقط در فاصله کوتاه دو از ده ساله از آن زمان تا این دوران، ثروت مملکت چنان مینمود که يك نیمه تقلیل یافته است. حتی مسکوکات نیز خراب شده بود. دیگر پول خوب مشاهده نمیشد، بزرگان و رجال نادار برای تحصیل ثروت و مکننت پوست مردم را در سراسر کشور می کنند. مردم نیز برای حراست و صیانت خود از آزار بزرگان کشور، سخت حیل و گداز کرده بودند؛ و بهمین جهت انواع حقه و حیل در تجارت رونق یافته بود. برای این حقیقت در سر تاسر جهان امثله فراوان میتوان یافت که منت و حاصلخیز بودن يك منطقه، و همینطور نعمت و فراوانی يك کشور بسته بنظم و نسق خوب يك حکومت عادل و معتدل،

و مطابق قانون میباشد. اگر ایران از طرف ترکان عثمانی مسکون می‌گشت، که بسیار تنبل‌تر از ایرانیان، و نسبت به علایق زندگی بی‌علاقه‌تر از آنان، و حکومتشان بسیار سخت‌میباشد، این کشور بسی بایر تر از وضع کنونی میشد؛ ولی بالعکس اگر این سرزمین در دست اراهنه و یا در اختیار کسانی که آنانرا آتش‌پرست (زردشتیان) می‌نامند، میبود، در آینده نزدیک عظمت باستانی کشور احیاء و تجدید می‌گشت.

اما اراضی ایران، با وجود معایب و نواقص مشهود، بهای خواربار در در بسیاری از نواحی مملکت همانند تمام زمینهای سیصد سال قبل خوب دیگر است، مثلاً ارمنستان، ماد، ایبری (گرجستان)، هیرکانی (سواحل خزر) باکتریان که اینک ایالات خراسان و قندهار (افغانستان) نامیده می‌شود، و سرزمین خوزستان (۱) که ما بین پارس (۲) و عربستان واقع شده است. بسال هزار و شصت و شصت و نه که در این ایالت اقامت داشتم، برای نوکران من در مهمانخانه يك لیور (۳) جورا يك دینار و نیم (۴)، نان چهار دینار، گوشت گوسفند خوب يك شاهی (۵) جوجه دوشاهی و شش دینار، و ماکیان درشت را چهار شاهی حساب میکردند. می‌توان تصور کرد که قیمت اجناس مزبور در دهات

Koureston (۱)

Perside (۲)

Livre تقریباً معادل نیم کیلو (۳)

Denier (دینار) معادل يك دوازدهم سود (شاهی) فرانسه. (۴)

Sou دوازده دینار است (۵)



نمونه‌ای از پوشاک ایرانیان

چقدر است. مع هذا كله ، هنوز میگویند که خوار بار در قندهار نصف قیمت آنجاست ؛ ولی بالعکس سواحل ، خلیج پارس ، و بیابان سخت بایر و بی حاصل میباشد ؛ مواشی کمیاب و وارد کردن هر چیز مستلزم زحمت بسیار است .

فصل چهارم

درختان، گیاهان، و داروهای ایران

در فصل آینده از اشجاری که معمولاً میوه دار خوانده
 فواید چنار و سپیدار
 میشود، بحث خواهیم کرد. اما درختان بسیار
 متداول دیگر ایران عبارت است از: چنار، بید، صنوبر، چپچپی (۱)،
 که اعراب سدر، و ایرانیان کنار میخوانند، و ظاهر آلفت لاتینی کورنوس (۲)
 که نام این درخت است، و مافرانسویان کورنویه را از آن ساخته‌ایم،
 از این کلمه مشتق شده است. ایرانیان مدعی هستند که چنار واجد یک
 خاصیت طبیعی علیه طاعون، و هر گونه آلودگی هوا میباشد؛ و تأکید
 میکنند از هنگامیکه در همه جای پایتخت، از قبیل خیابانها و باغات،
 چنار کاشته شده، دیگر در اصفهان امراض مسریه دیده نمیشود. بسیاری از

(۱) بفارسی چپچپی، بربی شجر القرانیا و بترکی قیزلجق است.

(۲) Cornouiller Coureston

شهرهای دیگر ایران، و مخصوصاً شیراز کاملاً مستور از چنار است.
درخت مازو در بسیاری از نواحی ایران فراوان، و مخصوصاً در
خوزستان بسیار دیده میشود.

اشجار صمغ، مصطلکی، و بخور بمقدار کثیری در بسیاری از نواحی
کشور بدست می آید. درخت بخور که شیهه گلابی بزرگی میباشد، بخصوص
در کرمان صحرا، در کوهها میروید. بنه، بادام بن، یا شاه بلوط وحشی
در این ناحیه و مناطق متعدد دیگر وجود دارد.

ترنجبین (شیر خشت) نیز در این سر زمین پیدا
ترنجبین و گزانگبین میشود. در ایران چندین نوع ترنجبین بدست
می آید. بهترین قسم آن زرد رنگ و دارای دانه های درشت است که از
نیشابور می آید، که یکی از نواحی باختریان میباشد. یک نوع دیگر
نیز وجود دارد که گزانگبین نامیده میشود، چون درختی که از
آن تقطیر می گردد، گزن نام دارد؛ و در ایالت سوزیان (۱) و مخصوصاً
در حوالی دورق (۲) که ناحیه ایست در حدود خلیج پارس، و همان
آراکای (۳) بطلمیوس است، فراوان میباشد. قسم سوم نیز وجود
دارد که آنرا من بشکل مایع مشاهده کرده ام. این نوع ترانگبین
را در اطراف اصفهان، از روی درختی که بزرگتر از گز است، جمع -
آوری نمیکند، پوست این درخت صاف و مسطح و صیقلی و درخشان
میباشد؛ برگهایش در تابستان ترانگبین ترشح میکنند، که مردم ادعا
دارند برهیچوجه شبنم نیست، بلکه رشحات خود درخت میباشد، که

(۱) Sousiane (شوش)

Daurac (۲)

Araca (۳)

روی برك منعقد شده است .

صبحگاهان مشاهده میکنید زمین زیر این درخت کاملاً چربی می باشد. آنرا بمانند گرانگین در داروهای مختلف بکار میبرند ، و مثل اقسام دیگر ملایم و مطبوع میباشد .

بوته های شوم در ایران دو قسم درخت کوچک وجود دارد که از لحاظ خصوصیات منحوس ، بسیار شایان توجه می- میباشد . هر دو بوته در میان کرمان ، در حدود خلیج پارس ، بیار میآید. اولی را گل باد سموم (۱) می نامند ، که بمعنی گلی است که باد را مسموم میسازد. اعراب آنرا شرق (۲) می نامند. شکل و هیأت گل باد مسموم بمانند موجنگلی (۳) ، و مشحون از یکنوع شیر گس و زننده ، مثل خامه غلیظ می- باشد . تأکید میکنند در نواحی که بوته های این نبات بسیار است ، اگر باد هنگام شدت گرما از روی آن بگذرد ، واجب یک خاصیت کشنده می گردد ، و هر کس از این ریاح استشمام کند ، کشته میشود ، و یا سخت بیمار می افتد . دیگری خر زهره است که بمعنی زهره خر ، و یا زهر خر میباشد ؛ و هر چیز تلخ و کشنده را بدین نام میخوانند ؛ وجه تسمیه این نبات آنست که ، خر چنانکه در مشرق زمین میگویند (۵) ، سخت نیرومند میباشد ، و یا اینکه خر و دیگر چهار پایان اهلی که محصول این درخت را میخورند ، در اندک مدتی زندگی را بدرود میگویند . حکایت میکنند آب جاری

Gulbad samour (۱)

Chark (۲)

Lambruches (۳)

Kerzébré (۴)

(۵) بوفون عالم مشهور و معروف فرانسوی نیز مزایای کثیری برای خر میشا رد

که باساقه خر زهره تماس داشته باشد، نیز سمی و کشنده میگردد. تنه این نبات بضخامت ساق پاست، ولی شاقه هایش باندازه بازو نمیباشد؛ و معمولاً بارتفاع شش پا (۱) میباشد. پوست درخت خر زهره تا اندازه ای ضخیم و مایل بسبزی است؛ برگهایش بیشتر مدور است تا بیضی، و دارای نوکی در سر میباشد. این درخت دارای گل‌هایی است تقریباً بمانند گل سرخ ساده و مثل ازهار لوریه روز (۲) برنگ گوشت میباشد؛ و من گمان میکنم که بهرین جهت یونانیان این درخت را (لوریه روز) رودو دندرون (۳) خوانده‌اند. اعراب بمثل ایرانیان آنرا خر زهره (سم- الحمار) و نیز دفلی (۴) میخوانند. میگویند که این نبات نریوم (۵) عطاران (۶) است که در فرانسه روزاژ (۷) نامیده میشود؛ و در مجموعه- های گیاهان ممالک از آن بحث شده است.

گیاهان ایران
 گیاهان ایران (۸) بسیار خوب و فراوان، بویژه علف‌هایی که ما، (فرانسویان) گیاههای لطیف (۹) می نامیم، دارای عطر خارق العاده ای است. گیاههایی که ریشه آنها را

(۱)، با ۳۲۴۸/۰ متر، و دوازده شست میباشد

(۲) علی الظاهر همان خر زهره است Laurier-Rose

(۳) Rhddo dendron از دو کلمه یونانی Rhodon: بنی گل، و

dendron یعنی درخت آمده است.

(۴) de felly

(۵) Nerium

(۶) Herboristes

(۸) Rosage

(۸) Herbages

(۹) Herbes fines

میخورند مانند هویج و شلغم و غیره (۱)، سبزیجات، (۲) کاهو (۳) در این سرزمین فراوان میباشد. اینها را بمانند میوه های خام میخورند، و هیچگونه تلخی و زندگی احساس نمیکند. اروپائیان تجربه کرده اند که سبزیجات ممالک ما، در ایران بطور شگفت انگیزی بار می آید، و اگر آئین و مذهب ایرانیان مثل کشورهاییکه خوردن گوشت در آنها طی ایام متمادی در سال ممنوع میباشد، کشت و کار گیاههای اروپائی را تجویز میکردم، مسلماً انواع و اقسام بیشتر و بهتری از نباتات در ایران بدست میآمد.

ایران میهن واقعی داروهای طبی (۴) است. نباتات

ایران موطن گیاههای طبی است داروئی این سرزمین علاوه بر ترنجبین (ترانگین، گزانگبین، شیر خشت) که مذکور افتاده

بدینقرار است :

فلوس (۵)، سنا (۶) شیرین بیان (۷) که تقریباً تمام دشتهای آن پر است، و فوگریکوم (۸) که آنرا خانبالغ (۹) می نامند، و این اسم ایرانی تر کستان

Les Racines (۱)

Les Legumes (۲)

Les laitues Romaines (۳)

Droques Médecinaies (۴)

Casse (۵)

sené (۶)

Reguelisse (۷)

Foenu Grecum (۸)

(۹) Kambalec برای اطلاع کامل از پیدایش و بنای خانبالغ و

تاریخی آن به کتاب جهانگردی مار کوپولو تألیف ویکتور شکلو فسکی ترجمه و نگارش م. محمد لوی عباسی چاپ طهران مراجعه فرمائید.

بزرگ (۱) میباشد، و وجه تسمیه اش آنکه این گیاه از آنجا آمده است. کچوله (۲) نیز بزرگی يك سکه پنج سویی (۳)، و بضامت دوایکو (۴) مستور از يك قشر بسیار صافی می باشد، تقریباً در هر جای کشور بیار می آید. گوم آمونیاك (۵) که اوس سیوک می نامند در سرحدات جنوبی پارت فراوان می باشد، و آنرا از نباتی میگیرند که شیهه ساقه خاردار کنگر (۶) است.

در همین نواحی (جنوب پارت) و در سرزمین اصفهان ریواس و ریوند نباتی وجود دارد که بهیچوجه ما در اروپا آنرا نمی شناسیم و همانند کنگر کوهی اسپانیولی (۷) است؛ ولیواس (ریواس) خوانده میشود. طعم آن ترش مزه و بسیار مطبوع میباشد. فصل این نبات بهار است و آنرا خام میخورند. عطاران ایرانی (۹)

(۱) la grande Tartarie

(۲) La Noix Vomiqum کچوله، بحر بی جوزالقی است.

(۳) cinq sols (پنج ساهی قدیم فرانسه)

(۴) deux écus ایکو سکه نقره قدیمی میباشد که معادل سه تاشش

لیور فرانسه بوده است.

(۵) La gomme Ammoniac گوم آمونیاك، يك قسم سقزی است

که از درورم آمونیاك (Dorème ammoniac) در افریقا میگیرند.

شاردن تصریح میکند که ایرانیان آنرا اوس سیوک (Ouscioc) میگویند

(۶) la carde d'Artichaud

(۷) Cardons d'Espagne

(۸) Livas

(۹) Les Herboiste Persanes

آنرا ریونه حیوانی (۱) می نامند، بمعنی ریونداسب (۲) میباشد و وجه تسمیه اش آنکه برای تخلیه و تصفیه شکم حیوانات بکار میرود. میگویند که لیواس فی الواقع ریوند فاسد (۳) یعنی ریوند عربی (۴) عطاران ما (فرانسویان) است. ریوند (۵) در خراسان (۶) که سفدیان (۷) باستان است بیار می آید. بهترین قسم آن از ترکستان شرقی (۸) که مابین دریای کاسپین (قزوین، خزر) و چین واقع شده، وارد میشود. هر دو قسم مزبور ریوند چین (۹) خوانده میشود. در خراسان ریوند، همچنانکه ما چغندر را میخوریم مصرف میشود و نیز همانطور میروید.

تعریف و توصیف
خشخاش و خصوصیات
شگفت انگیز آن
در ایران

نباتات شایان توجه دیگر ایران، نخست عبارت است از خشخاش (۱۰). اگر چه این نبات در اکثر ممالک دیگر نیز میروید، ولی در هیچیک از این کشورها باندازه ایران، آنقدر زیاد شیره آنرا استخراج نمی کنند. ارتفاع خشخاش چهل پا (۱۱) و برگهایش سخت سفید است؛ در ماه ژوئن میرسد و در این موقع عصاره آنرا می کشند. ایرانیان (۱۲)

Rivenayvoni (۱)

Rhubarbe de Cheval (۲)

Rhubarbe bâtarde (۳)

Le Rubus Arabicus (۴)

Rhubarbe (۵)

Corasson (۶)

Sogdiane (۷)

Tartares Orientaux (۸)

Riiend tchini, Rhubarbe de la Chine (۹)

Pavot شقایق و کوکنار هم نامیده میشود

Pied (۱۱)، هر پا ۳۲۴۸/۳ متر است

(۱۲) شاردن نوشته: «ایرانیان از روی خرافات و اعتقاد باطل یاد

دوازده امام ...»

همیشه دوازده نیشتر بر آن می‌زنند؛ و بدین‌طریق سرش شکافته میشود؛ سه شکاف پهلوی یکدیگر در آن واحد بایک داسغاله سه‌تیغه، همانند دندانهای شانه ایجاد میگردد. يك نوع ماده سیال غلیظ و چسبنده ای تراوش مینماید که پیش از طلوع آفتاب در سپیده صبحدم بجمع آوری آن شتاب میکنند و این کار بقدری سخت و صعب است که کارگران بمانند مرده متحرك، بی‌رنك و کبود، لاغر و نحیف و مرتعش و لرزان بنظر میرسند. وضعیت اشخاصی که آنرا می‌زنند و برای نوشیدن (۱) آماده می‌سازند نیز چنانکه در فصل شانزدهم خواهند دید، همانند این گروه است. ابخره این ماده لزج سر آنها را درد می‌آورد و سر و پایشان را منجمد می‌سازد. عصاره خشخاش را هر قدر که خارج شود، حبه حبه جمع آوری میکنند و بالاخره سرش خشك و سیاه میشود و ساق و تخمش نیز همچین میگردد. ایرانیان عصاره خشخاش را افیون (۲) می‌نامند، و لغت اوپیوم (۳) برای ما (فرانسویان و اروپائیان) از این کلمه آمده است. بهترین خشخاش ایران در بلوك لنجان (۴) بدست می‌آید که درشش فرسنگی اصفهان و بسیاری از دشت و دمنهای آن مشحون از این نباتات است. زانوایان دانه‌های خشخاش را بر روی نان می‌پاشند، چون محرك خواب است، و ایرانیان بعد از غذا نوم را خوب میدانند؛ و عامه مردم در میان دو غذا نیز از این

(۱) مقصود شراب کوکنار است، مسعود سعد سلمان فرماید :

شخص هاشان برده از خلقت نهاد نارون

مغز هاشان خورده از غفلت شراب کوکنار

afioun (۲)

Opium (۳)

Linjan (۴)

دانه‌ها میل میکنند. بعضی اشخاص افیون کازرون را، که درحوالی ساحل خلیج پارس است عالی‌تر میدانند، ومی‌گویند که مال اصفهان مایه خامی وموجب ترشحات استسقای می‌باشد، در صورتیکه محصول کازرون از این عیوبات کاملاً عاری است.

دوم توتون است که در سرتاسر ایران بدست می‌آید،
 توت و تنباکو،
 بخصوص در سوزیان (۱) واقع در همدان که
 تاریخچه و
 (شوش) (۲) باستان است، و در بیابان کرمان (۳) در
 خصوصیات آن
 کوهستان (۴)، نزدیک به خلیج پارس، که در اینجا
 بهترین نوع آن می‌روید. این نبات بسهولت، با کشت و کار عادی، وبدون
 تشریفات خاص، حاصل میشود. آنرا خشک میکنند، وبشکل برک در
 بسته‌ها و یا جعبه‌هایی، بمانند پاژو (۵) بهرجا که می‌خواهند می‌برند.
 هنگامیکه توتون خشک می‌شود، فی الواقع رنگ برک خزانی (۶) بخود
 می‌گیرد، آنرا پیچ وتاب نمیدهند، وخلل وفرجش را خالی نمیسازند. این
 عملیات موجب تندی بسیار وشدت قوت آن میگردد، و بمانند تنباکوی
 برزیل (۷) قوی و تند می‌شود، ولی ایرانیان این خاصیت را خواستار

(۱) Susiane (شوش)

(۲) Suse

(۳) Caramanid deserte کرمان صحرا هم میشود ترجمه کرد.

(۴) Coureston شاید کوهستان است که در فصل جبال از آن صحبت شده

والا در پایان فصل سوم موقیت ایالت Kourestoon که ما خوزستان ترجمه
 کرده‌ایم، میان پارس و عربستان تعیین شده در صورتیکه محل Coureston
 در کرمان ونزدیک خلیج پارس نگاشته شده است.

(۵) Poirée

(۶) feuille-morte

(۷) Tabac de Brézil

نیستند، و میخواستند که در تمام ساعات روز دود کنند؛ بعلاوه بوی و دود تنباکوی تاییده برزیل را سخت بد میداند، و آنرا تنباکوی انگلیسی (۱) می خوانند، که بمعنی توتون انگلستان است؛ چون نخستین اروپائیان معتاد به تنباکو، که ایرانیان با آنان به تجارت پرداخته اند، انگلیسان میباشند. در حدود پنجاه سال پیش انگلیسها تنباکوی برزیل را در ایران می فروختند ولی چون ایرانیان آنرا خیلی تند و بسیار گران یافتند، دیگر از استعمالش خودداری کردند بعضی اشخاص که دوست دارند با تنباکو مست گردند، مقداری خشخاش دانه با آن مخلوط می کنند؛ ابخره آن بمغز میرود، و اندک مدتی انسانرا بیفکرمی کند.

تاریخ اکتشاف قند
و توتون

مناقشات دانشمندان اروپایی را در باره اکتشاف توتون وقند، و اینکه مبدأ و منشأ این دو متاع آیا دنیای جدید (امریکا) میباشد، و یا اینکه از قدیم-

الایام در مشرق زمین می روئیده است، دیده ام و بخاطر می آورم. من تحقیقات محلی در این خصوص بعمل آورده ام، ولی هیچکس نمیتواند، بیعلاقگی و عدم اعتنای مشرق زمینیان را در خصوص این قبیل ملاحظات تصور کند. هیچیک از دانشمندان مشرق دفتر و صورتی از اکتشاف علوم و فنون ندارند، در مورد توتون من نتوانستم در ایران معلوم نمایم که این نبات آیا اصلاً محصول خود این مملکت است، و یا اینکه از ممالک خارجی آمده است؛ و تحقیقات من در این خصوص بیهوده ماند. یکی از مردان بسیار کنجکاو اصفهان فقط برایم حکایت کرد که، در یک کتاب جغرافی پارت (۲)

tambacon Inglesi (۱)

Géographie de la Parthide (۲)

چنین خوانده است که ، هنگام خاکبرداری در خرابه‌های شهر سلطانیه ، يك سبوی سفال بزرگی پیدا کرده‌اند، که در آن چقه‌های چوبین، باس- چقه‌ها ، و توتون بسیار ریز وجود داشته ، بمثل همانکه ترک‌ها در حلب (۱) خورد میکنند؛ و شخصیت مزبور باتکای همین نکته عقیده داشت که توتون از مصر بایران آورده شده و فقط چهارصد سال از تداول آن در این کشور می- گذرد (۲). من کسانی را دیدم عقیده داشتند که ، کمتر از دوست سال پیش، برای نخستین بار بر تقالیه‌ها این نبات را از هندوستان بایران آورده‌اند ولی این نظریه قابل قبول نمیباشد چون کشت و کار توتون در هند خیلی تازه است. زیرا پس از تحقیقاتی برایم معلوم شد که از عمر این نبات در هندوستان بیشتر از پنجاه سال نمیگذرد؛ و حتی بهترین نوع و قسمت اعظم توتون مصرفی هند از ایران صادر میشود، و محمولات فراوانی که از طریق دریا بدانجا فرستاده میشود، همین متاع است (۳).

اما در باره قند عقیده دارم که از قدیم الایام در هندوستان بوده است. از مخالفت دیگران با این نظریه آگاهم، و میدانم که اکثر مصنفین مدعی هستند که قند میوه دنیای جدید (امریکا) است، و قدما فقط از عسل استفاده میکرده‌اند. ولی در این مورد من مخالف عقیده عموم هستم، و ادعای مبتنی

قند و شکر اکتشاف و تاریخچه آن

- (۱) Alep، حلب ، شهر تجارتی معروفی در سوریه میباشد ؛ این شهر بیش از ۱۸ - ۱۹۱۴ از مستملکات امپراطوری ترکیه عثمانی بوده است
- (۲) مترجم گوید: در میان عوام شیوع دارد که چبق و استعمال توتون در مشرق زمین خیلی قدیمی است و از اختراعات لقمان حکیم میباشد
- (۳) دانشمند معظم آقای پور داود مقالات سود مند و دلکشی در باره تاریخ و اکتشاف توتون و تنباکو، و قند و شکر دارند، که قرائت آنها را برای قارئین توصیه مینمایم (هرمزنامه ، بقلم پور داود ، چاپ تهران)

بر مشاهده عینی و عملی میباشد؛ توضیح آنکه قند در سرتاسر هندوستان بطور فراوان با کمال سهولت و بسیار عالی بدست میآید، و نمو آن مانند میوه‌های منتقله از مناطق بعیده نمیشد، که پس از تغییر زمین و محیط اولیه، بهیچوجه اینقدر خوب بار نمی‌آیند. برهان دیگر که کاملاً قاطع میباشد، آمدن نام و دستور استعمال قند (۱) در صدها صفحات آثار طبی، هندی ایرانی، و عربی می‌باشد (۲).

طرز و ترتیب استعمال توتون در ایران، برای ممالک
طرز و ترتیب استعمال
توتون و تنباکو ما (اروپا) مجهول می‌باشد؛ و دود کردن این نبات در ایران، و هندوستان اصول کاملاً خاصی دارد. هوای این سرزمین (ایران) بسیار گرمتر و خشک‌تر از اروپا و ترکیه است، و افکار و اندیشه‌ها دقیق‌تر میباشد، لذا اگر بنا بود که مثل ما تدخین کنند، تنباکو آنها را سرگیجه می‌آورد، چون ایرانیان مدام دود میکنند. دود را از تنک آبی عبور میدهند، که تصویر آن در مقابل دیده میشود. اینگونه چپقها را قلیان (۳) می‌نامند. چنانکه ملاحظه میفرمائید، بالای بطری (کوزه قلیان) سرچق (قلیان) که سفالی و یا فلزی است بوسیله لوله‌ای که منتهی‌الیه آن داخل آب شده، تعبیه گشته است. در زیر کوزه قلیان، چهار پایه‌ای (۴) وجود دارد که شبیه زیری بعضی شمعدانها است، و چقق

(۱) البته قارئین گرامی وقوف دارند که قند و شکر در حقیقت ماده واحدی بشمار میرود، که یکی سخت و دیگر نرم و خرد است.

(۲) نظامی فرماید:

گل ز کجی خار در آغوش یافت نیشکر از راستی آن نوش یافت

Callion (۳)

(۴) Platine پلاتین نیمکره مسین است که داران پایه‌های آهنی میباشد.

و یا پیپی که بوسیله آن دود کشیده میشود، به لوله مذکور متصل میباشد. هنگامیکه میل تدخین دارند اندکی تنباکو را که بسیار ریز و سائیده شده، خیس می کنند و در سر قلیان قرار میدهند، تا بسرعت سوخته نشود. آنگاه دو یا سه قطعه زغاک مشتعل کوچک را بر روی آن میگذارند، و دود را میکشند، که داخل آب می گردد، و در آن چرخ میخورد، و بلافاصله بدهان وارد میشود، البته هم مطبوع و گوارا و هم از تند و خشونت و غلظت تنباکو کاسته شده و تصفیه گردیده است. مشاهده میشود، اشخاصیکه اشتیهای خوب دارند، غلیان عظیم، و غرغریادی با کشش هوادر آب قلیان راه می اندازند. این بطریها (کوزه های قلیان) را معمولاً برای حسن منظر مملو از گل مینمایند، و اقلاروزی یکبار آب آنرا که در نتیجه تأثیر جوهر تنباکو فاسد و بدبو گشته، تعویض میکنند (۱). من آزموده ام که یک قدح از این آب داروی سریع و بسیار موثر قی آور می باشد. اشتیاق جنون آمیز به توتون و تنباکو، یک نوع عادت زشتی میباشد که تقریباً سرتاسر جهان را گرفته است. مردمان مغرب زمین چنانکه معلوم است بطرق مختلف آنرا استعمال مینمایند. دود میکنند، برك برك میجویند، بشکل گرد مصرف میسازند و بعضی از اقوام، بمانند پرتقالیها مدام بینی خود را با آن پر میدارند (انفیه میکشند). خلقهای مشرق زمین توتون و تنباکو را فقط دود میکنند (۲) ولی اکثر آنان، مخصوصاً ایرانیان باهمان حرص و ولع اروپائیان، مدام

- (۱) گل را علاوه بر حسن منظر، برای معطر ساختن آب کوزه قلیان می ریزند، و حتی اغلب اوقات آنرا با گلاب می آمیزند؛ آب قلیان معمولاً دهر بار که پر شود، تعویض و تجدید میگردد.
- (۲) ولی از کتب و آثار دوره صفویه چنان برمی آید که در ایران نیز اوراق تنباکو را میجویده اند.

چپق (لوله قلیان) در دهان نشان می‌باشد متعین و مشخص چپق یعنی قلیان خود را بوسیله مرد سواری همیشه همراه خویش دارند: و اغلب اوقات در سر راه توقف کرده، قلیان میکشند، و حتی در پشت اسب نیز غلیان و غرغر راه می‌اندازند. افراد عالمقام هیچوقت بدون قلیان خارج نمیشوند، و بهر جایی که وارد گردند، بمحض جلوس فی الفور کوزه تنباکوی آنها را پیششان میگذارند. در حقیقت قلیان کشیدن بهیچوجه من الوجوه موجب تضعیف و یا تاخیر فعالیت ایشان نمیشود، زیرا در حین تدخین کارهای خود را انجام میدهند، چنانکه هیچ دود نمیکردند. بهمدارس (۱) بروید، مشاهده میکنید که استاد و شاگرد هر دو، در حین مطالعات عمیق و دقیق خود، لوله قلیان در دهان دارند. خلاصه دود کردن را بر خوراک خوردن ترجیح میدهند، چنانکه در ایام صیام رمضان (۲) که هنگام تابستان هیجده ساعت طول دارد و در طی تمام این هجده ساعت بهیچوجه چیزی، حتی آب نیز صرف نمیکند، نخستین چیزی که افطار خود را با آن می‌شکنند، تنباکو و توتون (۳) است.

افراط زیاد در استعمال این نبات ایرانیان را می‌خشکاند، ضعیف میکند، نحیف می‌سازد، و عموماً باین حقیقت مسلم اعتراف دارند؛ اما هنگامیکه از ایشان سؤال کنید، که چرا آنرا ترك نمی‌نمایند؟ در پاسخ میگویند: عادت شده (۴)؛ و می‌افزایند که، «دلخوشی فقط در تنباکو است».

(۱) Colleges مقصود مدارس عالییه قدیمه است که بمنزله دانشگاه کنونی بوده

(۲) Rahmazan

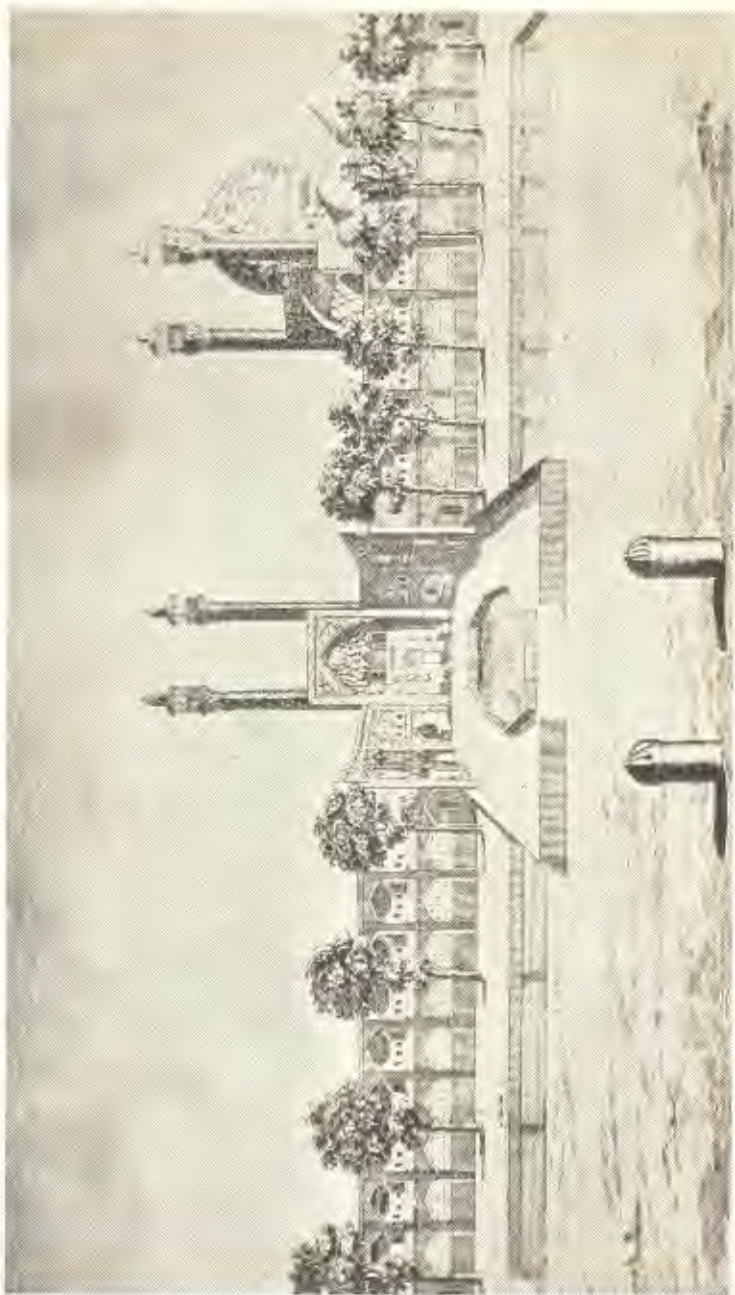
(۳) Tabac توتون و تنباکو را شاردن فقط بیک نام خوانده است؛ برای

اطلاعات بیشتر در این مورد، به کتاب هر مزدنامه سابق الذکر مراجعه فرمایید.

(۴) Aded-chad

شاه عباس کبیر که در عهد وی استعمال تنباکو بسیار
 از اصلاحات اجتماعی **شاه عباس کبیر** توسعه یافت، بطرق مختلف و انحاء گوناگون برای
 ریشه کن کردن آن همیشه کوشا بود، ولی سعی وی در
 این مورد باطل ماند، اگر چه خودش نیز در آن موقع ازدود کردن این نبات دست
 برداشت. از جمله حکایات آن عهد، می گویند هنگامیکه تمام رجال و بزرگان
 مملکت در مجلس ضیافت در حضور شاهنشاه بودند، بدستور معظم له سر
 قلیانها را بجای تنباکو با پشکل خشک و نرم پر ساختند. علی الظاهر
 تشخیص آن غیر ممکن بود، چون تنباکوی قلیان نیز، چنانکه گفته ام ریز
 و خرده و سائیده و اندکی خیس میباید، و آتش بر روی آن می نهند. شاه
 عباس گاه و بیگاه از حضرات رجال سؤال می فرمود: «این تنباکو چگونه
 است؟ وزیر همدان آنرا برای مصرف من هدیه فرستاده، و معروض داشته
 که عالیتترین تنباکوی عالم است.» هر يك از اعیان و اشراف در پاسخ اظهار
 میداشتند: «قربان، این تنباکو فوق العاده عالی است، بهتر از آن در جهان
 پیدا نمیشود» شاهنشاه بالاخره خطاب به سردار قورچیان (قورچی باشی) (۱)
 سردار سپاهیان قدیمی ایران، که يك شخصیت متین و متقی و مافوق دیگران
 بود، چنین گفت:

«از جناب عالی خواهش میکنم، آزادانه بمن بگوئید، فی الواقع
 این تنباکو چطور است؟» سردار در جواب عرض کرد: «قربان، بسم مبارک -
 تان قسم که چون هزار ازار است... شاهنشاه باخشم و غضب همه حضار
 را بنگریست و چنین گفت: «داروی منفور لعنتی که با تپاله اسب فرقی
 ندارد!»



مسجد شاه

زعفران
 سومین نبات کشور زعفران است ؛ و مال ایران
 عالی ترین نوع آن در تمام عالم است. زعفران در
 نواحی مختلف ایران می روید ، ولی محصول سواحل دریای کاسپین
 (قزوین ، خزر) را بهتر از همه میدانند، و بعد محصول همدان است که
 (شوش) باستان ، یا سوزان (۱) میباشد.

انقوزه
 چهارم انقوزه (۲) است ، که یکنوع شیره، یا مایع
 میباشد ، و تقریباً بقدر صمغ سفت و سخت است.
 انقوزه از نباتی درمی آید که هی لتیت (۳) می نامند ، که تصور میکنند
 لازیربی تیوم (۴) ، یا سی لفیوم دودیوسکورید (۵) است ، که در تمام
 نواحی ایران مخصوصاً در سغدیان (۶) و در سرزمین اطراف آن بدست
 می آید . برای خوردن خوب است ، مخصوصاً سفید رنگش ؛ چون
 دو قسم میباشد : سفید و سیاه . شیرۀ انقوزه کمتر قوی است ، و بهمین
 جهت کمتر ارزش دارد. مردمان مشرق زمین انقوزه را هی نک (۱) می -
 نامند، و هندیان آنرا خیلی مصرف میکنند. این قوم بتمام خورشها ، و
 بکلیه اغذیه لطیف خویش از این نبات میزنند. این دارو دارای قوی ترین
 رایحه ای است که من در عمر خود دیده ام. مشک در عرض آن نیست. بوی
 هی نک از فاصله خیلی بعید استشمام میشود، و اگر در خانه ای باشد، سالیان

Suze, Suzan (۱)

Assafoetida (۲)

Hiltit (۳)

Lazerpithium (۴)

Silphium de Dioscoride (۵)

Sogdiane (۶)

Hing (۷)

دراز بوی آن باقی میماند. کشتیهای حامل هی نك بهندوستان، چنان آغشته برایشه آن میباشند که دیگر نمیتوان هرگز کالای دیگری در آنها بار کرد که خراب و ضایع نشود، چنانکه یکبار بد بختانه چنین آزمایشی در باره منسوجات گرانبها بعمل آوردم، که اگر چه در لفاف کتان و پوشیده از مشمع چندلا بوده، تباه شد و زرو نقره بکلی تار و سیاه گشت.

مومیای

پنجم مومیای است، و در ایران دو قسم از آن بدست می آید: یکی مومیای معمولی میباشد که از اجساد

مومیائی متحجر بمرور دهور و مدفون در شن خشك و سوزان استخراج میشود، و کیفیت آن برای کلیه کنجکاوان معلوم است. این نوع مومیای بمعنی حقیقی فقط تحجر اجساد مومیائی شده ای میباشد، که بادعای ایرانیان تقریباً متعلق به دوهزار سال پیش است؛ در خراسان که باختریان (۱) باستان میباشد، بدست می آید.

یکی از وزیران ولایات، بنام میرزا شفیع، که اجساد عجیب مومیائی در خراسان

دانشمند متبحری میباشد، مکرر بر این گفته است که هنگام حفر قنوات تحت الارضی برای انتقال آب،

از این مومیائیه در شن پیدا کردند که طول قدشان بالغ بر هفت تا هشت پا (۲) بوده است و احتمال میرود که در آن زمان یا اجساد آدمی بزرگتر بوده، و ویا اینکه برای تفریح، آنها را بلندتر و بزرگتر از آنچه که بوده اند، مومیائی کرده و مدفون ساخته اند، تا مایهٔ اعجاب آیندگان گردد. این وزیر بازم می گفت که، سروچانهٔ این اجساد همچنان مستور از موی بود،

Bactrianne (۱)

Pied (۲) پا ۳۱۴۸ متر است.

و ناخنهای دست و پایشان نیز دیده میشد، و صورتشان بقدری کم خراب شده بود، که خطوط چهره هنوز نمایان بود. او در این مورد برایم اظهار میداشت که جسم و جسد مانند اسفنج است، و اگر خون و اجزاء لطیف بسیار مرطوب آنرا بردارند، و آنها را خشک کنند، میتوانند طی قرون متمادی محافظت کنند. سرزمین باختریان شن گرم و خشک میباشد، و بدین طریق برای محارست و تحجر اجساد بسیار مناسب است.

قسم دیگر از مومیای صمغ گرانبهائی است که از
کانهای مومیای ایران صخره سنک تر شرح میکنند. دو کان، یاد و چشمه از

این مومیای در ایران وجود دارد. یکی در کرمان صحرا (۱)، در سر زمین سار (۲) میباشد، که بهتر است؛ چنانکه تاکید میکنند در بدن انسانی هر گونه شکستگی، گسستگی، و خوردی پدید آید، نیم درهم (۳) از این مومیای کافی است که در دراز در ظرف بیست و چهار ساعت شفا بخشد؛ نظر بآزمایش اثرات شفا بخش معجز آسای دائم این داروی گرانبها، همه ایرانیان بدان ایمان دارند. کان دیگر مومیای در سرزمین خراسان، باکتریان باستان، است؛ همان ناحیه ای که گفتیم اجساد مومیائی انسانی نیز در آنجا، همانند مصر، وجود دارد؛ صخره سنگهایی که مومیائی واقعی از آنها ترشح می کند، متعلق به شاهنشاه است، و نیز هر چه که بدست می آید، مال ایشان میباشد. این کانها بمرس پنج تن از اولیای عالیمقام ایلالت مهور و مقفل میباشد. در مدت سال فقط یکبار در حضور اولیای مزبور، و نیز مأمورین متعدد دیگر، کان را می کشایند، و

Caramanie dcserte (۱)

Sera (۲)

drayme (۳)

هرچه که از این مصطلکی (۱) وجود دارد، و یاقسمت اعظم آنرا، برمی - دارند و بخزانة شاهنشاه ارسال می دارند؛ و هنگام لزوم باندك بهایی آنرا از گنجینه مزبور میگیرند. لغت مومیای (۲) فارسی است، و از کلمه موم (۳) مشتق شده، که بمعنی صمغ و انگم (۴) و روغن میباشد. عبرانیان و اعراب لغت مزبور را در همین معنی بکار میبردند. ایرانیان حکایت میکنند که دانیال نبی تهیه و ترتیب استعمال مومیای را برایشان آموخته است.

در میان نباتات شایان توجه ایران، که در این ایام

حنا

شهرت بسزایی دارند، یکی هم حنا است، که تخم

ودانه ای میباشد. از آن رنگی میسازند و با آن دستها و پاها، و بعضی اوقات صورت خویش را اعم از زن و مرد، رنگین مینمایند، تا بشره و پوست را محافظت کند. بدین طریق اعضای حنایی از آسیب آفتاب و آفت سرما در امان میماند، و هیچگونه ترکی در پوست، بمانند سابق پدید نمی آید، بهمین دلیل ساقهای اسبان را نیز حنا میزنند. تخم ودانه حنا بر درختکی بارمی آید، و بمانند فلفل و عرعر انبوه و پر پشت میباشد. در سرزمین کرمان، و سیستان (۵) فراوان است. میگویند این بوته ای است که ما (اروپائیان) آنرا اوسمه (۶) می نامیم. برگهای این درخت را نیز برای همان مقصود بکار

Mastic (۱)

Mumie (Momie) (۲)

moum (۳)

Onguent (۴)

kirmon, Siston (۵) شاردن در تمام کلمات، اعم از لغات عادی فارسی

و یا اعلام ایرانی همیشه الف را مطابق تلفظ معمولی فارسی زبانان با واو ضبط کرده است یعنی سیستون، کرمون.

Pastel (۶)

میرند. طرز استعمال حنا چنین است: (دانه‌های) آنرا میکوبند و نرم می‌کنند؛ و با آب حل و مخلوط مینمایند، تا بسفتی ساروج میشود. آنگاه دست‌ها را با محلول حنا مالش میدهند، و سپس آن‌ها را تمام شب در قنداق نگه میدارند، تا رنگ بگیرد. اگر دست‌ها را بلافاصله بشویند، رنگ حنا را آب میبرد، بهمین جهت کسانی که تازه دست‌شان را حنا گذاشته‌اند، بهر چه چوچه دست به آب نمیزند، تا زایل نشود. معمولاً پانزده روز، یا سه هفته رنگ حنا کاملاً دوام میکند (۱).

روناس (۲) که مصنفین ما (فرانسویان، اروپائیان) آنرا اوپوپا ناکس (۳) می‌نامند، عبارت از ریشه مایل بسرخ است که برای رنگ آمیزی بکار میرود. این نبات در ایران بسیار بار می‌آید و هندوستان که موطن اعلا ترین رنگها است، آنرا از این کشور میگیرد.

پنبه در سرتاسر ایران بار می‌آید. دشت و دمن مشحون از آن است. قوزه پنبه بزرگی سرخ‌شخاش، ولی بیشتر مدور است. در هر قوزه هفت تخمه، یا باقالی سیاه دیده میشود،

(۱) از خصوصیات دیگر حنا آنست که زنان و مردان زلفان خویش را با آن رنگین کنند زیبایی را، و یا سیاه ساختن سفیدی موی را، شیخ سعدی فرماید: گفتش ای ماهک دیرینه روز موی بتلیس سیه کرده‌ای و الخ و پس از حنا گذاشتن در سر، پیش از آنکه بقول شاردن آنرا قنداق کنند، با برك درخت گردو می‌پوشانند تا بهتر و خوبتر و سیاهتر شود. بعلاوه عامه زنان و مردان و کودکان ناخنهای دست و پارانیز با حنا «فندقچه» می‌گذارند، بمانند مانیکور و پدیکور این ایام.

Ronnas (۲)

(۳) Opopanax اما اوپوپا ناکس، جاوشیر (چاوشیر گاوشیر) است

که بذر آن میباشد .

و نیز در نواحی مختلف ایران يك درختك فوق -

**يك درختك
نادر الوجود**

العاده نادری میروید که میوه اش درشت و دراز ،

بشکل مو جنگلی (۱) سبز است ، و هنگامیکه باز

میشود ، پرز ابریشمی لطیفی بمانند لایی لباس و لحاف ، از آن بیرون می-

آید. در ایران دستور دادم برایم از محصول این نبات چندین تشك و بالش

ساختند. پرز و كرك آنرا بمانند، پنبه بدون اینکه خراب بشود ، باز میکنند.

بایستی پازهر را که سنك بسیار مشهوری در عالم

پاد زهر

طب است در ردیف داروهای طبی ذکر کنم. پاد-

زهر سنك نرمی میباشد ، که بمانند مروارید در پوسته هایی بوجود میآید،

و یا بمثل پیاز بیارمی آید. آنرا از کالبد بز و بزهای وحشی، و اهلی (۲)،

در طول ساحل خلیج پارس ، در ایالت خراسان (۳) ، که مار گیان (۴)

باستان است ، درمی آورند؛ و بی نهایت عالی تر از پاد زهری میباشد که در

هندوستان ، در کشور گلکنده (۵) و در ممالك بعیده آن اقلیم بدست

می آید .

تاکید میکنند که در سرزمین گلکنده هندوستان

**پاد زهر هندوستان و
آزمایش کالبد شکافی**

نیز پاد زهرهای بسیار در شتی از کالبد خر، گر از،

و جوجه تیغی، و از تن غاز بدست می آید. من در

Labruches (۱)

Bezoar (۲)

Corasson (۳)

margiane (۴) (مکران)

Colconde (۵)

گلکنده استخراج آنرا دیده‌ام؛ ولی چون بزها را از فاصله سه روزه راه آورده بودند، فقط در بعضیشان پادزهر پیداشد، و آنچه هم که بدست آمد قطعات کوچکی بود. ما از این بزهای (وحشی چندتایی) را پانزده روز زنده نگهداشتیم، که از علف سبز عادی تغذیه میکردند. هنگامیکه آنها را شکافتند، هیچ چیزی نیافتند. مقصود من آزمایش و تحقیق این ادعا بود که میگفتند، حیوانات مزبور با تغذیه علف مخصوصی حار میگردند، و سنک پادزهر بدین طریق در کالبد آنها پدیدمی آید.

طبیعی دانان ایرانی میگویند، هر اندازه که این نظریه طبیعیون ایرانی
 ورجحان پادزهر ایران
 بمال هندوستان
 حیوان بیشتر در سرزمینهای خشک و بایر چرا کند پادزهر آن موثر و شفا بخش تر خواهد بود.
 خراسان (۱) و سواحل خلیج پارس بالطبع از مناطق

خشک، و بایر موجود در جهان است. همیشه در دل این سنگها (سنک پادزهر) تکه خاری و یا قطعه چوبی وجود دارد که ماده سیال متشکله سنک در اطراف آن منعقد میگردد. بایستی متذکر شویم که در هندوستان پادزهر از کالبد بزها درمی آید، ولی در ایران از تن گوسفندان و بزهای نر استخراج میگردد؛ و بهمین جهت در ایران پادزهر خود کشور بیشتر قیمت دارد، و آنرا گرمتر و قابل هضم تر میدانند؛ ولی پادزهر هندی را با وجود اینکه چهار بار ارزاتر است، نمی خرند پادزهر ایران با کوراق (۲) فروش

(۱) Corasson، علی الظاهر مقصود خراسان جنوبی و شاید مکران است، چنانکه در صفحه قبل گفت مارگیان (margiane) باستانی میباشد، چون در همه جای مجلدات اولیه شاردن خراسان را باختریان (Bactriane) باستان نامیده است.

Kourag (۲)

میشود، که يك وزنه سه مثقالی یا (سه) گروسی (۱) است؛ و هر کوراقی به پنجاه و چهار لیور (فرانك قدیم) معامله می شود.

اشتقاق لغوی پاد زهر مشرق زمینان مدعی هستند که پاد زهر داروی ضد سمی است و به همین جهت آنرا پاد زهر خوانده اند، که بمعنی غالب بر زهر، یا فایق بر سم (۲) است. لغت بی زو آر (۳) فرانسوی، مسلماً از این کلمه اشتقاق یافته؛ همان طوریکه سی و ت (۴) از زباد، که نام فارسی است، مشتق شده است.

فواید طبی پاد زهر از پاد زهر بطور مؤثر و مفیدی در معرقات (۵) استفاده می شود. بمبتلایان حصبة عام (۶) از آن می دهند. در ترکیبات مقوی قلب (۷) و داروهای محرك شهوت (۸) و مفید برای تهیه شیرینی (۹) آنرا بکار می برند. تأکید میکنند که پاد زهر دماغ را گرم، فکر را تهییج، قوی را تجدید، بنیه را تقویت می نماید. اطبای شرقی هنگام لاعلاجی آنرا تجویز میکنند. پزشکهای که کمتر حاذق میباشند، اهمیت آنرا با آسمان می برند؛ ولی در حقیقت، این

(۱) Mescal, gros گروس يك هستم اونس و تقریباً معادل مثقال است.

(۲) Vainqueur de venin, Pardessus venin سعدی فرماید: «کشد زهر جایکه بازهر نیست»

(۳) Bezoar

(۴) Civette

(۵) les sudorifiques

(۶) les fievers pourpreés

(۷) les Cardiaques

(۸) les Phitres

(۹) Confections

داروئی است که ارزش خود را در مشرق از دست می دهد و چنان بنظر میرسد که بمرور زمان بطوریکه در اروپاست، اعتبارش ساقط خواهد گشت.

طرز و ترتیب استعمال پادزهر در ایران چنین است:

علائم مشخص پادزهر آنرا با نوک چاقومی تراشند، یا روی سنگ مرمری اصلی با پادزهر قلبی میکوبند؛ و مقدار مصرف متداول آن دو یا سه

حبه است که بایک قاشق گلاب میل میکنند. پادزهر قلبی بسیار فراوان و تهیه آن خیلی سهل است. قطعات بسیار درشت و بسیار براق آن، بیشتر از همه مشکوک میباشد، چون بهای این قیل قطعات بسیار گراتر از تکه های معمولی است، لذا متقلین بیشتر قطعه های درشت درست میکنند. پادزهر حقیقی سنگینتر از شش گروس (۱) من ندیده ام؛ و حقیقی آن بسی سبکتر از قلبی است، و این یکی از علائم مشخصه آن در نزد متخصصین بشمار میرود. علامت دیگر که مطمئن تر میباشد: آنست که درفش داغی را بسنگ (پادزهر) بزنند؛ اگر بخاری از آن خارج شود، و یا اینکه درفش در آن فرو رود، بطور مسلم قلبی میباشد. رزین (۲) و موم اسپانیولی (۳) مواد بسیار متداولی است که سازندگان پادزهر قلبی بکار میرند. باید بیاد داشت که صیقل و درخشندگی زیبای این سنگ مصنوعی است، چون پوسته آن هنگام استخراج از کالبد حیوان، بماند هسته، ناهموار و مایل بسبزی میباشد.

- (۱) gros گروس يك هشتم اونس است. اونس نیز يك شانزدهم لیور قدیم یعنی (۳۰٫۵۹ گرم) میباشد.
(۲) Resine صمغ، انگم، لاستیک، رزین
(۳) Cire d'Epagne

مشك و عنبر اشهب چون پس از مراجعت از مشرق زمین، راجع بمشك (۱) و عنبر اشهب (۲) سؤالات بسیاری از من کرده اند، لذا مناسب دانستم که مشاهدات سفر خود را در این مورد، اینجا بقلم آورم (۳). تصور میکنم که اکثر جهانیان تا اندازه ای آگاه باشند که مشك مدفوعی است، و بعلاوه از حیوانی دفع می گردد که همانند بز وحشی می- باشد، منتهی تن و ساقهای آن نازکتر است (آهو). این حیوان در ترکستان علیا (۴) در چین شمالی، که مجاور آن کشور است، در تبت بزرگ (۵)، که مملکتی است مابین هندوستان و چین، پیدا میشود، ولی من پوست آنرا (آهورا) در جاهای بسیار دیده ام. تصاویری از آن در کتاب سفارت هلندیان در چین (۶) و چین مصور (۷) اثر پرفسور کی شر (۸) دیده میشود. میگویند که مشك خوی و عرق این حیوان است که شرح میکند و در کیسه ای متصل بمجاورت ناف جمع میگردد. شرقیان بدقت تصریح می کنند که

**شرح تکوین و
پیدایش مشك**

(۱) Musc

(۲) Ambre gris

(۳) سیاحتنامه سلیمان و ابوزید سیرافی که هزار و یک صد سال پیش نگاشته شده، در این خصوص شرح مشبع و مفصل و مبسوطی دارد. این کتاب عربی توسط مستشرق معروف فرانسوی گابریل فران، بفرانسه ترجمه و در پاریس طبع شده است. طالبین می توانند به ترجمه فارسی کتاب مزبور بقلم محمد لوی عباسی چاپ تهران نیز مراجعه نمایند. (شکفتیهای جهان باستان)

(۴) Haute Tartarie

(۵) Grand Tibet تی بت را عامه فارسی زبانان متأسفانه بفلط مانند فعل جمله نفرین «تبت پدایی لهب» تلفظ میکنند.

(۶) Ambassade des Hollandoisen Chine

(۷) China illastrata

(۸) P. Kircher

دمل یا ماده‌ای در کنار در کالبد این بز (آهو) بنزدیک ناف پدید می‌آید، و مواد سیال موجود در آن موجب خارش می‌شود، و بخصوص هنگامیکه حیوان گرم بشود، سوزش تولید می‌کند؛ آنگاه بزور مالش و خارش بدرختان و صخره سنگ‌ها، دمل شکافته می‌شود (و مشک خارج می‌گردد). سپس (باز) ماده ترشح می‌کند و در همان محل جمع می‌گردد، و میان پوست و عضلات یک نوع کیسه‌ای بوجود می‌آورد؛ و حرارت درونی و بیرونی این خون فاسد (مواد سیال دمل) را گرم می‌کند، و همین حرارت است که موجب پیدایش بوی گیرا در مشک می‌گردد. مشرق زمینان کیسه مذکور را، ناف مشک، و ناف بویا (۱) می‌نامند.

بهترین مشک عالم و منابع و مراکز آن
 این سرزمین را برمال چین ترجیح می‌دهند، خواه برای آنکه فی الواقع مشک تبت بسیار خوشبو

می‌باشد، و یا خواه فقط بدان جهت که محصول این کشور چون تازه تر برایشان می‌رسد، چنین مینماید؛ برای آنکه تبت بآن (ایران و کشورهای خاور نزدیک و میانه) نزدیکتر از ایالت کسانی (شانسی) (۲) است که مرکز عمده محصولات مشک کشور چین می‌باشد. تجارت عمده مشک در بوطام (۳) شهر معروف تبت بعمل می‌آید. پاتانها (۴) برای خرید مشک بسرزمین مزبور می‌روند، و آنرا در سرتاسر هندوستان بفروش می‌رسانند، و از این کشور اخیر بتمام جهان صادر می‌گردد پاتانها هم مرزایران و ترکستان علیا می‌باشند

(۱) Nombril du Musc, nombril Odoriferent (ناف آهو بیشتر

مصطلح است)

Xensy (۲)

Butam (۱)

Patans (۲)

ورعیت، یافقط با جگزار مغول کبیر (بادشاهان هندوستان) بشمار میروند. هندیان برای این داروی معطر (مشك) اهمیت موارد استعمال مشك بسیاری قائل میباشند، و آنرا از لحاظ مصرف و در هندوستان استعمال، و خواه از جهت پژوهشی که در باره آن مبذول میدارند مهم می شمارند. این قوم در ترکیب عطریات خود، در اغلب مرهمهای موضعی و ترکیبات دارویی، و در کلیه موادی که برای تحریک تمایلات عاشقانه، و تقویت بنیه و ترمیم نیرو بکار میروند، مشك استعمال میکنند. زنان برای زایل کردن بوی ابخره زهدان از آن استفاده میکنند، و بدین منظور يك کیسه ناف (آهو) پیش خود دارند؛ هنگامیکه ابخره زننده و مداوم باشد، مشك را از کیسه خارج میسازند و در يك قطعه پارچه سفید و ساده ای که بمثل کیسه عادی دوخته شده، میگذارند و آنرا بجائی می نهند که ذکرش خارج از نزاکت است.

بهترین مشك در کیسه (ناف آهو) لیوری (۱) نود روپیه است. ارزاترش چهل و پنج روپیه است. هر روپیه معادل سی شاهی (۲) پیول فرانسه است. انگلیسان و پرتغالیان، برای فروش در اروپا، از هندوستان خیلی مشك می خرند. هندیان آنرا از چین ابداع میکنند، ارمنیان و ایرانیان و تپانیان مشك را بایران، و ترکیه صادر میکنند، و در این ممالك بعللی که تصورش سهل و ساده است، آنرا بسیار زیاد مصرف مینمایند.

(۳) la Livre تقریباً معادل نیم کیلو کیلو است

(۴) (شاهی سو) Sou, Sol

سر نوشت شگفت انگیز
 صیادان مشک
 حکایت میکنند، هنگامیکه کیسه کوچکی را که مشک در میان آنست میشکافند، چنان بوی بسیار گیرایی از آن خارج میگردد که، صیاد ناگزیر است دهان و دماغ خود را کاملاً با دستمال چندلایی ببندد؛ و غالب اوقات علی رغم اینهمه حزم و احتیاط، شدت عطر موجب خونریزی مشار الیه می شود، و حتی چنان شدید میگردد شکارچی زندگی را بدرود میگوید. من در اینمورد تحقیقات، دقیقی بعمل آورده ام، و چون از ارمنیان که در بوطام بوده اند، يك چیزی همانند این روایت شنیده ام، فی الحقیقه عقیده دارم که موضوع واقعیت داشته باشد. دلیل من آنست که این دارو بمرور ایام معطر نمی گردد، بلکه بالعکس بتدریج از عطر آن میکاهد. (با وجود اینکه مدتی از تحصیل آن در تبت و صدورش بیزار هندی گذشته بود) مع هذا بوی مشک در هندوستان با اندازه ای گیرا و تند بود که من بهیچوجه طاقت تحمل آنرا نداشتم. هنگامیکه من بتجارت مشک مشغول بودم، همیشه در هوای آزاد می ایستادم، با دستمالی صورت خود را می پوشانیدم، و دور از اشخاصی که با کیسه ها سروکار داشتند توقف می کردم و توسط دلال خود معامله مینمودم؛ از آنوقت ببعد، برایم مسلم گشت که این دارو موقع در آوردن از کیسه که تر و تازه میباشد بسیار سرد آو راست، و بهیچوجه قابل تحمل نمیشد.

باز متذکر میشوم که در تمام عالم دارویی وجود ممیزات مشک قلبی ندارد که بسهولت مشک تقلب شود، و بانده آن مطمئن نظر دغلکاران باشد. «کیسه های» بسیاری یافت میشود که از پوست حیوان (آهو) درست شده و مملو از خون آن است تا معطر گردد، ولی این، صره ای که

هوش طبیعت در مجاورت ناف (آهو)، برای جمع کردن مواد سیال سحر آمیز و خوشبوی مورد نظر، بوجود آورده، نمی باشد. اما کیسه های حقیقی و واقعی؛ هنگامیکه صیاد اینها را کاملاً پرنمی یابد، شکم حیوان را فشار میدهد، تا از خون آن پر شود، چون میگویند که خون مشک، و حتی گوشت آن (۱) نیز خوشبو میباشد. سپس بازرگانان بآن سرب میریزند، و خون گاو و دیگر اشیاء متشابهی داخل میکنند، تا برونش افزوده شود؛ و این مواد را بزور درون آن مینمایند. فنی که شرقیان برای تشخیص مشک تقلبی، بدون باز کردن کیسه آن، بکار میبرند، نخست توزین آن در دست است. تجربه بآنان آموخته است که مشک واقعی، باید چقدر وزن داشته باشد. مژه آن دومین ملاک تشخیص بشمار میرود، و نیز هندیان همیشه هنگام خرید، حبه های ریزی که همواره از کیسه ها جدا میشود، بدهان خود میگذارند و آنرا می آزمایند. سوم، آنست که نخی را در عصاره سیرخیس کرده، با سوزنی ازمیان کیسه میگذرانند، اگر بوی سیرزایل گشت، معلوم می شود که مشک خوب میباشد، وگرنه تقلبی خواهد بود. عنبر اشهب از دریای هند (۲)، در سواحل افریقا،

عنبر اشهب

واقع مابین دماغه امید نیک و خلیج دریای احمر بدست می آید. گاهی دریا آنرا بسیار دور، بساحل سیلان، و ساحل مالا بار پرت می کند، ولی خیلی بندرت چنین اتفاقی می افتد. در کتاب یک مؤلف ایرانی چنان خوانده ام که، اعراب مدعی هستند که عنبر اشهب ماده ای است که از آب چشمه های موجود در اعماق دریا، بمانند (۱) علی الظاهر منظور آهوی مشکین است که اعراب ظبی المسک

نامند. م

(۲) مقصود هند بمعنی اعم است، نه فقط شبه قاره هندوستان.

نفت، بوجود می آید، و که بادها، و سپس جریانها، آنرا بساحل هدایت میکند. ولی بالعکس، عموماً میگویند که عنبر اشهب عبارت از کف دریا است که سخت و منعقد شده است، و یا اینکه تخمه ای میباشد که از ماهیان بزرگ در می آید، و اینگونه سخت و منعقد میگردد. اما این عقیده چندان مقرون بصواب نمی باشد؛ برای آنکه چرا دریای (هند) با وجود اینکه در همه جا دارای ماهیهای بزرگ و کف میباشد، معرّض در نقاط دیگر هندی، با وجود حرارت و خشکی بیشتر و اجد چنین عطر گرانبهائی نمی باشد.

عقیده دانشمندان هند می گویند عنبر اشهب صمغ خوشبویی است، همانند بخور، که در عربستان می روید، و بوسیله باران و بعد از ایام باران، به وسیله سیلاب (این فصل را پائیز می نامیم - شاردن) بدریا رانده میشود، و در نتیجه اهتزاز بادها و جریانهای موسمی (۱)، بطرف افریقا می آید، و در طول این (قاره) تا دماغه مهم و معروف آن، که ما امید نیک می نامیم میرسد؛ و در این منطقه در نتیجه مواجیه یک جریان معکوس دریایی که در حدود ماداگاسکار باهم تلاقی میکنند، از نوع عقب رانده میشود.

یکی از دانشمندان متبحر هندوستان و رجال بسیار نظریه میرزا شریف - بزرگ و بانام، میرزا شریف الملک، که پادشاه مرحوم الملک اصفهانی گلکنده با تجلیل و احترام از اصفهان احضارش کرده بود تا دختر خویش را بعقد ازدواج مشار الیه در آورد؛ آخرین باری که من در گلکنده اقامت داشتم، عنبرهای اشهبی داشت که عظیم ترین و نفیس

ترین قطعاتی بود که من در عمر خود دیده بودم، مشارالیه عقیده مند بود اینها موم و انگبین منجمد است. اوقطعاتی که درو نشان بسیار پرخلل و فرج، و تقریباً بماند ابری بوده برایم نشان داد و میگفت که زنبوران در افریقا عسل خویش را در میان صخره سنگها، و تنه های درختان که نسل بوجود می آوردند چنانکه در مشرق زمین نیز، در اغلب زمینهای کم سکنه و حتی پرسکنه چنین (کندهای طبیعی) موجود میباشد، همانطوریکه در نخستین جلد کتاب خود، هنگام بحث از کلشید و چرکستان من (شاردن) این موضوع را متذکر شده ام؛ و سیلابهای حاصله از آب باران، قطعاتی از محصولات نارس زنبوران را به دریا می راند، و در آنجا این ماده سفت و سخت می گردد، و بالاخره چنان عطر شگفت انگیز و آنقدر شایان تحسینی برهم میرساند. میرزا شریف الملک می گفت فرق عنبر اشهب با عنبر اسود، که بمانند آن گرانها نیست، ناشی از آنست که هر عسلی بمانند دیگری اعلانمی باشد؛ و آنقدر تفاوتی که در عنبر اشهب مشاهده می شود همان است که در عسل، در ممالکی که عسل وحشی بار می آید مشهود است.

این داروی گرانها که برای کلیه دارو گران خصوصیات عنبر اشهب عهد باستان، اعم از یونانیان و اعراب مجهول بوده است، بطوریکه میگویند، ابتدا (در اول شکار) بوی بسیار بدی می دهد، ولی سپس بمرور ایام همانقدر که سفت و سخت میگردد، این خاصیت از بین میرود. من متذکر شده ام عنبری که بسیار تازه صید شده باشد، فی الواقع دارای يك رایحه بسیار تند می باشد، که موجب اشمئز از وزنده است، ولی بمرور زمان زایل میگردد. تاکید میکنند که مرغان دریایی عنبر را بسیار دوست دارند و آنرا منقار میزنند، این ادعا را من

کاملاً مطابق واقع می‌دانم؛ ولی مع هذا، چنانکه می‌گویند و مشاهده کرده‌ام هرگز نوك منقار مرغی را آلوده به عنبر اشتهبی نیافته‌ام.

ایرانیان زباد (غالبه) (۱) بسیار بکار نمی‌برند؛ زنان،

بعد از اینکه آنرا خوب درست کردند، به گیسوان

زباد - غالبه

خویش زنند (۲).

علاوه بر داروهای طبی مذکور، که گفتیم در ایران

داروهای طبی ایران بار می‌آید، کاسنی (۳) نیز در کوهها، در هفت یا

هشت فرسنگی اصفهان، می‌روید؛ و قلیای نباتی (۴) که تقریباً همه جا بار

می‌آید؛ نشادر (۵)، زرنیخ (۶) که برای تنظیف بکار برده میشود، و در

ماد، در اطراف قزوین، بدست می‌آید، و بالخصوص زرد رنگ است.

(۱) Civette

(۲) حافظ فرماید :

باز بادلشدگان نازو عتابی دارد

آنکه برسنبیل او غالبه تابی دارد

(۳) Galbnum

(۴) Alkali Vegetable

(۵) Sel ar (m) moniac

(۶) Orpiment

فصل پنجم

میوه‌های ایران

از خربزه شروع میکنم که عالی‌ترین میوه ایران است. در این کشوری بیش از بیست قسم خربزه می‌شمارند. اولیها گرمك (۱) میباشد که بمعنی گرم‌داده (۲) است. این میوه در بهار می‌آید، تا اندازه‌ای ییمزه است و بمانند آب در دهان حل میگردد. اطباء ایرانی خوردن گرمك را بسیار توصیه میکنند؛ و میگویند که برای تصفیه (معدۀ) ضروری میباشد، چنانکه در همین فصل (شکم) اسبان را بوسلیه گیاه و علف پاک میکنند؛ و اینها نکته‌ایست که همه ساله در ماه آوریل (فروردین) همیشه واجب‌الرعايه میباشد. در این ایام، مدت پانزده روز، یا سه هفته، برای حفظ الصحه و تغییر ذائقه، ده‌یا دوازده لیور (۳)

Guermec (۱)

échauffé (۲)

(۳) لیور تقریباً معادل نیم کیلو است .

روزانه گرمك میخورند؛ چون مسلم میدانند که این نوع خربزه‌ها مایه تر و تازگی خون و موجب تجدید قوا میباشد.

داستان پزشکان عرب در این مورد حکایت میکنند که دو طیب عرب، برای جستجوی کار، باصفهان آمده بودند، و رود آنان درست مصادف بافصل گرمك بود؛ این پزشکها که کوی و برزن را انباشته از میوه مزبور دیدند، بایکدیگر گفتند: بجای دیگری برویم، در این شهر برای ما کاری پیدا نمیشود، این مردم داروی تمام دردهای خویش را فراهم دارند.

معهذا کله اشخاص دانا عقیده معکوس دارند، و میگویند که مصرف زاید از حد این میوه موجب پیدایش تبهای پائیزه میگردد که درین شهر (اصفهان) آنقدر بسیار است. اینان میگویند، گرمك معده را از بلغم پر میکند و هنگامی که خربزه‌های مطبوع و شیرین یعنی بسیار گرم، بعد از اولیها (گرمك) بمیان می‌آید، بلغم مذکور را می‌زد و آنرا مبدل به صفرا میکند، و موجب تب می‌گردد.

مصرف خربزه اصفهان بعد از گرمك، یا گرما داده، همه روزه اقسام سی مقابل تمام فرانسه دیگر از خربزه می‌آید، و آنهایی که دیرتر میرسد است بهتر میباشد. آخریها سفید است، و شما

خواهید گفت که عین شکر است. اینها بدرازی یکپا (۱) و بوزن ده تادوازده لیور میباشد. این خربزه‌ها مخصوص فصل زمستان است. تقریباً طی تمام مدت سال در خوانهای رنگین خربزه وجود دارد، چون دیر رسها

تا آمدن گرمک می مانند. آنها را در زیرزمینهای محفوظ و مصون از نفوذ هوا نگهداری میکنند؛ و در آنجا بر حسب بزرگی و کوچکی محل، يك يا دوشعله چراغ مدام روشن میکنند، و بدینوسیله از یخ زدن میوه مطبوع ممانعت بعمل می آورند. خربزه و گرمک، در فصل مقرر که چهار ماه تمام طول میکشد، غذای مردم نادار است. این جماعت فقط با خربزه و گرمک و خیار زندگی میکنند، و میوه اخیر را پوست نکنده میخورند. کسانی هستند که در يك نوبت خوراك، بدون آنکه احساس ناراحتی کنند تا سی و پنج لیور خربزه میخورند. طی چهار ماه خربزه، بقدری زیاد از این میوه به اصفهان می آید، که من تصور میکنم در تمام کشور فرانسه در مدت یکماه، بقدر يك روزه این شهر، خربزه مصرف نمیکردد. از نصف شب تا غروب آفتاب، کوی و برزن پراز اسبانی است که بار خربزه و گرمک دارند.

بهترین خربزه های ایران در خراسان، نزدیک ترکستان صغیر (۱)، در قصبه ای بنام چراغ گرد (۲) بار می آید. باصفهان، برای شاهنشاه، و برسم ارمغان از آن می آورند. با وجود اینکه این میوه ها از مسافتی بیش از سی روزه راه حمل میگردد، مع هذا بهیچوجه خراب نمی شود؛ ولی اینها باندازه خربزه هاییکه از آگره (۳) به سورت (۴)، از چهل روزه راه می آید، و من در هندوستان دیده و خورده ام، شگفت -

La Petite Tarturie (۱)

Craguerde چراغ گرد، کراگرد. (۲)

Agra (۳)

Surat (۴)

انگیز نمی‌باشد. آنها را اذسرحدات ایران به آگره، ازمسافتی بیشتر از چهل روزه راه، آورده بودند. يك نفر آنها را می‌آورد، و چون خیلی درشت و بزرگ می‌باشد، بیش از دو تا نمیتواند حمل کند. او این خربزه‌ها را در سبدهایی، هریکی را در سبدی، که بمانند دو کفه ترازو در طرفین شاهین آویزان است، بردوش خود میگذارد و راه می‌رود، و گاه و بیگاه برای رفع خستگی از این دوش برداشته، بروی دیگری می‌نهد. این باربران روزانه هفت تا هشت فرسنگ با بار خود راه می‌پیمایند. تخم این خربزه‌های ترکستانی (۱) را نیز می‌آورند، و بایستی در آخر هفت سال آنرا تجدید کرد؛ چون بعد از مدت مذکور دیگر کاملاً خراب میشود، و دیگر میوه مزه سابق را ندارد.

علاوه بر انواع و اقسام خربزه و گرمک مذکور، هندوانه و خیار و بادنجان و دسنبویه (۲) نیز در سرتاسر ایران وجود دارد، و دارای پانزده تا بیست لیور (۳) وزن می‌باشد، و

بهترین آن‌هم از باختریان (خراسان) می‌آید. خیار نیز که يك قسمی از آن تقریباً بی‌دانه است، وجود دارد، این میوه را خام و ساده بدون هیچگونه ساخت و پرداختی می‌خورند و مصرف میکنند؛ و میوه‌ای هم بارمی‌آید که بادنجان (۴) می‌نامند، و عبارت از زانتیوم دو دیوسکورید (۵) است،

Melons de Tartarie (۱)

(۲) در زبان فرانسه چنانکه معلوم است گرمک و خربزه و هندوانه را بطور کلی تحت عنوان واحد خربزه (Melon) ذکر میکنند و مانیز برای تبعیت کامل از متن اصلی عیناً اصطلاحات مصنف را نقل کردیم Melon d'eau, Pastèque

(۳) لیور تقریباً معادل نیم کیلو است.

Badinjan (۴)

Zanthium de Dioscoride (۵)

که ما (فرانسویان) سیب محبت (۱) میخوانیم. مزه آن نزدیک به خیار است. درشتی آن بزرگی سیب میباشد، و درازایش مضاعف است؛ و هنگامیکه میرسد، پوستش سیاه میگردد. بمانند خیار می‌روید. برای اقسام مختلف آب خورش، و بسیاری از تهیات و تدارکات غذایی خیلی مناسب میباشد، چون آنرا فقط پخته می‌خورند؛ بادنجان در قسمتهای شمالی ایتالیا پیدا میشود.

در ایران میوه دیگری نیز بارمی‌آید که روی نباتی می‌روید؛ و گرد است و بزرگی يك سیب عادی میباشد، ولی مجوف و سبک، و برای خوردن خوب نیست. اهمیت آن در عطرش میباشد. این میوه دستنبویه (۲) نام دارد، یعنی عطر دستی، چون آنرا بمانند دسته گلی در دست می‌برند. میوه‌های مطبوع ایران، بعد از خربزه، انگور و خرما میباشد. انگور انواع و اقسام زیادی دارد، و

انگور ایران

از (سفید) و کبود و سرخ و سیاه، دوازده تا پانزده جور است. دانه‌های این میوه باندازه‌ای درشت میباشد، که فقط یکی يك لقمه است. انگوری که در اصفهان از آن شراب می‌سازند، کشمشی (۳) نام دارد، که قسمت اعظم آن سفید و ریز، و بهتر از انگور مشك (۴) ما (فرانسویان) میباشد. ولی اگر آنرا بسیار خورند گلورا می‌گیرد؛ و اگر در خوردن افراط کنند، موجب گرمی میشود. کشمشی گرد و پیدانه است؛ و یا دانه‌هایش بقدری ریز میباشد، که هنگام مصرف احساس نمیشود. ولی هنگامیکه شراب

Pommes d'Amour (۱)

Destembouié (۲)

Kich mich (۳) (البته کشمش با کشمش فرق دارد).

Muscat (۴)

می‌جوشد، دانه‌های این انگور بمانند الیاف و نسوج نازک و باریک روی مایع مشاهده می‌گردد، تقریباً بمثل نوك سنجاق، و بسیار لطیف. در ایران، سرتاسر زمستان انگور را نگه‌میدارند، و آنرا در وسط فصل سرما، هر خوشه‌ای را در توبره کر باسی محافظت می‌کنند، تا از آسیب پرندگان مصون باشد؛ و بتدریج هنگام مصرف از تآك می‌چینند. این از بركت هوای خوبی است که ایرانیان تنفس می‌کنند، که خشك می‌باشد، و همه چیز را محافظت مینماید، در صورتیکه پیش ما (در اروپا) در نتیجه رطوبت، تمام اشیاء فاسد و خراب می‌گردد. خوشه‌ها را از سقف آویخته، انگور خشك (كشمش) تهیه می‌کنند، و میوه دانه بدانه می‌شود و می‌افتد (۱).

در سرزمین کردستان و سلطانیه که بنفشه بسیار فراوان است اوراق آنرا با انگور خشك (سبزه) مخلوط می‌کنند؛ و می‌گویند که برای بهبود معده خوب است: اینگونه انگور (كشمش) مسلماً مطبوع و خوشمزه می‌باشد.

عالی‌ترین انگوری که در حوالی اصفهان بار می‌آید، محصول گبرها (زردشتیان)، یا دهقانان قدیم ایرانی است، مخصوصاً مال نجف آباد، که قصبه بزرگی در چهارفر سنگی اصفهان می‌باشد، و تمام سکنه آن گبر هستند. این قوم انگور را بسیار دقیق‌تر از مسلمانان بار می‌آورند چون در آئین آنان استعمال شراب بمانند یهودیان و کلیمیان مجاز و مشروع می‌باشد.

(۱) انگور را برای مصرف زمستان نیز می‌آورند و این مطلب دیگری

است.

خرما

خرما بنظر من یکی از میوه های بسیار خوب جهان
و خرمای ایران عالی ترین نوع آنست. اگر چه
محصول عربستان از حیث کمیت زیاد و شایان توجه میباشد، و خرد و
ریز است و از لحاظ کیفیت بیای خرمای ایران نمیرسد، که خواه هنگام چیدن،
و خواه خیلی بعد دارای شیر و بسیار و بمانند شهدی است که بانگستان
می چسبد، و مطبوعتر و شیرین تر از عسل نو و ناب میباشد. عالی ترین خرمای
امپراطوری در خوزستان (۱)، در سیستان (۲)، پرسپولیس (۳) تخت
جمشید، در سواحل خلیج فارس، و مخصوصاً در جرون (۴) که قصبه ای
است در سر راه شیراز به لار، بیارمی آید، این میوه را بحالت خشک، خوشه
خوشه، یا دانه دانه، حمل میکنند؛ با وجود این عصاره اولیه آن همچنان
محفوظ میباشد، و در سبدهای (۵) پانزده لیوری (۶) حمل و نقل میشود
و نیز در ظروفی بسته را با خرما جمع و جور میکنند، همچنانکه ما (فرانسویان،
اروپاییان) در تنقالات خود گرد و بکار میبریم. هیچ خوردنی لذیذتر
از خرما وجود ندارد مع هذا کسانی که عادت بخوردن آن ندارند، بایستی
در مصرفش طریق اعتدال پیمایند؛ چون افراط در اکل این میوه موجب
حرارت خون و حتی پیدایش قرچه هایی در تمام بدن میگردد، و از نیروی
باصره می کاهد؛ ولی برای سکنه نقاط خرما خیز چنین عوارضی پیش
نمی آید. خرما دسته دسته، یا در خوشه، بر سر نخل که يك درخت نازك

(۱) Coureston (با ۱۲)

(۲) Siston

(۳) Persepolis

(۴) Jaron

(۵) Courge (کدو؛ یا سبد)

(۶) Livre (لیور تقریباً نیم کیلو است)

ولی بلندتر از تمام درختان میوه است، و فقط در راس شاخ و برك دارد،
 ببارمی آید. يك نفر بوسیله طنابی، با استفاده از بندهای درخت بیلا میرود،
 و در ظرف یک ساعت تمام خرماها را می چیند، چون خوشه های نخل بالغ
 برسی تا چهل لیور وزن است. درختان خرما هر بار تا دویست من (۱)
 بار میدهند، که معادل بیست و چهار کنتال (۲) است. نخل فقط از پانزده
 سالگی شروع بدادن ثمر میکند، و آنگاه تا دو قرن بار دارد.

در ایران عین کلیه انواع میوه هایی که مادر اروپا

میوه های ایران
مطبوع تر و متنوع تر
از محصولات فرانسه
و ایتالیا

داریم و بسیاری از محصولات دیگری که بهیچوجه
 ما نداریم، ببار می آید؛ و مسلم می باشد که اگر در
 این سرزمین از اصول فلاحت و باغداری (۳)،
 همانطوریکه در میان ما معمول است، استفاده

بشود، میوه های آن بسیار بهتر و لذیذتر خواهد گشت. ولی بهیچوجه
 با این فنون آشنائی ندارند، ایرانیان از رموز پیوند، یا پیوندهای شاخه ای،
 چفته و دیواری درختان، قلم و نهال آگاه نیستند. همواره درختان این
 کشور بلند و بزرگ و کهنسال، و پوشیده از شاخ و برك انبوه و سنگین است.
 ایرانیان پنج یا شش قسم زرد آلوی مطبوع و عالی دارند، و نیز میوه های
 هسته دار دیگری که ما می شناسیم، در این سرزمین بسیار ببار می آید و
 بیش از پانزده قسم است، یکی بعد از دیگری در دسترس قرار میگیرد. در

man (۱)

Quintal (۲)

Jardinage (۳)

ایران هلوهای (۱) شانزده تا هیجده اونسی (۲)، و شفتالوهای (۳) تقریباً بهمان درشتی، بسیار است؛ اما میوه‌ای که در جای دیگر نمیتوان پیدا کرد، نوعی از زرد آلو (۴) است، که تخم شمس (۵) می‌نامند، که گوشتش سرخ‌رنگ و بسیار لذیذ می‌باشد. این قسم زرد آلو، و اقسام دیگرش با کمال سهولت گشاده میشود؛ و در همان آن هسته‌اش نیز باز میگردد، که دارای مغزی مطبوع و خوشمزه است. زرد آلوی خشک را به هزار جا می‌برند، و هنگامیکه آنرا در آب می‌زنند، عصاره مطبوعی از آن ترشح میکند، و بر غلظت مایع افزوده میشود، و مبدل به شربت شکرینی میگردد. من در اصفهان، در سر یک‌خوان، بیش از پنجاه قسم میوه دیدم که بعضی از آنها از مسافات سیصد تا چهارصد فرسنگی به پایتخت آورده شده بود. بهیچوجه چنین محصولاتی نه در فرانسه وجود دارد و نه در ایتالیا. میوه‌ای که در این کشور بسیار فراوان، و معمولاً مطبوع طباع می‌باشد، انار است. این میوه چندین گونه می‌باشد: سفید، عنابی، گلی، و سرخ. نوعی از انار وجود دارد که دانه‌هایش بسیار لطیف است، چنانکه تقریباً زیر دندان احساس نمیتوان کرد. و قسمی وجود دارد که اصلاً فاقد پرده، یا غشاء در میان دانه‌ها است. از یزد انارهایی می‌آید که بیش از یک لیور وزن دارد. عالی‌ترین انواع سیب و گلابی از ایلیری، (گرجستان)، و حوالی آن؛ خرما چنانکه متذکر گشته‌ام، از کرمان، انار از شیراز، پرتقال از هیرکانی (سواحل بحر خزر)، می‌آید. از جمله میوه‌های ایران به است که بسیار خوب و

(۱) Pavis

(۲) اونسی یک شانزدهم لیور و معادل ۵۵ ر ۳۰ گرم است

(۳) Pêches

(۴) Abricots

(۵) Toem chams (graine, ou Oeuf ou Soleil)

خوشمزه و مطبوع است؛ پیاز باختریان (خراسان) نیز که درشت و بزرگی سبب می‌باشد، از روی هوس در زمزه میوه‌ها مصرف می‌شود؛ و همانند آن در خارك (۱) که جزیره کوچکی در خلیج فارس است، بیار می‌آید، باختریان (۲) یکی از ممالك جهان است که دارای عالی‌ترین و بهترین میوه‌ها و محصولات می‌باشد. آلو (۳) بیار می‌آید که بمانند آلوهای برین‌یول (۴)، امت، ولی مطبوعتر و مشتری‌تر از آن می‌باشد. شش‌دانه از آنرا در آب‌پزند، مسهل‌مالیمی بدست می‌آید؛ و اگر يك خرده سنا (۵) بدان بیفزایند، داروی کاملی می‌شود. این آلوهارا آلو بخارا می‌نامند؛ که منسوب به شهر بخارا است، که از بلاد باختریان (۶)، و درترکستان صغیر (۷) برکنار نهر اوکسوس (۸) (جیحون، آمودریا) واقع شده است. پسته در قزوین (۹) و حوالی آن، در مملکت ماد (۱۰) بیار می‌آید که درشت‌تر از محصول سوریه (شام) است، از تمام نواحی و مناطق معلوم برای من، فقط در دو محل مزبور از این میوه بدست می‌آید. ایرانیان يك قسم پسته‌ای دارند، که بمانند انواع دیگر خوب نمی‌باشد، و مثل هسته گیلاس ریز است، و من هرگز در

پسته

(۱) Carek

(۲) Bactriane (باکتریان، باختر، خراسان)

(۳) Prune (آلو، گوجه)

(۴) Prunes des Brignoles

(۵) Sené (سنا گیاه طبی است)

(۶) Bactres (خراسان)

(۷) Petite Tartarie

(۸) Oxus

(۹) Casbin

(۱۰) mēdes

(۱) Carek

جای دیگر نظیر آنرا ندیده‌ام. مردم این میوه را (پسته) خشک و نمکسود می‌خورند. در تمام اغذیه‌عصرانه، مخصوصاً در جاهایی که شراب باشد، پسته موجود است.

محصولات دیگر ایران بادام، گردو، فندق، فندق هندی (۱)، و انجیرهای بمتنهاد درجه عالی در امپراطوری ایران بیارمی آید. بیشتر میوه‌ها از یردمی آید. زیتون نیز در حدود عربستان (خوزستان)، و درمازندران، در سواحل دریای کاسپین (قزوین، خزر) می‌روید، ولی ایرانیان از نگهداری و استخراج روغن آن خوب آگاهی ندارند. در این فصل از حبوبات و غلاتی که برای تغذیه آدمیان و حیوانات بدست می‌آید، بحث نخواهم کرد، چون در بخش صنایع و فنون، در قسمت فلاح و زراعت از آن صحبت خواهم نمود.

فصل ششم

گل‌های ایران

کلیه اقسام گل‌هایی که در فرانسه ، و زیباترین
کشورهای اروپا وجود دارد ، در ایران موجود
تمام انواع گل‌های
اروپا در ایران وجود
دارد
میباشد ؛ ولی در تمام ایالات و ولایات بی‌کسان

بار نمی‌آید. چون در قسمت‌های جنوبی امپراطوری
انواع ازهار از بخش‌های دیگر کم، و کمیت آن‌نیر کمتر است؛ شدت گرما
بمانند صولت سرما نسبت بنشو ونمای اکثر گل‌ها ناسازگار میباشد؛
بالنتیجه در هندوستان بقدر ایران انواع واقسام گل وجود ندارد، اگرچه
در آنجا نیز در تمام مدت سال ازهاری موجود میباشد. ولی بطور کلی
گل‌های ایران از حیث جلا و جذابیت رنگ بسی زیباتر از مال اروپا و محصول
هندوستان است. هیرکانی (ایالات جنوبی بحر خزر) یکی از سحر آمیز-
ترین سرزمین‌های گل است؛ زیرا بیشه‌هایی در این منطقه وجود دارد که
سرتاسر پوشیده از درختان پرتقال و نارنج است؛ یاسمن ساده و صدبرک؛

کلیه گل‌هایی که مادر اروپا داریم، و ازهار گوناگون دیگری که ما اصلاً نداریم، در این ناحیه موجود می‌باشد. اقصی نقاط شرقی این سرزمین که ما زنده‌ران نام دارد، از سپتامبر تا پایان آوریل (۱) گلستان مطلق است. در طی این مدت سرتاسر این منطقه مستور از گل می‌باشد، و نیز این ایام بهترین فصل میوه‌ها است؛ ولی بالعکس در ماه‌های دیگر، در نتیجه شدت گرما و کثافت هوا در آنجا نمیتوان دوام آورد. در طرف ماد، و در سرحدات شمالی عربستان، دشت و دمن خود بخود مشحون از لاله، شقایق، اشرفی ساده و سرخ بسیار زیبا، و گل سرنگون (۲) است.

در نقاط و نواحی دیگر، از قبیل اطراف اصفهان
گل‌های ایران خیلی زیبا تر و خوشبو تر از مال اروپا است
 زمستان گل وجود دارد، در موسم مخصوص،
 در اینجا هفت تاهشت قسم نرگس، گل برف، زنبق،
 بنفشه ازهر رنگ، قر نفل (۳) ساده، قر نفل صد برك، قر نفل هندی، بارنگی
 خیره کننده، یاسمن ساده و صد برك، یاسمنی که ما اسپانیولی میخوانیم،
 خیلی زیبا تر و خوشبو تر از محصولات اروپا بهار می آید، گل ختمی
 ایرانیان نیز دادای رنگی زیبا است. لاله‌های اصفهان ساقه کوتاه، و فقط
 بارتفاع چهار شست از خاک بالا می آید. از جمله گل‌هایی که در زمستان
 دارند، میتوان اینها را شمرد: سنبل سفید و آبی (۴)، همان گلی است که
 ما یاسی نت (۵) می نامیم، سوسن صحرائی، لاله‌های کوچک، بنفشه، گل

(۱) از نهم شهریور تا نهم اردیبهشت

(۲) Couroune Impériale

(۳) Oeuillet (قر نفل، میخاك)

(۴) Somboul

(۵) Hyacinthe

برف، مر (۱). ایرانیان در بهاران خیری و شب بو (۲) یکسان فراوان دارند، و خطمی عنبری (۳) از همه رنگ، و یک گلی که بنظم ما اصلاً نداریم و یکی از زیباترین ازهار طبیعت است و ایرانیان آنرا گل میخک (۴) می‌نامند، و چون کاملاً همانند میخک (۵) است. این گل دارای یک تلالؤ آتشی قدیم النظیری است. در طبیعت و صنعت هرگز چنان درخشش زنده‌ای نمیتوان یافت. هر ساقه (۶) آن دارای تقریباً سی عدد چنین گلی است، بشکل دایره‌ای مرتب، و بزرگی یک اکو (۷) میباشد.

گل (۸) در ایران بسیار فراوان، و دارای پنج رنگ

گل

است: طبیعی، سفید، زرد، سرخ که ما گل اسپانی

می‌نامیم، و دارای سرخی خیلی عالیتری میباشد، که آتشی میگوئیم، و دو رویه که یکطرف سرخ و طرف دیگر سفید یا زرد است. ایرانیان این گلها را دو رویه (۹) میگویند. من بعضی درختان گل دیده‌ام که در یک شاخه واحد دارای گل‌های سه رنگ: زرد، زرد و سفید، زرد و سرخ بود.

ایرانیان در بهاران کوزه‌های سبز (۱۰) فراهم می‌کنند که برای باصره بسیار فرح بخش است، و

کوزه‌های سبز

(۱) myrrho (مر، صبر)

(۲) Giroflée jaune, et rouge

(۳) Ambrette

(۴) Gulmikek

(۵) Girofle

(۶) Bain

(۷) اکوسکه سیمین قدیمی است

(۸) Rose

(۹) dou rouye, à deux endroits

(۱۰) Pots verts

منازل و باغچه‌های خود را با آن می‌آریند؛ معمولاً روی این کوزه‌ها يك پرده خاك نازکی مخلوط باتخم بولاغ اوتی (۱) می‌خوابانند و روی آنرا باقطعه کرباس بزرگ همیشه مرطوبی می‌پوشانند. نخستین اشعه آفتاب این تخمها را نشوونما میبخشد، سرتا پای کوزه، همانند قشرخزه، سبز جلوه میکند؛ ولی منظره درختان گل‌کرده، و مخصوصاً هلو فوق‌العاده زیبا و عديم‌النظیر است، زیرا چنان پوشیده از گل می‌گردد که حتی باصره در آنمیان منفذی نمیتواند پیدا کند.

درمیان گل‌هایی که در سرزمین اصفهان، و هیرکانی (سواحل جنوبی بحر خزر) بیارمی‌آید، گلی رانام

سنبل الطیب

بردم که ایرانیان سنبل می‌نامند؛ در این باره متذکر می‌شوم که پی‌ترودولا واله (۲) در سفرنامه خود، از يك رستنی تعریف می‌کند که دارای عطری عالی و بوی خوشی میباشد، و می‌گوید که ایرانیان آنرا سنبل ختایی یا تتری (۳) نامند؛ و چون درباره این نبات مشارالیه غیر از ریشه معطر تعریفی نکرده است، لذا بعد از مراجعت، در اینخصوص از من توضیحاتی خواستند. من عقیده دارم که نبات مذکور غیر از اسپیکا ناردی (۴) انجیل چیز دیگری نمیباشد و بفرانسه ناردی پی (سنبل الطیب) (۵) گویند. سنبل در عربی بمعنی خوشه میباشد، و این لغت همانست که منجمین عرب، یکی از علامات نجومی منطقه البروج را که ما ویرژ (۶) می‌نامیم، سنبله، یعنی

(۱) Cresson (بولاغ اوتی، شاهی)

(۲) Pietro delle Valle (سیاح معروف ایتالیائی)

(۳) Somboul Catay, Tartarique

Spica Nardi (۴)

Nard d'epi (۵)

Vierge (۶)

خوشه‌دار میخوانند ، چون صورتگران خوشه‌گند می‌در صورت فلکی مزبور، رسم میکنند . ولی من هرگز نشنیده‌ام که در ایران چنین ریشه‌ای بیار آید ، و میتوانم بجرئت بگویم که پی‌تر و دولاواله در این مورد اشتباه کرده، همان‌طوریکه در موارد متعدد دیگر همچنان‌تر کیبی را بجای ریشه گرفته و راه خطایموده است. در ایران ، بمانند ترکیه ، بطور کلی مشاهده کرده‌ام که ختایی و تتری باشیاء نفیس متعددی اطلاق میشود؛ و وجه تسمیه این اشیاء مربوط بمبدأ و منشأ آنها نیست ، بلکه از لحاظ نفاست و قیمتشان میباشد؛ فی‌المثل زربفتهای و نیز (۱) را زربفت ختایی (۲) ، یعنی منسوج سیمین تتری (۳) میخوانند (۴).

گلستان و بوستان
باتعریفی که از کثرت و زیبایی گل‌های ایران کردم، ممکن است تصور کنند که در این سرزمین، عالی-تیری بوستانها و گلستانهای جهان نیز موجود میباشد؛ ولی بهیچوجه چنین چیزی وجود ندارد بالعکس، بعقیده من طبق يك قاعده كاملاً کلی، در نقاطی که طبیعت مساعد و موافق میباشد، صنعت بیشتر بدوی و بلاد-

(۱) Brocards de venire

(۲) Zerbabt catay

(۳) toile d'argent de Tartarie

(۴) در زبان فارسی چنانکه معلوم است زیبارا ترک (تتری) گویند ، و در این قسمت رای شاردن کاملاً صائب میباشد، اما باید بگوئیم که دشت و دمنهای کشور تبت مستور از سنبل الطیب است و آهوان مشکدار با تنذیه در این چراگاهها ، مشک در ناف خود فراهم می‌آورند، لذا سنبل تتری ، یا سنبل ختایی وجه تسمیه صحیح و اسم مطابق مسماهی است (رجوع فرمائید به کتاب سفرنامه سلیمان ترجمه و نگارش م. محمدلوی عباسی چاپ تهران)

استفاده مانده است ، و موضوع گلستان و بوستان از آن جمله است . چنانکه درجایی که طبیعت باغبان چیره دستی باشد . اگر مأذون باشم ، میتوانم بگویم که ، صنعت تقریباً زاید مینماید . گلستان و بوستان در ایران معمولاً عبارت از خیابان مشجر بزرگی است که راسته باغ را تقسیم کرده ، و اطراف آن درختان چنار کاشته شده ، و حوض آبهایی در وسط ، متناسب با عظمت باغ بوجود آمده و دو خیابان مشجر کوچکتری نیز در طرفین آن احداث گشته است . فضای وسط دو خیابان مستور از انبوه درهم و برهم گلها و مشحون از درختان میوه و گل است که وسیله آرایش سرتاسر باغ بشمار میرود . از محوطه مخصوص گلکاری (۱) و آلونک چمنی (۲) و بیشه کوچک با خیابانهای پیچ در پیچ (۳) و تپه گلکاری (۴) و دیگر تزئینات باغهای ما ایرانیان اطلاعی ندارند ، این رویه بخصوص معلول آنست که ایشان بمثل مادر بساتین گردش نمیکند ، بلکه بمنظره و استشمام هوای آن اکتفا میورزند ؛ چنانکه پس از ورود بگلستان ، در گوشه ای از آن می نشینند ، و تا موقع خروج در همانجا توقف میکنند .

(۱) Parterres

(۲) Cabinets de Verdure

(۳) Labyrinthes

(۴) Terrasses

فصل هفتم

فلزات ، و معدنیات ، و جواهرات نیز در این قسمت آمده است

چون ایران کشوری است بسیار کوهستانی، سرتاسر
شاه عباس کبیر بانی آن مشغون از فلزات و معدنیات میباشد ، و در
صنایع سنگین ایران این قرن، و در قرون سابق خیلی بیشتر، با استخراج
آنها اقدام و همت گماشته شده است. موجد این اقدامات شاه عباس کبیر
است ، و وجود تعداد کثیری از آبهای معدنی، که در سرتاسر امپراطوری
در هر گوشه و کناری پیدا می شود ، او را بکار و استخراج کانها هدایت
کرد .

فلزهایی که در ایران بسیار پیدا میشود، عبارتست
از: آهن، فولاد، مس و سرب . در این کشور نه طلا
معدنیات خورشید و ماه (زر و سیم)
بدست می آید ، و نه نقره . معیندارند که

از این فلز هم در کانهای ایران بطور مسلم موجود میباشد، چون در کوه - هایی که کلیه اقسام فلزات، و گوگرد و شوره بدست می آید، غیر ممکن است که معدنیات خورشید و ماه (۱) (سرخ و سپید، زروسیم) وجود نداشته باشد. ولی ایرانیان در توسعه و تکامل اکتشافات خیلی کوتاهی می آیند، و فقط به آنچه که همیشه موجود بوده و هست اکتفا میورزند و در صدد جست و جوی بیشتر بر نمی آیند. اگر آنها نیز بمانند مافعال و نگران و ناگزیر بودند، محال بود که تپه و گوشه ای از این کوهها چندین بار شکافته و تحقیق نشود.

این کان کروان است نکته ای که باز هم مؤید وجود نقره در کانهای ایران می باشد آنست که متصدیان فلزات همیشه هنگام تصفیه نقره خود را در افزایش می یابند، و این حقیقت فقط نتیجه آنست که در سرب که برای تصفیه نقره بکار میبرند، سیم وجود دارد، و در موقع ذوب با آن ترکیب می یابد. معدن عمده نقره که در آن تا کنون کار کرده شده، در کروان (۲) در منطقه گندمان (۳) بفاصله چهار فرسنگی اصفهان، در کوهی بنام شاه کوه (۴)، یا کوه شاهی (۵) است. ولی چون هیزم و زغال در اصفهان بسیار کمیاب، و بعلاوه معدن سیم هم بسیار وجود ندارد، همیشه مخارج آن، بر مداخلش فزونی دارد و ضرب المثلی که در مورد اقدامات بیهوده و بی ثمر زده شده، در شأن همین کان نزول یافته است: این کان کروان است.

(۱) minéraux de Soleil et de Lane

(۲) Kervan

(۳) Guendamon

(۴) Chacouch

(۵) Mont-Royal

در ایران باستان برای استخراج نقره از این معدن ده خرج و نه دخل میگردد. در کرمان و مازندران نیز کانهای نقره وجود دارد. بسیار بجا است که عقیده داشته باشیم، ثروت و امپراطوری ایران باستان محصول کانهای کشور بوده، که ته کشیده اند، یا در نتیجه فزونی سرشار طلا و نقره که از تجارت، عاید امپراطوری میشده، در حفظ و حراست اهمال بعمل آمده است.

معادن آهن ایران
 کانهای آهن ایران، در هیرکانی (مناطق جنوبی بحر خزر)، در مادشمالی (آذربایجان و قفقازیه) در سرزمین پارتها، در باختریان (خراسان) است. آهن در این کشور فراوان است، ولی بقدر مال انگلستان نرم نمیشد.

کانهای فولاد ایران
 و خصوصیات آن
 است، و بسیار فراوان میباشد؛ چون فولاد در این کشور لیوری (نیم کیلویی) فقط هفت سو (شاهی) ارزش دارد. فولاد ایران بقدری انباشته از گوگرد است که، هنگامیکه براده و قرصه آنرا روی آتش بیاندازند بمانند باروت توپ تراق تروق میکند. فولاد این کشور نفیس میباشد، چون دارای ذرات بسیار ریز و ظریف است؛ و این خاصیت طبیعی و غیر مصنوعی، آنرا بمثل الماس صلابت میبخشد. ولی از طرف دیگر بمانند شیشه شکننده است و چون صنعتگران ایرانی نمیتوانند خوب آتش بدهند نمیشود از آن فنر، و اشیاء ظریف و نازک ساخت. معرذا در آب سرد، بسیار خوب آبدیده می گردد، و طرز عملش آنست که، فلز را بدون آنکه کاملاً سرخ کنند، از کوره درمی آورند، و بجای آنکه در لاولک آبی فرو ببرند، با پارچه سفید خیزی می پیچند. این

فولاد دیگر بهیچوجه با آهن ترکیب نمی‌یابد و اگر در معرض حرارت بیشتری قرار بدهند میسوزد و بمانند کفک زغال می‌گردد. آنرا با فولاد هندوستان مخلوط می‌کنند، که ملایمتر و همچنان پراز گوگرد است، که بسیار مورد توجه می‌باشد. ایرانیان هر دو قسم مذکور را فولاد جوهر دار، یعنی فولاد موج دار، می‌نامند، (ما اروپائیان، فرانسویان) فولاد دمشق (۱) می‌گوئیم، تا از فولاد اروپا متمایز باشد. ایرانیان تیغه شمشیرهای زرنشان نفیس خود را از این فولاد درست می‌کنند و آنرا در قالب گرد مقعری بمانند کف دست، و در قالب کوچک چهار گوشه قلمی ذوب مینمایند.

مس و سرب
مس بخصوص در ساری در کوههای مازندران بدست می‌آید. در باختریان و قزوین نیز از این فلز وجود دارد. مس ایران سخت می‌باشد، و برای نرم کردنش آنرا با مس سوئد و زاین مخلوط می‌کنند؛ نسبت ترکیب محصول خارجی با داخلی يك بر بیست است. مس فلزی است که ایرانیان آنرا خیلی بکار می‌برند. معادن سرب در طرف کرمان و یزد است، و بیشتر از این کانها در ترکیب نقره استفاده می‌شود.

معدنیات نیز در سراسر ایران فراوان است. گوگرد و شوره از کوه دماوند، که هیرکانی را از پارت مجزی می‌سازد، استخراج می‌شود. انتیمون در طرف کرمان بدست می‌آید. ولی این انتیمون بدی است، چون بعد از ذوب، سرب بسیار نفیسی از آن حاصل می‌شود. سنباده در نیریز پیدا می‌شود که تا اندازه ای سخت است، ولی هر اندازه

که نرم و خرد میشود، صلابت خود را از دست می‌دهد؛ برعکس مال هندوستان که هر قدر ریزتر می‌گردد، قاطع‌تر و قوی‌تر میشود. اما ویتریول (سولفاتها)، جیوه و قلع در ایران وجود ندارد و ناگزیرند که آنها را از هندوستان وارد کنند.

نمک بدون هیچگونه مداخله صنعت، فقط توسط نمک طبیعت بدست می‌آید. گوگرد و زاج نیز همچنان حاصل میشود. در ایران دو قسم نمک وجود دارد: نمک زمینی و نمک معدنی، یا سنگی. هیچ چیزی در این سرزمین باندازه نمک فراوان نیست؛ چون از طرفی هیچگونه مالیاتی بآن تعلق نمیگیرد، و از طرف دیگر شما صحاری وسیعی بطول ده فرسنگ و بیشتر را کاملاً پوشیده از نمک خواهید یافت، و نیز دشتهایی خواهید دید که مستور از گوگرد و زاج است. هنگام مسافرت در سرزمینهای پارت و پارس و کرمان از عده کثیری از این قبیل دشتهای و صحاری می‌گذرید. در مجاورت کاشان نمک‌زاری وجود دارد که در موقع مسافرت به هیرکانی باید از آن گذشت، و شما در این صحرا صاف - ترین و خالص‌ترین نمکی که ممکن است وجود داشته باشد خواهید یافت. درماد و اصفهان نمک را از کانها استخراج می‌کنند، و قطعات عظیمی از آن را بمانند سنگهای صیقلی بشهر می‌آورند. در بعضی نقاط، بمانند کرمان - صحرا، این قطعات سنگی چنان سخت میباشند، که اشخاص نادر در ساختمان منازل خویش از آن استفاده می‌کنند.

مرمر، سنگ صیقلی، سنگ لوح بخصوص در سرزمین همدان که شوش (۱) باستان است، استخراج می -

مرمر تبریز

شود. در ایران چندین قسم سنگ مرمر وجود دارد: سفید و سیاه، سرخ، و مرمر نمای سرخ و سیاه، مرمر سیاه در مجاورت يك قصبه سوزیان (۱) بنام ساری (۲) استخراج میگردد، و بشکل اوراق، یا صفحاتی بمانند سنگ لوح شکافته میشود؛ ولی در طرف تبریز نوعی سنگ مرمری بدست می آید که عالی تر از همه و شایان تحسین است. این مرمر شفاف و حاکی ماوراء و تقریباً بمانند سنگ بلور (۳) میباشد و صفحاتی که بضخامت يك شست (۴) و حتی بیشتر است و بمانند آبگینه ماورای خود را نشان می دهند. مرمر مذکور سفید مخلوط با سبز، و مثل یشم پریده رنگ است؛ و بقدری نرم میباشد که با کارد بریده میشود، و همین نکته برای بسیاری اشخاص موجب پیدایش این فکر شده است که این سنگ معدنی واقعی نمیشد، و فاقد مقاومت يك حجر حقیقی است.

ایرانیان از سنگ چخماق در اسلحه خود، و در آتش چوبیکه بجای سنگ کردن استفاده نمیکنند. اینها يك قسم چوبی چخماق مصرف میشود دارند که بجای سنگ مزبور مصرف میشود، و همان نتیجه را از آن میگیرند؛ چون هنگامیکه بهم زده می شود، مشتعل می گردد، و آتش میگیرد.

در اطراف سرحدات عربستان، در جانب بابل، لاجورد و قیر مردابهایی موجود است که از آنها نوعی زفت که قیر می نامند، استخراج میشود.

(۱) Bourg de la Susianne شوش مقصود مصنف همدان است.

(۲) Sary

(۳) Crystal de roche

(۴) شست يك دوازدهم پا و معادل ۰.۲۷ متر است.

در منطقه اطراف تبریز، لاجورد پیدا می شود، ولی بمانند محصول ترکستان خوب نیست؛ رنگش متغیر و تیره می گردد، و بالاخره از بین می رود.

در ارمنستان، و در پارس گل ارمنی (۱)، و خاك طلق و گل صابون آهکی مخلوط با گل رس (۲) بدست می آید، که بمانند صابون سفید، و از آن مانند صابون استفاده می شود. زنان مخصوصاً در شستشوی سر خویش در گرما به آنرا بکار می برند. در ایران کانه های طلق نیز وجود دارد.

درهیر کانی، در قسمتی که مازندران می خوانند، پترو لئوم یا نفت پیدا می شود؛ و دو قسم است: سفید و سیاه. از آن بمانند روغن جلا (۳) استفاده می شود، و در نقاشی، و نیز پزشکی برای معالجه خنازیر مصرف می گردد و نفت در نواحی بسیار دیگر نیز، مثلاً کلدیه وجود دارد، و در آنجا عامه مردم روغن آن را می سوزانند.

اماغنی ترین کانه های ایران، فیروزه است. در دو ناحیه کان فیروزه وجود دارد: در نیشابور و در خراسان، و در يك کوهی که مابین هیرکانی، و پارت، در فاصله چهار روزه راه دریای کاسپین (قزوین، خزر) است، و فیروز کوه یا کوه فیروز نام دارد. فیروز یکی از پادشاهان ایران باستان می باشد،

(۱) Bol (گل ارمنی، گل رس)

(۲) Marne

(۳) Vernis

که این سرزمین را تحت حکومت خود در آورد ، و بلاد وقلای در آن بنا کرد. پلین (۱) این کوه را قفقاز میخواند. کان فیروزه نیز در دوره سلطنت فیروز مر بور کشف شد، و بنام وی نامیده گشت، همچنانکه سنک گرانبهائی که از کوه مذکور استخراج می شود، ما (اروپائیان، فرانسویان) آن را تر کواز (۲) میخوانیم، چون کشوری که از آن صدور می یابد ترکیه باستان و واقعی (۳) میباشد، ولی در سرتاسر مشرق زمین این سنک را فیروزه می نامند. بعدها يك کان فیروزه دیگری نیز کشف کرده اند، ولی محصولات آن چنان زیبا و درخشان و آبدار نیست. آنها را فیروزه نو می نامند ، و همانست که ما سنک نو میخوانیم، تا از فیروزه های قدیم متمایز باشد. رنگ فیروزه نو بامرور زمان از بین میرود. کلیه محصولات کانهای فیروزه بشاهنشاه تعلق میگیرد ، و بعد از آنکه زیبا ترین آنها را برگزیدند، بقیه را میفروشند، و یا معاوضه میکنند. معدنچیان، و افسران (۵) متصدی کان، سنگهای نفیس فیروزه را تا آنجا که مقدور است، اختلاس می کنند، و فقط بدین طریق است. که طالع یاری میکند، و اغلب مردم مالک این احجار فیروزه میگردد .

بعد از سنگهای معدنی، از صید مروارید بحث می-
مروارید بحرین ایران کنیم، که در سرتاسر خلیج فارس ، و بخصوص در اطراف جزیره بحرین بدست می آید، صید مروارید فراوان میباشد ، و

(۱) Pline مقصود پلین اکبر است که بسال هفتاد و نه میلادی قربانی آتشفشانی وزوو گشت.

(۲) Turquoise

(۳) علی الظاهر مقصود ترکستان و ماوراءالنهر است.

(۴) Nouvelle roche

(۵) مقصود متصدیان امور است.

سالیانه بیشتر از يك مليون (لیره؟) فایده دارد. يك مرواریدی که از آنجا بدست آمده بود دیدم، که پنجاه حبه (۱) وزن داشت، و کاملاً گرد بود، و این يك چیز نادری بشمار می رفت، چون درشت ترین مرواریدهای این دریا (خلیج پارس، عمان) معمولاً فقط ده تا دوازده حبه میباشد. صیادان، طبق امریه‌های غلاظ و شدادی، ناگزیرند مرواریدهای را که از حد مذکور بالاتر باشند، بشاهنشاه تسلیم کنند؛ ولی بهمین جهت بطیب خاطر باین امر رضایت نمی دهند. ایرانیان سابقاً حتی به پرتغالیان میپرداختند تا از اخلاص لگري آنان در صید مروارید ممانعت بعمل آورید؛ ولی از موقعی که قدرت پرتغال در هندوستان کاسته شد، و چنانکه می بینیم بصفر نزول یافته، ایرانیان فقط اندك چیزی بعنوان هدیه به ایشان داده اند؛ و حتی در این ساعت دیگر هیچ چیزی بآنان نمی دهند.

مروارید در سرتاسر مشرق زمین نامهای پرتنظنه ای دارد. ترکها و تاتارها آنرا امر جان (۲) می خوانند که بمعنای کره نور (۳) میباشد. ایرانیان مروارید گویند، که تولید نور (۴) را میرساند؛ و لؤلؤ نامند که بمعنی درخشان و درفشان میباشد. این برای رساندن دیدار زیبای آن است. فی الواقع هم مرواریدهای ایران بسیار درخشان و جلایشان بیشتر از مرواریدهای غربی میباشد. لفظ لؤلؤ، قریب بیستین است که ریشه لغت

اعلام و اسامی
مروارید، و يك
بحث روانشناسی

(۱) حبه (grain) معادل تقریباً يك بیستم گرم است.

(۲) Margeon

(۳) globe de lumiere

(۴) Produccion de la lumière

لوئور (۱) فرانسه میباشد؛ مروارید نیز چنین است، مردمان جنوب اروپا نام مار گریت (۲) را از آن ساخته‌اند، که به معنی مروارید به کار می‌برند.

صیادان مروارید و مروارید را از صدف‌های بسیار درشتی در مجاورت چشمه‌های زیر دریائی بحرین بدست می‌آورند؛ در این محل آب دریا و تجاوز و تعدی در نتیجه اختلاط آب چشمه‌های یشمار تحت - پر تغایها

الارضی دارای طعم کم شیرینی میباشد. می‌گویند که صیادان مروارید، دهان خود را بلب منبع آب چشمه زیر دریائی می‌گذارند، و بدین طریق از آن می‌خورند. حتی حکایت میکنند هنگامیکه پرتغالیان در باب بحرین و تقریباً مالک سرتاسر خلیج بودند، ذخایر آب آشامیدنی کشتیهای خود را با تلمبه از اعماق دریاتهریه می‌کردند. غواصانی که مروارید صید میکنند، بعضی اوقات تا نیم ربع ساعت زیر آب میمانند، و توانایی خارق العاده‌ای در این کار پر زحمت از خود نشان می‌دهند.

در این فصل متذکر میشوم که ایرانیان برای زمرد زمرد مصری، زمرد انوعی قائل‌اند، همچنانکه ما در مورد یاقوت هندی معتقد با قسامی هستیم. عالی‌ترین نوع آنرا زمرد مصری (۳) درجه دوم را زمرد قدیمی (۴)، سومی را زمرد تازه (۵) می‌-

(۱) Lueur از ریشه عامیانه لاتین lucor از lucere به معنی درخشیدن است.

(۲) marguerite از margarita لاتین آمده که بمعنی مروارید است

(۳) Emeraudes d'Egypte

(۴) Emeraudes vieilles

(۵) Emeraudes nouvelles

نامند. پیش از اکتشاف دنیای جدید (امریکا) برای ایرانیان زمرد از مصر می آمد، که دارای آب رنگ عالی تری می باشد، و سخت تر از زمردهای غربی است.

در ایران از این سنگهای گرانبها موسوم به زمردیامصری مصرایم (۱) که نام سابق اژیبت (۲) است؛ و نیز زمرد آسوانی (۳)، منتسب به آسوان، شهری از تی بایید (۴) که از طرف جغرافیون قدیم سوین (۵) خوانده شده، بکرات برایم نشان داده اند. اگر چه این گوهرها دارای سبزی بسیار عمیق و جلای بسیار درخشانی بودند و برایم خیلی زیبا جلوه کردند ولی چنان بنظر می آید که زمردهای به همین زیبایی از محصولات هند غربی (۶) من دیده ام. اما در موضوع سختی و صلابت سنگهای مزبور، وسیله آزمایش این مسئله هیچوقت در دسترس من نبوده است؛ و چون مسلم می باشد که از مدتها پیش موضوع کانهای زمرد در سرزمین مصر مطلقاً منتفی شده، امکان دارد که (گوهرهای موسوم به) زمرد مصری بایران از مجرای بحر احمر، یا از هند غربی، از طریق فیلیپین، یا از پی گک (۷) یا از مملکت کلگنده (۸)، در ساحل کورومان دیل (۹)، که در آنجا مدام زمرد استخراج می گردد وارد

Mesri misraim (۱)

Egypte (مصر) (۲)

Zemeroud Asvani (۳)

Thebaïdes (تی بایید نام یکی از قسمت های نلانه مصر قدیم است) (۴)

Syene (۵)

Indes Occidentales (۶)

Pegue, pegou (پایتخت منطقه ای است به همین نام از سرزمین

پیرمانی)

Colconde (۸)

Coromandel (ساحل شرقی هندوستان در خلیج بنگاله) (۹)

شده است .

و نیز ایرانیان می گویند که یاقوت احمر (۱) ، زبر-
گوهر شب چراغ جد (۲) و همچنین گوهر شب چراغ (۳) ، که سنك
 مشهوری است که دیگر وجود خارجی ندارد ، و قریب یقین است که
 فقط یاقوت آتشی (۴) است که دارای رنگ و جلای عالی می باشد ، از کان-
 های مصر ، استخراج میگردد. در ایران برای این سنك خاصیت درخشندگی
 خاصی که تمام اطراف خود را روشن کند قائل میباشند ، و بهمین جهت
 آن را شب چراغ ، شعله شب می نامند ، و شاه مهره یعنی سنك سلطانی ، و شاه
 جواهرات یعنی سلطان گوهرها نیز میخوانند . ایرانیان برای این سنك
 صفات مافوق الطبیعه ای قائل اند ، و برای آنکه داستان کاملاً افسانه آمیز
 باشد ، حکایت میکنند که گوهر شب چراغ در سر ازدهایی یابر سر سیمرغ (۵)
 و یا عنقای (۶) در کوه قاف بوجود می آید. مشرق زمینیان از این کوه جبال اقصای
 شمال (۷) را قصد میکنند .

و اما یاقوت را ایرانیان یاقوت سیلانی گویند ، و ظاهراً
 لفظ یاسی نت (۸) (یاقوت زعفرانی) که ما برای

یاقوت

Rubis Orient (۱)

Topase (۲)

Escarbouche (۳)

Rubis Oriental (۴)

Aigle royale (۵)

Griffon (۶)

Monts Hyperboréens (۷)

چندین سال است که قله شیر کوه یزد شبها مثل روز روشن است ، شکارچیان
 عقیده دارند که این گوهر شب چراغ می باشد ولی دانشمندان میگویند که
 اورانیوم است . نقل از روزنامه دنیا شماره ۳۹۵ اسفند ۱۳۳۴ .

(۸) Jacinthe (یاقوت اصفر)

نامیدن یاقوت زود شکن (۱) بکار میبریم، از لغت یاقوت آمده است. اگر چه فی الواقع در سیلان کانهای جواهر وجود دارد، ولی کلیه محصولات این معادن فقط سنگهای زود شکن میباشد. در ایران یاقوت را بلسانی، سنک بلسان (۲) نیز، که پی گو (۳) است می نامند؛ بهمین جهت من عقیده دارم که نام باله (۴- یاقوت پشت گلی) که بیاقوتهای گلی رنگ اطلاق می شود از آن آمده است.

طبیعی است که چون مشرق زمین منبع، و معدن يك نظریه زبان شناسی احجار کریمه میباشد لذا اسامی آنها نیز از آنجا آمده است. نام جواهری (۵) که بتاجر سنگهای گران بها اطلاق می شود، همچنین از مشرق آمده است در کلیه ممالك شرق زمین این بازرگانان را گوهری (۶) می نامند.

Rubi tendre (۱)

Balacehani, Pierre de Balacchan (۲)

Pegu (گوهر پی گو، از نام ناحیه ای در برمانی) (۳)

Balais (۴)

Jouailles (۵)

Jevaery (سعدی فرماید: شبه در بازار جوهریان بجوی نیرزد) (۶)

فصل هشتم

حیوانات اهلی و وحشی

اسب را باید در رأس حیوانات اهلی ذکر کرد .
اسب ایران اصیلترین اسب ایران زیبا ترین اسبهای مشرق است .
اسبهای مشرق زمین اسبهای این مملکت بلند تر از مال انگلستان ،
است

سینه باریک ، سر کوچک ، ساقه ها بطور اعجاز
آمیزی ظریف و نازک ، و دارای تناسب اندام کامل ، بسیار مایلیم خوب و پر-
کار ، و خیلی چابک و سبک میباشند. هنگام حرکت دماغ خود را در مقابل
باد ، و سرشان را بلند رو به هوا نگه میدارند ، و این بر حسب پرورشی است
که باین حیوان میدهند. ولی برای آنکه بشکم سوار ، کله نزنند ، یکنوع
مهاریه که فقط چرمی است ، و بمانند افساری ؛ ولی عریض تر ، و بسیار
آراسته ، و مزین میباشد ، به یینی اسبان تعبیه مینمایند ، و رشته های این
مهار ، از میان ساقها گذشته ، مثل سینه بندی بوسیله تسمه ای در زیر شکم



شهر قمشه

مرکوب بسته میشود. اسبهای ایران دارای دم درازی میباشد، که بعضی اوقات آنرا گره میزنند و بهر هوا میکنند. بسیار نرم و ملایم، مطیع و برد بارند، و تا هیجده و بیست سال خدمت میکنند. اخته کردن اسبان در ایران متداول نیست (۴).

گفتم که اسب ایرانی زیباترین اسبهای مشرق زمین است؛ ولی متذکر میشوم که عالی ترین و مطلوب ترین مرکوب شرق نمیباشد. اسبهای عربی برتر و بهتر از اویند و نظر بسبکی و چابکی در ایران بسیار گرامی شمرده میشوند؛ چون از حیث شکل و شمایل، و قد و قامت لاغر و باریک، و همانند رس (۱) واقعی میباشد. ایرانیان میگویند که برای آزمایش اسبان اصیل عربی، که در عربستان سعید (۲) بیارمی آید، و بیازار عرضه میگردد، بایستی آنها را سی فرسنگ تمام یکنفس و سرعت راند، آنگاه تاسینه در آب غوطه ورشان ساخت، و سپس برایشان جوداد، در این موقع اگر با حرص و ولع بخوردن خوراک خود پرداختند، اسب اصیل عربی خواهند بود.

ایرانیان را اسبهای تاتار نیز بسیار است؛ که نسبت به اسب ایرانی پست تر، زمخت تر و زشت تر میباشد، ولی در تاخت و تاز برد بارتر، پر جوش و خروش تر، سبک تر و چابکتر هستند.

- (۱) Ross رس در زبان آلمانی اسب را عموماً گویند «das Ross» ولی در فرانسه به بادپایان لاغر و باریک اندام اطلاق میشود
(۲) Arabie hureuse علی الظاهر مقصود یمن است که خوش آب و هوا ترین منطقه شبه جزیره عربستان بشمار میرود و پیش از اسلام متعلق بامپراطوری ایران ساسانی بوده است.

اسب در ایران گران است. باد پایان خوب از هزار
صادرات اسب ایران فرانک تا هزار اکو (۱) ارزش دارند. صادرات
بترکیه و هندوستان
کثیر این حیوان به ترکیه و مخصوصاً هندوستان
علت اصلی گرانی زیاد اسب در ایران بشمار میرود صدور آن فقط موکول
باجازه مخصوص شاهنشاه است.

مرکوب بسیار متداول و معمولی بعد از اسب، قاطر
میباشد. قاطرهای بسیار خوبی در ایران هست که
خوب یورغه میروند، بهیچوجه سکندری نمیخورند، و هرگز خسته
نمیشوند. ارزش يك قاطر پانصد فرانک است.

بعد از اسب و قاطر مرکوب ایرانیان خراست، و در
خر بومی، خر عربی این کشور دو قسم از این حیوان موجود می باشد:
خرهای بومی، که بمانند الاغهای ما (فرانسویان، اروپائیان) کند و سنگین
هستند، و فقط اختصاص بیاربری دارند؛ دیگر خرها، یککه از نژاد
عربی (۲) میباشند، و حیوان بسیار ظریفی هستند، و از خران درجه اول
جهان بشمار میروند. خر عربی دارای پشم و موی براق و صیقلی، سر کشیده
و بلند، و پاهای سبک و چابکی است که هنگام حرکت با حرارت تمام
آنها را بلند میکند. این حیوان منحصراً برای سواری بکار میرود؛ زین
آن بمانند پالان گرد، و مسطح و صاف تر و مستور از ماهوت و یا قالیچه
است، و دارای رکاب و یراق میباشد. در پشت آن بیشتر بسوی عقب می-

(۱) Ecu هر اکوسه تاشش لیور (فرانک) است، مقصود تا شش هزار
فرانک قدیم ارزش دارد.
(۲) خر شامی و مصری هم گویند.

نشینند تا طرف گردن. برای بسیاری از خرهای عربی سازوبرك سیمین کاملی تعبیه میکنند، چون راكب از سبکی و چابکی، و ملایمت روش مرکوب بسیار راضی میباشد. بهای آن چهار صد فرانك است، ولی اگر اندکی خوب باشد، به کمتر از بیست و پنج پیستول (۱) نمیدهند. آنها را بمشابه اسب میدانند. روحانیونی که هنوز شاغل مقامی نیستند و یا عایدات هنگفتی ندارند، از خر برای مرکوب استفاده میکنند.

برای این حیوانات اهلی فقط یورغه رفتن می -

طرز پرورش الاغ های عربی

آموزند و فن پرورش آنها بدینسان است که، ساقهای پیشین مرکوب را با دو رشته طناب باندازه قدم يك خر یورغه رو، بساقهای پسین بند میکنند، و آنرا از طناب دیگری که از تنك زین در محل ركاب گذشته، می آویزند. آنگاه میر - آخورهای محقری مرکوب منظور را صبح و عصر سوار میشوند و می رانند، ورزش میدهند، تا اینکه یورغه رفتن بیاموزد. این الاغها نیز که میر آخور می رانندشان، و طنابها پاهایشان را از حرکت بیشتر ممانعت، و بمیزان یورغه تعدیل میکند، بطر زحر کت مطلوب آموخته میشوند. اغلب اوقات یکی دو رأس از الاغهای آموخته را به همراهی مرکوب مبتدی بحرکت وادار میکنند، تا زودتر از تربیت آن فراغت حاصل کنند. این حیوانات چنان سرعت میروند که برای تعقیب آنها بایستی چهار نعل حرکت کرد، برای اسبان نیز توقف فوری حین تاخت و تاز را می آموزند.

ایرانیان در پرورش اسب تخصص کاملی دارند، و

ایرانیان در پرورش
اسب بد طولانی دارند
مهرتر از خوبی در این کشور وجود دارد. پیش از این
در جلد اول، در مورد تغذیه اسبان صحبت کرده ام.

(۱) Pistole پیستول سکه زرین قدیمی است.

بسترین حیوانات تخته پهن خشك خودشان میباشد ، که بضخامت دو تا سه شست (۱) ، و بسیار مسطح و نرم است. همیشه صبحگاهان تپاله این حیوان را در حیات پهن میکنند تا خشك شود، و شامگاهان آنرا اندکی کوبیده خرد مینمایند. چون پشکل در تمام مدت روز زیر اشعه آفتاب است و خشك میگردد، بوی خود را از دست میدهد، بطوریکه از اصطبلها هر گز رایحه بدی استشمام نمیشود. ایرانیان برای ممانعت از بوی نامطلوب يك وسیله دیگری نیز متوسل میشوند، و آن عبارت از اینست که به جو خوراکی اسبان مقداری نمك میزنند.

قشورهای مملکت بهیچوجه دسته ای ندارد و کناره های آن دندانه دار میباشد که برای خراش و تراش بکار میرود. پس از قشو، ستوران را بانمدی مالش میدهند. طویله های ایرانیان بسیار تمیز است و در آنها بهیچوجه بمثل اصطبلهای ما ، بوی بدی و یا رایحه نامطلوب استشمام نمی شود ، و همچنین بهیچوجه آخوری چنانکه در کشورهای ما است در آنجا وجود ندارد (۲). اسبها که و جو خود را از يك توبره پشمی که بر سرشان بسته می- شود ، مصرف میکنند. نعل اسبان صاف و مسطح، بدون پاشنه و چنگك، و نازکتر از مال ما است مع هذا نعلها خیلی مدت دوام میکنند، و این نتیجه آنست که سم پای اسبهای ایرانی خیلی بهتر و سخت تر از مال ما است ؛ باد پایان این مملکت در همه جا سالم، و برای نعل زدن رام میباشد، و خصوصیات مزبور را بایستی مولود خوبی محیط آن دانست نعلهای صاف و سبك چنانکه تاکید میکنند ، موجب سرعت سیر اسبان در تاخت و تاز می گردد. در فصل زمستان و هنگام یخ بندان از همان نعلهایی استفاده میشود که در

تابستان بکار میرود؛ ولی در این موقع بامیخهای که سر درشت تر و تیزتری دارند نعل میزنند. برای چهارپایان دیگر نیز، باستانی زمستان، در نقاطی که یخ بندان میشود، از همین نعلها استفاده می کنند. چون شهرهای ایران سنگفرش نمیباشد، بیم لغزش اسبان به چوچه در میان نیست. همچنین عادت دارند که در فصل سرما اسبان را باحنا (۱) رنگ کنند؛ و این همان وسیله آرایش زرد رنگ است که، در باره اش صحبت کرده ام، و معمولاً مردان و زنان نیز از آن استفاده میکنند. ساقهای پا، و تمام درازای تن اسب را تا سینه، و حتی سرش را حنا می مالند؛ اگر چه میگویند حنا حیوان را در مقابل آسیب سرما محافظت میکند؛ معرذا این امر بیشتر برای آرایش و تزئینات انجام میگیرد، چون در مناطق مختلف در تمام فصول سال اسب را حنا میگذارند. اسبان شاهنشاه را برای امتیاز، بوسیله این رنگ پر جلا بایک توری درشت دنداندار، و گلپایی بمانند تزئینات تاج و دیهیم، می آریند؛ و این آرایش فقط مخصوص باد پایان شاهنشاه است،

در ایران فقط شاهنشاه میتواند ایلخی اسب داشته باشد. حکام و ناظرین ایالات که ایلخیهایی برای شاهنشاه دارد ایلخی اسب اختصاص خود دارند، آنها را بنام وی نگه میدارند. شاهنشاه ایلخیهای عظیمی در سرتاسر کشور دارد؛ در ماد (آذربایجان)، در ایالت پارس، و مخصوصاً در مجاورت پرسپولیس باستان (تخت جمشید - چهل منار)، که عالی ترین اسبهای امپراطوری در آنجا است. شاهنشاه همچنین در تمام ایالات و اکثر شهرهای بزرگ اصطبلهای اختصاصی دارد. اینها برای آنست

که همیشه اسبانی برای توزیع بهمه افسران (۱)، و به سواران (۳) و صنعتگران (۲) و کلیه کسانی که در رشته مربوطه وظیفه خوار شاهنشاه هستند، در دسترس معظم له باشد؛ چون برای هیچیک از افراد مزبور که خواستار اسب باشند از تسلیم مرکوب مضایقه نمیکنند؛ ولی هنگامیکه کسی انسی را تحویل گرفت، دیگر نمیتواند آنرا پس بدهد، بایستی بادپای را نگهدارند و جوو کاهش دهد. بعضی اوقات خواه ازایلخیرهای اختصاصی و خواه بطریق هدیه و تقدیمی، بقدری برای شاهنشاه اسب فراوان میرسد که اصطبلهای سلطنتی دیگر گنجایش آنها را ندارد، در اینموقع اسبهای مازاد را مابین افراد متمکن، برای هر خانه، یکی، تقسیم میکنند. این اشخاص ناگزیرند، تا موقعیکه آنها را بازستانند جوو کاه بدهند، ولی در طی این مدت هنگام لزوم میتوانند از آنها استفاده نیز بکنند. تمام اسبان شاهنشاه بایک لاله شکفته ای در قسمت ران، نشان شده اند و علامت نهادن در این موضع مرکوب، اختصاص بیاد پایان معظم له دارد، کلیه اسبهای نشاندار دیگر، در موضع دیگر علامتگذاری شده اند. اشخاصیکه بدریافت اسب از شاهنشاه مفتخر میگردند، نمیتوانند آنرا بفروش بربسانند، ولی برای معاوضه مجاز می باشد؛ و هنگامیکه مرکوب در گذرد، موظف اند که موضع نشان شده پوست اسب را، با اندک گوشتی در زیر، قطع کنند و تسلیم میرآخور شاهنشاه در محل بنمایند تا در دفتر ثبت مربوطه در مورد اسب اعطایی بری الذمه باشند؛ و بعد از اینکه طرف سوگند یاد کرد که مرکوب باجل طبیعی در گذشته،

(۱) Officiers (مأمورین و نوکران شاه)

(۲) Cavalier (سوار نظام)

(۳) Artisan (پیشه‌وران کارخانه های اختصاصی)

نه در نتیجه عدم مواظبت، این مقصود بحصول می پیوندد، و آنگاه اگر اسب دیگری خواستند، باز بر ایشان می دهند. تأکید میکنند که افسران (متصدیان) اصطبلهای شاهنشاه، قطعه پوست نشان شده اسب در گذشته را، داخل آب میگذارند، و بعد از چند ساعتی از روی آن میتوانند تشخیص بدهند که آیا حیوان از گر سنگی مرده یا از خستگی در گذشته و یا اینکه بعد کشته شده است، چون بعضی اوقات، هنگامیکه سواری قادر بجو و کاه دادن اسب خویش نباشد میتواند بسهولت آنرا سقط سازد تا راحت شود و یا اینکه ممکنست کسی بسوء نیت برای تحصیل مر کوب بهتری مر تکب چنین کاری گردد. ایرانیان در معامله اسب همان شرایطی را ملحوظ میدارند که در میان ما (اروپائیان، فرانسویان) متداول است، و نیز سه روز وقت، برای برگردانیدن آن در نظر میگیرند.

در موضوع ساز و برگ و وزن اسبهای ایرانی چیزی ساز و برگ اسبان ایرانی نخواهیم گفت. طرز و شکل تعیبه اینها همانست که در ترکیه معمول میباشد؛ باستثنای اینکه شاید زینهای ایرانی باز هم سبکتر از مال ترکیها است. معرذ اسبهای ایرانیان هرگز زخمی نمیشوند، مگر خیلی بندرت؛ و این نتیجه آنست که بالشتک از زین مجزی میباشد. می باشد، و در صورتیکه مر کوب زخمی گردد، فی الفور مرهتر مشاهده میکند. ستوربان همه روزه صبحگاهان با قلوه سنگی بالشتک را میکوبد، تا نرم شود. قسمت عقب بالشتکها را بطرز نفیسی گلدوزی میکنند، و طرف جلور اینها را آرایش می بخشند. ایرانیان بایک پرش کوتاه و زبادوار (۱)،

(۱) *à la genette* زباد، چنانکه معلوم است حیوان معروفی است که از آن غالبه میگیرند، و در اینجا مقصود تندی و تیزی، و «برق آسا» بودن است.

کاملاً بمانند ترکان، سواراسب میشوند؛ ولی از حیث سازوبرگ، اینان بازهم محتشم‌تر از ترکها میباشند.

بینی الاغ، و گاهی قاطر را میشکافند، تایشتر هوا
مسهل اسبان داشته باشند و هنگام دویدن بهتر تنفس کنند. هنگام

بهار کلیه این حیوانات رامسهل میدهند، و ابتدا مدت چهار یا پنج روز یک گیاه سبک و پراپی که قصیل (۱) می‌نامند، برایشان میدهند، که بشدت پاکشان میکند؛ و آنگاه پنج یا شش روز جو نارس و کال بخورد. شان می‌دهند و پس بلافاصله مدت سه چهار هفته آنرا با کاه مخلوط کرده بحیوان میخورانند. در طی این پانزده روز اول بهیچوجه اسب را سوار نمیشوند. آنرا در اصطبل نگرمیدارند، و حتی در مدت شش روز نخستین برایش تخته پهن نیز نمی‌اندازند.

این حیوانات در معرض امراض بسیاری قرار دارند
بیماریهای اسبان ایرانی که اکثر آدممالک مامجهول است. مثلاً هنگامی

که جو بیشتری میخورند، پاهای جلوشان تورم پیدا میکند؛ ضعیف و نحیف میشوند، و در قسمت سینه‌شان یکنوع سلعه و یا کیسه‌ای پیدا میگردد؛ برای معالجه آنرا با آهن سرخ داغ میکنند، یا چند روزی حیوان را جونمیدهند؛ و یا اینکه یک ترکه کوچک ییدی در ورم فرو برده، آنرا میشکافند، تا چرکش بیرون آید. بعضی اوقات در دماغ اسبان دواستخوان نرمه، در هر طرف یکی پیدا میشود که موجب فقدان اشتهای حیوان میگردد و شکمش بمانند تبوری باد میکند و سخت میشود، و بالتیجه اسب. مدام مایل بخواب میگردد، و اگر مواظبت به-

عمل نیاید، در بیست و چهار ساعت سقط میشود این بیماری را ناشان (۱) گویند. بمحض مشاهده غضروف اضافی در بینی حیوان، مرض تشخیص داده می شود، و برای معالجه فی الفور در هر طرف دماغ شکاف بلندی ایجاد، و بقدر مقدور استخوان نرمه ها را کاملاً قطع میکنند؛ بلا فاصله حیوان بیچاره سلامت حاصل مینماید، و کما فی السابق خوب میشود. علاوه بر این در جانب چشم اسبان نیز، غضروفی در گوشت بوجود می آید که موجب هلاکت شان میشود، برای معالجه حیوان را می خوابانند و شکافی در موضع ایجاد، و استخوان نرمه را درمی آورند. فی الجمله، این حیوانات در نتیجه یکنوع تورم لبان اشتهای خود را از دست می دهند؛ و مداوای آن بدین طریق است که، با درفشی يك رنگ از سقف حلق را می شکافند. وسیله مداوای اغلب امراض دیگر اسبان، که اغلب در ساق پا و سمشان بوجود می آید، داغ کردن و سوزاندن است که فی الفور شفای بخشد. مداوا با آتش در مشرق زمین یکی از بهترین و مطمئن ترین وسائل معالجه در باره انسان نیز بشمار میرود، و در این مقوله بجای خود صحبت خواهیم کرد. در ایران برای چاق کردن اسبان، رمزی موجود است که من شاهد موفقیت کامل آن بوده ام. توضیح آنکه پوست مار را باخمیر آرد مخلوط کرده، گلوله هائی بدرستی تخم مرغ درست مینمایند، و آنها را بخورد اسب می دهند.

شتر در بین مشرق زمینان حیوان بسیار عزیزی
شتر، کشتی صحرائی
 شمرده میشود؛ و آنرا کشتی (۲)، یعنی سفینه
 بری (۳) مینامند، نظر باینکه بار عظیمی میبرد که معمولاً در شترهای بزرگ

(۱) Nechen (ناشان، ناخان، ناخال)

(۲) Kechty Krouch Konion (کشتی، کوه و بیابان؟)

(۳) Navire de terre ferme

بالغ بر هزار و دو بیست تاهزار و سیصد (۱) است؛ چون این حیوان، چنانکه ایرانیان میگویند، دو قسم میباشد: شمالی و جنوبی. جنوبیها مسیرشان از سواحل خلیج پارس تا اصفهان است نه بیشتر و بسیار کوچکتر از شمالی میباشد و فقط در حدود هفتصد بار میرند؛ مع هذا عایدات اینها برای صاحبانشان همانقدر و بیشتر است، زیرا تقریباً تغذیه اینها برایگان است. شترها را، با وجود داشتن بار بسیار، در سرتاسر راه، بدون افسار، و بی لگام هدایت میکنند. هنگام بهار موی این حیوان بکلی میریزد، چنانکه بمانند خوک آفت دیده ای نمودار میگردد، و در تمام اینموقع برای حراست آن از گزش مگس، تمام بدنش را سقز می اندازند. موی شتر از پشم کلیه حیوانات اهلی بهتر است، و از آن منسوجات نفیسی تهیه میکنند؛ و ما در اروپا آنرا بایدستر در آمیخته کلاه لبه دار میسازیم. دوران عشق شتر را بدقت مراقبت میکنند، تا بیشتر از خدمتداول بارش کنند، چون در غیر اینصورت، رام نخواهد بود، و حتی اغلب اوقات بایستی ناتوانش ساخت. در این هنگام می جهد و می پرد، و بمانند اسب سبکی دردشت و صحرا بجنبش در می آید، در طی این دوران، که از پنج تا شش هفته طول می کشد، همچنین مواظبت میکنند که خوراکش از مواقع دیگر کمتر باشد. يك نکته شایان توجه در این حیوانات آنستکه هنگام جفتگیری، ماده ها را بمانند زمانی که آنها را بار میکنند، روی شکم بزمین می خوابند (چهار زانو بزمین می نشینند). شترهای ماده مدت یازده تا دوازده ماه باردار می شوند، و هنگامی که کوچولوها بدنیا آمدند، آنها را طی پانزده تا بیست

(۱) علی الظاهر مقصود واحد لیور است که معادل نیم کیلو میباشد یعنی

از ششصد تا ششصد و پنجاه کیلو گرام

شبان روز اولیه، بطور مدام روی شکم چهارزانو بروی زمین میخوابانند، تابدان وضعیت خوی بگیرند. این نوزادان دیگر بهیچوجه طور دیگر نمی خوابند. همچنین در طی این مدت برایشان فقط اندک شیری می دهند، تا بکم خوردن و با اندک راحتی عادت کنند، و بدین طریق چنان خوب بار می آیند که میتوانند از هشت تا ده روز بدون اینکه چیزی بنوشند، مقاومت کنند، اما در مورد خوراک شتر، بایستی متذکر شویم که این حیوان نه فقط کم خورترین چهارپایان است، بلکه نکته ای که بیشتر مایه تعجب میباشد، آنست که چگونه يك حیوانی باین عظمت میتواند با اینقدر خوراک اندک زیست کند.

صادرات شتر ایران
شتر در ایران بسیار فراوان است، و یکی از معاملات خوب این کشور با امپراطوری ترکیه عثمانی بشمار میرود. ترکان مقدار کثیری از این کشتیهای صحرایی را از ایران خریداری میکنند، شترهای خود ایران فقط يك کوهان، ولی مال هندوستان و عربستان دو کوهان دارند،

شترهای پرنده
در نواحی جنوبی و شرقی ایران، از قبیل طرف عربستان، و حدود ترکستان، و سوی هندوستان، و در سواحل خلیج پارس، يك قسم شتری پرورش می دهند که برای سواری مورد استفاده قرار میگیرد: ایرانیان آنرا رواجیه (۱) یعنی بسیار رو، می نامند: این قبیل شترها بسرعت یورتمه میروند، و چنان تاخت و تاز سریعی دارند، که اسب فقط با حرکت چهارنعل میتواند آنها را دنبال کند: اینها همان نوع شترهایی است که عبرانیان جملا فارقا (۲)، شتر پرنده، می-

(۱) Revahie (جمازه، بختی)

(۲) gemela fareka

خوانند؛ در بعضی از ایالات مذکور، و مخصوصاً در اطراف خلیج فارس، این شترها را ماهی خشک، و خرما میخوراند، و برای خرما نیز از آن می دهند؛

شمارش حیوانات
 باربر و شیوه راه رفتن شتر
 در مشرق زمین کلیه حیوانات باربر را با عدد هفت، که قطار (۱) خوانند، شماره میکنند، و استدلال مینمایند که يك ستوربان همین رقم را میتواند بذهن خویش بسپارد. يك نکته بسیار شایان توجه دیگر در موضوع شتر آنست که این حیوان را شیوه راه رفتن می آموزند، و قدوم آنرا با صدایی آهنگدار و موزون هدایت میکنند (۲). شتر گامهای خود را با آهنگ نغمه منظم میکند، و مطابق وزن صدا، آرام یا تند حرکت میکند؛ و نیز هنگامیکه نمیخواهند در يك مسافت فوق العاده طولانی او را راه ببرند، ساربانان آهنگ مطلوب حیوان را ترنم میکنند.

گاوهای ایران
 گاو نرهای ایران بمانند مال ما (فرانسیویان، اروپائیان) است، فقط در طرف سرحدات هندوستان گاوها دارای کوهان یا برآمدگی در پشت می باشند. در سرتاسر کشور گوشت گاو کم مصرف می شود. این حیوان را برای شخم، و یا باربری پرورش میدهند. گاوهای حمل و نقل را برای تجهیز در معابر جبال سنگلاخ نعلبندی میکنند.

خوک و گراز
 در ایران فقط در ایبری (گرجستان)، و ماد (آذربایجان) خوک پیدا میشود. از طرف دیگر يك نوع

(۱) Kater

(۲) شیخ سعدی فرماید: «شتر بشعر عرب، در ... است و طرب...»

گراز کوچکی که بمانند خوک است، پرورش می دهند؛ و ارامنه منطقه اصفهان در فصل زمستان، آنرا برای فروش به مسیحیان عرضه می دارند. گوشت این حیوان سیاه رنگ، و سخت، بمثل گراز است؛ و بطور کلی کم چرب و خشک میباشد، و مزه مطبوع خوک، و گراز وحشی را ندارد.

درفصل خواربار از حیوانات خرد و کوچک بحث **گوسفندان ایران** خواهیم کرد، در اینجا فقط متذکر میشوم که گوسفند و بز در ایران فراوان است. گوسفندانی در این کشور وجود دارد که ما (فرانسویان) گوسفند، بربری (۱)، یا دنبه درشت، می نامیم، و دنبه شان بیش از سی لیور (۲) وزن دارد؛ و این باز سنگینی برای حیوانات زبان بسته بشمار میرود؛ شکل دنبه بمانند قلب است، و هر اندازه که قسمت فوقانی آن نازک و باریک میباشد، طرف پائین پهن و سنگین است. اغلب اوقات مشاهده میفرمائید که گوسفندان قادر به کشیدن دم خود نیستند (۳) بهمین جهت در بعضی نقاط آنرا روی عراده کوچک دو چرخ میگذارند و با ساز و برك مخصوصی چرخ را بحیوان می بندند، تا سهولت بتواند دنبه خود را حمل نماید. ایالات ایران که دارای اغنام و احشام بسیار فراوان است عبارتند از: باختریان (خراسان)، (آذربایجان) و ارمنستان؛ گله هایی از گوسفندان در آنجا دیده ام که چهار تا پنج فرسنگ از دشت و دمن را پوشانیده بودند. سرتاسر ترکیه تا قسطنطنیه (استانبول) با این گله های عظیم

- (۱) Moutons de Barbarie مراکش و الجزیره و تونس و نواحی
افریقای شمالی واقع در مغرب مصر را بربرستان گویند.
(۲) لیور تقریباً نیم کیلو است
(۳) در دشت مغان آذربایجان اغلب اوقات دنبه گوسفندان از درشتی و
سنگینی زیاد قطع میشود و می افتد

آراسته شده است .

حیوانات شکاری

تعداد حیوانات درایران بمانند ممالک ما بسیار نیست، چون این کشور بطور کلی يك سرزمین خالی و کم درخت میباشد . در مناطق جنگلی، از قبیل هیرکانی (ایالات جنوب بحر خزر)، ایبری (گرجستان)، وکلده، و بعد از اینها، در ارمنستان و ماد (آذربایجان) گوزن، غزال، آهو، مرال، و زرافه (۱) فراوانست. در نواحی کوهستانی بز وحشی؛ و خرگوش سفید خانگی و خرگوش وحشی تقریباً در تمام کشور، البته بمقدار اندك، پیدا میشود. غزال (۱) در تمام مشرق زمین حیوان بسیار معروفی بشمار میرود؛ و زیبا و کوچکتر از گوزن است. در سرتاسر اروپا بقدری از آن وجود دارد، که تعریف و توصیفش بیهوده خواهد بود، عقیده دارند که این حیوان همانست که عبرانیان کتص (۲) می نامند و آنرا باد و حرف کاف و تصاد (۳) مینویسند، و در کتاب مقدس (۴) بسیار بدان اشاره شده است .

حیوانات وحشی

جانوران وحشی بطور کلی درایران بسیار وجود ندارد، چون این کشور چنانکه مکرر گفته ام، يك سرزمین جنگلی نمیباشد؛ ولی در تمام مناطق جنگلی امپراطوری، در هیرکانی (مازندران و گیلان و گرگان)، کردستان، که کلداهست، حیوانات وحشی از جمله شیر، خرس، ببر، پلنگ، و جوجه تیغی بسیار است. آنچه

Gazelle ou Casel, (۱)

Chets (۲)

Caph, Tsadé (۳)

Ecriture (تورات) (۴)

که پیشینان در این مورد راجع به هیرکانی گفته‌اند، و آنجا را سرزمین جانوران خوانده‌اند، کاملاً صحت دارد؛ و هنگامیکه ما در آنجا اقامت داشتیم، مانع دور رفتن ما از شهرها میشدند، و نمیگذاشتند که بتهایی بانصدگام از آبادی دور تر برویم، از بیم آنکه مبادا طعمه درندگان گردیم. مع هذا کله متذکر میشوم که گرگ نه در هیرکانی، و نه در ایالات دیگر بهیچوجه وجود ندارد (۴)، ولی در همه جا حیوانی دیده می‌شود که صدای وحشتناکی دارد، و ایرانیان آنرا شغال می‌نامند، و من گمان دارم که گفتار است زیرا بخصوص حریص اجساد مردگان میباشد، و در گورستانهاییکه فاقد پاسبان باشد، خاک را شکافته اموات را میخورد. تعریف این جانور را در سیاحتنامه از پاریس تا اصفهان (۱) خود آورده‌ام.

هوام و حشرات فقط يك کلمه مختصر درباره حشرات باید گفته شود، چون بهیچوجه حشره‌ای در این کشور وجود ندارد، و این نکته را بایستی نتیجه خشکی هوای مملکت دانست، در بعضی از ایالات ایران ملخ فوق العاده زیاد است، چنانکه مشاهده می‌فرمائید بمانند ابر بسیار انبوهی آسمان را تیره و تار ساخته، در حرکت میباشند. در آینده در این مورد بخصوص، مفصلاً بحث خواهم کرد. در بعضی از قسمتهای مملکت عقر بهای درشت و سیاهی وجود دارد که سخت سمی میباشند، بطوریکه هر کسی را بگزند، در چند ساعتی هلاک میگردد؛ و در برخی نقاط سوسمارهای مخوفی وجود دارد که طولشان

(۱) شاردن سه مجلد اولیه آثار خود را، که در اکثر ممالك اروپائی در يك جلد نیز منتشر شده، بدین عنوان نامیده است

يك ذراع (۱)، و خودشان بسيار بزرگ و بهمين جهت سخت نفرت انگيز ميباشند، و به وزغهاي زهر دار درشت مي مانند. پوستشان بمانند سگ آبي سفت و سخت است. حكايت ميكنند كه بعضي از اين سوسماران بانسان حمله ميكنند و آدم را ميكشند. درايلات جنوبي ايران مگسهاي كوچك ييشماري وجود دارد، كه بعضيشان داراي ساقهاي بلندند، بمانند آنهائي كه ما (فرانسويان) پشه آبي (۲) ميناميم؛ و بعضي هم سفيد و كوچك، بمثل شبگزاند (۳)، كه بدون هيچگونه سروصدائي بسرعت چنان سخت ميگزنند كه، بضربت سوزن مي ماند. از حشرات خزننده، يك كرم دراز و طويلي (۴) دارند كه هزار پامي نامند، چون سرتاسر وجودش عبارت از پاهائيست كه بسرعت روي آنها راه ميرود. اين كرم از طرطيل (۵) درازتر وريز تر ميباشد، و اگر داخل گوش شود، سخت خطرناك و حتي موجب هلاك خواهد بود.

(۱) Aune اون مقباس طول قد يني مساوي ۱۸۸ متر است .

(۲) Cousins

(۳) Puces

(۱) Un long Ver, carré (چهار گوش؟)

(۲) Chenille (كرم حشرات)

فصل نهم

پرندگان اهلی، وحشی، و شکاری

کلیه حیوانات پرنده ای که ما (فرانسویان، اروپائیان)

بوقلمون

داریم، در ایران نیز وجود دارد؛ فقط مقدارش

چندان بسیار نیست. بوقلمون (۱) در این سرزمین نادر و بیگانه است. ارامنه در حدود سی سال پیش، از این نوع پرندگان اهلی مقدار کثیری از قسطنطنیه (استانبول) با صفرهان سوغات آوردند، و برای غرابت تقدیم حضور شاهنشاه داشتند؛ ولی در مقابل بایشان گفته شد که چون ایرانیان با پرورش آنها آشنایی ندارند، ارامنه خودشان مراقبشان باشند؛ و هر یکی را بیک خانه ارمنی سپردند. اینان از لحاظ مواظبت و مخارج پرندگان مزبور، بزرگوار افتادند، تقریباً در همه جا آنها را رهسپار دیار عدم ساختند. در منطقه اصفهان، بفاصله چهار فرسنگی شهر، در میان دهاتیان ارمنی، من بوقلمون مشاهده کردم، که بسیار خوب، ولی تعدادش کم بود. بعضی اشخاص گمان

(۱) Poulets-d'Indé (جوجه بوقلمون)

دارند که این پرنده از هند شرقی می آید، و تسمیه آن به خروس هندی
 میان این موضوع است، ولی بالعکس بهیچوجه چنین چیزی حقیقت ندارد.
 بایستی این پرنده از هند غربی آمده باشد؛ در صورتیکه برای درشت تر
 بودن از خروسهای عادی، آنرا خروس هندی (۱) خوانده باشند؛ چون
 از حیث عظمت به خروسان هندی می ماند، که از خروسهای عادی
 تمام ممالک بزرگتر است. ایرانیان مرغهای فریبی پرورش می دهند. که
 بمانند بعضی ماکیانهای اروپائی چاق و گنده میگردد. ارامنه خروسهای
 اخته ای دارند که همچنان فربه و باندازه ای چاق و چله میشود که بایستی
 برای چربیشان آنها را کشت.

در کلیه نواحی امپراطوری ایران کبوترهای اهلی،
 و وحشی وجود دارد؛ ولی کبوتر وحشی بمقدار بسیار
 کثیری مشاهده میشود و چون فضله این پرنده، برای
 خربزه زار کود بسیار خوبی بشمار میرود، در سرتاسر کشور بامواظت و دقت
 شایان توجهی تعداد عظیمی کبوتر پرورش داده میشود. من عقیده دارم که
 ایران مملکتی است، که بهترین کبوتر خانهای جهان در آنجا ساخته میشود.
 تصویری از اینها را بدستور من کشیده اند، در صفحه مقابل از نظر قارئین
 میگذرد. این کفتر خانهای عظیم شش بار بزرگتر از بزرگترین پرورشگاههای
 ما (فرانسیویان، اروپائیان) است. اینها را از آجر بنا میکنند و رویش گچ و
 آهک میکشند. و در تمام سطوح داخلی دیواره بنا از بالا پائین سوراخهایی
 احداث میکنند، تا کبوتران در آنها آشیانه نمایند. کلیه کسانی که
 مایل پیداشتن کبوتر خان باشند، باستثنای سکنه ای که متدین بمذهب رسمی
 (۱) Coq d'Inde بوقلمون نر را فرانسویان خروس هندی و ماده اش را
 مرغ هندی گویند

کشور نیستند ، میتوانند آن را بسازند و در اینمورد هیچگونه شرط انحصاری و امتیازی وجود ندارد، فقط مالیات کود میپردازند. در حوالی اصفهان بیش از سه هزار کبوتر خان می‌شمارند، و تمامی اینها چنانکه من دیده‌ام ، بیشتر برای تحصیل کود ساخته شده است، نه برای پرورش و تغذیه کبوتران . ایرانیان فضله این پرنده را چالغوز (۱) می‌نامند ، که بمعنی محرك و مقوی (۲) میباشد. دوازده لیور (۳) این کود را يك بیستی (۴) می‌فروشند که معادل تقریباً چهار سو (۵) است ، از این بابت مالیات مختصری بشاهنشاه پرداخت میشود. کفتر بازی با وجود ممنوعیت رسمی یکی از تفریحات و مشغولیات عوام الناس در دهات ، و حتی شهرها بشمار میرود . ایرانیان کبوترهای وحشی را بوسیله کبوترهای اهلی که بخصوص برای همین منظور پرورش یافته اند ، جلب میکنند ؛ چنانکه طی تمام روز آنها را دسته دسته بدنبال وحشیان می‌رانند ؛ و آنها نیز هر چه پیدا میکنند ، وارد صفوف خویش می‌سازند و به کبوتر خان مربوطه هدایت مینمایند

بعضی اوقات کبوتران اهلی ، کبوترهای دیگری را کفتر باز و کفتر پران که بمانند خودشان اهلی میباشند ، باخود همراه می‌آورند ، و بدین طریق در يك چشم بهمزدن يك کبوتر خانی کاملاً خالی و غارت میشود. در اینمورد قانون و مجازاتی وجود ندارد، کبوتری که داخل کبوتر خان دیگری می‌شود، کبوتر وحشی شمرده می‌شود. اینگونه شکار چیان

(۱) tchalgous

(۲) animant

(۳) مقصود يك من شاه است که معادل شش کیلو بوده است

(۴) Bisty

(۵) sou (شاهی)

کبوتر را کفتر باز (۱)، کفتر پران (۲) گویند، که بمعنی گولزن و دزد کبوتر است؛ و این اصطلاحات در اخلاقیات فضاحت را میرساند، و از آن لایبالی و طراز (۳) قصدمی شود. در حقیقت (۴) این کبوتر دزدان تمام روز را بکفتر بازی میگذرانند، و حتی صولت زمستان و سورت سرما نیز مانع حرفه آنها نیست.

کبکهای ایران بعقیده من بزرگترین و از حیث لذت مطبوعترین نوع این پرنده در تمام جهان است. کبکهای معمولی این سرزمین بزرگی جوجه میباشد.

پرنده های آبی اما پرندگان نهری و باطلاقی (۴)، از قیل: قاز، اردک، مرغ باران، کلنگ، ماهیخوار، اسفرو (مرغ شناگر)، ایبا (ماکیان وحشی) در سرتاسر کشور موجود است؛ ولی در ایالات شمالی، از قیل: ارمنستان، ماد (آذربایجان)، ایبری (گرجستان) خیلی زیاد است. در پائین و زمستان در تمام مناطق مملکت پرندهای به دست می آید (۵) که بزرگی جوجه بوقلمون ماده است گوشتش خاکستری رنک و بمانند قر قاول لذیذ و مطبوع میباشد. پرهاش زیبا، بالهای بلند و بسیار دراز و تاجمویی بسردارد.

پرندگان نغمه سرای ایران اروپا، وجود دارد. بلبل در چهار فصل میخواند، ولی در بهار آوازهایش بیشتر از فصول دیگر اوج

(۱) kefterbaz

(۲) kefer perron

(۳) fainéant, filou

(۴) Les Oiseaux de rivière te de marais

(۵) (لانگلس hhebérys) auberrés

میگیرد؛ سرره دارای پروبال شایان تحسینی است. کاکلی درشت (۱) لاینقطع بنغمه میبرد و هر گونه نغمه‌ای را می‌آموزد. چلچله دم-دراز (۲) را نیز هر چه بخواهند یاد می‌دهند و او نیز باز می‌گوید؛ و یک نوع پرندهٔ مشابهی دارند که نورا (۳) می‌نامند، که مدام مشغول یاهه سرایی است، و آنچه را که آموخته، بطرز دلپذیری تکرار میکند.

در میان طیور وحشی ایران، پرنده منقار درازی

پرنده‌گان وحشی

وجود دارد که در فرانسه موسوم به پلیکان (۴)

است، و سخت زیبا می‌باشد. ایرانیان آنرا تکاب (۵) می‌نامند که بمعنی آبکش یا آب‌بر (۶) می‌باشد؛ و نیز میش (۷) گویند، چون در ایران قد و قامت این پرنده بدرستی گوسفندی است. پروبالش سفید، و بمانند جوجه غازی می‌باشد. سر تکاب سخت عجیب الخلقه است، چون نسبت ببدنش بسیار کوچک می‌باشد، و دارای منقاری بلندی شانزده تاهجده شست (۸) و بدرستی ساق‌دست است. در زیر منقارش پوسته‌ای آویزان است که بمانند بادبزن آویزان می‌کند و می‌بندد، و که يك طاس آب می‌گیرد. معمولا منقارش را در پشت خویش باز می‌گذارد، و بدین طریق وسائل استراحت آن را فراهم می‌آورد. این پرنده از شکار زندگی میکند، و بطرز غریبی ماهی

(۱) Calandre

(۲) Marinet (طوطی؟)

(۳) Noura (نورا، نوره)

(۴) Pelican (معنای تحت‌اللفظی پلیکان، ماهی خوار است)

(۵) Tacab

(۶) Puisseur ou Porteur d'eau

(۷) Misc (میسک؟)

(۸) Pouce (شست يك دوازدهم پا و معادل ۰.۰۲۷ متر است)

راصید مینماید، یعنی زیر جریان آب منتظر فرصت میشود، تا طعمه خود را در سبد منقارش، که بمانند دامی است، دستگیر میسازد. وقتی که منقار کذائی خود را باز میکند، یک بره ممکن است از آن بگذرد. وجه تسمیه تکاب (آب بر) از طرف ایرانیان، نکته ای است که در مورد این پرند در صحاری عربستان، و دیگر نواحی فاقد آب و میاه، مشاهده میشود. فی-المثل در این قبیل نقاط حیوان لانه خود را در نقاط دور از آب و میاه بوجود می آورد، تا بدین طریق بیشتر در زندگی ایمن باشد، چون نظر بقتل آب در عربستان، مردم همیشه در محل هایی که آب پیدا میکنند، چادر میزنند.

این پرند برای تهیه آب مصرفی جوجه های خود، بطوریکه تأکید میکنند، بعضی اوقات بمسافتاتی بعید، تادو روزه راه، طیران میکند، و در کیسه منقارش آب لازم را جهت آنها باخود می آورد. مسلمانان عقیده دارند که خداوند از این مرغ برای رسانیدن آب به زائرین مکه، هنگام فقدان مطلق آب در صحاری استفاده میکند، همچنانکه کلاغان را بنفع الی (۱) بکاربرد. شاید بهمان جهت ما (فرانسویان، اروپائیان) این پرند را پلیکان نامیده ایم که، فی الحقیقه خودش را (در راه تهیه توشه) برای جوجه های خود قربانی میکند، چنانکه علمای تاریخ طبیعی درباره پرند افسانه ای خود آورده اند که سینه خود را می شکافد، تا از خونش نوزاد-

(۱) Elie، الی، پیغمبر یهود در دوره اشعوب و ازابل. از نواد حیات این پیغمبر عبارتست از مائده ای که توسط کلاغان برایش برسد، و احیای فرزند ییوه زنی بنام سارتیا؛ و معراجش در گردونه آتشین به آسمان؛ و قبابی معجز-آسمانی که از وی برای شاگردش الیزه، میراث ماند، تا بدینوسیله خوارق استاد را تکرار کند.

های خویش را غذا دهد (۱).

در ایران يك قسم پرنده‌ای وجود دارد که بسیار شایان توجه و شگفت‌انگیز است، از این لحاظ که فریفته و شیفته آب يك چشمه‌ای است که رایحه آنرا استشمام میکند، و تا هر کجا که آب منظور را بر ندبند بال آن می‌آید و علاقه‌گرایی بآن نشان می‌دهد. این پرندگان بدرستی جوچه مرغ خانگی، و دارای پر سیاه، گوشت خاکستری رنگ، و بال پهنی هستند، و بمانند سار دسته‌دسته طیران می‌کنند. غذایشان، در تمام نقاطیکه بحصول پیوندد، ملخ است؛ و هنگامی که منطقه‌ای در معرض تهاجم این حشرات موزی قرار بگیرد، نجات آن سرزمین از این آسیب حتمی است، در صورتی که، بتوانند دسته‌ای از این پرندگان را بمنطقه مورد بحث جلب کنند. ایرانیان طیور مزبور را آب ملخ (۲) می‌نامند (۳)، و وجه تسمیه‌اش آنکه، این پرنده‌ای است که مجذوب آب معینی گشته، و ملخ‌ها را می‌خورد.

آبی که تأثیر سحرانگیزی در این پرنده (آب ملخ) دارد، از يك چشمه‌ای در باختریان (خراسان) بیرون می‌آید، این آب را بایستی در سفر و حضر، در تنگ دهان باز کوچکی، که مدام در هوای (آزاد) و جای بلندی باشد،

يك چشمه آب
حیرت آور

(۱) پلیکان، یعنی ماهی‌خوار، و یا چنانکه شاردن آورده، تکاب بطوریکه در قصص ادبیات اروپائی آمده است، از خون جگر خود، جگر گوشه‌های خویش را غذا می‌دهد، شاردن پیدایش این داستان را معلول زحمات طاقت‌فرسایی میدانند، که این پرنده، چنانکه در فولکلور ایرانی آمده، برای تهیه آب جهت جوچه‌های خویش متحمل میشود.

Abmelec (۲)

Eau de sauterelle (۳)

نگه داشت. پرندگان که آب مزبور را تعقیب میکنند، بدون آنکه قطره‌ای از آن برایشان بدهند مدام در حول و حوش جایی که آنرا میگذارند، باستراحت میپردازند، و بمحض اینکه براه افتادند، باز بدنبال آن طیران میکنند، در این مورد، قسمتی از یک سفر نامه شرق (۱) قدیمی را که جهانگردی ویلامون (۲) نام دارد، نقل خواهیم کرد؛ این مستخرجه در صفحه نود و هفت کتاب مذکور آمده است، و مؤید و مثبت مطالب مذکور میباشد.

در قبرس (۳)، هنگامیکه گندم سفید آماده آب چشمه خراسان درویدن است، زمین بقدری ملخ سبز، یا ملخ (عادی-۴) تولید میکند که بعضی اوقات (این قبرس حشرات موذی) چشمه خورشید را تیره و تار میسازند، و از هر جاییکه میگذرند، همه چیز را آتش میزنند و ضایع می-کنند، بدون آنکه بتوان از این آفت جلوگیری بعمل آورد؛ چون هر اندازه بیشتر این ملخها را میکشند، زمین زیاده‌تر بار می‌آورد. خداوند برای معدوم کردن آنان، وسیله‌ای فراهم آورده است که بدینقرار: در کشور ایران، در مجاورت بلده خراسان (۵)، چشمه‌ای وجود دارد، که آب آن دارای خاصیتی است که میتواند ملخ را نابود بسازد، بشرط اینکه در شیشه‌ای حمل گردد، بدون اینکه آنرا در توی خانه‌ای، یا بنای

Relation de Levant (۱)

Voyage de Villamont (۲)

Cypre (۳)

[Cavalettes, locustes, sauterelles (۴)

(۵) Cité de-Cuerch (خراسان، خوراسان)

طاق داری (۱) قرار بدهند، بلکه دريك موضع مرتفع بسیار بلندی، درمنظر و مرئی مرغانی باشد که مدام بدنبال آن، درپی حاملین آب چشمه فریاد زنان طیران میکنند. این پرنندگان خنایی و سیه فام میباشند، و بمانند سار دسته دسته پروز میکنند.

ترکان (عثمانی) و ایرانیان آنها را مسلمان (۲) می نامند. با انتقال آب چشمه مزبور به قبرس، پرنندگان مذکور به دنبال آب باین جزیره آمدند، و با پر جست و خیز طربناك خود ملخها را مقتول ساختند. ولی اگر آب از بین برود، و یا آنکه خراب بشود. معلوم نیست این مرغان چه خواهند شد، چنانکه هنگام تسخیر قبرس بدست ترکان (عثمانی) اتفاق افتاد؛ زیرا یک نفر ترك که بیالای کلیسای بزرگ فاما گوست (۳) صعود نموده بود، تنگ آب مذکور را پیدا کرد، و بخیال اینکه در آن طلا و یا چیز گرانبهای دیگری وجود دارد، تنگ را بشکست و آب بزمین ریخت؛ از آن وقت باین طرف قبرسیها مدام در معرض آفات ملخ بوده اند.

پرنندگان شکاری ایران طیور شکاری را در ایران، از طرف ایبری (گرجستان) و شمال ماد (آذربایجان شمالی) میگیرند، و انگهی بقدری زیاد بدست می آید که در هیچیک از ممالك عالم اینقدر پسرند صیاد من سراغ ندارم. ایران از این حیث موقعیت بسیار ممتازی دارد، چون در مجاورت جبال قفقاز، چرکستان، و مسکوی (روسیه) واقع شده است که منابع عالیتین انواع طیور صیاد میباشند. در ایالت پارس نیز، در کوههاییکه بفاصله پانزده تا بیست فرسنگی شیراز واقع شده، از

(۱) Voûte (مثلا مسجد)

(۲) Musulmans

(۳) Famagouste

این پرندگان بسیار بدست می آید و حتی میگویند که بزرگترین مرغان شکاری از جبال مذکور وارد میشود (۱).

ایرانیان شیفته شکارند

ایرانیان در پرورش طیور صیاد اعجاز میکنند؛ حتی کلاغ را نیز تربیت مینمایند. در باز خانه شاهنشاه هفتصد پرنده شکاری نگهداری میشود، و برای هر يك از این طیور افسر (۲) مخصوصی بخدمت گماشته شده است. این پرندگان عبارتند از: قرقی، قوش، طغان، سنقر، قوش نر، چرخ، الاطوغان، یا آق طوغان (۳). تمام اعیان و اشراف، رجال و بزرگان (۴) کشور نیز تعداد کثیری از طیوری شکاری برای صید نگهداری میکنند؛ ایرانیان از اوان جوانی شیفته شکار میباشند، و حتی بسیاری از افراد عادی نیز صید را دوست دارند؛ چون در این کشور شکار باتفنگ، طیور صیاد، و تازی آزاد است و هر کسی میتواند بشکار برود. در تمام اوقات، در سرتاسر شهر و دشت و بیابان قوشبازان مرغان شکاری بروی دست مشغول آمد و رفت میباشند، و چون پرنده شکاری هدیه ای است که اغلب اوقات شاهنشاه به بزرگان، مخصوصاً حکام ایالات عطا میفرماید، لذا در این قبیل مواقع

(۱) ایالت پارس (فارس)، ناحیه کوهستانی است، و دارای جبال بسیار مرتفعی میباشد، از جمله دنا که ارجحیت ارتفاع دومین قله ایران (بعد از دماوند) بشمار میرود، و خود شهر شیراز نیز از سطح دریا هزار و هشتصد متر بلندتر است.

(۲) Officier، مقصود مأمور و یانو کر مخصوص شاهنشاه است.

(۳) Gerfauts, Tiercelets, Autours, Laniers, ou Sacres

Eperviers, Faucons, Emérillons. قرقی و قوش، شاهین و باز نیز

میتوان ترجمه کرد، ولی تسمیه تقریباً عموم مرغان شکاری بزبان ترکی معلول چه علتی است؟

(۴) Seigneurs

مشاهده میشود که رجال کشور هفت تا هشت روز پی در پی، پرنده اعطایی را بر روی دست، و یا در پهلوی خویش نگه میدارند و بنوازش و شانه کردن آن اشتغال دارند و مدام از زیبایی و هنر آن صحبت میکنند؛ با شلق جواهر نشان و زنگوله زرین برای این پرندگان تعبیه میکنند. اعیان بزرگ مملکت دستکش جواهر نشانی نیز دارند که هنگامیکه پرنده را روی دست میگیرند، آنرا بدست میکنند؛ و برای طیور صیاد خویش حلقه علامت زرین (۱) مخصوصی دارند.

قوشخانه، بازخانه در ایران پرورشگاه طیور شکاری را بازخانه، قوشخانه گویند، که بمعنی محل طیور مکار است. در این مؤسسات دفتری وجود دارد که مخصوص ثبت و ضبط مرغانی است که بشاهنشاه تقدیم میدارند، و یا اعلیحضرت اعطا میفرماید؛ در این دفاتر اسامی اشخاص، و تاریخ و خصوصیات پرندگان شکاری درج میشود. صید بامرغان شکاری در ایران خرج سنگینی دارد؛ چون طیور صیاد فقط از گوشت تغذیه میکنند و لاغیر؛ و برای بعضیشان ناگزیرند که در تمام مدت روز منحصراً مرغ خانگی بدهند.

پرنده گرانهای نادریکه از مسکوی می آید تعریف يك پرنده شکاری که از مسکوی (روسیه) می آید، نباید فراموش بشود؛ این مرغ بسیار بزرگتر از طیور مذکور و تقریباً بزرگی عقاب و

نادر و کمیاب است. تمام این طیور در امپراطوری متعلق بشاهنشاه، و فقط ایشان میتوانند از آن داشته باشند. در ایران عادت بر آن جاری است که هر چیزی را که بشاهنشاه تقدیم میدارند،

بلااستثناء تقویم بکنند (۱): هریکی از این پرندگان را صد تومان بر آورد میکنند که معادل هزار و نهصد اکواست؛ و اگر یکی از آنها در ضمن راه بمیرد، سفیر سر و پروبال آنرا همراه خویش می آورد و بحضور اعلیحضرت تقدیم میدارد، و در صورت هدایای تقدیمی کما اینکه زنده است حساب میدارند. حکایت میکنند که این پرنده شکاری در میان برف لانه میکند، و آنرا با آتش تن خویش بعضی اوقات بارتفاع يك تراز (۲) تا خاک آب مینماید؛ و هنگامی که نوزادهايش آماده پرش میباشند، مادرشان آنها را در تمام طول در این منفذ پیش خود، با فشار جلو میراند؛ ولی اگر کوچولوها توانایی عبور از آنرا نداشته باشند، مادر بالامیر و دولانه را با برف میپوشاند، و نوزادان خود را بگناه انحطاط و تباهی خفه میسازد. همین نکته را در خصوص قوهای مسکوی (روسیه) تأکید و تکرار می کنند، باستثنای اینکه، از تمام يك آشیانه، بعضی اوقات فقط يك نوزاد توانایی پرش از زیر لانه برف عمیق پیدا میکند؛ و به همین جهت است که شاهینهای مسکو وقفقازیه این اندازه عزیزالقدر میباشند.

ایرانیان پرندگان شکاری را چنین پرورش می -
آداب پرورش طایور شکاری
 دهند: چشمان کلنک و یا طیور دیگری رامی بندند

تا از تشخیص مسیر و راه پرواز عاجز باشند، آنگاه مرغان شکاری را بسوی آنها رها میکنند. بعد از اینکه بدین طریق آموزش یافتند، نخست درصید پرندگان مهاجر (۳)، عقاب، کلنک، مرغابی، غازهای

(۱) چنانکه در جلد سوم آمده، هدایا و تحف تقدیمی به شاهنشاه همیشه تقویم میشود، و بر حسب رسم معمول صدی اندی نیز از این بابت هدیه کننده بایستی بمحافظین هدایا تسلیم بدارد.

(۲) Toise، تراز معادل ۱٫۹۴ متر است.

(۳) Les Oiseaux de passage

وحشی، کبک و بلدرچین از آنها استفاده میکنند و ثانیاً در شکار خرگوش سفید، خرگوش صحرایی؛ و نیز در صید انواع و اقسام جانوران وحشی، باستانی گراز، بکار میبرند، و طرز تربیت طیور شکاری بدین منظور (برای شکار جانوران) چنین است: گوشتی را که غذای آنها میباشد، سریکی از این حیوانات وحشی که پوستش آکنده از کاه و بیجان است، بند میکنند، و آنگاه جانور بیجان را، تا موقعیکه پرنده شکاری از گوشت مذکور میخورد، روی چهارچرخ با اسبابی حرکت می دهند تا بآن عادت کند. بعد از اینکه طیور مزبور پرورش، یافتند بدین ترتیب آنها را بشکاروا می دارند. ابتدا جانور را آنقدر دنبال میکنند تا کاملاً خسته و فرسوده بشود، و آنگاه پرنده شکاری را بسوی آن پرواز می دهند، که آنهم بر سرش میخکوب میشود، و بوسیله بال و پر خویش بر چشمانش میزند، و با چنگال و منقار خود مضر و بش میسازد، و بدین طریق بشدت حیوان بیمناک و گیج میشود و بزمین می افتد، و فرصت می دهد تا صیادان بر سر و قتش برسند. در صورتیکه جانور درشت و بزرگ باشد، چند پرنده شکاری را بحمله وا می دارند، که آنها نیز هدف خود را بنوبت تعذیب و شکنجه می دهند. چنانکه متذکر گشته ام بهیچوجه طیور صیاد را بسوی گرازها نمی سازند، چون این جانور بهیچوجه بیمی ندارد، بلکه بالعکس وحشتناک است و پرنده شکاری را از هم می درد.

پرندگان شکاری را برای دستگیر ساختن آدمیان

نیز تربیت کرده اند. در آغاز سده گذشته (قرن دهم هجری) اینکار معمول و متداول بود، و میگویند که در قوشخانه شاهنشاه چنین طیوری تربیت شده و

پرندگان آدم شکارو
داستان علیقلی خان
حکمران آذربایجان

موجود میباشد. از این پرندگان من مشاهده نکرده‌ام؛ ولی شنیده‌ام که علیقلی خان، حکمران تبریز، که ویرا کاملاً می‌شناسم نمیتوانسته از این تفریح و تفنن وحشیانه و مخوف خودداری کند و حتی دربارهٔ دوستان خویش نیز چنین «شوخیهایی» میکرده است (۱) تا یک روز اتفاقاً هنگامیکه پرنده شکاری را بطرف انجیب‌زاده‌ای (۲) ره‌ساخته بودند، چون سرعت کافی از آن ممانعت بعمل نیاورده بودند، پرنده چشمان مشارالیه را بشکافت، و انجیب‌زاده از وحشت و الم درگذشت، و چون شاهنشاه از این موضوع آگاه گشت، نسبت به حکمران سخت بر آشفت، و این حادثه در مغضویت علیقلی‌خان، که اندکی بعد بوقوع پیوست، موثر بود.

این پرنده انسانها را بمانند حیوانات در معرض تهاجم خویش قرار می‌دهد، و اگر سرعت ممانعت بعمل نیاید، بر سر آدمی فرود آمده، صورت ویرا با بال و پر و منقار خویش مضروب و مجروح می‌سازد، چون پس از وصول به هدف دیگر صدایی گوش نمیکند و حتی ضربات تنبور را نیز نمی‌شنود و صورت انسان را می‌درد، بدون اینکه کسی بتواند از آن جلو گیری کند.

چون تمام مردان جنگی اهل صید و شکار میباشند، معمولاً در قربوس زین مرکوب خود يك طبلكی

طبل آواز

(۱) مترجم از ثقات شنیده است که در دوره تزاران در قفقازیه «اعیان و اشراف» اغلب اوقات برای تفریح و تفنن، و آزمایش اسلحه ناریه خود، «انسانها» را هدف تیر قرار میداده‌اند، و اغلب این قربانیان، از ابرانیان فلاکت زده‌ای بوده‌اند که برای تکه نانی زاد و بوم خویش را ترك گفته، بدان سامان می‌شافته‌اند.

Gentilhomme (۲)

بقطر هشت تا نه شست (۱) تعیبه میکنند، و بخصوص دردشت و بیابان چنین دستگاهی را ضروری می‌شمارند. این طبلک را برای بازخواندن پرنده شکاری می‌کوبند، و آنرا طبل آواز (۲) می‌نامند.

تعریف شکارهای بزرگ

برای شکارهای بزرگ از قبیل صید شیر، پلنگ، ببر، یوز، و یوزپلنگ، از حیوانات درنده تربیت شده‌ای استفاده میکنند. ایرانیان این حیوانات تربیت شده

را یوز (۳) می‌نامند. اینها بهیچوجه در صدد آزار آدمیان بر نمی‌آیند. یک نفر سوار (۴) یکی از جانواران مزبور را که چشمانش با سجافی پوشیده شده، و با زنجیری بندگشته است، در ترك مر کوب خود حمل می‌کند؛ و بر سر راه حیواناتی که مورد تعقیب میباشد توقف مینماید، و حتی الامکان کوشش می‌کنند که صید کا، لا از مجاورت آن عبور نماید.

هنگامیکه سوار یکی از شکارها را مشاهده کنید، چشمان حیوان را باز و سرش را بطرف صیدی که دنبال می‌شود، بر میگرداند. در صورتی که حیوان صید را مشاهده کند، فریاد بریاد بر می‌دارد و حمله میکند و با چند جهرش بزرگ خود را به هدف میرساند، و او را از پای در می‌آورد. ولی اگر بعد از چند جهرش بزرگ توفیق حاصل نکرد، معمولاً خائب و خاسر بر میگردد، و متوقف میشود. آنگاه که می‌روند آنرا بگیرند، برای تسلیش نوازش میکنند، و میگویند که این تقصیر وی نیست، بلکه صید را چنانکه باید و شاید برایش نشان نداده‌اند. حکایت میکنند که حیوان

(۱) شست ۲۷ ر۰ متر است

(۲) Tavelafas

(۳) Yourze (یوز ۴۰)

(۴) Cavalier (سواره نظام)

این داستان را می‌شنود ، و از پوزش اظهار رضایت نماید.

در سال هزار و ششصد و شصت و شش (۱) ، در

هیرکانی (سواحل جنوبی بحر خزر) ، من شاهد

چنین شکاری بوده‌ام، و برایم حکایت می‌کردند که

شاهنشاه (۲) چنین حیوانهای تربیت شده‌ای برای

صید در خدمت خود داشت ، اما بقدری بزرگ بودند که نمیشد آنها را در

ترك مرکوبی بوسیله سواری راه برد ، لذا در قفسهای آهنین عظیمی، بر

پشت فیل آنها را حمل می‌کردند، و چشمانشان نیز بسته نبود، و نگهبان

همیشه دست در پنجره قفس داشت ، چون حیوان بمحض اینکه صید را

مشاهده میکند ، زوزه میکشد ، و بایستی فی الفور آنها را ساخت .

بعضی از این حیوانات تربیت شده بامهارت خاصی خوشتن را روی خارها

و بوته‌های خودرو ، سینه کش بنزدیک هدف میرسانید ، و آنگاه بروی

جانور می‌پرند .

در شکارهای شاهی ، و کلیه صیدهای بزرگ ، يك

دره كوچك و یادشتی را باتوری محصور می‌سازند،

و آنگاه جانوران را از پانزده تا بیست فرسنگی

سرزمین اطراف تحت تعقیب قرار می‌دهند و بوسیله

انبوه عظیمی از دهاتیان که عده‌شان بالغ بر هزاران نفر است ، آنها را

مورد ضربت قرار می‌دهند . بعد از اینکه مقدار کثیری از جانوران در این

قبیل محوطه‌های محصور ، که گرداگردشان از طرف سواران احاطه شده،

تعریف شکارهای شاه

عباس ثانی در

هیرکانی

چهارده هزار جانور

در بگنوبت صید

می‌شوند

(۱) هزار و هفتاد و شش - هفت هجری

(۲) مقصود شاه عباس دوم است

جمع گردید، شاهنشاه باهمراهان بدانجا می آید، مثل آنکه بشکارگاهی آمده اند؛ آنگاه هر کسی بسوی صیدی که تلاقی میکند، هجوم مینماید: گوزن، گراز، کفتارشیر، گرگ و روباه در این محوطه مشاهده می شود. سفک دماء و حشناکی می کنند، و معمولاً از هفت تا هشتصد رأس از حیوانات را بخونشان می آلاینند. حکایت میکنند که در بعضی از شکارها تا چهارده هزار تن از جانوران رهسپار دیار عدم میشود. در شکارهای معمولی هنگامی که حیوانی متوقف میگردد، منتظر میشوند تا اعظم اشراف دسته بدانجا برسد. او بسوی صید تیری میکشاید سپس، دیگران بترهاجم میپردازند.

شکار با تازی برای ایرانیان مجهول نمیشد.

شکار تازی

شاهنشاه و نیز رجال و بزرگان تازیان شکاری

دارند؛ ولی تعدادش زیاد نیست، در نظر ایرانیان (مسلمان) این حیوان بسیار ناپاک و سخت منفور میباشد. در شکارهای انهار و مرداب هم از پرندگان شکاری (شاهین و باز) استفاده میکنند، که بمانند سگ در آب بدنبال صید میروند.

شکار بز و وحشی بسیار تماشایی و شایان توجه است

شکار بز با شتر

چون این حیوان خیلی سبک میباشد، و بز حمت

می توان بآن نزدیک شد، برای صیدش از تفنگ استفاده میکنند؛ و طریق تقرب باین حیوان، چنین است:

شترهایی تربیت میکنند که بدنبال بز و وحشی قدم بقدم راه می رود،

تا بآن برسد. صیاد در پشت شتر خویشتن را پنهان میسازد، و بمحض اینکه

بزدیک هدف رسید، شلیک میکند. شتر بز را دوان دوان تعقیب میکند

و هنگامیکه حیوان از پا در افتاد، توقف مینماید؛ ولی اگر مراجعت کند،

دلیل آنست که تیر به هدف اصابت نکرده است.

فصل دهم

ماهیان ایران

ماهی دو گونه است: ماهی دریای و ماهی آب شیرین. ماهیهای بحر خزر دریای کاسپین (قزوين، خزر) که یکی از بحار ایران است، ماهی بسیار دارد. ماهی خشك (دودی) مخصوصاً ماهی خاویار (۱-اوزون بورون)، آزادماهی (۲)، و يك نوع ماهی قنات (۳-گول) درشت، که دست پیش (۴) می نامند، و بسیار لذیذ میباشد، از این دریا بهمه جا عرضه میگردد.

ولی بعقیده من، دریای پر ماهی بمانند خلیج فارس ماهیهای خلیج فارس پارس، حتی در تمام جهان وجود ندارد. در

(۱) Esturgeon Mavec le Caviar, Ton

Saumons (۲)

(۳) Carpes (یکنوع ماهی آب شیرین)

(۴) Dest pich

طول سواحل این دریا، هر روزی دوبار، انواع و اقسام ماهیهای بحار (مغرب زمین) که بسیار عالی و بسی لذیذ و فوق العاده فراوان میباشند، صید می شود. صیادان ماهی را در کنار دریا بفروش میرسانند، و آنچه را که نتوانسته اند در ساءت ده صبح، یا هنگام غروب آفتاب بفروشند، از نو به دریا می ریزند. در ساحل این خلیج يك قسم ماهی صید می کنند، که گوشتش سرخ رنگ، و از دویست تا سیصد لیور (۱) وزن دارد، آنرا از ساحل عربستان میگیرند، و بمانند گوشت گاو نمك سود مینمایند. گوشت این ماهی را نمیشود مدت مدید نگهداشت، چون آب و هوای این حدود همه چیز را نابود و فاسد میسازد. بهمین جهت ماهیهایی را که میخواهند نگه دارند، یاد آفتاب خشك میکنند، و یا اینکه دود می دهند، و آنها را نمكسود نمی نمایند.

ماهیهای آب شیرین در ایران بسیا رفراوان نیست، ماهیهای نهر کور چون چندان نهری در این کشور وجود ندارد؛ و بقدری از آب رود خانه ها استفاده می شود که دیگر امکان تولید ماهی از آنها سلب میگردد. رود کور (۲) که در ایری (گرجستان) جاری میباشد مستثنی است، و دارای ماهی بسیاری میباشد.

در این امپراطوری سه قسم ماهی آب شیرین وجود دارد که عبارتست از ماهیان دریاچه، و رودخانه و کهریز (۳) یا قنوات زیرزمینی، که کهریزی (۴) خوانده میشوند. از جمله

(۱) Livre (هر لیوری تقریباً نیم کیلو گرم است.)

(۲) Kur

(۳) kerises

(۴) kairiser

ماهی‌هایی که از دریاچه‌ها بدست می‌آید میتوان قزک آلا (۱) ماهی قنات (۲- گول) ، ماهی چشم‌سیاه (۳) را شمرد. قزل آلا فقط در ارمنستان به دست می‌آید ، رنگش سرخ (قرل)، خودش زیبا ، و گوشتش لذیذ و مطبوع و همانند بهترین نوع آن در جهان است .

ماهی معمولی و متداول انهار سفره ماهی و ریشدار (۴) ماهیهای انه-ارو میباشد ، که نوع وجود در کهریزها و قنات نیز از همان است. ماهی کهریز بسیار زیاد وجود دارد.

بعضی از آن خیلی درشت است ، ولی خوب نمیشد ، مخصوصاً تخم - هایش که خطرناک و مخوف است . کهریزی دوی قی مطمئن و مؤثری میباشد ، و این معلول آنست که این ماهی مطلقاً از آفتاب محروم میباشد ، و در آبهای خام (۵) توالد و تناسل میکند ، و یا اینکه چون آنرا با کچوله (۶) شکار میکنند چنین خاصیتی پیدا میکند .

در اصفهان ، در رودخانه (زاینده رود) خرچنگ خوراکی لذیذی است بسیار است. این حیوان بالای درختان میرود ، و شب و روز در میان شاخه‌های اشجار زندگی می‌کند ، طالبین در همانجا آنرا می‌گیرند، چون خوراکی بسیار لذیذی است .

Truites (۱)

carpes (۲)

Alozes (۳)

(۴) ماهی ریشدار le Larbeau سفره ماهی ، La Barbue)

Barbot

crues (۵)

(۶) la noix Vomique (کچوله، جوزالقی)

فصل یازدهم

طبیعت ، اخلاق و عادات ایرانیان

خلقت ایرانی بالطبع زمخت است ، این نکته
از مطالعه خصوصیات گبران که اخلاف ایرانیان
باستان بحقیقت می پیوندند. افراد این جماعت میباشند
بدگل ، بد هیكل سخت پوست ، و تیره رنگ
هستند. در ایالاتی که به هندوستان نزدیکتر است ، نیز همین حکم صادق
میباشد، سکنه این قبیل ولایات در بد هیكلی پای کمی از گبران ندارند،
چون فقط از میان خودشان همسر میگیرند، ولی در بقیه مناطق امپراطوری،
در این ایام خون ایرانی در نتیجه اختلاط با خون گرجی و چر کسی بسیار
خوب گشته است ؛ چنانکه معلوم و مسلم میباشد ، گرجیان در زیبایی و
جاهت ، و قهرمانی و شجاعت و نیز در زنده دلی و نشاط ، و لطف و مهربانی

و عشق و شگفتگی شاهکار خلقت بشمار میروند (۱). در ایران تقریباً، هیچ فرد عالیه مقامی یافت نمیشود که از مادر گرجی، یا پدر کسی نزاده باشد، حتی شاهنشاه، که معمولاً از جهت مادر، گرجی، یا پدر کسی است، و چون بیشتر از یکصد سال است که این اختلاط و امتزاج آغاز یافته؛ جنس زن نیز بمثل مرد زیبا گشته است، و بانوان ایرانی صباحت بسیار، و قد و قامت رعنائی یافته اند، اگر چه در وجاهت بزبانیان گرجی نمیرسند. مردان ایرانی بطور کلی بلند قد و رشید، سراسر، گلگون، متین و زین، صبیح الوجه و وجه المنظرند. اعتدال آب و هوای اقلیم و پرورش قانع و بی پیرایه اجتماعی در زیبایی اندام ایرانیان تاثیر کمی ندارد. اگر اختلاط و امتزاج سابق الذکر صورت نمی گرفت، اعیان و اشراف ایرانی زشت ترین افراد تمام عالم بودند: برای آنکه این جماعت اصلاً اهل سر زمینهایی هستند که مابین دریای کاسپین (قزوین، خزر)، و چین واقع شده است، و ترکستان خوانده می شود، و سکنه این حدود بدمنظرترین افراد آسیا، و از حیث قد و قامت ریز و درشت، دارای چشم و دماغ چینی، صورت پهن و عریض، و رخساره زرد و سیاه سخت نامطبوعی میباشد.

فکر ایرانیان نیز بمانند جسمشان لطیف و عالی

استعداد وافر
ایرانیان برای علوم
و فنون و صنایع
است. ایرانیها دارای تفکری زنده و سریع و
ثمر بخشی میباشند. استعداد و افری به علوم و

هنرهای زیبا و صنایع فنی (۲) دارند. و نیز اشتیاق

(۱) شاردن در مجلدات سابق بتفصیل در این مقوله سخن رانده

و از پیوند شاهان و شاهزادگان، و اعیان و اشراف ایرانی با گرجیان و
چرکسان و کلشیدیان بتفصیل صحبت کرده است، خوانندگان گرامی برای
کسب اطلاعات بیشتر از خصوصیات زیباییان این اقوام، میتوانند به کتاب
افسانه های آسیای کوبینو ترجمه م. عباسی، چاپ تهران رجوع نمایند.

(۲) Sciences, Arts liberaux, et Arts mécaniques

بسیاری به اسلحه دارند. دوستدار افتخار، و خواهان تبختر که صورت کاذب آن است، میباشند. دارای طبیعت نرم و سازگاری هستند. مهربان و نجیب معقول و بسیار مؤدب اند. تمایل شدیدی به شهرت و تجمل، اسراف و تبذیر دارند، و بهمین جهت از اقتصاد و تجارت محروم میباشند. فی الجمله ایرانیان همانند دیگر خلقتهای جهان دارای افراد بسیار هنرمند و مستعد بالطبع میباشند. ولی در میان مردمان عالم هیچ قومی بقدر آنان استعداد طبیعی خود را فاسد و تباه نمی سازد.

ایرانیان نسبت با اموال و دارایی، آلام و مصائب تحلیل روحی ایرانیان زندگی، امید و نوید، بیم و وعید آینده بسیار فیلسوف (۱) و بی اعتنا و خون سرد میباشند، اندکی خسیس و دخل را فقط برای خرج کردن دوست دارند (۲). استفاده از حال را (۳) دردمد نظر دارند، از هر چه که میتواند تمتع میگیرند، و هرگز غم فردا را نخورند، و نسبت با استقبال خویشان را بمشیت الهی (۴) سپارند.

توکل و تسلیم مطلق در مقابل سر نوشت دارند، و در این خصوص دارای حسن نیت بسزایی میباشند، و نیز هنگامیکه آسیبی بدیشان رسد هیچوقت مثل دیگر مردمان عالم مغموم و مهموم نمیگردند، و با آرامش خاطر اظهار می دارند: مکتوب است (۵)، یعنی این پیش آمد (از ازل)

Philosophes (۱)

(۲) حضرت شیخ شیراز فرماید: مال از بهر آسایش عمر است، نه عمر از بهر گرد کردن مال. (گلستان)

(۳) اغتنموا الفرصة بین العدمین (از دیوان منسوب به حضرت علی ع)

Providence (۴)

Mektaub est (۵)

نوشته شده، و مقدر و محتوم بوده است (۱).

ایرانیان خصال
مهم و سیاس طی بیست و بیست و پنج سال اخیر،
جنگی خود را از
عقیده داشتند که ایرانیان اغتنام فرصت کرده، از
دست داده اند
شکستهای عظیم ترکان و هرج و مرج و مغلوبیت

(۱) این طرز تفکر محصول آئین اسلام می باشد، زیرا مفهوم اصلی و حقیقی اسلام و مسلمانی، تسلیم و توکل است و اینک آیاتی از کلام الله در این مقوله ذکر

مینمایم:
قل لو كنتم فی بیوتكم لبرز الذین كتب علیهم القتل الی مضاجعهم... (سوره آل عمران آیه صد و پنجاه و چهارم) «بگوای پیغمبر، اگر در خانه های خود هم بودید، باز آنانکه سر نوشت آنها در قضای الهی كشته شدن است، از خانه بقتلگاه بیای خود بیرون می آمدند...»

قل لا املك لنفسی ضراً ولا نفعاً الا ما شاء الله... (سوره یونس آیه چهل و نهم) «ای رسول پاسخ ده که من مالك نفع و ضرر خود نیستم (تا چه رسد بدیگران) مگر هر چه خدا خواهد...»

و ما من دابة فی الارض الا علی الله رزقها، و یعلم مستقرها و مستودعها، كل فی كتاب مبین. (سوره هود، آیه ششم) «هیچ جنبه ای در زمین نیست جز آنکه روزیش بر خداست، و خدا قرارگاه و آرامگاه او را میداند، و همه احوال خلق در دفتر ازلی خدا ثبت است.»

ما اصاب من مصیبة فی الارض و لافی انفسكم الا فی كتاب من قبل ان نبزها، ان ذلك علی الله یسر (سوره الحديد آیه بیست و دوم) «هر رنج و مصیبتی که در زمین (از قحطی و آفت و فقر و ستم) یا از نفس خودتان (چون ترس و غم و درد و آلم) بشما برسد، همه در کتاب (لوح محفوظ) پیش از آنکه در دنیا ایجاد کنیم، ثبت است، و خلق آن بر خدا آسان است.»

نقل از Jules la Beaume تالیف koran Analysé که تحت عنوان «تفصیل الآیات القرآن الحکیم» با اهتمام شاهزاده کیكوس ملك منصور در طهران بطبع رسیده است (صفحات ۱۸۸ و ۱۸۹) و این آیات فارسی تقریباً ترجمه مفهوم آیات مذکور میباشد:

هر چه خدا خواست همان میشود
هر چه دلم خواست نه آن میشود!
بردگشتی آنجا که خواهد خدا
اگر جانه بر تن درد نا خدا!

مدام و همه جا نبه عثمانی و از دست دادن مناطق بزرگ امپراطوری، برای استرداد بابل (بین النهرین) از ترکیه استفاده خواهند نمود و اقدام به جنگ خواهند کرد. ولی من همیشه نظر مخالفی داشته و گفته‌ام که ایرانیان هرگز از جای خود تکان نخواهند خورد. برای آنکه این قوم زندگی و تنعم را مافوق همه چیز می‌داند، و خصال جنگی خود را از دست داده است، غرق لذت و شهوت گشته است، و عقیده ندارد که در نهضت‌های عظیم و اقدامات سخت و خطیر سودی نصیب آدمی میشود (۱).

ایرانیان خراج‌ترین مردم جهان‌اند، و چنانکه
اسراف و تبذیر
خارق العاده
متذکر شدم، در فکر فردای خود نیستند (۲) هر
قدر پول بدستشان برسد، و یا دولت برایشان
روی آورد، قادر بنگهداری آن نیستند (۳) و همه را در اندک مدتی خرج
می‌کنند.

فی‌المثل شاهنشاه برای یک نفر پنجاه، یا صد هزار لیور می‌بخشد، و یا
اینکه نظیر چنین مبلغ گزافی از جای دیگری برایش میرسد، ولی اینهمه
وجوه را (آن شخص) در مدتی کمتر از پانزده روز خرج می‌کند. اسباب و
اثاث ابقیاع مینماید. ملبوسات مجلل و عالی‌ترتیه میکنند و همه را بسرعت

(۱) یعنی ایرانیان این شعار باستانی خود را فراموش کرده‌اند که:

مهرتری گر بکام شیر دراست شو خطر کن ز کام شیر بجوی
یا بزرگی وعز و نعمت و جاه یا چو مردانت مرگ رویاروی
(۲) یعنی بطور لایابالی میگویند:

برو شادی کن ای بار دل افروز غم فردا شاید خوردن امروز!

(۳) یکی از متفکرین بزرگ علم اقتصاد میگوید: نگهداشتن ثروت از
گرد آوردنش مشکلتر است. و مثل معروف مصداق این حقیقت است:
مال داهر کسی بدست آرد رنجش اندر نگاهداشتن است

خرج مینماید بدون اینکه دنباله کار را در نظر بگیرد و یا فکر کند که چقدر این وضعیت دوام خواهد داشت، چنانکه اگر کمکهای تازه‌ای تا دوسه ماه برایش نرسد، آقا (۱) را می‌بینید که تمام این دارایی را قطعه بقطعه بمعرض فروش میگذارد، ابتدا شراسبان را از سرخریش باز میکند، و بخدمت نوکرهای زاید خاتمه می‌دهد، سپس زنان صیغه، و کنیزان و غلامان خود را از دست می‌دهد. و بالاخره ملبوسات خویش را بفروش می‌رساند.

نظایر این را هزاران بار من بچشم خود دیده‌ام،
خواجه‌ای قدرت
واما یکی در آنمیان سخت شکفت انگیز است.
شاهی داشت

خواجه‌ای که مدتی مدید مهتر (۲)، یعنی فراشباشی خلوت (۳) بود، و دوسال تمام مقرب حضور، و فعال مایشاء و حاکم مطلق، و بمانند شاهنشاه ایران بر تق و وفق امور میپرداخت، و بدین طریق قادر بجمع آوری ذخاین و خزاین عظیمی بود، ناگهان مغضوب واقع گردید، ولی بهیچوجه بمال و منال وی دستی دراز نشد. اما هنوز دو ماه از این حادثه نگذشته بود که، خواجه نقدینه و اعتبارات مالی خود را از دست بداد، و ناگزیر باستقراض رهنی گشت، و این معلول تقوای وی نبود، بلکه ثروت سرشاری و مکنّت بیشمارى به دست آورده بود، ولی همچنان در همان ایام خرج کرده بود.

(۱) Cavalier، کاوالیه، آقا، ارباب، البته بتعریض گفته میشود.

(۲) Mehter

(۳) Chambellant فراش خلوت، پیشخدمت باشی، واما «اطلاق مهتر»

به «فراشان خلوت» قابل تأمل است.

انسانیت ایرانیان و تساهل نسبت بمذاهب دیگر

یکی از پسندیده ترین صفات ایرانیان، انسانیت و عطوفت آنان نسبت بیگانگانست. استقبال گرم از خارجیان، حمایت و صیانت آنان و خوش پذیرایی از تمام عالمیان، تساهل حتی نسبت بمذاهب مجعول و

کاذب، و نفرت آمیز در نظر ایشان، اینهمه از خصوصیات ممتازه ایرانیان است. اگر روحانیون کشور را که بمانند زعمای مذهبی تمام ممالک دیگر، و شاید بیشتر از نقاط دیگر، نسبت بغیر از همکیشان خود دلی آکنده از کینه و غضب دارند، استثنا بفرمائید، ایرانیان را در مورد مذهب بسیار نیک فطرت و با مروت خواهید یافت، حتی برای کسانی که مذهب ایشان را پذیرفته اند، اجازه ترك آئین جدید، و معاونت به دین قدیم را می دهند، و صدر (۱)، یا پیشوای مذهبی (۲) برای اطمینان اشخاص، سند رسمی در این مورد صادر می کند، و در آن تغییر مذهب دهندگان را مرتد (۳) مینامد، که بزرگترین توهین در میان ایرانیان است.

ایرانیان عقیده دارند که ادعیه و اذکار تمام افراد انسانی نیکو و ثمر بخش میباشد، و حتی هنگام بیماری و احساس ضروریات دیگر، بمقدسین مذاهب مختلف التجا می جویند، و این حقیقتی است که من هزاران بار شاهد آن بوده ام. این نکته را من ناشی از اصول مذهبی آنان نمی دانم، اگر چه هر گونه عبادتی در این مذهب مجاز میباشد؛ این خصوصیت بنظر من نتیجه اخلاق نرم و ملایم این خلق است، که بالطبع مخالف مشاجره و

(۱) Cedre (صدور، علی الظاهر نظیر مراجع تقلید کنونی بوده اند)

(۲) Pontife

(۳) Molboud (۴)

وحشیگری هستند.

ایرانیان اگرچه بسیار مبذر و تجمل پرست می-
 باشند، ولی معینا اشکالی ندارد قبول کنیم که
 «سرگردان، گشنگی میخورد»

سخت کاهل نیز هستند، چون این صفات لازم و
 ملزوم یکدیگرند (۱). این خلق از کار بیزار است، و همین نکته یکی از
 علل عمده فقر آنها بشمار میرود. در ایران اشخاص تنبل و بیکار را سر-
 گردان (۲) می نامند، که حالت فاعلی از فعل (مصدر) سر را باینطرف و آن-
 طرف گردانیدن است. زبان فارسی از این کنایات و استعارات بسیار دارد،
 فی المثل بشخص متکدی میگویند: گشنگی میخورد (۳).

ایرانیان هرگز با هم جنگ نمیکنند. تمام خشم
 ایشان، در یک چشم بهمزدن بفحش و ناسزا مبدل
 از خصال پسندیده
 ایرانیان

میشود، و بمانند مردمان ممالک ما (اروپا) قهر
 و غضب شدیدی ندارند. اما یک خصیصه بسیار پسندیده ای که دارند،
 آنست که هر اندازه خشمگین باشند، حتی اشخاص فاسق و فاجر، نام خدا
 را همیشه محترم و مقدس می دانند، و هیچوقت بمقام الوهیت هتاکی نمیکنند.
 در میان این خلق کفر و ناسزا نه اینکه شنیده نمیشود، بلکه چنین چیزی
 بخیالشان هم خطور نمی کند.

اروپائیان هنگام خشم و غضب بانکار خداوند میپردازند، و این امر

(۱) اصولا هر کسی که میخواهد سطح زندگیش عالی باشد، بایستی
 فعال باشد، ولی در اینجا قضیه معکوس است، چون خراجی اشراف و اعیان
 از ممر حلال نیست.

Serguerdan (۲)

gouchnegui micoret (۳)

برای ایرانیان غیر قابل تصور است، اما این خصلتشان نامحمود است که مدام در سر هر ساعتی اسم مقدس خدا را بخود و بی جهت بر زبان میآورند. قسمهای عادی ایرانیان عبارتست از: واللّه (بالله، تالله)، بارواح انیسا، بارواح (۱) اموات، چنانکه رومیان به ارواح زندگان سوگند یاد میکردند. سپاهیان و درباریان معمولاً به سر مبارک شاهنشاه قسم یاد میکنند، و این سوگند عاده برایشان بیشتر غیر قابل نقض است. جملات تأییدیه معمولی: چشم، و سر میباید.

ایرانیان، در مقابل دو خصلت ناپسندیده هم دارند از خصال نامحمود ایرانیان که معمولاً رواج بسیار دارد: یکی حمد و ستایش مدام و متوالی خداوند، و ذکر فضائل و کمالات

الهی؛ دیگری سب و لعن، و فحاشی و رکاکت است. در سفر و حضر، در خانه و خیابان، هنگامی که بدنبال کارهای خود میروند، و یا مشغول گردش میباشند، مدام از دهانشان جملات حمد و سپاس، و ادعیه و اذکار جاری میباید از قبیل: الله اکبر، الحمد لله، یا رحمن یا رحیم، یا رب العالمین یا الله، ربی اغفر لی، و یسر لی امری و الخ. هنگامی که دست بکوچکترین کاری میزنند، میگویند: بسم الله الرحیم الرحیم؛ محال است که درباره کاری صحبت کنند، و انشاء الله نگویند (۲). خلاصه، این خلق در سپاس و ستایش خداوند مواظبت تامی دارد، ولی در عین حال، از همان دهانهای که ادعیه و اذکار الهی مدام جاری است، هزاران فحش رکیک و قبیح نیز همچون سیل جریان دارد. تمام اعیان و اشراف، و کلیه متعینین و متشخصین

(۱) genie

(۲) من لم یبدأ باسه و هو اقطع...

هم آلوده باین عیب زشت هستند. تمام تنیهات و تویخات، فحاشی و هتاک‌ی این قوم مرکب از آن قسمت از اعضای بدن است که عفت قلم اجازه ذکر آنها را نمیدهد.

هنگام ناسزا گفتن زنان یکدیگر را نام میبرند، در صورتی که اصلاً آنها را نه دیده‌اند، و نه شنیده‌اند؛ و یا آرزوی ارتکاب فحشاء برای پزدگیان همدیگر میکنند. زنان نیز بمانند مردان میباشند. بعد از آنکه از گفتن جملات رکیک مزبور، فراغت یافتند، آنگاه یکدیگر را بدین- ترتیب در معرض عتاب و خطاب قرار میدهند: لامذهب، کافر، جهود، مسیحی؛ سگ مسیحیان بهتر از تو است، صدقه سگ فرنگیان شوی!

بطوریکه متذکر شدم، در میان رجال و بزرگان و اعیان اشراف این جملات رکیک بسیار رد و بدل میشود، اما از حیث ضعف و شدت و عمومیت متفاوت میباشد. ولی بایستی اذعان کرد که عامه مردم کاملاً آلوده باین ذمایم‌اند.

در یکی از ملاقات اولیه خود با خوانسالار شاهنشاه، بسال هزار و ششصد و شصت و شش، که دربار ایران در هیرکانی (ایالات جنوبی بحر- خزر) اقامت داشت، مشاهده کردم که یک شخصیت محترمی برای مذاکره در خصوص امری وارد حضور مشارالیه گشت. خوانسالار خطاب بتازه- وارد، اظهار داشت: «به صدر اعظم مراجعه کنید، قبلاً هم شمارا بحضوری هدایت کرده بودم.» شخصیت مزبور با کمال خضوع در پاسخ گفت: «قربان، خدمت ایشان شرفیاب شده بودم، ولی فرمودند که مربوط به

حضرتعالی (۱) است (در ایران بزرگان را نیز بمانند شاهنشاه، اعلیحضرت (۲) خطاب میخوانند). خوانسالار همایونی در جواب اظهار داشت: که میخورد (۳). از اینکه مشارالیه بصدر اعظم چنین گفت، من سخت دچار شگفتی شدم، چون نسبت اکل مدفوع به نخست وزیر مملکت قابل تأمل بود. اما باید دانست که این اصطلاح عادی ایرانیان است، که بیمورد و نادرست بودن کلام طرف را می‌رساند.

ذمائم و قبایح هنوز این فقط عیوبات خیلی کوچک این جماعت است. این قوم مزور، محیل (۴) و اعظم چاپلوسان جهان، و در مجامله بی نهایت طریق دناست و وقاحت می سپرد. در تملق

(۱) ...à votre Mjeste

(۲) علی الظاهر مصنف عنوان حضرتعالی را با اعلیحضرت اقتباس کرده

(۳) gaumicoret

(۴) مدار مادر ترجمه سرتاسر این کتاب حتی الامکان کلمه بکلمه و طبق النعل بالنعل میباید، لذا تقریباً در همه جا در مقابل کلیه اظهارات مصنف بسکوت گراییده ایم و از اظهار نظریات و عقاید شخصی مطلقاً چشم پوشیده ایم، اما آیا خود فرانسویان، و یادیگر ملل اروپایی و امریکایی در شدت تزویر، و کثرت حیل و حقه دست کمی از ایرانیان دارند؟ آیا ناپلئون بزرگ با مواضع تیل سیت به ایران خیانت نورزید؟ آیا در سالهای جنگ اول جهانی روحانیون عالی مقام امریکایی مقیم ارومیه آذربایجان، اسلحه بدست آسوریان ندادند و مردم محل را قتل عام نکردند؟ مگر نهضتهای ملی و استقلال طلبانه کلیه ملل و اقوام آسیایی و آفریقایی را حضرات متمدنین با آهن و آتش نمی کوبند و خون این ملل را از طریق استعمار و استثمار نمی خورند؟

از طرف دیگر باید اذعان کنیم که در بعضی از طبقات جامعه ما، بخصوص طبقه حاکمه و برخی از روحانی نمایان، صفت تزویر و تدلیس بحد اعلام وجود است، و متفکرین و دانشمندان بزرگ ایرانی همیشه با این صفات و ذیله بمبارزه برخاسته اند.

خواجeh حافظ فرماید:

ید طولائی دارند، و اگر در چابلوسی اندکی بی آزم میباشند، در عوض با مهارت و صنعت خاصی، مقصود خود را بطرف القا و تلقین میکنند. فی المثل اظهار میدارند آنچه بر زبان نشان میگذرد، عین مطلبی است که در دل دارند، و در این مورد سوگند یاد میکنند؛ ولی مع هذا کله بمحض اینکه از این ملاطفت که برای جلب نفع و یا نظر دیگر صورت گرفته، لحظه ای میگذرد، مشاهده میشود که تمام این تعارفات، یا با اصطلاح خودشان تواضعات (۱) مطلقاً عاری از حقیقت و دور از صحت بوده است. دقت دارند هنگامی بمدح و تعریف از شخصیت مورد نظر پردازند که مومی الیه از جایی خارج میشود، و از جلو آنها میگذرد، تا تمجید بگوش ممدوح برسد و بدین طریق، هیچ چیزی فوت نشود؛ ولی طوری بتعریف آغاز میکنند، که کاملاً طبیعی جلوه گر شود، و بهیچوجه تملق و انمود نکرده. ایرانیان که تا گلویشان در لجنزار رذایل مزبور فرو رفته اند، بسیار دروغگو میباشند. چنانکه برای کوچکترین نفعی، سوگند میخورند، و کذب می ورزند. میگیرند، ولی هرگز پس نمی دهند؛ در حقه و حيله همیشه فرصت را غنیمت می شمردند؛ در خدمات و تعهدات خود فاقد صمیمیت، و در تجارت بهیچوجه حسن نیت ندارند، در معامله، با مهارت خاصی طرف را همیشه گول میزنند، و فریب

آتش زرق و ریا خرمن دین خواهد سوخت

حافظ این خرقه پشمینه بیانداز و برو

و گوید :

واعظان کاین جلوه بر محراب و منبر میکنند

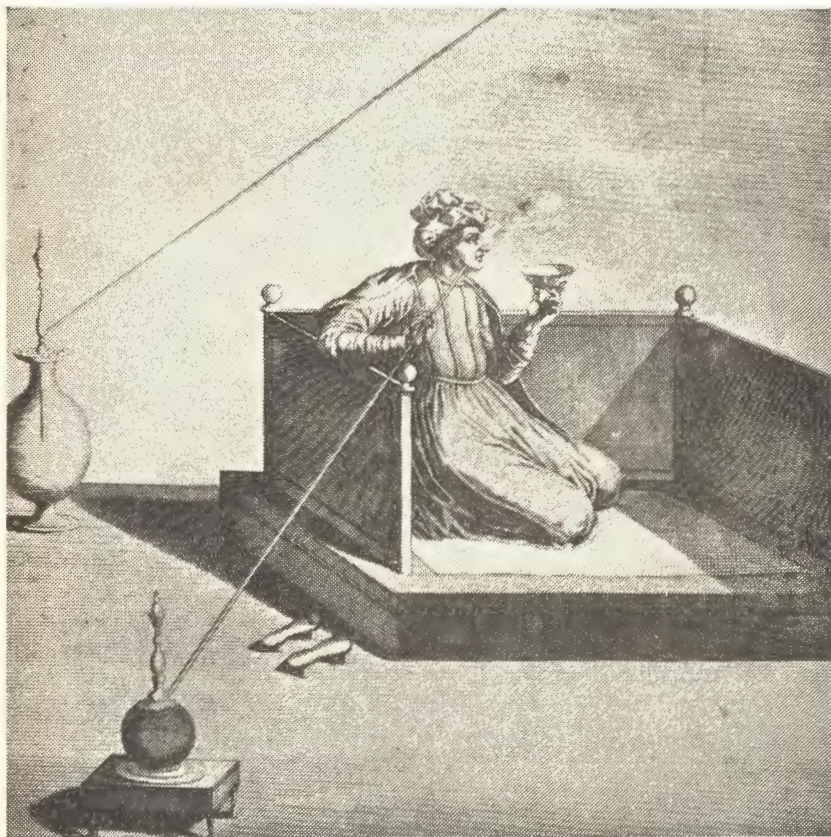
چون بخلوت میروند، آن کار دیگر میکنند

عبید زاکانی قسمت اعظم رسالات نفیس و گرانبهای خود را در قدح و ذم

سالوسان و ریاکاران نگاشته است و کلیات این ولتر مشرق زمین، مشحون از

انتقادات منطقی علیه مزورین و مدلسین میباشد.

tavahzeat (۱)



قلیون

میدهند؛ حریص مال و منال، طالب افتخارات پوچ، واحترام و شهرت می-باشند، و در این راه از توسل بهر وسیله‌ای خودداری نمی‌کنند. چون فاقد تقوای حقیقی هستند، سعی دارند تظاهر بتقوی کنند، بدین طریق هم خود را بفریبند، و هم در ضمن بمطامع و شهوات، و افتخارات پوچ بهتری توفیق یابند. تزویر و ریا شعار و وقار دائمی این قوم است.

برای اجتناب از «نجاست» جسمانی از قبیل تماس و تصادم بایک نفر متدین به مذهب دیگر هنگام عبور از راه، و یا پذیرایی در موقع باران از معتقدین ادیان غیر مسلمان يك فرسنگ راه خود را منحرف می‌کنند، چون پوشاك باران دیده غیر مسلمان مردار است و با هر چیزی، اعم از انائیه و اشخاص تماس یابد، موجب نجاست، آن میشود. روش و رفتار ایرانیان متین است. ادعیه و اذکار، و غسل و طهارت خود را در اوقات معین، با زهد و ورع مرتب انجام می‌دهند. مدام با عباراتی بلیغ روحانی، و جملاتی فصیح و ادبی، و حرارت و ایمان علی الظاهر قلبی از عظمت خداوند، و عزت و شرافت دم می‌زنند، و سخت تظاهر میکنند. اگر چه ایرانیان بالطبع متمایل بانسانیت، مهمان نواز، بخشنده و بخشایشگر، بی‌علاقه بدنی و مافی‌ها می‌باشند، ولی مع هذا کله سعی بلیغی مبذول می‌دارند، که خیلی بیشتر از آنچه هستند خود را خوبتر جلوه بدهند اگر کسی بظاهر این قوم قضاوت کند، و در این مورد بهمان مشاهدات عادی و دید و بازدید ساده قناعت ورزد، آنها را بهترین مردم عالم خواهد دانست، ولی اگر یک نفر از نزدیک با ایشان تماس یابد، و وارد داخل امور بشود، تقوای واقعی این اقوام را اندك خواهد یافت، و اکثریت اینان بقول

حضرت مسیح مقابر سفید کرده‌ای (۱) هستند، و من بطیب خاطر کامل این اصطلاح را درباره آنان استعمال میکنم، و حال ایرانیان را مصداق کامل نظریه صائب شریعت (عیسی) میدانم. اکثریت مردم ایران چنین است. ولی شکی نیست که در این فساد و تباهی همگانی استثناهایی نیز وجود دارد؛ چنانکه عدالت و نصفت، صفا و صمیمیت تقوا و تقدس در میان ایرانیان در همان حدود موجود مابین ملل متدین به بهترین ادیان، مشاهده میشود (۲)، ولی هر قدر در این مورد بیشتر تعمق میشود، دامن این صفات عالیه محدود تر نمایان میگردد، بطوریکه عده معدودی از ایرانیان متصف به عدالت و انسانیت استوار واقعی میباشند.

با وجود آنچه که گفته شد، مشکل است قارئین قبول آموزش و پرورش کنند که تعلیم و تربیت نسل جوان در ایران فی الواقع و کودکان

بمعنی حقیقی کلمه خوب باشد در صورتیکه این حقیقت

واقع و مشهود میباشد، و آموزش و پرورش جوانان ایرانی خیلی خوب است. اشراف، یعنی متعینین و متشخصین، و کودکان خانواده‌های متمکن، چون در ایران طبقه اعیان مطلقا بمعنی حقیقی کلمه وجود ندارد، بسیار خوب پرورش می‌یابند. تربیت اولاد نجبا بعهده خواجه‌ها است، که حکمران (اتایک) کودکان بشمار می‌روند، و اطفال را تحت نظر و مراقبت خود پرورش می‌دهند. انضباط سختی درباره بچه‌ها مرعی میدارند، و فقط برای زیارت اولیا، و تماشای جشنها و صحنه‌های نمایش آنها را بخارج هدایت می‌کنند؛ و چون ممکن است در مکتب و مدرسه؛ اخلاقشان

(۱) sepulchres blanchis (زنگیان رومی صفت)

(۲) شاردن خصوصیات اخلاقی هر قومی را ماولود آئین و مذهب مختار آن

جماعت میداند.

خراب بشود، لذا کودکان را هرگز پیش معلم نمی‌فرستند، ولی آموزگاران سرخانه می‌آورند، همچنین نهایت دقت و مراقبت معمول می‌دارند تا نوباوگان بانو کران آمیزش نکنند، و بهیچوجه چیز کیفی نبینند و نشنوند و خادمین خانه حد اعلاّی توقیر و احترام را نسبت بایشان مرعی می‌دارند. در پرورش کودکان عامه نیز مراتب مراقبت رعایت می‌شود، آنها را هرگز بکوی و برزن نمی‌گذارند و از تعیش و افراط در بازی، جنک و مخاصمت، و آموزش فنون شیطنت منعشان می‌کنند. کودکان را روزی دوبار بمدرسه می‌فرستند؛ و پس از مراجعت از مکتب، اولیای اطفال فرزندان خویش را پیش خود نگه‌میدارند تا آنها را با روح حرفه خود و شغلی که بر ایشان در نظر گرفته‌اند آشنا سازند.

جوانان فقط در بیست سالگی می‌توانند وارد اجتماع بشوند، مگر اینکه زودتر برایشان زن بگیرند، و در اینصورت زودتر از قیمومت اولیای خود آزاد

صفات جمعیله جوانان ایرانی

میکردند و در زندگی مختار می‌شوند. مقصود من از زن گرفتن، ازدواج رسمی و قانونی است، و گرنه از شانزده و هفده سالگی برای جوانان، در صورت احساس اشتیاق، زنی را صیغه (۱) می‌کنند. جوانان ایرانی هنگام ورود با اجتماع هوشیار، درستکار مؤدب و معقول، آزر معجو، کم حرف، متین، دقیق، و در گفتار و کردار پاک و منزه می‌باشد.

ولی اکثرشان سرعت رو بفساد می‌گیرند، تجمل

تجمل موجب فساد و تباهی است

آنها را مجذوب می‌سازد، و چون فاقد ثروت و مکنت لازم برای تأمین تجملات خویش می‌باشند و وسایل شرافتمندانه ای جهت راه انداختن زندگانی پر شکوه و

(۱) Concubine منظور صیغه موقت و منقطع است.

جلال در دسترس خویش ندارند، لذا متوسل بوسایل پستی که بسیار سهل و بهیچوجه خارج از دسترس نیست، میگردند (۱).

ایرانیان مؤدب و معقول ترین مردم جهان میباشند
ایرانیان مؤدب ترین مردم مشرق زمین و خوش خلق ترین خلق جهان میباشند. افراد معقول ایرانی با مؤدب ترین اشخاص اروپائی می توانند همطر از باشند.

ایرانیان بحد اعلا خوش حالت و نیک رفتار، و بقدر امکان نرم، متین، موقر، مهربان و ملایم هستند. همیشه هنگام برخورد با هم تعارفاتی برای تقدم یکدیگر معمول میدرند، ولی اولویت فی الفور حاصل میگردد. از آداب اروپائیان دو نکته برای ایشان شگفت انگیز می نماید. نخست مشاجره و کشمکش زیادی که مابرای حصول تقدم و سبقت می کنیم؛ دوم برداشتن کلاه برای احترام که در نظر ایشان بسیاری ادبی بشماره یرو و فقط نسبت با اشخاص مادون، و دوستان نزدیک چنین جسارتی ممکن است بعمل آید (۲). ایرانیان برای چپ و راست فرق قائل اند، ولی چنانکه هر سوم تمام مشرق زمین می باشد،

(۱) تجمل همیشه موجب فساد و تباهی در اجتماعات گوناگون بوده است. در روم باستان سران قوم حتی قوانینی برای ممانعت از تجمل وضع کردند، ولی متأسفانه سودی نبخشید، و میان چنان غوطه ور در لذات و نعمات بودند، که بالاخره موجودیت تاریخی خود را از دست بدادند. مونتسکیو در روح-القوانین تحت تأثیر شاردن و دیگر نویسندگان بزرگ قدیم، افراد جامعه را از هر گونه تجملات سخت منع میکند.

(۲) بیست و اند سال پیش که اینجانب برای آموختن عربی بخدمت یکی از اساتید مدرسه طالبیه تبریز شرفیاب میشدم، بنا به عادت حاصله از زندگی در خارجه کلام را کنار می گذاشتم. استاد با ملاحظه این حالت، اندکی تغییر فرموده گفتند: شما علاوه بر تحصیل صمدیه و سیوطی، باید تعلیم بگیرید که هم سر خود را بیوشانید و هم صورتان را (چون صورت اصلاح شده بود).

دست چپ ما دست راست آنهاست (۱). میگویند برای اولین بار کوروش اشخاص (نزدیک و بزرگ) را برای تجلیل و احترام در طرف چپ قرار داد، چون چپ ضعیفترین قسمت بدن و بیشتر در معرض مخاطره است (۲). ایرانیان در هر گونه شادی و سوگواری، و اعیاد **آداب دید و بازدید،** رسمی بدقت از یکدیگر دید و بازدید بعمل می- و **و معاشرت و ملاقات** آورند. در این قبیل مواقع بزرگان از کوچکن انتظار بازدید دارند، و سپس اینان مقابله بمثل میکنند.

اطرافیان (۳) صبح و عصر برای ادای احترام بحضور وزیران می - روند، تا هنگام حرکت ایشان از سرای به دربار، ملتزم رکاب باشند. این گروه را در تالارهای بزرگ می نشاندند، و برایشان تنباکو و قهوه می - آوردند؛ آنها نیز منتظر میشوند تا حضرت اشرف (۴) که در اندرون زنان تشریف دارند، بیرون بیایند؛ و بمحض اینکه تشریف آوردند تمام حضار پامی شوند، و بیحرکت در جای خود می ایستند. حضرت اشرف با سر خویش برای عموم حاضرین بملایمت اظهار عطف و طوفت میکند، که هر يك از حضار نیز با احترام بسیار عمیقی، لطف ایشان را پاسخ میگویند، و آنگاه در جای مخصوص خود جلوس مینماید، و با اشاره چشم برای دیگران اجازه جلوس صادر میفرماید؛ بعد موقعیکه آماده خروج از سرای خویش

(۱) مقصود آنست که اروپائیان هنگام احترام، اشخاص را در طرف راست

خود قرار میدهند، ولی ایرانیان مثل دیگر ملل مشرق زمین در طرف چپ.

(۲) علی الظاهر این تعلیل و توجیه مصنف درست نینماید، بلکه میتوان گفت چون قلب آدمی در طرف چپ واقع است، لذا کوروش کبیر برای تجلیل مقربین آنها را در کنار دل خود جای داده است.

Courtisans (۳)

Seigneur (۴) (آقا، ارباب)

است، نخست خودش بامیشود و بیرون میرود و در جلو حرکت میکند، و سپس هر يك از حضار بدنبال وی عزیمت مینماید. بزرگان (۱) در منازل خویش از کوچکان (۲) بهمین ترتیب پذیرایی بعمل می آورند، ولی نسبت با شخص هم پایه و مقامات عالی تر تعارفات زیادی معمول میدارند. برای واردین قبل از جلوس خوش آمد میگویند، و دقت میکنند که پیش از آنها ننشینند، و هنگام خروج پس از ایشان پا میشوند. صاحبخانه همیشه در صدر تالار می نشیند، و هنگامیکه برای کسی اظهار اطف و ادب مخصوصی می کند، ویرا بنزدیک خویش میخواند، و هرگز جای خود را به هیچکس تعارف نمی کند، چون مخاطب این را توهین تلقی مینماید (۴)، ولی برای ادای حد اعلای احترام، صاحبخانه جای خود را ترك میگوید، و در پهلوی شخص محترم، درپائین وی می نشیند.

رسم بازدید از يك شخصیت محترم که در تالار پذیرائی تشریف دارد، بدین قرار است: بملایمت وارد، و باولین محل خالی نزدیک میروند، در همانجا پاها جفت، دستها رویهم بسینه، سرانندگی پائین، چشمها با يك حالت متین و مراقب، و منتظر اجازه جلوس صاحبخانه توقف میکنند، و مشارالیه نیز با علامت دست و سر واردین را دعوت بنشستن میکنند. هنگام پذیرائی از شخصیت مافوق، بمحض ورود وی صاحبخانه از جای خود بلند می شود، و چنان می نماید که برای استقبال پیش میرود. موقع پذیرایی از هم پایه، نیمه بلند می شوند؛ ولی اگر واردی مادون، اما لایق احترام باشد، فقط از جای خود حرکت میکنند، چنانکه بخواهند

(۳) Grands (اعیان و اشراف)

(۲) Inférieurs (مادونها)

بلند شوند. حضار مجلس در مقابل واردین، مادامیکه شخص صاحبخانه بر نخاسته و یا علت خاصی احترام آنها را ایجاب نکرده، بهیچوجه قیام نمی کنند.

در ایران برای نشستن نیز رسوم و تشریفات زیادی وجود دارد. در مقابل اشخاص واجب الاحترام زانوان و پاهارا جفت کرده روی دوپاشنه جلوس میکنند (۱). درپیش افراد همپایه راحت ترمی نشینند، چون هنگام جلوس ساقهای پا متقاطع بطرف داخل، و تن راست می باشد. این طرز نشستن را چهار زانو می خوانند، چون زانوان و قوزهای پا تخت روی زمین گذاشته می شود. دوستان و آشنایان ابتدا بیکدیگر می گویند: راحت بنشینید، یعنی ساقهای پایتان را هر طور که می خواهید باهم متقاطع کنید؛ ولی اگر یک نیمه روز تمام هم در یک جایی بنشینند، باز وضع

(۱) Tcharzanou (چهارزانو)

هنگام ترجمه و تحریر این سطور استاد علامه فقید علی اکبر دهخدا زندگی را بدرود گفتند. چون فوت ایشان بیشتر در نتیجه تألمات روحی و سیل سموم محیط بود، اهل علم و ادب را فوق العاده متأثر ساخت. اینک با نقل قطعه شیوایی از دیوان آن سعید فقید در این موضوع، عقده ای از دل دردمند خود می کشایم:

چهار زانو

گفتا منشین چهار زانو	کان هست نشانه تکبر
نشستند جز دو زانو	نیکو ادبان و مردم حر
گفتم: چه ادب؟ کدام حری؟	بنیوش ز من تو این حق مر
آموخته ایم این ادب را	ما از عرب و عرب ز اشتر

(س ۱۱۰ دیوان دهخدا، باهتمام جناب آقای دکتر محمد معین، طبع

طهران)

وهیات خود را تغییر نمی دهند. شرقیان خیلی کمتر از ما جنبش و نگرانی دارند. مردم مشرق متین و موقر جلوس می کنند، و هرگز اطواری درهیکل خود ظاهر نمی سازند، مگر بندرت، و فقط برای رفع خستگی، اما برای نمایش، و جهت نفی و تأیید کلام هیچگونه «ژستی» ابراز نمی دارند. اینگونه حرکات ما موجب تعجب ایشان می گردد، و بهیچوجه نمی توانند قبول نمایند که از يك شخص متین و عاقلی چنین ادا و اطواری سریزند. در میان ایرانیان نشاندادن نوک پا هنگام نشستن، سخت بی ادبی شمرده می شود، در موقع جلوس بایستی این قسمت زیر دامن لباس مستور و مخفی بماند. برای اطلاع کامل قارئین از کیفیت کامل وضع جلوس ایرانیان دستور داده ام؛ دو تصویر دقیق تهیه و در صفحه مقابل ضمیمه بسازند.

ورود و سلام با کرنش سر بعمل می آید و این آداب و مراسم احترام معمولی این سرزمین است؛ و یادست راست را بدهان تکیه دهند و مراسم سلام بجای آورند، چنانکه بین دوستان بعد از مدتی مهربوری هنگام ملاقات متداول است. فی الجمله، بوس و کنار مختصر نیز هنگام مراجعت از سفرهای دور و دراز، و مواقع فوق العاده معمول می باشد.

آداب معاشرت متداول ایرانیان بشرح مذکور
سخن گفتن ایرانیان
 است؛ اما رسم سخن گفتنشان بسی مهر آمیز و
نغز و نرم است
 نغز تر و نرم تر می باشد. هنگام پذیرایی بایک حالت
 جذابی به واردین گویند: خوش آمدی (۱)، یعنی خیر مقدم عرض میکنم؛
 صفا آوردی (۲)، حضور شما موجب صفای ماست؛ جای شما خالی بود (۳)،

Khochamedy (۱)

Safa aourdy (۲)

Gaichuma calibut (۳)

مسند معهود شما در بنده منزل خالی بود، یعنی شخص الیقی حضور نداشت که در غیبت شما جای شما را بگیرد، و نظایر این عبارات که بر حسب مراتب مودت گاه و بگاه تجدید و تکرار میشود. باز هم یکبار دیگر می گویم که ایرانیان بطور قطع و یقین مهر باترین خلائق جهان می باشند (۱). دارای اطوار و حرکات بسیار گیرا و بسیار جذاب؛ صاحب اندیشه و افکار پرنرمش، و سریع الجریان و عذب الیسان، خیلی شیرین زبان و چرب لسان، و در گفتار خود بسیار دقیق اند، چنانکه محال است داستانی بسرایند، و یا سخنی بزبان آرند که موجب تالم و تأثر خاطر مخاطب باشد، و احياناً اگر مجبور برباز گفتن خبر ناگوار و حکایت حادثه شومی باشند، با تمهید مقدمات و پیچ و خم مخصوص آنرا بیان میکنند.

فی المثل اگر بخواهند خبر مرگ کسی را بازگویند، اظهار میدارند: عمر خود را بشما بخشید (۲). سهم حیات خود را تقدیم شما کرد، یعنی ممکن بود که سالیان دراز زندگی کند، ولی از فرط محبتی که بشما داشت بقیه عمر خویش را بزندگان شما افزود.

(۱) با وجود اینکه نقل و ترجمه این عبارات در حقیقت توضیح واضحات است، مع هذا ما حتی الامکان کلمه بکلمه متن اصلی را بر میگردانیم، تا خوانندگان گرامی بطرز تفکر و شیوه قضاوت يك نفر محقق و مورخ و مورخ بی پرند. ما عقیده داریم که بیانات این نویسنده بزرگ که آثارش از ماخذ عمده و مورد استفاده و سرمشق فلاسفه و مورخین بزرگ از قبیل مونتسکیو و روسو بوده است، بهترین جواب پیاوه سرایان مغرضی مانند جمز موریه انگلیسی مؤلف حاجی بابا و غیره است.

(۲) Omrekod ber chuma bakhchid

يك داستان از
زندگانی شاه
عباس ثانی

در اینمورد یکداستان كوچك بسیار ساده ای از
شاه عباس ثانی بخاطر می آید. این شاهنشاه (۱)
هوشیار و سریع الانتقال، يك رأس خرس سپیدی
که برایش از مسکوی (روسیه) هدیه آورده بودند

به تفنگچی باشی سپرد، بخیال اینکه مشارالیه بیشتر از آنکه در باغ
وحش (۲) مقدور است، از این حیوان مواظبت بعمل آورد. مع هذا خرس
هیچ نریست، و شاهنشاه آگاه بر این موضوع بود و مدتی بعد خواست از
کیفیت فوت جانور اطلاع یابد و از سردار (۳) استفسار فرمود: «خرس سپید
من چه شده است؟» تفنگچی باشی در پاسخ عرض کرد: قربان، عمر خود را
بشما بخشید. اعلیحضرت خنده کنان گفت: خود شما خرس هستید،
که میخواهید بقیه عمر حیوانی به زندگی من افزوده شود!

حکایت دیگری میگویند که اندکی همانند
داستان مزبور است، و من برای باز نمودن آداب
و نحوه سخن گفتن ایرانیان، آنرا در اینجا نقل

واقع بینی
شاه عباس ثانی

میکنم. شاهنشاه در خارج از اصفهان، در طول کوه صوفی (۴) که يك فرسنگ (۵)

(۱) چنانکه گفته ایم شاردن در سرتا سر کتاب فقط Roi و Prince آورده است، ولی دیگر نویسندگان بزرگ دیگر از قبیل ولتر، Le Roi, Roi des نوشته اند. چون در دوره صفویه پادشاهان محلی متعدد و مختلفی از پادشاهان ایران تبعیت میکردند، لذا ما عنوان شاهنشاه را اسم مطابق مسامی دانسته و در سرتا سر کتاب استعمال کرده ایم.

(۲) Parc des bêtes

(۳) général des Mousquetaires

(۴) Kousopha

(۵) در اصل فرسنگ، تصغیر فرسنگ میباشد (Petite Lieue)، در اینجا باز متذکر میشویم که این واحد مقیاس مسافت بر چندین قسم است: *

بیشتر از پایتخت فاصله ندارد، گردش میکرده است. قطعه ابر انبوهی بر سر تخته سنگی فرود می آید، و شاهنشاه با مشاهده این منظره خطاب به تفنگچی باشی میگوید: ابر تیره را بر سر صخره صما بنگرید، که بمانند کلاه فرنگیان است! «مردمان مشرق زمین مسیحیان اروپا را فرنگی گویند. سردار در پاسخ عرض کرد: قربان صحیح است!، انشاء الله که فرنگستان را تسخیر خواهید کرد.» شاهنشاه خنده کنان در جواب فرمود، چگونه میتوانم فرنگیان را مقهور بسازم، اینان دوهزار فرسنگ از قلمرو من فاصله دارند، در صورتیکه من قادر به تسخیر کشور ترکان که نزدیکترین همسایگان من میباشد، نیستم! «

تعارفات سوگواری هنگام سوگواری و عرض تسلیت چنین اظهار ادب میکنند و میگویند: سر شما سلامت (۱)، شما سر سبز و سالم باشید، یعنی زندگی شخص شما در نظر من بقدری عزیز است که؛ در صورتیکه شما زنده باشید، ولو هر کس بمیرد برایم حایز اهمیت نخواهد بود، حضور و صحت شما جهت من کافی است.

ترسل آداب و احترام در نامه های بازرگانی و مراسلات فوری، در عرایض و وقایع نگاری (۲) خیلی دقیق تر و دامنه دار تر از تعارفات زبانی و حضوری است؛ چون در جای

۱- فرسنگ کیلومتری که معادل چهار کیلومتر میباشد.

۲- فرسنگ معمولی که درجه آن بیست و پنج، یعنی معادل چهار کیلومتر و چهار صد و چهل و چهار متر است.

۳- فرسنگ بحری که درجه آن بیست یعنی پنج کیلومتر و پانصد و پنجاه و پنج متر میباشد.

(۱) Serchuma salamet

(۲) Lettres Missives, Mémoires, Requête

دیگر در این مقوله بحث خواهم کرد، در این سطور فقط متذکر میشوم که ایرانیان يك کتاب معلوم و مخصوصی دارند که مشتمل بر عناوین اشخاص، از پیشه و رتبه شاهنشاه است. این کتاب ترسل (۱) نام دارد، که بمعنای روش یا قاعده (۲) است. منشیان و متوسلان محتویات آنرا از بردارند. از این رساله بهیچوجه مستخرجه‌ای نقل نخواهم کرد، چون سبك و شیوه انشا در نامه‌های مندرجه در سیاحتنامه از پاریس باصفهان من (مجلدات ثلاثه اولیه)، و در عرایض گوناگونیکه در آینده از نظر خواهد گذشت، مشهود است.

تسابه شیوه بیان
فارسی بازبان آلمانی
یکی از آداب بیان ایرانیان آنست که همیشه هنگام گفتار، خواه از خویشان، صحبت کنند، و خواه از دیگران، بسوم شخص (مفرد غایب) اکتفا میکنند، تقریباً بشیوه زبان آلمانی.

تحفه و هدیه
يك بحث روانشناسی
و اجتماعی
با وجود کمال ادب و تربیت، این مردمان (ایرانیان) هیچ کاری را از روی قنوت انجام نمی‌دهند، و این فضیلتی است که می‌توان گفت در مشرق زمین مجهول می‌باشد. چون نفوس و سرنوشت انسانی در این قسمت از جهان، بنده يك قدرت قاهره مطلق و محض استبدادی (پادشاهان) است، لذا افکار و قلوب نیز برده می‌باشد (۳). در این سرزمین جز بمنظور کسب نفع، هیچ کاری نمیکنند، یعنی هر چه انجام می‌دهند یا بامید و

(۱) tenassour (تنصر؟)

(۲) Méthode, Règle

(۳) عبارت روشتر چون ابدان محکوم بر قیت هستند ارواح نیز بنده بار می‌آیند و چون آزادی وجود ندارد؛ آزادگی نیز رخت بر بسته است.

نوید است، و یا از بیم و ترس. اینان باشکال می‌توانند تصور کنند که کشورهای در روی زمین وجود دارد، که در آنجاها اشخاص بطیب خاطر، باتقوای محض، بخاطر ذات فضیلت و بدون چشمداشت بیاداشی، خدماتی انجام میدهند کارهایی میکنند. در میان این خلائق قضیه کاملاً معکوس است. اخاذند، و پیشاپیش از همه کس اجرمی گیرند، محال است تقاضایی بدون يك تقدیمی در دست، از ایشان بعمل آید (و بحصول پیوند) و حتی در این مورد ضرب المثلی دارند که میگوید: «از پیش قاضی همچنان بر میگرددند، که رفته‌اند» (۲)؛ یعنی اگر دست خالی بداد سرا بروند، داد نایافته باز میگردند. نادارترین و تیره بخت‌ترین افراد هم هنگام عرض و تقاضی در حضور بزرگان (۳)، موظف بتقدیم يك هدیه‌ای میباشند و زمامداران طراز اول کشور از قبول هر گونه تحفه‌ای، حتی میوه و جوجه و بره خودداری نمی‌کنند. هر کسی هر چه بیشتر در دسترس خویش دارد، و مربوط بحرفه و کارش میباشد، تقدیم می‌کند، و کسانی که شغل و حرفه‌ای ندارند وجه نقد تسلیم می‌نمایند. بزرگان مملکت دریافت چنین هدایا را از افتخارات خویش می‌شمارند. تقدیم و دریافت تحف و هدایا (رشوه و ارتشاء) علنی و آشکار صورت میگیرد، و حتی مخصوصاً لحظاتی را که حضار و اطرافیان بیشتر باشند، برای انجام این تشریفات انتخاب میکنند. این عادت کلی و عمومی سرتاسر مشرق زمین، و شاید یکی از قدیمی‌ترین عادات عالم است. چون مردمان اروپا این رسم را سخت پست و خلاف (۲) سعدی فرماید: «همه کس را ندانان بترشی کند شود، مگر قاضی را که بشیرینی».

(۳) grands

(۴) Seigneurs (اعیان و ارباب مملکت که مرجع و ملجأ مردم می-)

باشند و زمام امور کشور در دست آنها است)

شرافت می‌شمارند، من نمی‌خواهم بیفزایم که شاید یکی از رسوم بسیار عاقلانه نیز باشد (۱)، و در نظر ندارم که از آن دفاعی بعمل بیاورم. فقط متذکر می‌گردم که ایرانیان همیشه در مقابل دریافت هدیه خدمتی انجام می‌دهند، و فی المجلس و یا در اسرع اوقات ممکنه مقصود مراجعه کننده را برمی آورند. همچنین طی اعیاد رسمی، و در مواقع مناسب متشابه تحف و هدایایی به اربابان و ولی نعمتهای خود تقدیم می‌دارند، بدون اینکه صریحاً تقاضایی بعمل آورند.

ایرانیان نه گردش را دوست دارند، و نه سیاحت گردش و ورزش و مسافرت را. اما گردش را یکی از کارهای بسیار بیمعنای زندگی ما (اروپائی‌ان) می‌دانند، و جولان و دوران در خیابان را. کار اشخاص بیشعور می‌شمارند و جداً معتقدند که انسان فقط برای انجام کاری باید راهی طی کند. و در مقصد برای اجرای مقصود توقف نماید، بیکاره نگردد. این روش، بدون تردید مولود محیط آنها است که معتدل تر از اقلیم ما می‌باشد. خون آنها بمانند مال ما، که شمالی هستیم، بسیار نیست، و آنقدر جوش و خروش ندارد. زنده ترین قسمت خون آنها خیلی بیشتر از مال ما در معرض تعرق قرار می‌گیرد، و بالنتیجه ایشان از تحرك و هیجان بدن که موجب سبکسری و دلواپسی شدید، و غالباً هگفت‌انگیز و حتی جنون آمیز است، آزاد می‌باشند. در ایران دارویی که ما ورزش می‌نامیم، مفهومی ندارد، معرّذا با وجود سکون مدام، و جلوس در پشت اسب، حالشان بهتر از موقع حرکت و راه رفتن پیاده است. بانوان و

(۱) مخصوصاً برای استعمارگران خارجی وسیله بسیار عاقلانه است، که با استفاده از این خوی پست طبقه حاکمه ملل مشرق، بهسولت تمام برخر مراد سوار گردند.

خواجگان بطور کلی هیچوقت ورزش نمی نمایند، و مدام یا نشسته اند، و یا در بستر استراحت غنوده اند و این روش سلامت آنان هرگز آسیبی نمی رساند. مردان در پشت اسب حرکت می کنند، و بهیچوجه پای پیاده راه نمی روند؛ ورزش ایشان فقط جنبه تفریحی دارد، و هرگز از لحاظ صحت و سلامت انجام نمی گیرد. محیط هر قومی، بعقیده من، همیشه موجود و مولد تمایلات و عادات انسانی است، و رسوم و آداب مختلف بیشتر از اختلاف اقالیم گوناگون، باهم اختلافی ندارند.

سیاحت و جهانگردی
و نامه لویی
چهاردهم

اما سیاحت و مسافرت، باید بگوئیم که کنجکاویرهای سده (جهانگردی) بیشتر از گردش برای ایرانیان نامفهوم است. تمایل شدیدی

که ما (اروپائیان) برای دیدن رسوم و آداب مغایر و مختلف با عادات خودمان، و یا شنیدن زبانی که مطلقاً بر ایمان نامفهوم میباشد، داریم، برای ایرانیان بکلی مجهول است هنگامیکه کمپانی فرانسوی هند شرقی نمایندگان بحضور شاهنشاه ایران اعزام داشت، پادشاه فرانسه (۱) نیز دوفسیر، ولی بی تدبیر (۲) آقایان لالان (۳) و بولی (۴) را بدانصوب گسیل کرد. در اعتبارنامه نگاشته شده بود: اینان نجبای مشتاق جهانگردی میباشند که در معیت نمایندگان تجار فرانسوی، برای دیدن دنیا عزیمت میکنند، و پادشاه (فرانسه) از این تصادف استفاده و کمپانی بازرگانان

(۱) مقصود لویی چهاردهم پادشاه فرانسه است.

(۲) منظور مصنف آنست که بقول استاد طوس:

فرستاده باید فرستاده ای درون پرز مکر و برون ساده ای

(۳) Lalain

(۴) Boullaye

فرانسوی را به اعلیحضرت شاهنشاه ایران توصیه میکنند، و هنگامیکه این آقایان برای اجابت مستدعیات خود مشغول تلاش بودند، من بدربار ایران رسیدم، و وزیران راجع بامور آنان اغلب اوقات با من بگفتگو میپرداختند؛ درهمان اوایل مشاهده کردم که بععل گوناگونی این نامه بخوششان نیامده است.

ازجمله برای اینکه مراسله مطلقاً تصادفاً نگاشته شده است. وزیران از من سؤال کردند، آیا در اروپا پادشاهان بزرگ این اندازه بیقدر و قیمت میباشند که برای ارسال نامه بایشان، از رجال متشخص استفاده نمیکنند. ولی سران امپراطوری ایران مخصوصاً بکلمات نجبای مشتاق جهانگردی تکیه داشتند، و مترجمین، چنانکه در تمام موارد مجهول و غیر معمول مصداق پیدا میکنند، نتوانسته بودند مفهوم آنرا درست و رسا برگردانند. از من میپرسیدند، آیا در میان شما کسانی پیدا می شوند که رنج يك سفر دویا سه هزار فرسنگی را، با آنهمه مخاطرات و مهالك و ناراحتیها، بدون قصد دیگر، فقط برای دیدار شمایل ایرانیان، و تماشای ایران تحمل بکنند؟ این خلق (ایرانیان)، چنانکه متذکر شده ام، عقیده دارد که کسب فضایل، و استفاده از لذات و نعمات فقط درسکون و استراحت در منزل بنسواحسن میسر است؛ و مسافرت مطلقاً برای تحصیل نفعی باید انجام بگیرد پس. و نیز معتقدند که يك شخص بیگانه اگر بازرگان، یا پیشه ور نباشد، جاسوس است و بزرگان و رجال دید و بازدید با این قلیل افراد را ارتکاب جنایت بدولت می شمارند. این نظریات ایرانیان بیشك و گمان مولود بی اطلاعی مطلق آنان از وضعیت کنونی ملل دیگر عالم است؛ و حتی از جغرافی نیز بهیچوجه آگاهی ندارند، و هیچگونه

نقشه جغرافیایی در دسترس خویش ندارند، و این موضوع ناشی از آن است که، علاقه‌ای بدیدار ممالک دیگر ندارند، و لذا احتیاجی بمعرفت فواصل طرق احساس نمیکنند (۱).

در میان ایرانیان نه کتب سفر نامه در ممالک بیگانه موجود است، و نه روزنامه (۲) و نه مجله (۳)، و نه دفاتر نشانی (۴). البته این موضوع

(۱) ایرانیان همیشه اشتیاق وافری بجهانگردی و تحقیق وتفحص در اوضاع واحوال ملل عالم داشته‌اند، که کتاب‌الهند ابوریحان بیرونی، و سفرنامه ناصر خسرو قبادیانی، و کتاب حدود العالم، و عجایب البلدان مؤید بلخی، سفرنامه سلیمان سیرافی (که هزار و یکصد سال پیش نگاشته شده و بدست نگارنده تحت عنوان «شکفتیهای جهان باستان» بفارسی ترجمه و در طهران بچاپ رسیده است) و نزهة القلوب حمدالله مستوفی، از جمله زبده آثار جغرافیای گرانمایی است که علی‌رغم صرصر حوادث بیشمار طی قرون و اعصار، هنوز هم در ایران باقی مانده است. آثار جاویدان محققین جغرافی، از قبیل اصطخری وابن حوقل، ابن رسته، مقدسی، یعقوبی، و بلاذری و یاقوت وابن جبیر وابن بطوطه نیز همیشه در میان ایرانیان متداول و مورد استفاده فضلا بوده است، و بطور کلی فردرزد، آثار فارسی و عربی مذکور که طی قرون وسطی بعمره ظهور رسیده، در نوع خود بیمانند، و در دوره مذکور در سرتاسر اروپا بهیچوجه نظایری برای آنها نمیتوان یافت. ولی باید اعتراف کنیم که جغرافیای جدید و ترسیم نقشه‌های جغرافیایی، بسبب اروپاییان در عهد مصنف موجود نبوده است، ولی وجود آثار جغرافیایی دقیق و عظیم النظیر مزبور، که شاردن علی‌الظاهر جز نزهت القلوب، با هیچیک از آنان آشنایی نداشته، بطور قطع موجب تعدیل نظریه مؤلف خواهد بود م.ع

(۲) gazette غزنه چنانکه از کتاب جهانگردی مارکوپولو (ترجمه و نگارش م. محمد لوی عباسی طبع تهران) برمیآید، چینیان مبتکر روزنامه بوده‌اند، بقول جهانگرد و نیز اخبار و اطلاعات امپراطوری چین در هزاران نسخه طبع و منتشر میشده است.

(۳) Nouvelles à la main (مجموعه قصص نیشدار که نسخه خطی

آن دست بدست میگردد) Bureaux d'adresse (۴)

ممکن است در نظر اشخاصی که روزگار خود را بتحصيل اخبار میگذرانند و بقدری باین چیزها علاقه مندند که حتی صحت و سلامت، راحت و استراحت خویش را قربانی گرد آورده اطلاعات میکنند، و نیز برای آنانکه با دقت و مواظبت خاصی نقشه های جغرافیایی و سیاحتنامه هارا بررسی می کنند شکفت انگیز نماید، ولی مع هذا کله این حقیقت مطلب وعین واقع است، و چنانکه ایرانیانرا توصیف کرده ام، اینگونه تحصیل آگاهی با آرامش فکری و تمایلات روحی آنان منافات دارد. وزیران دولت بطور کلی، از اروپا بیشتر از اوضاع و احوال دنیای ماه (کره قمر) اطلاعی ندارند. حتی اغلب ایشان از احوال فرنگیان بسیار غافلند، چنانکه آنجا را جزیره کوچکی در دریا های شمال میدانند، که تقریباً فاقد هر گونه نعمت و ثروت است، و بهمین جهت، فرنگیان محروم در جستجوی اشیاء خوب و ضروریات خویش در اکناف و اطراف جهان مشغول تکاپو میباشند (۱).

(۱) با اذغان باینکه اکثریت طبقه حاکمه در اغلب ادوار فاقد علم و اطلاع و بیدانش و بیمایه بوده و فقط در نتیجه امتیازات ارثی و خانوادگی، و یا تملق و تزویر و چاپلوسی شاغل مقامات عالیه مملکتی میباشند، بهمین جهت نباید گفتار شاردن را اغراق پنداشت.

اما متذکر میشویم که دانشمندان ایرانی در قرون وسطی، اطلاعات دقیق و مفصلی از اوضاع و احوال ممالک اروپائی و خصوصیات تاریخی و اجتماعی ملل مغرب زمین داشته اند و تالیفات گرانبهای از خود در این زمینه بیادگار گذاشته اند، ولی متأسفانه معلوم میشود شاردن از آنها آگاهی نداشته است. از جمله تاریخ بنا کتی (روضة اولوالالباب فی تواریخ الاکابر و الانساب) که در سال هفتصد و هفده هجری مطابق هزار و سیصد هفده میلادی بقلم ابوسلیمان داود بنا کتی یافنا کتی - از شهر های ماورالنهر - برشته تألیف آمده است.

پرفسور ادوارد براون در جلد سوم تواریخ ادبیات خود، (رجوع

علیرغم آنچه که گفتم، در تمام جهان کشوری مانند امنیت و سهولت جهانگردی در ایران برای سیاحت و جهانگردی وجود ندارد، خواه از لحاظ قلت خطرات از لحاظ امنیت طرق، که مواظبت دقیقی در این مورد بعمل می آید، و خواه از جهت کمی مخارج که معلول کثرت تعداد عمارات عمومی مخصوص مسافرین در سرتاسر امپراطوری، در بلاد و بیابان است. در این عمارات بر ایگان سکونت اختیار میکنند، بعلاوه در نقاط صعب العبور پلها و جاده های مسطحی (شوسه) وجود دارد که برای کاروانها و کلیه کسانی که برای کسب نفع در حرکتند تعییبه شده است.

عادت ایرانیانی که مشغول داد و ستد و معامله و تجارت، یا در خدمات (دولتی) میباشند، آنست که بعد از گرد آوردن مبلغی پول، ابتدا ب فکر تهیه خانه برای خود می افتند، و هرگز عمارت ساخته و پرداخته خریداری نمی کنند؛ بلکه يك ساختمانی

كليه افراد مالك ملكي هستند،
يك بحث اقتصادي و اجتماعي

فرمائید بترجمه فارسی آن، که تحت عنوان از سعدی تاجامی، از طرف آقای علی اصغر حکمت بفارسی ترجمه شده است، صفحات ۱۲۴-۲۲۲) کتاب تاریخ بنا کتی را مورد دقت قرار داده مینویسد: «متجاوز از نصف کتاب مخصوص ذکر طوایف غیر مسلمان است یعنی تاریخ طوایف یهود و اربابیان و سلاطین و امپراطورهای روم و پاپها، و هند و چینیان و مغولان. تفصیلی که در ذکر این ملل نقل میکند هر چند غالباً مختصر و خشک است، ولی اطلاع حقیقی باصول و قایع را بدست میدهد و در همان حال شرحی که از مبادی مذهبی ملل غیر مسلم داده خیلی منصفانه و خالی از تعصب و طرفداری است (در صورتیکه شاردن در مواضع مذهبی بسیار متعصب و سخت از مسیحیت طرفدار است). بنا کتی شرحی از پرتقال، لهستان، بوهمی، انگلند، ایرلند، اسکاتلند، کاتالونی، لومباردی، پاریس، کولونی و تاریخ روم را از رومئوس بیعد و سلسله پاپها، و مسیحی شدن بریتانیا می نگارد. م.ع)

مطابق احتیاجات و بزرگی لازم میسازند، و در این مورد ضرب المثلی دارند: «خانه ساخته و پرداخته برای خانواده، بیشتر از لباس دوخته و حاضر برای بدن، مناسب نیست». در ایران افراد معدودی در خانه‌های اجاره سکونت دارند. (۱) نادرترین افراد معمولاً مالک منزل مسکونی خویش میباشند. این موضوع ناشی از دو مسئله است؛ نخست آنکه ایرانیان نبوغ خود را بالطبع در تجارت بکار انداخته‌اند (۲)، دوم اینکه مذهب ایشان (آئین اسلام) از قرض دادن با سود (ربا خواری) ممانعت بعمل آورده است (۳) بهمین جهت همه کس از پرداخت مال الاجاره اجتناب می‌کند، و چون از بکار انداختن پول خویش بی اطلاع است، اقدام بخرید اماکن و املاک مینماید.

دومین تمایل ملکی ایرانیان بعد از ساختمان خانه، بازارچه تهیه و تدارک چیزی است که بازارچه (۴) می‌نامند که محل دادوستد، و عبارت از یک دالان معمولاً پوشیده با گنبد میباشد،

(۱) طی سیمصد سال اخیر، باتکامل و پیشرفت اصول سرمایه‌داری، قضیه کاملاً معکوس شده است یعنی اکثریت جامعه فاقد خانه و ثروت، ولی یکمشت اقلیت مالک ثروت سرشار و املاک بیشمار گشته‌است. یعنی مطابق قوانین مسلم اقتصادی سرمایه داری مدام اکثریت افراد جامعه مایملک خود را از دست میدهد ولی در مقابل بتدریج سیطره اقلیت معدود پهنای فلک را میگیرد و تضاد طبقاتی شدیدی بوجود می‌آید.

(۲) یعنی چون روح سوداگری ندارند پول خود را با خرید ملک و زمین را کد میسازند.

(۳) مونتسکیو در روح القوانين گوید: چون در مالک اسلامی سود تجارتي (ربا) شرعاً ممنوع است، مردم مخفیانه پول خود را با جاره میدهند، و وجه الاجاره هنگفت و بیشتری می‌گیرند

Bazarga (۴)

ویکرشته داکین در سرتاسر آن بنا گشته است. معمولاً این قبیل ابنیه را در مجاورت منزل خود میسازند یا در صورت تصادف ابتیاع میکنند؛ معمولاً این نخستین دارایی ارضی ایشان بشمار میرود. آنگاه بخیریدن یا ساختن گرما به، و سپس کاروانسرا اقدام می کنند.

مدت مال الاجاره
مستغلات

قارئین (اروپایی) ممکن است تصور بفرمایند که این قبیل املاک را بمدت یکسال، یا ربع سال، چنان

که در کشورهای ما متداول است، با جاره واگذار میکنند؛ مع هذا در شگفت خواهند شد که اماکن مزبور روزانه با جاره داده میشود، و همیشه شامگاهان مال الاجاره را دریافت میکنند، و برای پرداخت تا فردای آن روز اعتبار (مهلت) قائل نمی گردند (۱)، از این بیشتر اعتماد ندارند، و بهمین جهت اشخاصیکه سرمایه ای بهم میزنند، و اقدام بساختن املاک مینمایند، آنرا در مجاورت منزل خویش بنامی کنند، تا نوکرشان بسهولت بتواند مال الاجاره مربوطه را دریافت دارد. البته این روش در مورد اشخاص کوچک متداول است، ولی دیگران (مستاجرهای متمکن) هفته به هفته، و یا ماهیانه مال الاجاره می پردازند. اما چون در مشرق زمین اثاث البیت (مبل - اموال منقول) بزرگ مورد استفاده قرار نمی گیرد، نه میزی بکار میبرند و نه صندلی، نه تخت خوابی دارند و نه کنبه و اشکافی، و نه اسباب و ابزار مفصل آشپزخانه؛ لذا یک نفر مستاجر با سهولتی بیشتر از اجاره نشینان اروپایی می تواند فرا بکند.

(۱) در این ایام غالباً عده کثیری مستغلات را بمدتهای طویل یک ساله و ششماهه واگذار میکنند، در عوض مال الاجاره را با اقساط ماهیانه پیشاپیش دریافت میدارند.

اشخاصی که تمکن بیشتری دارند، بعد از گرد
بنای مدارس و مساجد و کاروانسرا
 آوردن، ثروت بسیار برای خود و فرزندان خویش
 اقدام بساختن اماکن عمومی می کنند، فی المثل

مدارسی با تاسیسات و تجهیزات لازم، برای عده کثیری از محصلین و طلاب
 بنا می نمایند، بعد در کنار جاده های بزرگ کاروانسراهایی برای پذیرایی
 رایگان از عابرین و مسافرین بوجود می آورند، آنگاه پلهایی می سازند
 و بالاخره مساجدی با عایداتی برای امر ارمعاش روحانیون، و گاهی جهت
 صدقه، و یا اطعام ندادن ساختمان میکنند. ایرانیان این قبیل ابنیه و
 عمارات را صواب آخرت می نامند، یعنی برای عقبی، و نیز بقول خودشان،
 می گویند که این خیرات و مبرات خیر جاری (۲)، یعنی ثروت زاینده است
 چون مدعی هستند که ادعیه و اذکاری که در این قبیل معابد و عمارات رایگان
 خوانده و گزارده می شود، و مردم بالفعل از اینگونه وسایل استراحت
 برخوردار میگردند، صواب امر عاید بانیان و متوجه آنان میشود.

وسایل نقلیه
 در ایران غیر از مَر کوب (۳) و تغار (۴ - کجاوه)
 وسیله نقلیه دیگری وجود ندارد؛ (کجاوه) ننو-

های پوشیده و مستوری است، که برای مسافرت بانوان عالیمقام اختصاص
 دارد، بطور زوج روی اشتری حمل میگردد، و توصیف آنرا در جای دیگر
 خواهم آورد. کالسکه، گاری، تخت روان، محمول چهارچرخه در ایران
 وجود ندارد، و این یامعلول ناهمواری و کوهستانی بودن اراضی کشور،

souab akaset (۱)

Kreir (?) jary (۲)

Mon tures (۳) (اسب، شتر، قاطر، خر)

Cuves (۴)

و یا نتیجه آنست که دشت و هامون آن از هر طرفی با انهار قطع شده است. همه مردم روی اسب، یا قاطر، و یا پشت خران یورغه رو و راحت و سریع السیر، حرکت میکنند. کسبه و پیشه وران نیز بمانند دیگران صاحب مرکوب میباشند، و فقط تیره بخت ترین افراد پیاده راه میروند. قارئین را برای بررسی بیشتر اخلاق و آداب ایرانیان به بقیه فصول و مجلدات سیاحتنامه خود، که در موقع خود تعریف و توصیف خواهد شد، احواله میدهم.

اسامی ایرانیان بمانند تمام خلق های مسلمان **نامه های ایران و** دیگر، یا هنگام ولادت، و یا در موقع ختان گذارده **طرز تسمیه در** میشود؛ و نام های خود را از اسم های ائمه و اولیای **مشرق زمین** دین خویش (اسلام)، یا از عهد عتیق (تورات) یا از تواریخ خود، یا از عناوین حاکی از تقوی می گیرند؛ و هر کسی مطابق میل خود، هر نامی را که میخواهد برای خویشتن انتخاب میکند؛ ولی ایرانیان بهیچوجه شهرت خاص، یا نام خانوادگی و اجدادی بعنوان تخلص (۱) ندارند. بعضی اوقات افتخاراً با اسم خاص پدر، و بعضاً نیز بنام فرزند (کنیه) خوانده میشوند، فلان پسر فلان، یا فلان، پدر فلان؛ فی المثل ابراهیم بن یعقوب (ابن یعقوب) و محمد ابوعلی (ابوعلی) اینگونه تسمیه رسم بسیار دیرین مشرق زمینان است. چنانکه در عهد عتیق (تورات)، مثلاً مشاهده میشود که ملوک سوریه ابن عداد، یعنی فرزند عداد، و پادشاهان فلسطین ابولملک، یعنی پدر ملک، بمعنی سلطان، خوانده شده اند. همچنین متداول است که شهرتهایی، یکی مأخوذ از نام پدر،

و دیگری از اسم پسر، و حتی کنیه‌های مختلفی بنام پسران متعدد خویش، برای خود اختیار کنند؛ چنانکه (هارون) الرشید، پنجمین خلیفه عباسی بنام فرزندان خویش، گاهی ابو جعفر، و گاهی ابو محمد خوانده شده است. فی الجمله، اکثر اوقات بعنوان پیشه و حرفه ذوقی یافنی خود، یاپدر و اجداد خویش، که با آن در جامعه مشهور شده‌اند خوانده می‌شوند: محمد خیاط، سلیمان عطار، جواهری؛ استانبولی، منسوب بقسطنطنیه، بجهت کسب مال و منال در آن سرزمین؛ آنچه که شایان توجه و بعقیده من بسیار لایق تمجید است، آنست که پس از وصول باوج تمکن و ثروت، و صعود بمقامات عالیه، و نیل بمشاغل بسیار مهم استعمال عناوین قدیمی خود را، بهیچوجه منافی مقام و منزلت جدید خویش نمی‌شمارند. بهمین جهت ارزش و اهمیت هر فردی در میان آنان با علم و دانش، شغل و پیشه، و بخصوص ثروت و تمکن وی بستگی دارد؛ و فقط معدودی از افراد بخانواده و نیاکان خود می‌بالند.

عناوین

اما عناوین در مشرق زمین بهیچوجه مطابق اصل و نسب یا مقام و منزلت اشخاص نمی‌باشد. هر کسی میتواند هر گونه عنوان شامخی را بنام خود ببندد، فی المثل خان، سلطان، شاه خوانده شود. کمترین نوکران، بمانند دیگران، این عناوین را برای خود انتخاب و اختیار میکنند، چنانکه ملاحظه می‌فرمائید که ابراهیم شاه، داودخان خوانده میشوند. این قبیل عناوین مطلقا فاقد معنی است، و لی معرّضا دقت دارند که هر عنوانی یقید و شرط به پس و پیش اسامی گذارده نشود. فی المثل بعضی عناوین از قبیل خان سلطان، شاه هرگز مقدم بر اسم ذکر نمی‌گردد، برخی دیگر بهیچوجه موخر بر اسم نمی‌آید از قبیل

میرزا که بمعنی شاهزاده (امیرزاده) است. رعایت این نکته برای آنست که اعضای خاندان شاهی با افراد عادی مشخص باشند؛ افراد خانواده سلطنتی این عناوین را برخلاف دیگران، بطرز معکوس درپس و پیش اسم خود می آورند (۱).

نکته شگفت انگیز يك نکته عجیب و غریب (که برای قارئین اروپائی) باشکال قابل قبول خواهد بود، آنست که ایرانیان بداشتن عنوان بندگی و بردگی افتخار میکنند. البته مقصود من اشخاص درباری و افراد شاغل مقامات عالیه دولتی است. این گروه بداشتن عنوان غلامی شاه و یا انبیاء و ائمه افتخار می ورزند. فی المثل شاهقلی خان (عباسقلی، طهماسب قلی، نادرقلی) یا محمد قلیخان و ابراهیم قلیخان خوانده میشوند. این قبیل عناوین معمولاً بشاغلین مقامات عالیه، و یا طالبین این مناصب اختصاص دارد.

مژدگانانی فرزندان نرینه هنگامی که در خانواده ای فرزند نرینه ای می آید بر حسب مرسوم هر چه پدر در بر خود دارد متعلق بکسی است که این خبر را برایش میرساند. با ابلاغ مژده «پسری برایتان بدنیا آمده است» دستار (کلاه، تاج قزلباش) پدر را از سرش برمی دارند، و او نیز فی الفور بایستی (بعنوان مژدگانانی) هدیه ای در مقابل این پیام خوش بآورنده خبر تسلیم بدارد، تا ملبوس و هر چیزی که در بر خود دارد، باز خرید کند.

(۱) فی المثل مردم میتوانند اسمعیل شاه و عباس شاه خوانده شوند، ولی نمیتوانند نام خود را شاه اسماعیل و شاه عباس بگذارند، همچنین ممکنست میرزا سام و میرزا القاس باشند ولی سام میرزا و القاس میرزا نمیتوانند خوانده شوند.

فصل دوازدهم

ورزش و بازیهای ایران

مقدمه

این دو نوع عملیات را من باهم می آمیزم ، چون اصطلاح فارسی (ورزش) بهر دو یکسان اطلاق می شود، ایرانیان مدعی هستند که مقصود از ورزش بازیهای آبرومنداست، در صورتیکه بازی عبارت از ورزشهای فاقد اهمیت و اعتبار میباشد، در حقیقت هم ورزشهای ایرانی بازیهای ماهرانه ای است که برای نرمش و نیرومندی بدن ، و قابلیت استفاده و استعمال اسلحه انجام و اجرا میگردد، ولی چون برای پرداختن باین عملیات بایستی قبلاً آماده و تنومند بود ، لذا فقط درهیجده یا بیست سالگی بوزش آغاز میکنند، و جوانان تا آن موقع تحت تعلیم استادان علم و دانش ، وزیر نظر خواجگان پرورش می یابند . ورزش های عمده ای که مایه اشتغال ایرانیان است ؛ بدین- قرار میباشد .

تیر و کمان

نخست راست کردن کمان به زه است و فن آن بدین شرح: کمان را خوب نگه بدارند، زه را بسهولت بکشند و رها سازند، چنانکه نباید دست چپ که کمان در آنست و کاملاً (ساق بازو) باز می باشد، و نیز دست راست که زه را می کشد، ذره ای بلرزد. ابتدا کمانهایی میدهند که بکار بردن آنها آسان است و سپس به تدریج سخت و سخت تر را. معلمین مربوطه ورزش بشاگردان خویش می آموزند که چگونه کمان را با سرعت و سهولت به پیش، به عقب، به پهلو، بیالا، فی الجمله بصد وضع مختلف بزه راست کنند.

ایرانیان کمانهایی دارند که کشیدن آنها بسیار سخت و صعب است، و برای زور آزمایی بکار میرود؛ آنها را بامیخی بدیوار تعبیه می کنند، و وزنه هایی بزه کمان، همانجایی که شکاف سرتیر تکیه میکند، می آویزند. سنگین ترین کمانها پیش از آنکه بزه راست کرده باشند، بانصد (۴) وزن دارد. بمحض ورزیده شدن شاگرد بایک کمان عادی، یکی دیگر که بوسیله حلقه های بسیار درشت آهنین سنگینتر و بزه کمان تعبیه شده است، تسلیم وی میکنند، جوانان با این کمانها بکار میبردارند، و چنانکه مذکور افتاد، با حالت جهش و پرش، در حین حرکت، گاهی بروی یک پا و گاهی روی دوزانو، و بعضی اوقات در حال دو آنرا شق و شل می کنند، هنگامیکه بدین طریق کمان خود را بزه راست میکنند، یک صدای ناراحت کننده ای بوسیله چکاچک حلقات فلزی بگوش میرسد، و این برای بدست آوردن نیروی بیشتر است. آموزگاران موقعی شاگرد را در این ورزش ماهر میدانند که بتواند در حینیکه کمان را با دست چپ خود بحالت (بازو) گشاده خوب محکم و استوار، بدون لرزش نگهداشته است، زه را با پشت دست راست بگوش

خویش بکشد، چنانکه بخواهد آنرا بدانجا بند کند. برای انجام و اجرای این ورزش بوجه احسن، جوانان حلقه‌ای بانگشت شست خویش میکنند که اذرون پهنای يك شست (۱) و اذیرون بقدر نیمه آنست، وزه راهنگام کشیدن بدان تکیه دهند. این حلقه از شاخ، یا عاج، یا از پشم است که يك نوع سنک رخام یا مرمر میباشد. شاهنشاه یکی دارد که استخوانی و سخت و سبک دارای رنگهای زرد و سرخ طبیعی است و این چنانکه می‌گویند، گویا بر کاکل پرنده عظیمی در جزیره سیلان می‌روید. پس از حصول ممارست کافی در استعمال کمان نخستین ورزش ایشان تیراندازی به هوا و کوشش در پرتاب بار ارتفاع بیشتر است.

بهترین کمان و کماندار ماهر کسی است که بتواند بار ارتفاع چهل و پنج درجه، که حداعالی برد کمان است، تیراندازی کند. آنگاه به تیراندازی بپیمقدمه و ناگهانی میپردازند؛ اما با کشیدن زه کار تمام نیست بلکه مهم آنست که تیر را درست و استوار، بدون لرزش زه راست کنند، بعد با موختن تیراندازی سنگین و قوی میپردازند، و کیفیت آن بقراری است که می‌خواهم بگویم: يك چارچوبه‌ای بار ارتفاع چهار و بعرض دو پا (۲) بر خاک ریزی تعین میکنند، که انباشته از شن کوبیده مرطوب است و بعمق پنج تا شش پا می‌باشد، این چارچوبه همانند شاسی قالب گیری است. آنگاه يك قبضه کمان و يك تیر بی‌پراختیار میکنند، و هنگامیکه آماده تیراندازی میباشند، یک نفر نوکر با یکمشت سنگریزه در دست بجلومی آید، و آنرا بایک ضربه سختی بر وسط چارچوبه میزند و این عمل برای سفت و سخت

(۱) شست معادل ۰.۲۷ متر است.

(۲) هر پا ۰.۳۲۴۸ متر است.

کردن خاکریز است، پس از انجام امر علامتگذاری کماندار با تمام نیروی خود بنقطه مذکور تیر اندازی میکند، از نو آنرا بیرون می آورند باز هم بهمان محل نشان شده، پرواز میدهند، تا اینکه تیر کاملاً در خاکریزه فرو رود. توفیق در این ورزش بستگی بآن دارد که در دفعات کمتری تیر را داخل هدف بسازند، و این منظور با هدف گیری درست و دقیق بر آورده میشود. این ورزشها برای آموزش تیر اندازی بعمل می آید، و این فن در يك كلمه خلاصه می شود: پرتاب دورتر، درست و راست، سخت و قوی، تاثیر هدف را بشکافد و داخل آن شود.

بجوانان هنگام پرتاب تیر آخر می آموزند که بگویند: تیر آخر بر دل عمر (۱)، و این برای اظهار نفرت و کراهت مدام نسبت به طریقت ترکان (عثمانیان) است، چون بعقیده (سنیان) دومین پیشوای روحانی بعد از حضرت محمد (ص) عمر میباشد. باید متذکر شویم که تیرهای ورزش (مشقی) دارای نوك آهین گرد، خرد، و سائیده ای است، در صورتیکه تیرهای جنگی همچون سر نیزه تیز، و یابمانند نیشترهای ما (اروپائیان) می باشد.

دومین ورزش جوانان ایرانی شمشیر بازی است و

شمشیر بازی

چون مهارت در این فن مستلزم داشتن بازوی نیرومند و ورزیده میباشد، هنگام آموزش این ورزش جوانان دو قطعه وزنه بیازوان خویش تعبیه کرده، شمشیر بدست بازوها را با سرعت و شدت بطرف بالا و پائین، عقب و جلو می چرخانند و برای اینکه مفاصل بهتر گشاده شود و اعصاب بیشتر نرمش پیدا کند، در حین شمشیر بازی

(۱) tir aker derdil Omer

دو وزنه دیگر نیز بردوشهای خویش تعبیه مینمایند که بشکل نعل اسب می باشد، تا مانع جنبش و حرکت نگردد. این ورزش برای کشتی و مصارعت، بمانند کسب مهارت در شمشیر زنی خوب است.

سوار کاری سومین ورزش ایرانیان سوار کاریست که عبارت

از خوب سوار شدن، در پشت اسب خود را خوب نگهداشتن، بدون تکان و نوسان عنان گشاده تاختن، هنگام تاخت و تاز مر کوب را بدون لرزه و رعشه متوقف ساختن و چنان سبک و چابک بودن که بتوان در پشت اسب حین حرکت بیست مهره را یکی بعد از دیگری بزمین انداخت و هنگام برگشت آنها را بهمان ترتیب، بدون تأخیر و تأنی از نو برداشت. در ایران چنان سوار کاران استوار و چابکی وجود دارند که میتوانند در پشت اسب بروی زین سر پا ایستاده و عنان گشاده بتاخت و تاز بپردازند،

ورزشهای سواره ایرانیان هنگام سواری اندکی در پشت اسب مورب می نشینند و این معلول آنست که هنگام انجام ورزش

های سواره خودشانرا می چرخانند؛ این ورزشها سه قسم است: گوی و چوگان، تیر و کمان، و پرتاب زوین (جرید بازی). بازی گوی و چوگان ایرانیان در یک میدان بزرگی که در دو منتهی الیه آن ستونهایی در مجاورت یکدیگر تعبیه شده و بمنزله دروازه است انجام میگردد. گوی را بوسط میدان می اندازند، و بازیکنان چوگان در دست چهار نعل برای زدن آن می تازند و چون چوگان کوتاه میباشد، بایستی بیاین تر از قربوس خم گردند، تا بتوانند به هدف برسند، و قانون بازی آنست که ضربت چوگان بگوی بایستی چهار نعل وارد آید. با گذراندن گوی از دروازه بازی را

از حریف میبرند. این بازی با گروه های پانزده یا بیست نفری در مقابل دسته هایی که بهمین تعداد می باشند، برگزار میگردد.

ورزش و تیر و کمان
 ورزش تیر و کمان سواره، با پرانیدن تیر بعقب، بسوی فنجانی که در بالای ستونی بیلندی صد و سوار

بیست پاتعیه شده بعمل می آید؛ برای صعود به این ستونها از میله های خمیده چوبینی که بستون میخکوب شده و بمنزله پله کان میباشد استفاده میکنند. سوار تیر و کمان بدست بسوی ستون های مزبور می تازد، و بعد از عبور از مقابل آنها، بعقب، بطرف چپ یا راست برگشته تیر اندازی میکند؛ و بایستی برای چرخیدن بهر دو طرف، یمین و یسار مهارت داشت. این ورزش در تمام شهرهای ایران معمول و متداول میباشد. حتی پادشاهان نیز بدان می پردازند. شاه صفی نیای شاهنشاه کنونی (شاه سلیمان)، در این فن ورزیده بود؛ چنانکه همیشه با اولین یا دومین تیر فنجان را میزد. شاه عباس (ثانی) فرزندی نیز، همچنان در تیر اندازی سواره مهارت بسزایی داشت. سلیمان که جانشین وی گشته، در این فن کمتر از سلاطین دیگر ایران توفیق پیدا کرده است. زوین ورزش را جریدمی نامند، که شاخه خرماست؛

ورزش جرید بازی
 چون آنرا از شاخهای نخل خشک میسازند، و از (پرتاب زوین)

سرنیزه های «پرتویزان» (۱) بسیار بلندتر و بسی سنگین تر است، بطوریکه پرتاب آن مستلزم داشتن بازوی بسیار نیرومند و توانایی میباشد. در ایران جریدبازان چنان ماهر و قادر و ورزیده ای

(۱) Pertuisane (سرنیزه ای که دارای دسته دوشاخه، ذوالفقار

است.)

وجود دارند، که میتوانند يك نیزه چنان بلند و سنگینی را بفاصله شش تا هفتصد پا (۱) پرتاب کنند.

درفصول آینده بموقع فرصت خواهم داشت، که بخصوص بوصف و تعریف این فن، که ازمشقه‌های سواره نظام ایرانیان است، بپردازم.

کشتی، ورزش اشخاص پست، و تقریباً منحصر
زورخانه با افراد بیقدر و قیمت است. جاهایی را که

برای مصارعت اختصاص دارد، زورخانه (۲) می‌نامند، که بمعنی محل نیرو است. در تمام خانه‌های اعیان و اشراف مخصوصاً در منازل حکام ایالات چنین مکانی برای ورزش خویش آماده دارند. بعلاوه هر شهری گروه

کشتی گیران مخصوص بخود دارد که بنمایش میپردازند. کشتی گیران را پهلوان^(۳) (۵) می‌نامند، که بمعنی شجاع و بی‌باك است. پهلوانان برای تفریح و

سرگرمی باین ورزش می‌پردازند. چون چنانکه گفتم مصارعت برای نمایش بعمل می‌آید، و شرح آن بدین قرار است: کشتی گیران عور و برهنه میگردند، و فقط شلوار مخصوصی^(۴) (۴) درپا دارند که چرمین و

روغنی و چرب و بسیار محکم است، و نیز پارچه سفیدی در کمر دارند که همچنان چربی و روغنی میباشد؛ و این برای آنست که دست رقیب کمتر در آن بند بشود، و نتواند چنگال خود را در پوشاك حریف فرو کند؛ چنانکه همیشه دستش خواهد لغزید، و نیرویش بهدر خواهد رفت. بعد

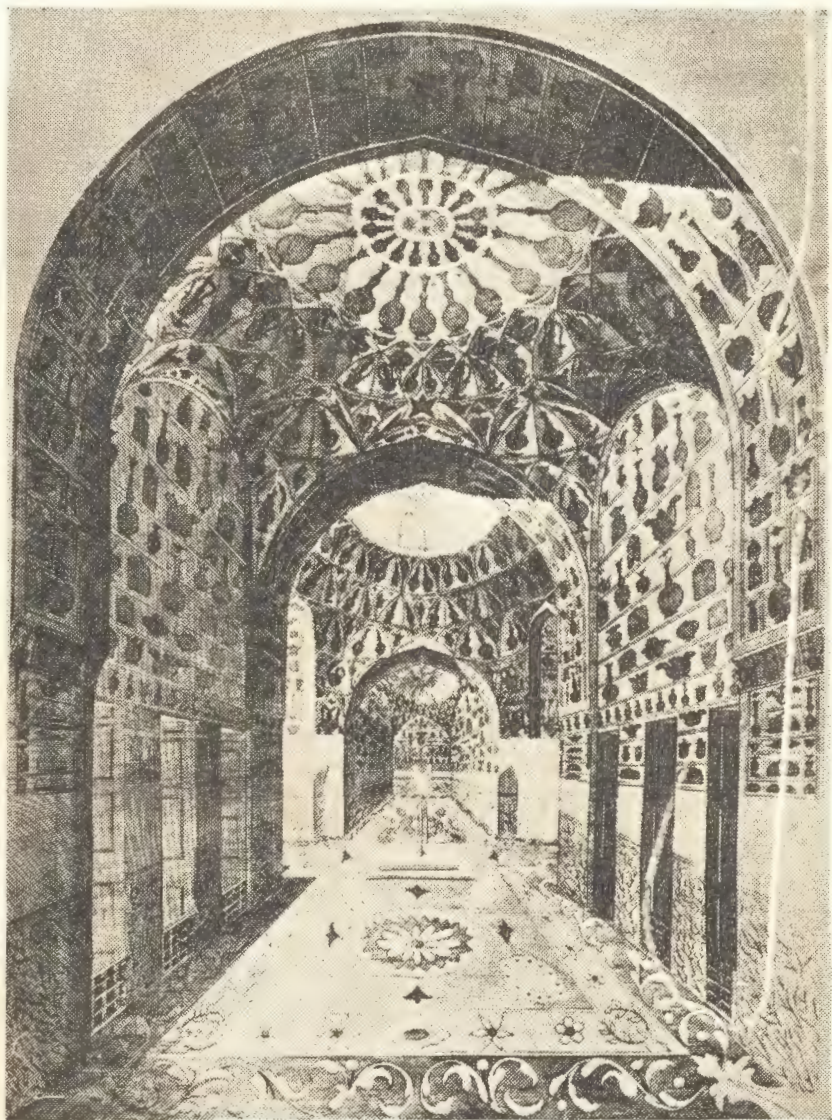
(۱) هر پا معادل ۳۲۴۸ متر است.

(۲) Zour koue

(۳) Seigneurs (اعیان و اشراف زمامدار امور مملکت).

(۴) Pehelvon

(۵) Chausses (شلوار چاقچور مانند است.)



کانون یهودیان در اصفهان

از اینکه هر دو پهلوان در عرصه مسطحی آماده مصارعت گشتند طلب کوچکی که مدام در تمام مدت کشتی گیری برای تهییج طرفین طنین- انداز می باشد ، بصدا درمی آید و آغاز نمایش را اعلام میدارد. پهلوانان با هز ارفاف و گراف شروع بخود نمایی میکنند، و بعد بهم دست داده، یکدیگر را به پیکار حساسی میخوانند. پس از انجام این تشریفات با آهنگ طنبور به لنبر، ران و پهلوی خود میزنند ، و از نوبهم دست میدهند ، و بازم بهمانند سابق سه دور دیگر حرکات مذکور را تکرار میکنند. این تظاهرات زنانه برای تنفس و تجدید نفس انجام میگیرد: سپس نعره ای کشیده یکدیگر را می چسبند و میکوشند که رقیب خویش را بزمین بزنند. برای پیروزی و کشتی، بایستی شکم (پشت) طرف را تخت بزمین کوید، و در غیر این صورت هیچگونه نتیجه ای حاصل نمیشود.

شمشیر بازی
شمشیر بازی نیز يك ورزش دیگری است که برای نمایش وجهت تفریح و تفنن بعمل می آید. شمشیر-

بازان هنگامیکه در عرصه نمایش حضور می یابند ، اسلحه خود را پیش پای خویش بزمین میگذارند. سلاحها عبارتست از يك قبضه شمشیر راست و درست ، و يك دستگاہ سیر. طرفین زانو بزمین زده ، اسلحه خویش را بادهان و پیشانی بوسه میدهند و سجده میبرند، آنگاه برخاسته سلاح بدست ، با آهنگ طنبور پای میکوبند ، میزنند ، و می جهند ، و با شمشیر و سپر خود، سخت چابک و فرزه زاران وضع و حالت درمی آورند. سپس بایکدیگر یگر بنبرد میپردازند : و ضربات بسیاری با شمشیر حواله یکدیگر میکنند که با سپر دفع می شود. شمشیر بازان همیشه بالبه بران تیغ بنبر می پردازند ، مگر اینکه بسیار نزدیک هم باشند ، که در آن موقع

بانوك شمشیر بحریف دست می یازند . شمشیربازان بعضی اوقات حسابی باهم بنبرد میپردازند، و خونریزی میکنند ؛ ولی هنگامیکه پیکار بستختی گراید ، طرفین را از یکدیگر جدا میسازند .

بند بازان
 بغیر از ورزشهای مذکور، که از تفریحات مردم ایران بشمار میرود، در این کشور بندبازان وخیمه شب بازان، شعبده بازان ماهر و چیره دستی بمانند ممالک دیگر جهان وجود دارد، که مشغول فعالیت میباشند. بندبازان ایرانی پای برهنه بازی میکنند، يك طنابی از بالای برجی بارتفاع سی تا چهل ذراع، راست پائین می-آورند، آنگاه از این بند بیالامیر و نندوپائین می آیند. اما این حرکات را مثل جاهای دیگر رو بطناب انجام نمیدهند، بلکه پس پسکی با تکیه انگشت پا بروی بند، که با این ترتیب نمیتواند بسیار ضخیم باشد، بازی میکنند. تماشای نمایشات بند بازان که خالی از وحشت نمیباشد، مخصوصاً هنگامیکه بند باز برای نمودن نیرو و مهارت خویش، کودکی را بردوش خویش، سوار کرده، در حالتیکه ساقهای پای طفل از این سو و آن سو آویزان است، به تکیه پیشانی، بشیوه مذکور بالا میرود و پائین می آید. اینان مثل بند بازان اروپایی روی طناب مستقیم نمی رقصند، بلکه در روی بند بشعبده بازی، وجهش وجولان میپردازند. بهترین تردستی بندبازان ایرانی بدینقرار است: برای بند باز در روی طناب دوسینی گود بمانند دوری خوراك میدهند. مشارالیه این دوسینی را پشت هم روی بند قرار میدهند، و خودش دوسینی بالایی می نشیند بطوریکه نشیمن وی در گودی سینی قرار میگیرد. بند باز در اینموقع بر روی سینی فوقانی دوبار بجلو و عقب چرخ میزند، آنگاه بعد از دوران ثانوی با تردستی سینی تحتانی

را می لغزاند و پرت میکند، و روی بالایی باقی میماند، و در آنجا مجدداً دوبار چرخ میزند، بعد بایک جهش بزرگی سینی اخیر را نیز پرت میکند، و روی رسن سوار میشود. بعضی از بندبازان از زنجیر استفاده میکنند، و روی آن بیازی میپردازند.

غیر از بند بازان (۱) مذکور، شعبده بازانی (۲) هستند که با چالاکی حیرت آوری به جهش میپردازند.

شعبده بازان و رسن بازان

اینان چنبری مجهز بتیغه های خنجر، که از یکدیگر یک گام فاصله ندارند، ولی با چنان نرمشی تعیه شده اند که تن آدمی با آنها تماس یافته خمشان میسازد، پرش مینمایند. همچنین از میان سینی فقط بطول شانزده تا هیجده شست (۳) که دو نفر آنرا چهار گوش با ارتفاع پنج پا (۴) از زمین نگه میدارند، پرش میکنند. یک بچه از این مربع به زحمت می تواند بگذرد، ولی کسانی که رسن را در دست دارند، آنرا چنان بمهارت گشاد می سازند که کسی ملفت آن نمیشود. شعبده بازان ایرانی با مشعلهای دوسره در دست، بحر کات ماهرانه میپردازند، و بدون اینکه سوزشی پیدا کنند لایق قطع صورت خویش را از میان آتش میگذرانند. اینان یک قطعه شمش بیل آهن کاملاً تفته و سرخ را روی سندان بر سطح شکم برهنه خویش می نهند و دستور آهنگری میدهند، و خودشان باتکاء چهار دست و پای خویش بوضع منحنی، بفاصله پانزده تا شانزده شست از زمین، می ایستند، در حالیکه قبلاً یک تیغه خنجری که نوک آن فقط یک

(۱) Danseurs

(۲) Voltigeurs (رسن باز)

(۳) شست یک دوازدهم پا و معادل ۰٫۲۷ متر است.

(۴) پا دوازده شست و برابر ۰٫۳۲۴۸ متر است.

انگشت از پشتشان فاصله دارد بروی زمین تعیه شده است، تابدین طریق مسلم شود که ضربات آهنگران تأثیری در آنها ندارد، و بهیچوجه نوسانی در وضعیتشان حاصل نمیشود، و گر نه نوک خنجر بر پشتشان فرو میرود. شعبده باز خودش را با اینوضع نگه میدارد تا اینکه دونفر آهنگریل را میسازند و کارشان تمام میشود، بعد از اتمام این نیرنگ، يك شعبده باز دیگر وارد میدان میشود، و با همان وضع سابق الذکر بروی زمین می ایستد آنگاه يك عدد سیب یا هندوانه ای روی شکم وی مینهند و یکنفر با يك ضربت شمشیر که از ارتفاع زیادی فرود می آید، میوه را بدو قطعه تقسیم میکند، البته بدون اینکه پیوست بدن بر خورد.

شارلاتانها در نمایشات ماهرانه خویش بجای گلوله

وتیله از تخم مرغ استفاده میکنند، فی المثل هفت

یا هشت تخم مرغ را در توبره ای می گذارند، و

حقه بازان

«شارلاتانها»

قبلا خودشان و یا هر کسی که از تماشاچیان مایل باشند، آنرا لگد کوب

میکند، بعد از لحظه ای نشان میدهند که تخم مرغها مبدل بکبوتر و یا

جوجه مرغ گشته اند. سپس از نو توبره را که اساس حقه بازیهای ایشانست

بمردم میدهند تا ببینند و ملاحظه کنند که هیچ چیزی داخل آن نیست،

آنگاه بعد از اینکه حضار تصدیق کردند که کیسه فی الحقیقه خالی است،

آنرا در وسط میدان بروی زمین میگذارند و لحظه ای بعد برداشته همه گونه

اسباب و ابزار يك آشپزخانه را از توبره خارج و بتماشاچیان ارائه می دهند.

خیمه شب بازان، و شعبده بازان ایرانی چنانکه

در کشورهای ما (مغرب زمین) معمولست بهیچوجه

در یوزه گری نمیکنند، بلکه درملاء عام بنمایش

خصوصیات شایان
توجه شعبده بازان

میردازند، و هر کسی که مایل باشد برایشان پول میدهد. اینان عملیات ماهرانه خود را باشوخی و خنده و تفریح انجام میدهند، طی تر دستیهای خود داستانها می آورند، و هزاران شیرینکاری می نمایند؛ گاهی نقابی بر صورت، و گاهی بی نقاب طی سه ساعت مردم را مشغول میکنند. هنگامی که معرکه میخواهد پایان برسد، از تمام تماشاچیان چیزی طلب میکنند؛ در اینموقع اگر مشاهده نمایند که یک نفر از حاضرین پیش از پرداخت پول یواشکی برود، رئیس دسته با صدای بلند و رسا چنین میگوید: هر کس باشد، دشمن علی شود؛ با اصطلاح، دشمن خدا و مقدسین میشود. حقه بازان را بمنازل دعوت میکنند و دو اکو اجرت میدهند. ایرانیان اینگونه تفریحات را مسخره (۱) می نامند که بمعنای بازی و شوخی و «مسخره» میباشد، ولغت ماسکاراد (۲) ما از آن آمده است.

بغیر از شعبده بازان ایرانی، که چنانکه متذکر شدم از شگفتیهای شعبده - در تمام بلاد امپراطوری وجود دارند، گروه شارلاتان بازان هندی و ایرانی های هندی نیز در شهرهای بزرگ، مخصوصاً آصفهان

دیده میشود، و لسی بیشتر از حقه بازان خود کشور، معلوماتی ندارند. ساده لوحی بسیاری از سیاحان موجب تحیر من میباشد که آورده اند این شعبده بازان می توانند در یک طرفه العین هر درختی را که بخواهند از عدم بوجود آورند، و درخت پوشیده از گل و میوه میشود و نیز میتوانند فی المجلس از تخم جوجه دریاوند، و هزار عملیات خارق العاده دیگر از این قبیل انجام

Mascaré (۱)

Mascarade (۲) ماسکاراد نام یکی از آثار جاویدان شاعر شهیر روسی،

لرمتوف (۱۸۴۱-۱۸۱۴) میباشد.

میدهند. از جمله مسیو تاورینه (۱) با کمال سادگی و ساده لوحی این خوارق را در سفرنامه خود آورده است، اگرچه شیوه حکایت مشار الیه طوری می باشد که تا اندازه ای «شارلاتانی» را مشکوف میسازد. من در اولین تماشای این تردستیها پی بردم که نیرنگی در عملیات شعبده بازان نهفته است، و چون بحقیقت آن اطمینان نداشتیم، بدقت کارهای آنانرا بررسی می کردم. کیفیت کار این شارلاتانها بقرار زیر است :

قطعه کتان (چادری) بشکل گرد چهار گوش در حیاطی یا باغچه ای بر حسب اقتضای محل عملیات قرار میدهند و همیشه آنرا اندکی دورتر از تماشاچیان می افزازند، هنگامیکه تمام ابنزار کارشان آماده گشت، پارچه کتان (چادر) را در روبرو قرار میدهند، آنگاه دانه یا هسته میوه ای را مطابق فصل در دست گرفته، با ادا و اطوار متداول خویش و قرائت ادعیه و عزایم مخصوص که فقط برای خیره ساختن ساده لوحان انجام میشود، آنرا در وسط چادر بخاک می نشانند، و به آبیاری می پردازند، بعد چادر را می بندند. پس از انجام این عملیات خودشان در میان چادر و تماشاچیان قرار می گیرند، بانجام تردستیها و حقه بازیهای دیگر می پردازند، در حین اجرای این عملیات یکی از ایشان بمهارت داخل چادر میشود و در همان محلی که دانه مذکور کاشته شده يك شاخه كوچك سبزی را از نوع درخت موعود می نشاند. البته در این موقع هريك از حضار مسحور تردستی های دیگر آنهاست. پس از گذشتن یک ربع ساعت با این حقه بازیها، چادر را از طرف روبرو باز میکنند، و با ندا های شگفت و هلله درختك غرس شده را نشان میدهند، یکی از شعبده بازان در این موقع، برای تحمیق

کامل ساده لوحان، در بالا میخوابد و باخون خویش درختك را آبیاری میکند و بدین طریق زیر بغل یا جای دیگر بدن خود را میشکافد. در این حیص و بیص تمام افراد دیگر دسته از نو بقرائت عزایم و تعویذات سحر-آمیز میپردازند، آنگاه قطعه کرباس می افتد و شارلاتانها تردستی های خویش را کما فی السابق ادامه میدهند. این بازی طی يك دو ساعت در پنج یا شش مرحله تکرار میشود و همچنان ادامه مییابد، تا اینکه شاخه درختك با ارتفاع سه یا چهار پا نمویدا میکند و چند تا میوه ای بار میآورد، ماهیت معجزه این شعبده بازان چنانست که شرح دادم، در صورتیکه ابلهان و احمقان آنرا حقیقت میندازند، و اظهار تعجب و تحسین میکنند. نخستین بار که من این حقه بازی را مشاهده کردم، خواستم بنزد چادر بروم و از نزدیک شاهد عملیات شارلاتانها شوم، ولی ایشان ممانعت بعمل آوردند. من اظهار داشتم که خودشان نیز بمجاورت آن نروند و از فاصله چند قدمی معجزه خود را بمنصف ظهور برسانند، ولی باز هم امتناع کردند؛ این پیشنهاد های من مانع چشم بندی و انجام عملیات ایشان بود، لذا گذاشتم همچنان مشغول تردستی خودشان بشوند، ولی دو نفر آدم برای ترصد آنان بگماشتم که حقیقت مسئله را کشف کردند و من خودم نیز در نتیجه مراقبت مخصوصی که مبذول میداشتم، ماهیت موضوع را درك کردم. معجزه درخت رامن در چندین کشور دیده ام، اما همه شان همیشه بيك ترتیب بوده است. برای اظهار اطمینان کرده اند که بعضی از شعبده بازان این حقه را با درختان تقلبی انجام میدهند. بایستی تردستی همه شعبده بازان هندی و ایرانی را بر این قیاس کرد، که بقطع و یقین در حقه و حيله، و رموز و فنون خیلی استادتر از شارلاتانهای ما میباشند و در شغل خود مهارت بسزایی دارند،

و بطور اعجاز آمیزی صنعت خود را بر عرصه نمایش میگذارند .

تردستیهای خارق- در گلکنده چهار زنی را دیدم که راست و مستقیم روی دوش یکدیگر ایستاده بودند. زن چهارمی **العاده شعبده بازان** **چینی و ژاپنی و هندی** کودک در بازوان خویش داشت وزن اولی که دیگران بر دوش وی بودند میدوید، چون فی الحقیقه

خیلی تندتر از قدم عادی حرکت میکرد . دومی بایک جهش بر دوش اولی می پرید، سومی و چهارمی وسیله درختی بالا می رفتند، از مرحوم مسیو کارون (۱) که یکی از مردان ماهری میباشد، که هندوستان و جهان بازرگانی بخود دیده است، بخشی از بهترین تر دستیها و شعبده بازیهای چینیان و ژاپنیان را که از شارلاتانهای عالم مقام می باشند، شنیده ام. مشارالیه اطمینان میداد که بعضی از شعبده بازان، کودکی را به هوا پرت میکند، آنگاه او را بر حسب اعضای بدن بزمین ساقط می میسازند، فی المثل ابتدا بروی يك ساق پا، بعد بروی ساق پای دیگر و سپس تمام اعضای بدن و بالاخره بروی سر . این شارلاتانها قسمت های مختلف مذکور پیکر طفل را فی المثل با ساروج بزمین پیوند میزنند ، معرذا بعد از اتمام عملیات ، كودك همچنان صحیح و سالم کما فی السابق بر میخیزد، و بیبازی بر میخیزد. در افسانه ها و داستانها نیز هرگز چنین تردستی و مهارتی یاد نشده است، چنانکه فقط از طریق چشم بندی قابل تصور میباشد، که شعبده بازان بمهارت تمام باتغییر بعضی از ابزار و اشیاء نامرئی بعملیات پرداخته چشم تماشاچیان را می بندند و حقایق را هشتبه میسازند . من بهیچوجه درصدد تحریر تمام نمایشات این شعبده بازان هندی و چینی نیستم ؛ حین انجام

عملیات برایم اظهار اطمینان کرده اند، که سحر و جادو و بالاخره شیطان در اینکارها دست دارد. من تمام مساعی خود را بکار بردم، تا بمشاهده چنین چیزی نایل آیم، و آثار افسون و اهریمن را دریابم، ولی همیشه سعیم در اینخصوص باطل ماند، بمحض اینکه از نزدیک موضوع نمایشات را بررسی میکردم، آثار سحر و جادو (۱) باطل میگشت، و ناگزیرم اعتراف نمایم که اینکارها جز حقه و خدعه مایه ای ندارند.

ایرانیان قمار (۲) را طاس بازی (۳) میخوانند.

يك بحث اجتماعي و فلسفي: «قوانین سخت» بلا اثر است
میخوانند. آئین اسلام آنرا منع کرده است، و شهربانی نیز با اخذ جرایم از مقامران بقرار این ممنوعیت را مجاز کرده است. مشعلدار باشی (۴)

که یکی از صاحب منصبان عالیمقام دربار و مفتش کل زنان عمومی (فاحشه ها) نیز میباشد، و اخذ مالیات از آنان بعهده مشارالیه است، مأمور رسیدگی بامور قمار و اخذ جرایم از مقامران میباشد. مشاهده میشود که با يك تصمیم عاقلانه (فی المثل اخذ جریمه) سهولت میتوان از قمار جلوگیری کرد، چنانکه ایرانیان بطور کلی بهیچوجه بمقامره نمی پردازند. اگر چه معصیت قمار را سبک و قابل بخشایش میشمارند، در صورتیکه استعمال شراب (مهرکرات) علی رغم شدت نهی از طرف مذهب، بسیار متداول است حتی بعضی از مجتهدین (۵) مدعی هستند که قمار با پول قدغن میباشد، و

megie (۱)

les jeux de hazard (۲)

taoum (طاس؟) (۳)

mechel dar bachi (۴)

Docteurs (۵)

اگر نقدینه‌ای شرط نشده باشد، مجاز و مشروع است؛ ولی بالاخره هر دو حالت به اصل واحدی عود میکند، برای آنکه هیچوقت قمار خالی از شرط و مطلق نمیباشد و همیشه يك چیزی در نظر گرفته میشود.

در میان طبقه پست مردم اوراقی (کارت) وجود

دارد که ایرانیان گنجفه (۱) مینامند. این **گنجفه و دیگر بازیهای قمار**

ورقه چوبین و بسیار خوب طراحی و نقاشی شده

است، گنجفه را با تائی بسیار بدون ابتکار خاصی بازی میکنند.

ایرانیان فره‌فره بازی (۲) طاس بازی (۳- تخته‌نرد)، تیله بازی «پینک»

پونگ (۴) گو و گلوله بازی (باتیله یا گردو-۵) نیز دارند؛ ولی فقط يك

درصد مردم بقمار میپردازند و آنهم فقط از افراد طبقه پست (۶) در کافه

(قهوه‌خانه) برای شما تخته‌نرد (۷) میدهند که بازی بفرمائید و ببازی

ganjaphe (۱)

Totum (۲)

Dés (۳)

Paume (۴) بازی که توپی را با چوگان، در محل مخصوصی یکدیگر

می‌اندازند، پینک- پونگ

Fossette (۵)

(۶) در سفرنامه سلیمان سیرافی که هزار و یکصد سال پیش نگاشته شده،

و توسط محشی این‌سطور تحت عنوان «شگفتیهای جهان باستان» بفارسی

ترجمه و در طهران طبع گشته، آمده است که: «مردم سراندیب هندوستان

حریص‌ترین خلائق جهان بقمار است، چنانکه غالباً انگشتان دست خویش را

نیز در سر بازی بحریف می‌بازند». امادر این ایام که سه قرن از مشاهدات

شاردن میگذرد. اوضاع اجتماع ایرانی‌سخت باژگونه گشته است، چنانکه

طبقات عالیه جامعه، حتی بانوان «بزرگان و رجال» شنی نیست که باپوکر و

رامی بصبح نیاورند!

Trictrac (۷)

صدف (۱) که در میان ترکان (عثمانی) سخت متداول است، پیردازید؛ این بازیها را ارامنه از اروپا به ایران آورده اند (۲). بازی تخم مرغ که هنگام حلول سال نو معمول است نیز از همین مقوله میباشد. ایرانیان انواع و اقسام تخم مرغهای رنگین گوناگون تهیه میکنند و بعضی از اینها منقش و مذهب میباشد و یکی دو پیستول (سکه زرین قدیمی) ارزش دارد؛ و برخی دارای پوسته سخت تر از تخم مرغ های معمولی است که بیکطریق پنهانی مخصوصی آنرا چنان سفت و سخت میسازند.

بعضی از متشخصین و متمعینین که تعدادشان بسیار

شطرنج

قلیل است، بیازی شطرنج میبردازند. ایرانیان

این بازی را نیز در جرگه قمارهای دیگر ممنوع میشمارند، ولی بمانند بازیهای دیگر برخلاف شئونات نمیدانند. اختراع شطرنج و اشتقاق اصطلاحات متداول در آن موضوع بحثهای عمیق و عالمانه بسیاری قرار گرفته است. ایرانیان مدعی هستند که این بازی را نیاکان آنها ابداع کرده اند و فی الحقیقه نیز اصطلاحات شطرنج از ایران باستان پدید آمده است (۳) بعضی از ایرانیان آنرا صدرنج (۴) می نامند که بمعنای صدگونه زحمت و رنج است؛ چون موفقیت این بازی مستلزم هوش کامل میباشد.

Coquilles (۱)

(۲) چنانکه از پلوتارک، می آید، تخته نرد در ازمه باستان، در میان ایرانیان متداول بوده است.

(۳) در زبانهای آلمانی و روسی شطرنج را شاخمات نامند، که همان شهمات است، و همین نکته مسلم میدارد که اساس بازی و اصطلاحات آن، از طرف ایرانیان اختراع و وضع شده است.

Sedreng (۴)

برخی دیگر «شطرنج» (۱) میگویند که تقریباً همان است؛ چون در پارسی حرف وسین وشین مخرج واحدی دارند. شطرنج تشویش واضطراب شاه را میرساند (یعنی شاه رنج) چون در این بازی بالاخره «شهمات» میشود. اشیک (۲) و مات (در زبان فرانسه ۳) از شیک (شاه) یا شامات (شهمات ۴) آمده است که مهمترین اصطلاح بازی شطرنج، و حیرانی و گرفتاری (ماتی) «شاه» را میرساند (۵). ایرانیان برای این بازی اهمیت بسیار قائلند و مدعی هستند که هر کس در این فن بیشتر ورزیده باشد، شایسته حکمرانی بجهان است؛ و نیز میگویند که حسن انجام بازی مستلزم سه روز فرصت میباشد.

در گفتار آینده، در فصل موسیقی، راجع بسرود و
نمایش شاطر
 رقص بحث خواهیم کرد؛ ولی میخواهم در پایان
 این باب يك تفریح باشکوه ایرانیان را، که جشن شاطر (۶) نام دارد،
 تعریف کنم؛ این لغت بمعنای نوکر پیاده شاهنشاه است (۷) و جشن (عبارت

(۱) chetrenḡ

(۲) Echech

(۳) mat

(۴) cheic, chamat

(۵) «در زیر پی پیلش شهمات شده نعمان». (خاقانی)

(۶) la fête du chatir

(۷) چنانکه از تعریفات شاردن برمی آید، در دوره صفویه کلمه شاطر بمعنای مذکور در متن بوده است، ولی باید متذکر شویم دو اصولا معنای زیرک را میرساند «... یار شاطر باشیم نه بار خاطر» سعدی - و «تسمیه پادوهای سلطنتی» به شاطر نیز معلول چیست و چالاکی این افراد بوده است. در این ایام در اصطلاح عامه کارگرانی را که متصدی بختن نان است، شاطر خوانند.

از نمایش) شاهکار پادوی است که میخواهد وارد خدمت شاهنشاه گردد. شاطر بایستی مابین صبح کاذب و صبح صادق (۱)، بسوی ستونی که در فاصله يك فرسنگ و نیم فرانسوی از مدخل دربار (عالی قاپو) واقع است بدود و دوازده عدد تیر را از آنجا پی در پی با خود بیاورد. فقط پس از انجام این آزمایش پادو (شاطر) شاهنشاه میشوند.

هنگام جلوس شاه سلیمان بتخت سلطنت، همه شاه سلیمان جشن شاطر برگزار میکند چیز را بنحو احسن برای وی نمایش میدادند؛ و چون داستانهای بسیاری از جشن «شاطر» برایش

سرودند، شاهنشاه فرمان داد که آنرا نیز باشکوه و جلال تمام تشریفات کاملی برگزار کنند؛ و این در روز بیست و ششم ماه مه سال هزار و ششصد و شصت و هفت میلادی بود که از طرف اختر شناسان برای انجام جشن مزبور اسعد ایام تشخیص داده شده بود. تفنگچی باشی (۱) که در آن ایام هنوز مقرب حضور همایونی بود، شاطر را شب پیش از (نمایش) بخدمت شاه سلیمان هدایت کرد، و شاهنشاه نیز وعده فرمود، در صورتیکه مشارالیه مراحل دو خود را باموفقیت پایان برساند، او را بشاطری برخواهدگزید، ضمناً یکدست خلعت یعنی پوشاک کامل بوی عطا خواهد فرمود، و اجازه داد که از ساعت چهار صبح دورا آغاز کند؛ در صورتیکه چنانکه گفته ام، از قرار روایت قرار بر آنست که مابین صبح صادق و کاذب شروع بحرکت نمایند، بدین طریق قریب یکساعت نسبت بوی مساعدت روا داشتند، (یعنی اجازه دادند که زودتر آغاز کنند) و فی الفور فرمان دادند که «مغازه ها» را با فرش وقالی آرایش دهند، دکاکین را آذین بندند، درطول راه کوچه ها

(۱) entre deux Soleils (۲) général des mousquetaires

را آیشی کنند. این ترتیبات بدلتخواه انجام یافت، و علی الصباح همه جا و همه چیز مزین و آراسته و مرتب بود. میدان شاه اصفهان خلوت و تمیز، و بماتند تالار بال بود. در جلو عالی قابو، چادری افراشته بودند، که بدر ازای هشتاد و پهنای سی پا، و بیلندی متناسب با این عرض و طول بود، و بر روی ستونهای زرین قرار داشت، و اطراف آن مضرس و باز، و بطرف عالی قابو (دربار) و بسوی میدان که شاطر از آنجا می آمد، گشوده شده بود.

چادر را با فرشهای نفیس و منسوجات زربفت آستر
آرایش میدان و
خرگاه همایونی
 گرفته بودند، قسمت پائین مستور از قالی گرانبهای
 يك قطعه و بالاشهای زربفت بود. از ستونهای خیمه
 از بالا. پیاپی، منگله ها و کاکلهایی آویزان بود، نظیر آنکه شاطرهای شاهی
 بر کلاه خویش تعییه می کنند، و مانند کمر بندهای زنگله داری که باز این بادو
 های سلطنتی برای حرارت در عمل بر میان خویش بندند. يك گوشه خرگاه
 جایگاه قفسه ظروف و جامهای زرین و جواهر نشان مخصوص مشروبات
 گوناگون، و گنجه سینههای زرین بیست گانه مشحون از شیرینیها و تنقلات
 خشك و تر بود. ده تاییست نفر از شاطرهای شاهی، ملبس بلباسهای نفیس
 هر يك بنوعی و برنگی و با آرایش مخصوصی، چون در ایران پوشاك رسمی
 و يك نسق مستخدمین مفهومی ندارد، نسبت به واردین که تا اندازه فی -
 المثل از سران جشن بودند، احترامات لازم بجا می آوردند. دربانان
 (قابوچپهای) گارد شاهی در مدخلهای خرگاه توقف داشتند، و مستحفظین
 سلطنتی (قورچیان) بحالت پرچین در تمام معابر میدان صف کشیده بودند
 و روبروی دربزرگ کاخ (عالی قابو) نه تن از فیلان باغاشیههای گرانبها، و

کند و زنجیرها، و دیگر زینتهای سیمین ثقیل، و توپر، که حیوانات دیگر زیر بار آنها له و لورده می‌گشت، بحالت چپ‌صف بسته بودند. هر فیلی فیلبان مخصوصی، ملبس بلباس‌های بسیار آراسته‌ای، همراه داشت. بزرگترین فیلان برای سواری شاهنشاه مجهز شده بود، و بجای زین و یراق، تخت سلطنتی مستقی جهت پذیرایی سلطان، در پشت داشت. این تخت بقدری بزرگ است که امکان استراحت کامل، و دراز کشیدن در آن میسر است. اسلحه، از قبیل کمان، سپر و تیر همیشه از دو قطعه چوبیکه نگهدار سقف تخت می‌باشند، آویزان است؛ بعد از آن، در منتهای جنوبی میدان، در یکطرف جانوران سبعی که برای شکار پرورش یافته‌اند، از قبیل شیر، ببر، پلنگ، گربه وحشی و دیگرها را می‌بینید، و در طرف دیگر اراکه‌های هندی که با گاوهای سپید کشیده می‌شود، مشاهده می‌کند. حیوانات مخصوص پیکار، از قبیل گاوهای نر، گاومیش، گاو و قوچ، که هر يك گردن بندی از کیسه‌های کوچک مشحون از طلسم و تعویذ، و ادعیه حفظ و نگهداری در گردن دارند، دیده می‌شود، مسلمانان این قبیل تعویذات و طلسمات را نه تنها بگردن حیوانات، بلکه بهر چیز دیگر (جاندار و بیجان)، از قبیل کودکان و زنان خویش تعلیق می‌کنند. حتی ملاحظه می‌فرمائید که اشیاء غیر ذی‌حیات نیز آراسته باین ادعیه‌اند. بعضی اوقات مشاهده می‌کنید که از سرتا پا غرق طلسمات هستند. در منتهای جنوبی میدان یعنی، قسمت شمالی نیز دارای دسته‌های تفریحی و نمایش بود: از قبیل گروهان رقاصه‌ها، و گروهان شاطران، که آماده رقص بودند؛ هیأت‌های مهر که گران با صد گونه شعبده و شیادی؛ حقه بازان، شمشیر-بازان، خیمه شب بازان، و فواصل تمام این دسته‌ها، با گروهان موسیقی

آراسته بود. شاطرهای خوب، یعنی پادوها، بخصوص آنانکه دردستگاه-
های بزرگان هستند، و دررقاصی و کارهای سرگرم کننده مهارت بسزایی
دارند، و از رقص آنها برای سرگرمی خویش استفاده می کنند؛ چون در
مشرق زمین رقص يك کارخلاف شرافت، یا شنیعی شمرده میشود، چنانکه
غیر از زنان عمومی (فاحشه ها) هیچکس برقص نمیردازد.

در این مورد، بخاطر دارم که در دوره طفولیت

لونی چهاردهم
شاطر لایقی است

پادشاه فرانسه (لویی چهاردهم) یک نفر ایرانی به-
پاریس آمد، که شاهنشاه ایران وی را در معیت

يك نفر بازگان فرانسوی مقیم اصفهان به اروپا فرستاده بود تا بفروش
ابریشم و خرید کالای شایان توجه اروپایی بپردازد. همه چیز و همه جارا
به این ایرانی که يك کلمه فرانسه نمیدانست، نشان میدادند از جمله بیالتهی
دعوت نمودند که پادشاه فرانسه نیز در آنجا رقص می کرد. و هنگامیکه
اعلیحضرت همایونی برقص پرداخت، معزی الیه را به ایرانی نشان دادند، و
سؤال کردند: آیا سلطان خوب می رقصد؟ مشارالیه در پاسخ اظهار داشت:
بنامیزد شاطر ماهری است!

آرایش و آذین میدان بزرگ (شاه اصفهان) بترتیب

توصیف خصوصیات
در روز جشن شاطر

مذکور بود. کوی و برزنهایی که در خط سیر
شاطر (۱) قرار داشت، و اغلبشان معابر مسقفی

می باشد، نیز بشکل شگفت انگیزی آراسته شده بود. دکانین را با
منسوجات گران بها (فرش و قالی) آرایش داده بودند، و بعضی از

«مغازه‌ها» (۱) را همچون تالار تسلیحات، با اسلحه آراسته بودند و الواحی (شعارهایی) هم بر آنها افزوده بودند. هر کوچه‌ای را لحظه‌ای پیش از عبور شاطر، آبیاشی کرده، با گل آذین بسته بودند. حومه پایتخت با درفش‌هایی آرایش یافته بود، و خارج شهر تا «برج تیر» نیز به همین منوال مزین گشته بود. فوجی (۲) از هندیان که تعدادشان دویا سه هزار نفر میشد در يك قسمت از میدان استقرار یافته بودند. طبقه ارمانه به همین شماره در يك قسمت دیگر. آتش پرستان (۳) در بخشی؛ یهودیان در بخش دیگر؛ همه عالم مطابق میل شاهنشاه (شاه سلیمان) و برای خوش آمد خاطر سلطان بعد امکان در نهایت نفاست آراسته شده بود. در مقابل درمنازل اغلب «رجال بزرگ» کشور، که در مسیر «شاطر» واقع شده بود، میزها را مستور از مجمرها و گلاب و سینیهای شیرین و تنقلات مشاهده میکردید، فی الجمله در کنار سرتاسر خط سیر شاطر، آلات موسیقی، طبل پایه‌دار، شیپور و شاهنای دیده میشد، که متصدیان مربوطه دسته بدسته، بحض مشاهده شاطر، آنها را بصدا درمی آوردند.

وضع و هیأت شاطر بوشاك شاطر عبارت بود از پیراهن، و يك تنكه صاف و ساده و تا اندازه‌ای نازك از كرباس مفضضی که لنبرهایش را مستور میساخت. پارچه سپید چندلایی (شال سفیدی)

(۱) مغازه همان «مخزن کالا» و در حقیقت کلمه «فارسی» است.

(۲) Corps علی الظاهر گمان نمیرود، مقصود «فوج نظامی» باشد چنانکه از عبارات بعد مستفاد میشود.

(۳) ignicoles تحت اللفظ بمعنای آتش پرست است، برای توضیح بیشتر در این مورد به ضمایم و تعلیقات پایان همین جلد که از طرف مترجم افزوده شده، مراجعه نماید.

بشکل صلیب سنت آندره (x - ۱) بدنش پیچیده بود که سینه و پهلویش را محکم داشت ، و بکمرش متصل بود، و در میان ساقهای پاهم يك پارچه سپید دیگری داشت، که سخت پیچیده و محکم گشته بود. بازوان، رانها و ساقهای پایش عور و برهنه و آغشته به انگمی سبزه روشن مرکب از روغن (جوهر) گل و روغن جوزبویا و دارچین بود. پاپوش شاطر زیره نداشت و پایش برهنه بود، و این پای افزاری است که اختصاص بفرشان دارد ، و اگر چه مطلقاً فاقد زیره مییاشد، دارای بند و طنابهایی است. فی الجمله کلاه بی لبه ای بر سر داشت که تا گوشش فرود آمده بود، و با سه یا چهار قطعه پربسک بسان باد ، آرایش یافته بود. روی کلاه شاطر، و بر گردن و بازو و بدن وی تعویذ و طلسمی مشاهده می فرمائید ، که لحظه ای پیش بتشریح کیفیت آن پرداختم .

وضع و هیأت پادو (شاطر) بشرحی است ، که

نگاشته شد. در حین حرکت، عده کثیری مدام شاطر

همراه وی میباشند: شانزده تاییست نفر از پادوهای

رجال بزرگ پیاده پیشاپیش شاطر، یا در طرفین وی، بر حسب روش و هنجار حرکت مشارالیه در حرکت ، و باهم تعویض و تبدیل می یابند. در جلو گروهی از سواران که تعداد آنان بالغ بر بیست تاسی نفر است ، و بعضیشان از اعیان و اشراف بزرگ ، و دو بیست گام جلوتر از همه حرکت می کنند در تاخت و تازند، اینان بیشتر برای دبدبه و جلال شرکت مینمایند، و کمتر به باز کردن راه نظارت میکنند. چا پاره مخصوص شاهنشاه، شاطر را در سر تا سر مسیر دنبال میکنند ، تا بصحت عمل وی گواهی دهند. مدام بر صورت و بازوان و ران و ساق پای شاطر گلاب می باشند، تا طراوت پیدا کند

(۲) Saint - André از قدیسن مسیحی که بر صلیبی بشکل ایکس

مصلوب گشت .

از عقب و طرفین لاینقطع وی را باد می زنند؛ و این همه کار با چنان مهارت و تر دستی انجام می یابد، که با وجود اینکه همیشه سرتاسر راه پوشیده از مردم پیاده و سواره است، هرگز هیچگونه مانع و رادعی در مقابل وی پدید نمی آمد.

زمین و زمان بتحسین هاطر زبان می گشایند، و هزاران نذرو نیاز نثار راهش می کنند؛ ندای خدایا، خداوندا، و یا امام یایغمبر با آسمان بلند می شود؛ اعیان و اشراف عالیمقامی (۱) که طی راه باوی مصادف میگردند، برایش ثروت و نعمت، و افتخار و شرف وعده می کنند، و بدین طریق بر سرعت، شجاعت و قوت وی می افزایند. مسلم است که این احساسات و تظاهرات مطبوع و زیبای شاطر را مسحور و مجذوب، و بر جرئت و جلادت وی می افزایند، گفتن این نکته فراموش شده است که، بر روی ستونی که نشانه منتهی الیه مسیر وی میباشد، تیرهایی که مشارالیه بایستی آنها را بیاورد، بر شالی و یا حمایلی تعیین شده اند، و یک دستگاه چادری افراشته اند، که بزرگی نیمه خیمه ای است که در مقابل در کاخ (عالی قاپو) قرارداد شده، و تعریف آن آمده است، و بهمان نظم و نسق تزئین و با خوانچه های گوناگونی آراسته شده است. هنگامیکه شاطر ابتدا از جلو کاخ بحرکت آغاز میکند، با جهرش و پرش راه می پیماید، و بازوان خویش را بمانند شمشیر بازان حرکت میدهد، و ادا و اطوار درمی آورد؛ و این برای عادت به دو و حرکت میباشد؛ نخستین دوره راه پیمایی خود را هنگام حرکت و مراجعت بدون توقف بوضع و ترتیب مذکور بانجام میرساند؛ ولی در راه پیماییهای دیگر، لحظه ای برای تنفس توقف نمیکند. هنگامیکه بچادری که

(۱) Les grands Seigneurs، باید متوجه شد که چنانکه خود شاردن هم متذکر شده، در ایران طبقه مخصوص اعیان و اشراف (Noblesse) وجود نداشته، بلکه بطور کلی زمامداران و بزرگان مملکت، متعین و متمکنین بزرگ بدین نام خوانده میشوند.

تیرها در آنجا بود، داخل می گشت، دو بادو (شاطر) نیرومند تروی را بزور بازو متوقف می سازند و بروی فرش می نشاند، آنگاه طی مدت يك پاتر (۱) شربت و یا يك چیز مطبوع دیگری برایش می نوشاند، و عطری در مقابل دماغش می گیرند؛ و در همین حین یکنفر بادو (شاطر) دیگر، تیری از دست یکی از افسران (مأمورین) شاهنشاه می گیرد، و آنرا بر پشت وی می گذراند. درازی این تیرها يك پا (۳۲۴۸ متر) و بزرگتر از يك قلم تحریر نمی باشند، و در نوك نواری بمانند «باند رولهای» که بنانه های تقدیس شده (مسیحیان) تعبیه می کنند، داشتند. نوکر پیاده (بادو، شاطر) شش راه پیمایی اولیه را طی شش ساعت بیایان رسانید، و برای بقیه اندکی بیشتر وقت صرف شد.

اعیان عمدۀ دربار، چنانکه مذکور افتاد، همه شان بزیرمان مملکت نیز یکی پس از دیگری در مسیر حرکت شاطر، ویرا در نمایش شاطر شرکت میکنند مشایعت می کنند. شیخعلیخان، حکمران مهمترین ایالت ایران، که آنگاه بسیار مقرب حضور شاهنشاه بود، با وجود اینکه شصت سال از عمرش میگذشت پنج بار با شاطر بحرکت پرداخت، و پنج دفعه اسب خویش را عوض کرد. نخست وزیر، پیرمردی که تقریباً همچنان معمر بود، سه دوره مسیر مزبو را پیمود ناظر (۲) یا وزیر دربار (۳)، که شخصیتی اندکی نزدیک بهمین سن و سال می باشد، فقط دوبار بحرکت پرداخت، چون انجام و اجرای فرامین شاهنشاه او را بکارهای دیگر واداشت. ولی برای اثبات خلوص خویش در حضور همایونی،

(۱) Pater مدت دعاوی روز یکشنبه مسیحیان

(۲) Nazir

(۳) Grand maître de la cour

یگانه فرزند خود را، که يك شخصیت جوان بیست و يك ساله است، وادار کرد، تا دوازده دوره کامل مسیر مذکور را پیماید؛ این جوان خوش قد و قامت که بمانند فرشته زیبا مییاشد، لاینقطع بدون هیچگونه تأخیر و توقفی، از ساعت چهار صبح تا شش غروب، در میان اینهمه هیاهو و جنجال و قیل و قال باعث عذاب، بدون اینکه لقمه مطبوعی بدهان خویش گذارد، در حرکت بود. شاهنشاه فرمان داده بود که دوازده نفر از مہتران عمده کاخ (دربار) نیز هریکی، یکبار با نوکر پیاده (پادو، شاطر) براه پیمایی بپردازند (شاطر را سواره مشایعت کنند) و این نیز اجرا و انجام یافت. در هفتمین دوره راه پیمایی، که حرکت وی (شاطر) در نتیجه گرمای آفتاب، و شن (گرد و غبار) راه بکندی گرائیده بود، من او را تعقیب کردم؛ با اینهمه ناگزیر بودم که مرکوب خویش را چهار نعل برانم. هنگام ورود وی بمیدان شاه، نداهای تحسین و تعجب آسمان را می شکافت، آلات موسیقی، مخصوصاً طبلهای پایه دار بزرگی که قطورتر از «بشکه» و در پشت ادا به ها حمل میگشت، معرکه عظیمی براه انداخته بود. عظمت صدای این طبلها بگوش من مطلقاً عذیم النظیر بود، و از فاصله سه فرسنگی نوای آن بر ایم میرسید.

در دوره ششم حرکت شاطر، شاهنشاه (شاه سلیمان) بمدخل چادر تشریف آورد تا رسیدن وی را مشاهده کند، و تشجیعش بفرماید. در دوره هفتم،

نمایشهای میدان
شاه اصفهان

سی دستگاه سینی زرین ناب و سنگین، مشحون از خوراکیهای خوب برای پذیرائی از پادوان (شاطرها) بچادر آوردند، سه ساعت بعد از ظهر، شاهنشاه بمقابل پنجره یکی از کلافرنگیها که مشرف بر میدان، در

مقابل در بزرگ (عالی قاپو) میباشد، تشریف آوردند؛ و آنگاه همه وسایل تفریحی که آماده شده بود، آغاز گشت، هر گروهی در جلو محل توقف خود بدون توجه بتماشاچیان، بنمایش آغاز کردند: جانوران بجنک، رقصها و رقصه‌ها برقص؛ هر دسته‌ای جدا گانه بهر نمایایی پرداختند: بندبازان مشغول بند بازی، شعبده بازان سرگرم حقه بازی، و شمشیربازان بشمشیر بازی آغاز کردند. شگفت‌انگیزترین صحنه‌های جهان در این میدان به وجود آمده بود، نمایش‌های ورزش و بازی باهم اختلاط یافته بود، چنانکه انسان نمیدانست بکدامیک تماشا کند، همه شایان توجه و همگی جالب و جاذب بودند؛ ولی تقریباً عموم مردم بجنک جانوران سبع که از جذاب‌ترین نمایشات ایرانیان است، توجه داشتند؛ از جمله پیکار شیر، یا پلنگ با گاو انر، و پیکار گاو میشان، قوچان گران و خروسان بخصوص جلب توجه کرده بود. حیوانات شاخدار بشیوه واحدی باهم بنبرد نمی‌پردازند؛ فی‌المثل گاو میشان هنگام پیکار شاخشان باهم گلاویز می‌شود، و مادامیکه یکی از طرفین مغلوب نشود و از میدان بیرون نرود، پیکار ادامه می‌یابد؛ ولی قوچان از فاصله ده یا دوازده گام بهم حمله میکنند و سر یکدیگر را با چنان شدت هولناکی بهم می‌کوبند، که صدای تصادم از پنجاه قدمی شنیده می‌شود. آنگاه سرعت بقهقرا می‌روند، و باز همانقدر از یکدیگر فاصله میگیرند، و از نو بهجوم متقابل می‌پردازند، و نبرد بدین ترتیب ادامه می‌یابد، تا اینکه یکی از دو طرف از پا در آید، یا خون از سرش بیرون شود، اما گران روی پاهای خویش بستیز بر می‌خیزند، و به اندام یکدیگر آویزند، و مادام که آنها را از هم جدا نساخته‌اند، مشاجره ادامه می‌یابد. چون این (گراک) سنگین است، برای برانگیختن وی به پیکار

اورا بخشم می آورند، پدین ترتیب: يك پای جانور را بطناب درازی بسته، کودکي یا جواني را در میدان برایش نشان می دهند، و بطرف انسان رها میسازند. در این موقع گرك برای بلعیدن كودك بهجوم می بردازد، ولی هنگامیکه میخواهد به هدف برسد، طناب را می کشند و ویرا باز میدارند دوباره اندکی آزادش میگذارند، ولی باز هم نگه میدارند، بدین طریق نایره غضبش اشتعال می یابد، و روی پا می ایستد، نعره میکشد، و بالین اسلوب تاحد لزوم تحریکش میکنند و بخشم وامیدارند. در اینجا، هیچ چیزی از جنگ جانوران وحشی نمیگویم، چون در جای دیگر فرصت بحث راجع بآن خواهم داشت.

خلعت شاهانه برای اختتام داستان جشن شاطر (۱) متذکر میشوم که در ساعت پنج (غروب) شاهنشاه سوار اسب میشود، و بطرف شاطر میرود، و در دروازه حوالی شهر باوی تلاقی میکند هنگامیکه پادو آمدن شاهنشاه را درمی یابد، کودکي را ازد کانی برمی دارد و بر دوش خویش می گذارد، تا بدین طریق نشان دهد که خسته نمیشد و با این هنر نمایی ندهای تحسین و تعجب، شادی و مسرت بآسمان بلند میشود. شاهنشاه در حین حرکت خطاب، به شاطر با صدای بلند دستور فرمود، که برایش خلعت (۲) دهند، که عبارتست از یک دست پوشاك کامل شاهانه از دستار تا پای افزار، و پانصد تومان (۳) که معادل بیست و دوهزار و پانصد لیور میباشد، و او را سر شاطران (شاطر باشی) یعنی

la Fête du chatir (۱)

Calaat (۲)

(۳) هر تومان دوره صفویه اقلاً معادل هزار تومان یاده هزار ریال حالیه

پادوان درباری گردانند، که از لحاظ درآمد، یکی از شغل‌های مهم است. تمام بزرگان مملکت نیز برایش تحف و هدایایی عطا کردند. با اینهمه هنر نمایی، می‌گفتند که شاطر مزبور خوب نمی‌دود، چون دوازده تیر را نتوانسته بود در مدت ده ساعت با خود بیاورد بلکه نزدیک به چارده ساعت طول کشیده بود. حکایت می‌کنند که در عهد شاه صفی، نوکر پیاده‌ای (پادو، شاطری) در ظرف دوازده ساعت این هنر را از خود نشان داده بود.

فصل سیزدهم

پوشاک و اثاث ایرانیان

پوشاک مشرق زمینیان هرگز مطابق سبك و شیوه «مد» البسه تیمور لنگ در روز نمی باشد. همیشه بیک وضع لباس پوشیده اند؛ گنجینه اصفهان اگر چنانکه گفته اند، حزم و احتیاط يك ملت در ثبات رسم و ترتیب البسه نمودار باشد، حزم و احتیاط ایرانیان بسیار شایان ستایش است؛ چون پوشاک ایشان بهیچوجه تغییر و تحول نمی یابد، و نیز رنگ و شکل و جزئیات منسوجات ملبوس در معرض تبدلات واقع نمی گردد. البسه تیمور لنگ را که در گنجینه اصفهان است، من دیده ام. این پوشاکها بدون هیچگونه تغییری عیناً بمانند البسه ای است که امروزه بریده می شود.

در مقابل همین صحیفه، تصاویر گوناگون مردان و شیوه پوشاک ایرانیان زنان را که پوشاک بشیوه ایرانی بتن دارند، قرار داده ام تا قارئین سبك البسه ایرانیان را بسرعت روشن دریابند، تا بهتر از

آنچه که از توصیف و تعریف استنباط می شود، بطرز پوشاك ایشان واقف گردند، چون (شنیدن کی بود مانند دیدن). مردان ایرانی هرگز شلووار بلند (۱) نمیپوشند، و فقط تنبان آستر کرده ای که تابقوزك میرسد، و مطلقاً فاقد جوراب میباشد، بتن میکنند. بعلاوه از طرف جلو باز نیست، بطوری که برای آبریز ناگزیر بگشودن بند آن میباشد. چنانکه مشاهده می - میفرمائید مردان برای رفع این احتیاج طبیعی، عیناً بمانند زنان بزمین می نشینند، آنگاه بند تنبانرا باز کرده، اندکی آنرا بیابین می کشند، و پس از قضای حاجت، بلند میشوند و بند تنبانرا محکم میکنند. پیراهن ایرانیان (البته مردان) بلند میباشد، چنانکه زانوان را می پوشاند، و دامن آنرا بجای اینکه داخل تنبان قرار دهند، همچنان در خارج میگذارند. در طرف راست روی سینه باز است و شکاف تاناف میرسد، و در قسمت پائین بمانند مال ما (اروپائیان) از دو طرف شکافته شده، ولی فاقد یقه میباشد و بمثل پیراهنهای زنان اروپائی لبه گردن ساده ای دارد. بانوان ثروتمند، و بعضی اوقات مردان نیز در مجالس جشن و سرور، یقه (لبه گردن) پیراهن خود را با «بر و دری» مروارید، پهنای يك انگشت حاشیه می اندازند: مردان در ایران، و نیز زنان، هرگز چیزی بگردن خود نمی بندند. مردان از روی پیراهن، نیم تنه (کلیجه) نخ می پوشند که از جلو روی شکم دو گمه میخورد و دامن آن بزرگانو میرسد.

واز روی آن لباسی پوشند که قبا (۱) نامند، و این قبا و قبای گرجی پوشاك بمانند پاچین زنان پهن و گشاد، ولی در

(۱) Chauses مقصود شلواری است که از کمر تا نوک پنجه پارا می - پوشانده و شلوار و هم جوراب است، تقریباً بمانند چاقچور زنان.
(۱) Cabai

قسمت بالا سخت تنگ می باشد، و دوبار از روی شکم میگذرد، و زیر بازو دگمه میخورد؛ نخست (طرف راست) بزیر بازوی چپ و سپس طرف دیگر، که قسمت رویی باشد، بزیر بازوی راست می آید. قبا چنانکه در تصویر مربوطه ملاحظه میفرمائید، هلالی قطع شده است. آستینهای این لباس باریک، ولی چون بلندتر از حد لزوم می باشد، در قسمت بالای بازو آنها را چین میدهند، و در میچ دگمه میکنند. سواران نیز قبای گرجی بتن میکنند، که باطرز عادی فرقی ندارد، جز اینکه در قسمت ناف باز است، و با دگمه قیطان بند می آید. اگر چه این لباس چهار دامن (قبا) در قسمت کمر بسیار مناسب مینماید مع هذا کمر بندی (شالی) دولا، دوتا سه دور از روی قبا بر میان خویش می بندند که پهنای چهار انگشت، و گرانها و تمیز است؛ و بدین طریق یک جیب عریض و طویل و استواری در کمر قبا پدید می آید، که با کمال اطمینان خاطر آنچه را که دارند، میتوانند در آن (در میان پیچ شال کمر) جای دهند (۱) و این از جیبهای قسمت علیای شلوار ما مطمئن تر است.

از روی قبا بالا پوشی (۲) بتن میکنند که بر حسب

بالا پوش - کلیجه فصل سال، یا کوتاه و بی آستین است، که کردی (۳) مینامند و یالبه و آستین دار است که کاتبی

(۴-۵) خوانند. برش این بالا پوشها بمانند قبا می باشد، یعنی در قسمت

(۱) در میان خلقهای گرجی و لرگی و کرد خنجر یا قمه را نیز، در پیچ شال کمر بند قرار میدهند، و هنوز هم در کردستان این رسم متداول است.

(۲) juste-au corps

(۳) courdi (کلیجه؟)

(۴) cadebi (حاجبی؟)

پائین پهن، و در قسمت بالای تن باریک، بشکل زنك است. این پوشاك را ازماهوت، یا زربفت اطلس ضخیم می دوزند، و باتوری یا یراق زرین، یا سیمین می آرایند، و یا اینکه قلاب دوزی میکنند. از این لباس بعضی با پوست سمور خزدوزی میشود، و برخی دیگر را پوست گوسفند تری (بخارا) و باکتری (باختری، خراسانی) می گیرند که کرک آن لطیف تر از موی سر و محبه است، و حلقه هایش بزرگتر از پولك نمی باشد. پوستینه ای زیباتر و گرم تر، از این پوستهای گوسفند (بخارایی) پیدا نمیشود. بالا پوشهای (کلیجه ها) خزدوزی شده دارای آرایشی از همان جنس داخل (آستر) میباشند، که از گردن تا ناف، درست بمانند شال گردنی تعبیه شده است، و در زیر، يك ردیف جا دگمه دنباله دار دوخته شده، که بیشتر برای تزئین است و مصرفی ندارد چون دگمه بالا پوش را بندرت می اندازند.

جوراب ایرانیان جورابها پشمینه (۱) است و چنانکه گویند سراسر است میباشد یعنی بمانند کیسه ای برش یافته،

و رعایت ترکیب ساق پا نشده است. ساقه ها فقط بزانوان میرسد، و در زیر زانو آنرا می بندند. پیاشته جوراب قطعه چرم قرمزی که بدقت بسیار تعبیه می شود، می دوزند تا مانع تماس پاشنه با (لبه) کفش، که تیزی و دمه دارد باشد، و نگذارد پا بزحمت بیفتد، و جوراب را بشکافد، چنانکه در غیر این صورت در طی سه یا چهار روز پاره خواهد شد. ایرانیان پس از افتتاح باب تجارت با اروپائیان، توسط اتباع ارمنی خود و کمپانیهای اروپایی، در ایران جوراب ابریشمی تحصیل کرده اند. در گذشته هیچکس جوراب

بيا نداشته است است ، وحتى شاهنشاه نیز ، ساق پای خود را چنانکه امروزه هنوز مابین سربازان و سورچرها ، و پادوها (شاطران) ، دهاتیان و بسیاری از اشخاص عادی متداول است ، با يك قطعه پارچه كتانی (پاتابه ، هیچ پیچ) بپهنای شش انگشت و بدرازای سه یا چهار ذراع ، بمانند قنداق كودك می پوشانید. این پاپوش برای اهل كار بسیار راحت و بسیار مناسب میباشد. بر حسب فصول سال آنرا سبك و سنگین تهیه می کنند. ساق پا را مستور می سازد، و هنگامیکه خیس یا گل آلود باشد آنرا خشك می کنند، و یا در يك چشم بهم زدن تنظیف مینمایند. در موقع زمستان پارا نیز بمانند ساق در آن می پیچند؛ و در تابستان پا را برهنه در كفش می کنند.

كفش ايرانيان كفشهای ايرانيان گوناگون است: ولی همگی فاقد گوشه (۱-۲) و هرگز از پهلوی باز نمی باشد. همه را

از پاشنه نعل می کنند ، و پنجه تخت را بامیخهای ریزی مجهز مینمایند ، و یا گل میخهایی می زنند ، که مدتی مدید دوام کند. در تصاویر منضمه ، شكل كفشهای اشخاص عالی مقام را ملاحظه میفرمائید که بمانند پانتوفل (دم پایی ، راحتی) بانوان است ، تا هنگام ورود بمنزل بسهولت بتوان آنرا از پا در آورد ، چون كف اتاقها مفروش میباشد . این كفشها ساغری سبز و یا برنگهای دیگر است. تخت كفش که همیشه ساده است ، بمانند مقوائی نازك میباشد ، ولی از حیث استحکام بهترین چرم جهان است. فقط این قسم كفش دارای پاشنه میباشد ، تمام بقیه مسطح و هموار (بی پاشنه) است. رویه بعضی چرمین ، و برخی منسوج و پنبه ای میباشد ، که

بمانند جورابه‌های ما (اروپائیان) با میله بافته شده، ولی بسیار محکم‌تر است. این کفشها که پیای افزا را نشان معروف میباشد، بسیار مناسب و خوب است، و پای درتوی آن هرگز نمی‌چرخد، (بزرگ و گشاد نمی‌باشد) ولی نمیتوان بدون پاشنه کش آنرا پوشید، بهمین جهت مشاهده میفرمائید که فراشان همیشه یکی از آن که آهنین، یا شمشاد است، در کمر خویش دارند. این افراد با این کفشها بایک وضع حیرت انگیزی می‌خزند، و می‌روند. ناداران تخت کفش خویش را از پوست شتر تهیه میکنند، چون این چرم از دیگرها بسیار تردوام تر است؛ ولی نوعاً نرم میباشد، و بمانند اسفنجی رطوبت را جذب می‌کند، دهاتیان تخت پای افزا خود را از کهنه پاره، و قطعات کتان ریسیده و بافته و محکم آهن انداخته تهیه می‌کنند این تختها که يك شست ضخامت دارند، سبك و بسیار پر دوام است. این کفشها را پاپوش گیوه (۱)، یعنی پای افزا رزنده نامند.

کلاه ایرانی، که ایرانیان دلبند (دور بند؟ ۲) یعنی تاج قزلباش رشته‌ای که دور می‌گیرد نامند، و بهترین قسمت

پوشاک ایشان بشمار میرود، عبارت از يك قطعه چنان سنگینی است، که هرگز (قارئین اروپایی) باور نخواهند داشت که میتوان آنرا بسر گذاشت. بعضی بقدری بزرگ میباشد که مابین دوازده تا پانزده لیور (۳) وزن دارد. سبکترین این کلاهها نصف مقدار مزبور ثقل دارند. من در اوایل بزحمت میتوانستم این کلاه را بر سر خود بگذارم. در زیر سنگینی آن از پا درمی‌آمدم، و در

Papouch quive (۱)

Dulbend (۲)

(۳) Livre در حدود نیم کیلو است، و مقصود از کلاه مورد بحث

«تاج قزلباش» میباشد.

هر جایی که آزادی و امکان داشتم آنرا از سرخویش بر میداشتم؛ چون در ایران برداشتن کلاه چنان است که در اروپا کلاه گیس را از سرخویش دور کنند. این کلاهها را از کتان زمخت سفیدی تهیه میکنند که اساس طرح آن بشمار میرود، و از روی آن منسوج لطیف و گرانبهای ابریشمی، ویالبریشم زربفتی قرار میدهند. روحانیون معمولاً از روی کتان زمخت، آقا بانوی سفید بسیار نازکی می‌پيچند. این پارچه‌های دستار، در منتها الیه خود دارای يك قطعه منسوج گلداری پهنای شش یا هفت شست (۴) میباشند که هنگام بستن کلاه آنرا بمانند جیقه‌ای از میان دستار درمی‌آورند، چنانکه در تصویر مربوطه، نمونه آنرا مشاهده میفرمایند. اگرچه این کلاه چنان سنگین است، مع هذا از زیر دستار يك عرقچین کتانی كرك‌داری یا مرقع و منقشی، و گاهی ماهوت و پشمی هم بر سرخویش میگذرانند. بایستی معتقد بود که اقلیم ایران مقتضی آنست که سر را چنان پوشیده داشت؛ چون بطور کلی هیچ چیزی در هیچ جایی جز بایجاب ضرورت، و منطق متقن و محکم متداول نمی‌گردد. عادات ثابت و دائم هر گز مولود هوا و هوس نمی‌باشند. یقین است که محیط مبتکر آنها است؛ بعبارت روشنتر، علت تمام آنچه که از اطوار خلق‌های (مختلف) غریب مینماید، و حتی شاید در اخلاق - شان نیز چنین چیزهایی مشاهده شود، باقتضای محیط است، چنانکه از ملاحظه و مشاهده این حقیقت هر گز من غفلت نمی‌ورزم. بطور کلی در ایران سینه را بیشتر از پشت می‌پوشانند، ولی در هندوستان این عمل معکوس می‌باشد. در کشور اخیر پشت را مخصوصاً پس گردن بیشتر مستور می‌سازند.

جنس ملبوسات ایرانیان

جنس پارچه لباس ابریشمی و کتان است، پیراهن و تنبان ابریشمی میباشد. کلیجه و قبا را با کتان کلفت ساده‌ای آستر میدهند، و میان رویه و آستر پنبه میگذارند، تا بدین طریق بر حرارت یفزاید، آستر لباس بدانجهت ضخیم و ساده و مشبك است، که پنبه در آن خوب بخوابد و بهتر بچسبد.

رنگ منسوجات

در مشرق زمین، مخصوصاً ایران لباس سیاه بتن نمی‌کنند؛ این رنگ را نحس و شوم و زشت می‌شمارند، و شایسته پوشاك نمی‌دانند: سیاه را رنگ شیطانی خوانند. ایرانیان در هر سن و سالی منسوجات گوناگونی بی تفاوت بتن‌کنند، و هنگام گردش، یادرمیدانهای عمومی نظاره توده عظیم سخت رنگارنگ، ملبس بمنسوجات مزین بزر و زیور، و رنگهای روشن درخشان بسیار فرحبخش است.

ریش و آرایش صورت ایرانیان

غالب ایرانیان در زنج و تمام صورت ریش دارند، ولی کوتاه است، و پوست رانمی‌پوشاند؛ باستثنای روحانیون و اشخاص پرهیز کار ریش بلندی دارند (اللحیة حلیه). حدود موی صورت تا زنج است، و تمام زیرچانه را اصلاح میکنند. سپاهیان و سواران کهنسال را نیز بایستی مستثنی دانست، چون اینان فقط دو سیل بزرگ و درشت دارند، که حتی الامکان آنرا نمو میدهند تا بیالای گوش برسد، و بمانند قلابی در آنجا بند بشود. شاه عباس کبیر سیل را آرایش صورت می‌شمرد، و بر حسب بلندی و کوتاهی آن، بیشتر و کمتر حقوق میپرداخت. اما ریشهای بلندتر کان را ایرانیان سخت زشت

میشمارند ، و آنرا «جاروی خانه» می نامند. پوشاك كنونی ايرانيان بنظر می آید که عیناً همان است که کوروش برای آنان ترتیب داد، یعنی دستار و قباى بلند .

پوشاك بانوان ايراني لباس زنان از بسیاری جهات همانند پوشاك مردان است؛ تنبان همانطور تا بقوزك پامیرسد،

ولی ساقها بلندتر و تنگتر و ضخیمتر میباشد ، چون بانوان هرگز جوراب پیاى خویش نمی کنند . زنان بانیم چکمه‌ای (پوتین منسوج ، جوراب مانند) پای خود را میپوشانند، که تا چهار انگشت بالاتر از قوزك میرسد، و آن یا کاردستی است ، و یا اینکه از منسوجات بسیار گرانبهایی تهیه میگردد. پیراهن را که قميص (۱) خوانند، و کلمه شميز (۲) از آن آمده است، از جلو تا ناف باز میباشد. بالا پوشهای بانوان بلندتر از کلیچه‌های مردان است، چنانکه تقریباً تا پاشنه پا میرسد. کمر بندهای بانوان باریك است، و فقط يك شست پهنا دارد. سرخویش را کاه-لا میپوشانند ، و از روی آن (چارقدی) دارند که بشانه‌شان میرسد ، و گلو و سینه‌شانرا از جلو مستور میسازد. هنگامیکه میخواهند از خانه بیرون بیایند ، از روی همه ملبوسات حجاب بلند سفیدی (چادری) می پوشند، که از سر تا پا بدن و صورتشانرا مستور میکند ، بطور کلی جز مردمك ساده چیزی مرئی نمیگردد . عموماً زنان چهار حجاب دارند : دو تا در خانه بسر کنند ، و دو دیگر را هنگام خروج از منزل بر روی آنها بیفزایند. نخست روسری (۳) است

Camis (۱)

Chemise (۲)

Couvre-chef (۳)

که برای آرایش تا پشت بدن آویزان است، دوم (چارقد) است که از زیر ذقن میگذرد و سینه را میپوشاند. سوم حجاب سفیدی (چادر) است که تمام بدن را مستور می‌سازد، و چهارم بشکل دستمالی (روبند) است که بر روی صورت نهند، و مخصوص مساجد و معابد میباشد. این دستمال (روبند)، یا حجاب شبکه‌ای، همانند دستباف نیم‌دار، و یا توری در مقابل چشمان دارد که برای دیدن تعییبه شده است.

زنان ارمنی، برخلاف بانوان مسلمان، حتی در

منزل نیز، در صورتیکه شوهر کرده باشند، حجابی دارند که بینی را مستور می‌سازد. این پوشش برای آنست که خویشان و ندان بسیار نزدیک، و کشیشان

مقایسه پوشاک
بانوان ارمنی و
مسلمان

که مجاز بملاقات ایشان میباشد، فقط يك قسمت از صورت را مشاهده کنند؛ اما دختران تادهان صورت خویشان را مستور می‌سازند و این دلیل معکوسی دارد، یعنی تا اندازه‌ای مرئی باشند که زیبایی صورتشان نمودار گردد، و تعریفشان بر سر زبانها بیفتد.

حجاب زنان یکی از رسوم بسیار باستانی است که

حجاب

کتب تاریخی از آن صحبت میدارند؛ ولی مشکل

است تشخیص داد که بانوان آیا برای آزر و عفت، بمنظور افتخار و عزت بیخود، یا غرور و تکبر بحجاب میروند و یا اینکه بعلت رشك و حسد شوهران خود.

بانوان و نیز مردان ایرانی دستکش بردست نمیکند

دستکش

دستکش در مشرق زمین مفهومی ندارد.

آرایش زلف زنان ساده میباشد. همه گیسوان در

پشت سر و چندین بافته است، زیبایی این آرایش

آرایش بانوان ایرانی

در انبوهی زلفان و بلندی آنست که تا پیاشته پا می رسد و در صورت نقصان بافته های ابریشمی بر سر گیسوان تعبیه کنند تا بدین طریق بطول آنها بیفزایند . نوک بافته های زلف را با مروارید و یازینت آلات زرین و سیمین آرایش دهند .

سر زنان در منتهی الیه پیشانی بند (تیار-۱) که سه گوش هلالی قطع شده است ، با حجاب ، یا کلاهی مستور می گردد ؛ و این است که سر را می پوشانند ، و بوسیله نوار نازکی (۲) به پهنای يك شست ببالای پیشانی تعبیه شده است . این نوار نازك رنگارنگ ، لطیف و سبك می باشد . پیشانی-بند (تیار) قلابدزی میشود ، یا با جواهرات تزئین می گردد ، و البته اینها بر حسب مقتضیات اشخاص است . من عقیده دارم که در این کلاه همان تیار (تاج کیانی ۲۰-۳) باستانی یا نیمتاج ملکه های ایرانی است . فقط با نوان شوهر کرده آنها بر سر خویش می گذارند ، و نیمتاج معرف تحت تسلط بودن آنهاست . دوشیزگان بجای کلاه ، یا تیار ، کلاهک بی لبه ای بر سر دارند . اینان در منزل هرگز حجابی ندارند ، بلکه دورشته از بافته های گیسوان را نیز بر گونه های خویش نمایش می دهند . کلاهک دختران متشخصین بند مرواریدی دارند . در ایران دختران را فقط درشش یا هفت سالگی مستور سازند ، و قبل از سنین مزبور ، بعضی اوقات با پدران خویش از سرای بیرون می آیند ، چنانکه میتوان آنها را مشاهده کرد . من دختران زیبای حیرت انگیزی دیده ام . گلو و گردنشان دیده می-شود و زیباتر از ایشان هرگز نمی توان یافت . پوشاك ایرانی قد و قامت را

(۱) bandeau

(۲) bandelette

(۳) tiare

بلندتر از لباس های ما (اروپائیان) نمودار می سازد .

رنگ مو و آرایش صورت زنان
سیاهی موی در نزد ایرانیان، اعم از زلف و مژگان و ابرو و ریش بسیار مستحسن است. انبوه ترین و پر پشت ترین ابروان، بویژه اگر باهم در افتاده

باشند، زیباتر از همه شمرده میشوند. نسوان عرب دارای بهترین قسمی از اینگونه ابروان هستند. زنان ایرانی که مطلقاً فاقد چنین ابروی سیاهی میباشند، برای درشت و رنگین کردن ابروان متوسل بسیاهی میشوند . همچنین در قسمت پیشانی، اندکی بالاتر از ابرو (مابین دو ابرو) لکه سیاه، یا لوزی (خالی) می گذارند که کوچکتر از ناخن انگشت کوچک است ، و در چاه زنخدان نیز یک علامت بنفشی (خالی) می نهند؛ اما این هرگز نمی رود، چون بانوک بیشتر آنرا نقش میکنند . بانوان معمولاً دست و پای خود را باروغز نارنجی که حنا (۱) نامند، رنگین میکنند، این رنگ را از دانه یا برك کوبیده نیل بری (۲) فراهم می آورند، و چنانکه سابقاً تعریف کرده ام برای حفاظت پوست در مقابل حرارت هوا بکار می برند . توجه فرمائید که زنان کوچک قامت بیشتر از قد بلندان مستحسن است .

زینت آلات زنان ایرانی
زینت آلات بانوان ایرانی بسیار گوناگون است . جیقه جواهری بر سردارند و آنرا بر پیشانی بند (تبار) خویش تعیه میکنند، و در صورت فقدان کاکل

جواهر، دسته گل عادی بر سر خویش میزنند؛ مجموعه ای از گوهرهای گرانیها بر پیشانی بند (نیمتاج) خود تعلیق میکنند که بیالای ابروان می رسد؛ برشته

Hanna (۱)

Pastel (۲)

مرواریدی که از بالای گوشها گذشته زنجیر را دور میزند .
 زنان در ولایات مختلف حلقه‌ای بر پرۀ چپ بینی تعبیه می‌کنند که
 بمانند گوشواره آویزان است. این حلقه نازک میباشد و قطورتر از انگشت
 میابین و در قسمت پائین آن دو قطعه مروارید مدوری وجود دارد که
 یاقوت گردی مابین آندو تعبیه شده است. زنان برده (کنیزان)، مخصوصاً
 برده زاده، تقریباً همه‌شان از این حلقه‌ها بر دماغ خود دارند؛ و در بعضی
 از نواحی قطر دایره‌شان باندازه ای بزرگ میباشد که شست از آنها می‌گذرد
 ولی راصفهان زنان ایرانی الاصل هرگز حلقه‌ای بر بینی نمیکنند . در
 بیابان کرمان (۱) زنان کارهای زشت‌تری میکنند. بالای بینی را شکافته،
 حلقه‌ای از آن می‌گذرانند، و جواهراتی بر روی دایره تعبیه می‌کنند که
 يك قسمت از دماغشان را بکلی می‌پوشانند.

از اینگونه زینت آلات در شهر لار، مرکز ایالت لارستان و در هرمز
 می بسیار دیده‌ام . علاوه بر جواهراتی که بانوان ایرانی بر سر خویش
 دارند، بازوبند جواهری نیز بپهنای دوتا سه انگشت بر میچ دارند که
 بسهولت تمام در آن میچرخد. زنان متشخصین رشته مروارید هایی در
 بازوان خویش دارند . دوشیزگان معمولاً فقط يك دستبند زرینی، بزرگی
 يك بند نازک فلزی، بایك قطعه گوه‌ری در محل قفل، بمیچ خویش می‌بندند.
 بعضی نیز رشته زنجیری بمانند همین دستبند، در بازوی خود دارند، ولی
 این چندان متداول نمی‌باشد. گردن بندهای بانوان ایرانی رشته زنجیر
 زرین، یا مرواریدی است که بگردن خویش می‌آویزند و تا پائین سینه‌شان
 میریزند و عطردانی بقسمت سفالی آن تعبیه کرده اند . بعضی از این

عطر دانه‌ها پیرنای کف دست است؛ و معمولا از طلا می‌باشد، ولی بعضی مزین بجواهرات است؛ و همه شان مشبك، و مملو از معجون سیاه، بسیار لطیفی مرکب از مشك و منبر است و دارای نكهت بسیار گیرائی می‌باشد. در مشرق-زمین با عطریات می‌زیند و زنده می‌گردند، بجای اینکه بمانند ما، در مناطق سردسیر، از آن مشمئز بشوند. اما انگشتی، در هیچ جای دنیا، زنان بقدر بانوان ایرانی خاتم ندارند، بعبارت روشنتر تمام انگشتان ایشان پوشیده از انگشتی است.

پوشاك ایرانی بسیار ارزان تمام میشود. با وجود این كشوری وجود ندارد كه در آن بقدر این سرزمین شكوه و تجمل ملبوسات، اعم از مردان و

تجمل پوشاك ایرانیان

یازنان بیشتر و زیاده‌تر باشد. اما پوشاك مردان، شما اقلا باید پنجاه‌كو پرداخت كنید تا صاحب يك دستار (تاج‌قزلباش) آبرومند شوید. كلاه‌های اعلا هزار و دویست تا هزار و پانصد لیور ارزش دارند، و برای داشتن پوشاك آبرومند، بایستی سیصد تا چهارصد فرانك (طلا) برای يك دستار خرج كرد. درست است كه مدتی مدید آنرا می‌پوشند، ولی بایستی چند تا داشت كه مرتب عوض كرد و بعلاوه رسم چنانست كه در نوروز و جشن-عروسی خویشاوندان لباس كاملا نوبتن كنند. قبا‌های بسیار خوب را به-بیست و بیست و پنج اكو می‌توان خریداری كرد ولی بایستی همه روزه آنرا عوض كرد؛ چنانكه متشخصین دو روز پشت سرهم يك‌دست قبا را بتن نمی‌كنند، واگر قطره‌ای ولو هرچه باشد بروی آن بچكد، بعقیده ایشان دیگر این لباس خراب شده است: بایستی در همان لحظه يك قبا

نود دیگری بتن کرد. کمر بند نیز بسیار گران است: یکی زربفت می‌بندند که ازیست تا صد اکو قیمت دارد؛ و یکی دیگر از پشم شتر است که از روی نخستین می‌پیچند، و بافت آن بقدری نفیس و شایان توجه می‌باشد که تقریباً در همان حدود اولی تمام می‌شود؛ و اگر بخواهند سمور باشد، آن حساب دیگری دارد؛ چون يك کمر بند خز خوب و متناسب با تن آدمی اقلاً سه هزار فرانک قیمت دارد، و اگر اعلا باشد بهایش دو برابر است. فلان افسری (نوکر شاه) که فقط هزار و دویست تا هزار و پانصد لیور حقوق دارد، لباس نوی بتن می‌کند که بیشتر از مبلغ مزبور ارزش دارد.

این روح تجمل ایرانی بیشتر از هر علت دیگری
يك نظریه اجتماعی و فلسفی
 ایرانیان را بخاك فلاکت می‌نشانند، چون اگر چه
 پوشاکها بسیار پر دوام است، ولی بایستی ابتدا پول

گرافی برای آن بکنار گذاشت. مردان لشگری و کلیه افراد درباری شمشیر بر کمر خویش می‌بندند، و خنجری روی دارند؛ ولی روحانیون و اهل علم و ادب و قضات و بازرگانان و پیشه‌وران هرگز چنین چیزی در بر خود ندارند. شاهزاده خانمهایی که از دودمان شاهی می‌باشند، این امتیاز را دارند که میتوانند خنجر بر کمر خویش ببندند. در ایران شکوه و تجمل را هرگز سرزنش و مذمت نمی‌کنند، بلکه بالعکس بطور کلی دبدبه و وطن‌نه مورد تشویق هم قرار می‌گیرد و بیش از پیش رواج داده می‌شود؛ ایرانیان در این مورد ضرب المثلی دارند: قربت با لباس (۱). افتخار با

پوشاك است (۱) .

اثاث تالار

اینك بشرح اثاث اتاقها می پردازم ، که مخارج آن بسیار کمتر از مبیلهای مغرب زمین است. کف اتاقها را ابتدا بایک طبقه نمد ضخیمی مستور میسازند ، آنگاه از روی آن بر حسب وسعت تالار يك یاد و قطعه قالی می گسترند. درازای بعضی از این فرشها شصت پا (۲) است ، و دو نفر نمیتواند آنرا حمل بکند از روی قالی ، و در ادور تالار را در مقابل دیوار باتشکهای کوچکی (مخده یا مخدعهای) پهنای سه پاهمین میسازند ، این تشکچه ها رواندازی دارند که از حیث ضخامت کلفت تر از ماهوت اسپانی نیست و نخی و پنبه میباشد ، و با ابریشم سپید یا رنگین و یا رشته های زرین آراسته شده است ؛ معمولا در حدود يك پا یا اندکی بیشتر پوشش لبه انداخته است ؛ روی تشکچه باتکای دیوار تالار ناز باشهایی قرار داده اند ، که بدان تکیه کنند . در کنار این رو- اندازه های زیبا که بستر قدیمیان است ، تف دانه های سیمین بزرگی ، فاصله بفاصله گذاشته اند ، که بلعت ثقلت در جای خود خوب میخکوب شده اند . بعبارت روشن تر اینها (مخده ها) در حقیقت صندلی های مشرق زمین بشمار

(۱) در روم باستان پیشوایان اجتماع که در فکر سعادت واقعی جامعه بودند ، در مقابل روح تجمل اجتماع سخت بتلاش افتادند ، و برای جلوگیری از شکوه و دبدبه ، حتی بوضع قوانین اقدام کردند ، و از این فساد و تباهی عظیم اجتماعی که در نتیجه همچشمی و رقابت موجب تزلزل بنیان مادی و اقتصادی افراد و خانواده ها و بالاخره قاطبه مردم میگردد ، تا اندازه ای ممانعت بعمل آوردند. رجوع فرمایند به : تاریخ اعتلا و انحطاط روم. و روح القوانین از تصانیف مونتسکیو ، و تاریخ سقوط امپراطوری روم بقلم گیبون ، مورخ انگلیسی و تاریخ عمومی آلبرماله .

(۲) پا ۳۲۴۸۰ متر است.

میرود، و روی آن جلوس میکنند؛ و هنگامیکه یکبار تالاری را چنین مفروش و مجهز کردند، يك عمر دوام میکند؛ چون نازبالشها از مخمل خوب یا زربفت ضخیمی میباشد، و هرگز فرسوده نمیشود، چنانکه کسانی که در سرزمینهای ما (فرنگستان) منسوجات ایرانی را آزمایش کرده‌اند بحقیقت این مطلب پی برده‌اند؛ اگرچه آب و هوای اروپا بیشتر و خارج از قیاس نسبت محیط ایران موجب فساد و خرابی اشیاء است. غیر از اینها اثاث دیگری در تالارها و اتاق‌های ایرانی ایرانی گذارده نمی‌شود، هرگز آئینه (تمام‌قد) و میز بزرگ و کوچک وجود ندارد، میز غذا-خوری نیست؛ از تابلو و تمثال اثری مشاهده نمیشود. ایرانیان روی قالی راحت‌تر از صندلی‌های ما می‌نشینند، دست‌کم من چنان‌بدان خوی گرفته بودم که صندلی برایم بمثل آن راحت نبود، و هرگز روی کرسی نمیتشستم. درحقیقت تمام اسافل بدن انسانی در صندلی‌های ایرانی (مخده‌ها) قرین استراحت واقع میشود؛ و ساقهای پابمانند رانها آسوده‌است، در صورتیکه روی صندلی‌های ما (فرنگی) ساقها همچنان ایستاده‌است. همچنین هنگام زمستان، شیوه جلوس ایرانی بیشتر گرمابخش است؛ اما در مناطق و ممالک ما (در مغرب زمین) تقلید این سبک نشستن نامستحسن است، چون در نتیجه رطوبت آب و هوای ما، که به‌همه جا و همه چیز نافذ می‌باشد، موجب درد پا و ران (رماتیسم و سیاتیک) خواهد بود. در اصفهان و نقاط دیگر چندین بار من دستم را ب زیر نمد های زیر قالی که بدون تخته پوش بروی زمین گسترده شده است گذاردم، بفکر اینست که احساس رطوبتی خواهم کرد، ولی آنرا همیشه خشک یافتم، اما اگر ما بطرز

ایرانیان در اروپا روی زمین فرش بیاندازیم، در اکثر نواحی، در آخر سال پوسیده خواهیم یافت.

رختخواب‌های ایرانی بماندناث دیگر ساده است،
بستر و رختخواب
 و عبارتست از تشکی که بروی قالی اتاق پهن می-
ایرانیان
 کنند، و يك قطعه شمدی که بروی آن می اندازند،

و پوشش پنبه‌داری (لحاف) که جهت روان‌داختن است، و دو قطعه بالش نرم. تشک‌های خوب مخملی میباشد، و لحاف ابریشم زربفت، یا زربفت و سیم بافت و برنک‌های گوناگون است. صبحگاهان رختخواب را در میان يك قطعه چادر لطیف ابریشمی موجوداری نهند، و آنرا بصندوقخانه برند، بستر مشرق زمینان چنین است. باتخت خواب چهارپایی آشنا نمیشوند، و عادت دارند که هم‌چنان بروی زمین بخواب روند. خوبی آب و هوا آنان را از انواع و اقسام تختخواب‌هایی که در مناطق مرطوب ضروری بنظر میرسد، بی‌نیاز ساخته است.

از تکرار سعادت‌ی که نصیب این مردمان (مشرق-
مقایسه مشرق و مغرب
 زمینیان) در زندگی شده است، من هرگز خسته
 نمیشوم، اینان در يك محیطی که نسبت به اقلیم ما مستلزم ضروریات اندك است زندگی میکنند، چون نیازمندی‌های مادی سرچشمه زحماتی است که ما متحمل میشویم، و هم‌چنین مورث عیوبات و تمایلاتی است که ما داریم، فی الواقع خوشبختی بزرگی است که انسان در يك سرزمینی زندگانی کند، که احتیاجات آدمی اینقدر گوناگون و سخت و سنگین تمیباشد.

روشنایی منازل در وضع وسایل روشنایی منازل ایرانیان نیز دقت کرده‌ام، هرگز شمع بکار نمی‌بردند (۱)، بلکه چراغ-هایی می‌افروزند که در آن بجای روغن، پیه سفید خالص اعلائی، بمانند موم ریخته شده است، و هیچگونه بویی ندارد. بعضی اوقات شمع گچی نیز بکار می‌بردند و شمع‌های معطری هم روشن می‌کنند، که مومی و آغشته با روغن دارچین یا میخک، و یا دیگر مواد معطری است.

(۱) ابلیسی کو روز روشن شمع کافوری نهد... انوری، معلوم میشود بعد از ایلغار مغول و تیمور این رسم کهن برافتاده است. ولی چون بلافاصله مصنف متذکر میشود که شمع گچی (bougie) و شمع‌های عطری دیگری نیز بکار می‌بردند، معلوم میشود مقصود از (chandelles) شمع پیهی است، و یا شاید قندیل می‌باشد؛ ولی معیناً قندیل نیز پیش از مغول در ایران رواج بسزائی داشته است، نظامی گنجوی در مخزن الاسرار فرماید:

عدل تو قندیل شب افروز تست بمونس فردای تو امروز تست.

ولفت قندیل همان شاندل است؛ و هر دو از زبان لاتین آمده است.

فصل چهارم تجملات ایرانیان

خدم و حشم

تجملات ایرانیان از لحاظ نوکر بخصوص عظیم است.
درست است که در هندوستان خدم و حشم بیشتر از

ایران میباشد، ولی باید توجه داشت که ده خدمتکار در هند، ارزش سه نفر را در این کشور ندارد. رجال بزرگ دارای خدم و حشمی هستند که عیناً از دربار شاهنشاه تقلید شده است، و حتی خدمه دارای عناوین و القابی همانند خدمتگزاران سلطان میباشند. این مسئله موجب ویرانی خانواده‌ها گشته است، چون گروه نوکران تقریباً همه‌شان صاحب‌زن میباشند، و حقوقشان هر اندازه که زیاد باشد، تکافوی مخارج منزلشان را نمیکند، و بالتجربه ناگزیرند که ارباب خود را فریب دهند و بچاپند.

تجملات ایرانیان در پوشاک، وزینت آلات جواهر-

تجملات آرایش و
جواهرات ایرانیان

نشان، و آرایش زین و اوراق اسبان نیز سخت عظیم است. درباره ملبوسات و شکوه و جلال آن صحبت

کرده‌ام. اما جواهرات، مردان انگشتریهای جواهر بسیار، و تقریباً بقدر بانوان خود، در انگشتان خویش دارند، فقط در هر یکی پنج یا شش عدد، ولی فقط سه انگشت میانین انگشتری کنند.

انگشتری‌های مردان، بایک ماده بسیار لطیفی

یکی از خرافات
شگفت انگیز

روی نقره کار گذاشته شده است، رعایت این نکته برای آنستکه بتواند بدون اینکه خاتم را از

انگشت دریاورند، نماز گزارند، چون عقیده دارند که عبادت خداوند بازر و زیور و زینت زرین ناشایست است، و بایستی در مقابل مقام الوهیت خاضع و ناتوان بود، تا بتوان رحمت و عنایت خداوندی را برای خود فراهم آورد، و این توجیهی است که برای روش خود اظهار میدارند، و خیال میکنند، که بدین ترتیب هنگام نماز هیچ چیزی در پیش خویش ندارند، در صورتیکه جواهرات (که خیلی خیلی بیشتر از طلا قیمت دارد) در انگشتان خود دارند، و البته این یکی از خرافات نامعقول است. اما اشخاص عاقل که نمیتوانند باین قبیل توجیهات خود را راضی سازند، انگشتری‌ها و تمام زینت آلات خویش را هنگام عبادت بکنار میگذارند. زنان ایرانی بقدر مردان خرافاتی نیستند، چنانکه تمام انگشترهایشان زرین است.

علاوه بر انگشترهایی که مردان در انگشتان خویش

کیسه‌های جواهر
در سینه

دارند، اشخاص ثروتمند کیسه جواهرهایی که

تعدادش بالغ بر هفت یا هشت و یا بیشتر میباشد و

و بر رشته‌ای که از گردنشان آویخته، تعلیق شده، در سینه دارند؛ معمولا مهری و یک صره‌ای نیز بر رشته مزبور بند میکنند. تمام این دستگاه مابین کلیجه و قبا محفوظ میباشد، و هنگامیکه بخواهند بر

نوشته‌ای خاتم نهند، و یا باتماشای گوهرها بتفریح پردازند، و یا آنها را بدیگران نشان دهند، آنرا بیرون می‌آورند؛ ایرانیان بنمایش جواهرات خویش بسیار می‌بالند، همچنانکه چندین سال است زنان در کشور ما مهر و دیگر گوهرهای کوچک خویش را باساعت بر سینه خود می‌آورند.

تجملات اسلحه ایرانیان

ایرانیان علاوه بر تجملات مزبور، اسلحه خود را نیز با جواهر می‌آرایند، فی‌المثل خنجر و شمشیرشان مرصع و جواهر نشان است، البته این در صورت امکان است، و گرنه طلای مینا نشان می‌باشد، چنانکه بند شمشیر و حمایل نیز چنین است. ایرانیان خنجر را از کمر بند می‌گذارند، و بابتندی آنرا بدان تعبیه کنند؛ در محل گره، نشانه گرد جواهر نشانی است که گل خنجر مینامند.

جواهرات تاج قزلباش

ایرانیان در سر خویش، بر کلاه بی‌لبه صوفی خود نیز گوهرهایی نصب می‌کنند، و در روزهای اعیاد رسمی آنرا بر سر گذارند. بعضی از این کلاه‌ها مزین به پنج تا شش جیقه جواهر می‌باشد، چنانکه در تصاویر قبلی آنرا مشاهده فرموده‌اید. هیچکس جز شاهنشاه جیقه بر دستار خود نمی‌زند، فقط تازه دامادها از این قاعده کلی مستثنی می‌باشند، و می‌توانند در مدت جشن عروسی خود کلاه جیقه‌دار بر سر گذارند.

مقایسه نظریات ایرانیان و اروپائیان راجع به جواهرات

بعد از اینهمه صحبت از جواهرات، متذکر می‌شوم که ایرانیان بگوهرهای رنگین علاقه مخصوص دارند، و خیلی بیشتر از مغرب زمینیان آنرا می‌پسندند؛ این موضوع شاید نتیجه آنست که تیرگی

هوای ما مانع درخشش جواهر رنگین است، وبمانند ممالك گرمسیر و خشك، مثل ایران نمیتواند تلالو داشته باشد.

زین و یریق اسبان اشخاص متمکن سیمین، یازرین،
تجملات زین و یراق و یا جواهر نشان است. بعضی از افراد بجای زینت-

آلات زرین، زین و لگام مرکوب خویش را با دوکای طلا، آرایش می-
دهند، تا بدینطریق برای شکل ظاهری خرج بیخودی نکنند. زینها از
طرف جلو و عقب، مجهز بزر شمش و سنگین است، بالشتك زین بمثل
مال ما (اروپائیان) متصل بزین نیست، و بقدر چهارده تا شانزده شست (۱)
درعقب حاشیه دارد که بمانند غایشه کوچکی است، و قلابدوزی گشته،
و بعضی هم مزین بمروارید است. علاوه بر تجملات مذکور، ایرانیان
غایشه گرانبهائی برای اسبان خویش دارند، که هم برای نمایش است،
و هم جهت حفاظت حیوان در مقابل سرما؛ این زین پوشها خیلی بزرگتر
از غایشه ما است، و بیشتر از اطراف آویزان است.

عظمت تجمل ایرانیان در حرم سرایشان تجلی

تجمل حرم

میکند. مخارج اندرون نظر بکثرت تعداد زنان،

ریخت و پاشی که در راه عشق و محبت بعمل می آید، خیلی زیاد است.
ملبوسات گرانبها پشت سر هم خریداری میشود و تجدید میگردد عطریات
سیل وار بمصرف میرسد، چون بانوان در دریای ناز و نعمت و تجمل و تفنن
بیحد و حسابی پرورش یافته اند، سراپای وجودشان وقف اطوار تصنعی و
حیله گری میگردد، تا بدینطریق مقدمات لذت و شهوت را فراهم آورند،
بدون اینکه بمخارج این وسایل وقعی نهند.

تجملات دید و بازدید
و گردش و شکار

هنگامیکه یکی از متشخصین عازم دید و بازدید است، یکی دواسب تربیت شده و تندرو، که عنان هر یکی بدست نوکر سواری است، یدکی کشیده می شود. دو، سه، چهار نفر نوکر پیاده (پادو و شاطر)، یابیشتر و کمتر بر حسب تمکن و ثروت در جلو و کنار مرکوب وی میدوند، بعلاوه يك نفر سوار در عقب، بطری تنباکوی (کوزه قلیان) و یراحمل می کند، يك آدم دیگر بقچه قلابدوزی شده ای در دست دارد، که معمولا يك دست بالا پوش، يك عدد کلاه بی لبه (تاج قزلباش) در آنست؛ و یکی دیگر هم هست که کاری جز مشایعت مخدوم خویش کاری ندارد.

اگر این شخصیت قصد گردش (دریرون شهر) داشته باشد، (علاوه بر گروه مزبور) يك نفر سوار کار دیگر نیز همراه خویش دارد که حامل یخدان (۱) وی است، که عبارت از دو صندوق کوچک مکعب، محتوی چاشت سبکی است، و يك قطعه قالی نیز روی صندوقچه ها گذاشته شده است.

هنگام توقف ارباب در محلی، اعم از باغ و کنار آب، و یایک جای دیگر، فرش را پهن می کنند، و مشارالیه روی آن جلوس مینماید و مشغول دود کردن (قلیان کشیدن) میشود.

اگر این شخصیت به شکار برود، يك یا دو شخص سوار دیگر که قوشچی وی می باشند، شاهین در دست به هیأت مشایعین افزوده میشود؛ کیفیت حرکت متشخصین در ایران چنین است.

فصل پانزدهم

خوراك ايرانيان

پیش از بحث و فحص در کیفیت غذا و خوراك ايرانيان
يك تحقيق اقتصادي واجتماعي
 فكر ميكند خوانندگان مشتاق باشند كه بدانند ،
 بطور كلي نوشيدن و خوردن مردمان شرقي
 چگونه است .

ابتدا متذكر ميشوم كه خلقهای آسيا ، بسيار كم خوراك تر از مردمان
 اروپا ميباشند . ما (مغرب زمينيان) در مقام مقايسه با آنان (مشرقيان) در حكم
 گركان و جانوران درنده ای ميباشيم . اين حقيقت را نمي توانم معلول بردباري
 مطلق آنان بشمارم و بگويم كه اين خصيصة تقوى غالب بر اشتها و شكم
 است . علل اين امر بسي بزرگتر است ، نخست آنكه مردمان مشرق ساكن
 اقليمي هستند كه گرمتر از محيط ما است . دوم اينكه سرزمين آنها فاقد مواد
 خوار و بار موجود در ممالك ما ، هم از لحاظ كيفيت و هم از جهت تنوع و
 كميت است .

در درجه سوم، شرقیها بهیچوجه در صدد تحریک اشتهای خویش نیستند، و بمانند ماسخت سرگرم ورزشهای بدنی از قبیل گردش و سیاحت، رقص، گوی و چوگان، پینگ پونگ نمی باشند. شرقیان نسبت به غریبان در حکم گوشه نشینان و عزلت جویان بشمار می روند. دلیل چهارم، صرف مدام تنباکو و توتون است، و چنانکه معلوم است دود اشتها را از بین می برد، و شرقیها مدام چپق بردست دارند.

پنجم آنکه، شراب، و دیگر مسکرات قوی که محرک اشتها میباشد، برای آنان تحریم شده است. ششم، در صرف افیون و دیگر مشروبات سرد و مخدر (شراب کوکنار و غیره) افراط می کنند.

علل مزبور و موجبات مشابه دیگر باعث کم خوری شرقیان گردیده است. اغلب اوقات خسیصه تقوایی به اقوامی نسبت میدهند که در حقیقت جز معلول محیط چیزی دیگری نمی باشد.

ترکان، و ایرانیان، بطور کلی مردمان مسلمان آسیا تا اقصای هندوستان، تمام انواع و اقسام حیواناتی را که در مذهب اسلام مجاز و مشروع میباشد، می خورند، و از حیث خصوصیات خوراکی هیچگونه اختلافی که مولود وفور نعمت و یا تأثیرات خاص محیط باشد، در میان آنان مشاهده نمی شود. فی المثل ترکها (۱) که در یک سرزمین کم حرارت، و مناسب برای نباتات، سکونت دارند مع هذا بیشتر گوشت میخورند، و نیز معتاد با کل شوربا (۲) میباشد که عبارت از حبوبات و سبزی (و گوشت) است، و چنانکه ما اروپائیان شیفته خوراکهای خودمان هستیم اینها نیز

(۱) Turcs مقصود مصنف در سرتاسر تألیفات خود، از لغت ترك، و ترکان، ترکهای امپراطوری عثمانی آسیای صغیر است لاغیر.

(۲) Chiorbas

بدان اشتیاق و آفری دارند ؛ بالعکس ایرانیان که ساکن يك منطقه گرمتر، و کم نعمتی میباشند ، البته مقصودم بطور کلی است ، بسیار میوه میخورند، لبنیات مصرف میکنند ، و شیرینی میل میمایند .

اینکه گفتیم ، مردمان مشرق زمین هر گونه حیوان حلالی میخورند، مقصود حیواناتی است که این اقوام مجازند آنرا بخورند و اینکه گاهگاهی میخورند ، مسلم است که اینان به ماهی ، و گوشت شکار و گاو و گاو ساله اشتیاقی ندارند ، البته منظورم همیشه بطور کلی است . گوسفند ، بز و مرغ اغذیه عادی شرقیان و بخصوص منظور نظر ایرانیان است ؛ در ایران خوراکی مطلوب و مورد توجه داراییان و نداران ، از گوشت حیوانات اخیر الذکر تهیه میکردد .

ترکان روزانه سه نوبت غذا می خوردند که هر سه **مقایسه خوراکي** پخته و گرم است . ایرانیان فقط دو نوبت خوراکي **ایرانیان با ترکان** دارند ، چون در سیده دم جز یکی دو فنجان قهوه و قطعه نان کوچک چیز دیگری صرف نمی کنند . علت این اختلاف ، چنانکه مذکور داشته ام فقط ناشی از (آب و هوای) محیط است . سرما در ترکیه نافذ بر بدن ، و حرارت طبیعی موجب تحریک اشتها و مستلزم اغذیه بیشتر است ؛ بهمین جهت ترکان نیازمند خوراکیهای مقوی و بسیار فراوان می باشند ؛ علاوه بر اقتضای اقلیم ، ترکها بیشتر در جنب و جوش اند و اغلب به ورزشهای سنگین ، اعم از پیاده یاسواره ، میپردازند . اما ایرانیان چنین نیستند ، حرارت و خشکی آب و هوا جسم و جان آنان را کرخت و بی حس می کند ، و بدین طریق احتیاجات خوراکیشان اندک میشود .

ترکیبات غذای ایرانیان

متذکر شدم که ایرانیان دو نوبت غذا می‌خورند .

نخستین میوجات و لبنیات ، و تنقلات و شیرینی .

درسرتاسر سال خربزه ، وهشت ماه از سال انگور

دارند؛ پنیر، ماست ، خامه و مرباجات مدام بر سفره ایشان است. ترکیب

ناهار ایرانیان ، که در فاصله ساعت ده ودوازده صرف میشود ، معمولا

چنین است؛ البته ایام میهمانی مستثنی میباشد ودراین قبیل اوقات خوراك

گرم می‌خورند. شام عبارتست از شوربایی (آبگوشت) که با میوه جات و

سبزیجات تهیه میگردد و کباب که در تنور یا بخاری و یا بر سیخ پخته

میشود؛ و تخم مرغ و تره و سبزی و پلو (۱) که مطبوع ترین غذای ایرانیان

است و بالاخره نان روزانه .

اما طرز و ترتیب طبخ و تهیه اغذیه ایرانیان چندان

شایان تحسین نمیشد، چون بسیار ساده است .

راگو (۲)، بی آتیل (۳) سالاد ، گوشت نمکسود و

خصوصیات اغذیه ایرانیان

پرورده (۴) در سفره اینان مشاهده نمیشود . برای تحریک اشتها جز

اوراق لیمو ترش، و اندکی سبزی (ریحان، مرزه، ترخون) که برای هر نفری

یک خورده بایکی دو ترب سیاه میگذارند، چیز دیگری ندارند. ادویه و چاشنی

گوشت نیز خیلی خفیف است، فی المثل از فلفل کوبیده اصلا خبری نیست

فقط اندکی نمک میزنند و اندکی سیر و یا اصلا هیچ؛ خلاصه ابدأ از چیز-

Pilo (۱)

Ragouts (۲) (غذائی از گوشت و بقولات یا ماهی که در آب خورشاد و به دار

پخته شود)

Béatilles (۳) گوشت نازک و قیمه مانندی که در دلمه و غیره

ریخته میشود)

Les Viandes Sées, marinées (۴)

هائیکه در فرنگستان بی نهایت مطلوب و مرغوب است و برای تحریک اشتها با فراطمورد استفاده قرار میگیرد وجود ندارد. مدعی هستند که کوییده این چیز بد است؛ چنانکه ادویه را همچنان بحالت طبیعی بخوراك می ریزند، تا فقط عصاره آن داخل غذا شود و موادش که بقیده ایشان بسیار سنگین و صعب الهضم است مصرف نگردد.

اما طرز خوردن خوراك، ایرانیان تمام اغذیه سلیقه خوراك ایرانیان را دریك و هله صرف میکنند، حتی در هر سفره ساده و شایان شاهنشاه نیز این شیوه متداول است. در تمام تحسین است

مهمانیها، بدون توجه بزاد و بوم مدعوین (۱) صرف غذا فقط نیم ساعت طول میکشد. وحدت سلیقه و ذوق ایرانیان در سر خوان، بنظر من شایان تحسین است. فی المثل هر گز هیچیک از حضار، از کم و بیش بودن نمک گوشت، یا ترش و شیرین بودن خورش یا از لحاظ قلت و کثرت ادویه و یا خوب پخته نشدن و بسیار پخته شدن غذا شکایت نمی کنند. در سفره های ایرانی فلفل و نمک و روغن و سرکه مشاهده نمیشود، سلیقه همگان ساده و همگی همان چیزهایی را دوست دارند که دیگران می خواهند (۲). این شیوه زندگانی ایرانیان است. قضاوت در ترجیح و یا تقبیح این تغذیه ساده و قرین قناعت، نسبت بخوراك متنوع و مسرفانه اروپائیان با عقلا و دانشمندان است.

- (۱) یعنی اعم از اینکه میهمانان ایرانی باشند، یا بیگانه.
(۲) کز نفون نیز در کتاب کور و پدی (تربیت کوروش) از سادگی خوراك و کم خوری و قناعت ایرانیان با تمجید و تحسین صحبت میدارد، چنانکه غذای کوروش کبیر فقط نان ساده و خورشش جز بولاغ اوتی (شاه تره) چیز دیگری نبوده است.

مسیحیان مشرق زمین که مابین ترکان و ایرانیان
شیوه خوراک پراکنده اند عیناً بمانند آنان زندگی نمی کنند؛
مسیحیان مشرق زمین چون اغلب اینان خوش خورند و برای گوشت شکار،
 ماهی، راگو، گوشت سیاه (نمکسود)، شراب یا عرق که با فراط مصرف می
 کنند، اشتهای وافری دارند. مسیحیان مشرق یا بعلت روزه داری های
 سخت و صعب و متمادی و معتاد خودچنین حریص بغذا و شکمومیشوند و
 یا اینکه در نتیجه اقامت ممتد در فرنگستان با خوردن خوراکی ها و
 خورشهای (اروپائی) چنان خوشخور میگردند.

در هندوستان، تا چین و ژاپن، اعم از مناطق بری
تأثیر آئین و مذهب و بحری، مذهب مردمان را همچنانکه در آئین و
در شیوه غذا معتقدات روحانی تجزیه کرده، در طرز و شیوه
 تغذیه نیز از یکدیگر جدا ساخته است؛ چنانکه غیر مسلمانان (۱)، بطور
 کلی، هر گز چیزی نمی خورند که محتوی حیات، یا دارای انگیزه و ماهیه ای
 باشد (۲).

البته مقصود من، بطور کلی است، و گرنه بعضی از قبایل، یا طوایف (۳) که
 بر تالیها آنرا آکاست - خوانندش - [۴] بنوعی گوشت خوردن مجاز میباشند.
 اما مسلمانان هندوستان گوشت مصرف می کنند ولی بسی کمتر از نقاط دیگر،
 و این موضوع چنانکه متذکر گشتم، ناشی از کیفیت محیط است. بز و
 مرغ و ماکیان گوشت خوراکی معمولی هندیان مسلمان میباشد، چون

(۱) Les gentils (هندو)

(۲) البته قارئین وقوف دارند، که این روش نتیجه تعلیمات بودا است.

(۳) sectes

(۴) Castes

گوشت این حیوانات کمتر مولد خون است، و سهل الهضم است. سبزیجات، حبوبات، ریشه‌های نباتی، و رستنیهای دیگر غذای متداول آنان می‌باشد. خامی این خوراکیها را با آمیختن کره مرتفع می‌سازند، و آنرا عیناً بمانند غیر مسلمانان بهر چه چیز می‌زنند؛ و زنده‌ترین جوهر حیات را از آن کسب می‌کنند. هندوستان من حیث المجموع، بقطع و یقین یکی از ممالك بسیار حاصلخیز جهان است؛ اغنام و مواشی، غلات و حبوبات، کره و روغن در این سرزمین بسیار فراوان، ولی نخجیر و شکار، ماهی و میوه کمیاب و نادر است.

برنج متداول ترین و مطبوع‌ترین خوراك تمام

آسیا است، و در سرتاسر مشرق زمین بدست

می‌آید؛ چون سبک و سرد است، لذا آنرا بنان

برنج مطلوب‌ترین
و مطبوع‌ترین خوراك
آسیائیان است

ترجیح می‌دهند، و حتی در مناطق جنوبی‌تر بجای

نان مصرف می‌گردد، چنانکه در این نواحی یگانه غذا و تنها خوراك

بسیاری از مردم برنج است و بس (۱). برنج برای بیماران نیز خوب می‌باشد.

ماتیول (۲) و دیگر دانشمندان علوم طبیعی اروپای ما، خصوصیات این

دانه را که من برشمردم، قبول و تصدیق دارند. پخت و پز برنج بسیار

متنوع و گوناگون است، ولی من همه آنها را در سه قسمت خلاصه می‌کنم:

نخست طبخ برنج در آب است بدون هیچگونه چاشنی، که آنرا برای

(۱) در خود ایران، مخصوصاً در مناطق جنوبی بحر خزر یعنی گیلان و

مازندران، غذای اکثریت اهالی مطلقاً برنج است، و حتی حکایت می‌کنند که،

بچه‌های اوس برای نیل بمقصود اولیای خود را بخوردن نان، یعنی «انتحار» تهدید

می‌کنند. البته این اغراق است، ولی دال بر کثرت مصرف و حتی مطلقیت برنج

در غذای عامه است.

(۲) Matthiole

خوراك بیماران بحالت حریره (فرنی) آورند ، ویا اینکه خشك می پزند (کنه مینمایند) . واشخاص سالم وعادی بجای نان مصرف میکنند. طرز طبخ ثانوی آنست که باترکیب سبزیجات، یالبنیات ، ویا گوشت شوربایی (خورشتی) از آن درست میکنند. سوم آنکه، از برنج پلو و کشیری (۱) می پزند که مطبوع ترین خوراکی های مردان مشرق زمین است؛ پایین تر طرز طبخ پلو و شوربا های (خورشتهای) برنجی را بیان خواهم کرد ؛ در این سطور فقط بشرح ترتیب طبخ طرز نخستین ، و کیفیت تهیه آن در مناطق مختلف هندوستان میپردازم ، چون در سرزمین هند این شیوه بسیار متداول است .

مقدمه متذکر میشوم که برنج آسیا، بنسبت جنوبی تر
خصوصیات خوراك هندوستان
 بودن مناطق کشت و کار، نرم تر و آسانتر است. در هندوستان، حتی در نقاطیکه دانه برنج سخت است،

يك جوش برای پختن آن کافی میباشد. ابتدا برنج را خوب می شویند ، بادست مالش میدهند ، و بحرکت درمی آورند ، آنگاه دردیکی بروی آتش می گذارند ، که فی الفور پخته میشود ؛ و حتی در بسیاری از نقاط هندوستان برای طبخ آن احتیاج بآب نیست ، فقط يك پارچه سفیدخیسی زیر سرپوش ديك می نهند و تمام میشود . در هندوستان دیده ام که در خیزران نیز خوراك برنج تهیه میکنند؛ این نبات عبارت از نی قطور معجوف سختی میباشد که در هندوستان بیار می آید، و قطر بعضی از آن بضاعت ساق پای انسان است . خیزران دارای يك پوسته داخلی است که سخت تر و مستحکم تر از چوب عادی می باشد ؛ هنگامیکه آتش به پوسته مزبور میرسد ، نی هندی نیم سوخته را از روی اجاق بر میدارند

و برنج را که خوب پخته است از آن بیرون می آورند. مقصودم از ذکر این خصوصیات جزئی آنست که، در اروپا برنج ایتالیا چنان سخت می باشد که بایستی برای طبخ آن مبلغی زحمت کشید.

هنگام تفحص و تحقیق در علت اختلاف مدت پخت تأثیرات آب در کیفیت موجودات برنج از نوع واحد در مناطق مختلف، من باین نکته برخورددم که طبیعت آب نیز در طبخ برنج تأثیر بسزائی دارد، چنانکه برخی بیشتر از بعضی در دانه ها نفوذ میکند، و حلال تر است، بالنتیجه در حین پخت برنج را نرم تر و آسان پز میکند، در صورتیکه بالعکس آبهای وجود دارد که موجب سختی محسوس دانه ها میگردد. علت این امر را من خوب درک نمی کنم (۱)، مع هذا از آن دست بردار نیستم. تجربه نشان میدهد که در این مناطق و ممالک، آب چقدرها در زیبایی رنگ آمیزی منسوجات و چینی آلات تأثیر مثبت دارد (۲). بطریق متعرضه در این مورد متذکر میشوم که زیباترین قماشهای منقش هندی، در ساحل کوروماندیل (۳) تنهه میگردد، ولی در نظر متخصصین راجع به مصنوعات نقاط مختلف این ناحیه مخصوصاً از لحاظ طراوت، اختلاف محسوسی مشهود است؛ این نکته را فقط مولود خاصیت آبهای میدانند که منسوجات مزبور در آن رنگ آمیزی میشود، و آب هر ناحیه

- (۱) علی الظاهر مواد شیمیائی و ترکیبات معدنی و میکائیکی موجب تنوع آبها و بالنتیجه مورث اختلاف تأثیرات مثبت و منفی در آنها است.
(۲) در اغلب نقاط آذربایجان انواع و اقسام قالی بافته میشود، ولی با وجود اینکه رنگ و پشم و بافنده آن یکی است، مع هذا باهم اختلاف دارند، چنانکه فرشهای هریس از زیباترین منسوجات قالی آذربایجان شمرده می-شوند، متخصصین فرش اظهار میدارند که این نتیجه خوبی «آب» آن ناحیه است.
(۳) la côte coromandel

بر حسب احتوای کم و بیش گل ولای، یا شوری، و یا داشتن ابخره دودی (مواد معدنی) نمایش رنگها را تیره و یاروشن میسازد، روغن الوان را نمودار، و جلای آنرا چنانکه نقاش ترسیم کرده محافظت میکند، همین نکته را در مورد چینی آلات نیز تأکید میکنند و استدلال دارند که کیفیات گوناگون این ابزار مولود خصوصیات آب، و جلای زیبای این خاک گرانها منوط و مربوط بآن است، که جز در مناطق معدودی از چین و ژاپن بدست نمی آید. در این مورد موضوع بسیار شایان توجهی برایم حکایت کردند. توضیح آنکه چینی آلات را در بلادیکه خاک چینی استخراج میشود، نمی سازند، بلکه در نقاط واجد آب مخصوصی که روشنی و جلای نقاشی ظروف را پدیدار میسازد، تهیه میکنند، بطوریکه تهیه خاک چینی در یک منطقه امپراطوری، و ساختمان و رنگ آمیزی آن در منطقه دیگری، انجام می یابد. حکایت می کنند که در سرتاسر ژاپن فقط یک ناحیه موجود است که در آنجا پختن چینی آلات مجاز می باشد؛ و برای اینکه کارخانه مزبور خراب نشود؛ فقط در حضور قاضی القضاات میتوانند کوره ها را روشن و باز کنند و چینی آلات بپزند.

اما برنج آب پز خشک (کته) را در بشقابی بشکل طرز و ترتیب خوردن برنج در هندوستان قطعاً کوچک نان، بمانند شیرینی قنادی صرف میکنند. افراد عادی در بشقاب های گرد بزرگی بادست میخورند. هنگامی برنج خوب پخته میشود که، باوجود اینکه خشک باشد، در دهان حل گردد. و دانه دانه باشد؛ بطوریکه هیچ دانه ای خرد و خمیر نشود؛ و موقع خوردن انگشتان هرگز کثیف نگردد.

چنانکه متذکر شدیم درممالك و مناطق جنوبی هندوستان و در میان تمام اروپائیان هندی شده (۱) در قلعه سن-ژورژ، در باواریا، و مخصوصاً در گوآ، برنج را بجای نان خشک مصرف میکنند.

چگونه اروپایی آسیایی میگردد، نظریات فلسفی و اجتماعی شاردن

در طی مدت مدیدی که در مشرق زمین اقامت کرده‌ام، برایم محقق شده است که هر اندازه (خارجیان) با آب و هوای محیط (آسیا) معتاد می‌گردند، بابرنج نیز خوی میگیرند، و از نان بیزار میشوند. برنج فی-الحقیقه يك غذای بسیار لذیذ و بسیار سالمی است. سبک، مفرح، خوش طعم، بسیار سهل الهضم و سهل التناول میباشد.

محصول خون خوراك برنج کم و مدفوعش کمتر است، و مولد هیچگونه ابخره ای نمیشد. تمام این خصوصیات در اقالیم گرم و سنگین، از قبیل هندوستان مزایای شایان توجیهی بشمار میرود، ولی محیط اروپا و نقاط مشابه دیگر مستلزم اغذیه قوی و تند و عصاره دار میباشد؛ این نکته را من مرتب تکرار میکنم و از تذکر مجدد آن هرگز فرو نمی مانم. چون بعقیده من، با مطالعه دقیق اختلاف محیط و اقلیم، میتوان با سرار و رموز حیات بشری، کیفیت البسه و پوشاك، خصوصیات منازل و مساکن مردمان گوناگون جهان چنانکه باید و شاید پی برد؛ و نیز بکشف علل و موجبات پیدایش آداب و عادات، علوم و فنون، صنایع و حرف، و حتی مذاهب و ادیان غیر آسمانی کامیاب گشت.

آنچه که در خوراك برنج بنظر من بیشتر شایان توجه است، خصوصیت اعتدال و طبیعت مصفی خون آن است. برای غذای بیماران تب دار، و

بهترین غذای بیماران برنج است

بسیاری از مرضای گوناگون دیگر برنج را می‌کوبند، آنگاه آنرا با آب بسیار می‌پزند، چنانکه یک قسم حریره (فرنی) کمایش مایعی، بطور مطلوب بدست می‌آید. پس از حصول بهبودی، شکر و شیربادام، و اندکی دارچین در این حریره داخل میکنند، و بدین طریق یک خوراکی بسیار لذیذ و مقوی بدست می‌آید.

ارزاتر و سهلتر از غذای برنج خوراکی وجود ندارد. هنگامی که من خسته و فرسوده، و یا ناراحت بودم، یک کاسه از حریره مزبور در شام صرف می‌کردم، و همیشه نتیجه مثبت می‌گرفتم و خوش و خوب میشدم.

در هندوستان نوعی برنج پیدا میشود که بر تغالیه‌ها

خیلی آنرا دوست میدارند. و برنج معطرش می-
خوانند. دانه‌های این قسم از برنج غالباً در پوسته
و ترکیه

دارای یکی دو خط سرخ ریز است، و نسبت به برنج

عادی بسیار معطر و خوشبو میباشد، ولی بوی خوش و دلکش آن فقط در همین خطوط است و بس. از این نوع برنج، مقداری کوبیده، و مبلغی در خوشه، مز با خود باروفا آورده بودم، ولی هم‌این و هم آن، عطر مطبوع خود را از دست داده بودند.

ایرانیان این برنج را برنج خوشبو، یا عالی (صدری و دم‌سیاه) می-نامند. برنج هندوستان تقریباً نصف بنصف کوچکتر از محصولات ایران و ترکیه است؛ ولی بقدر برنج‌های این دو کشور بالا نمی-آید و نرم نمی‌گردد؛ و فی الجمله خیلی کمتر ملین است. اما بهای برنج هند، در بنگال و ساحل مالابار، که از نقاط بسیار برنج‌خیز است، هر-لیوری در حدود دولیارد ارزش دارد. در سورت، که در انتهای دیگر

برنج معطر و مقایسه
برنج‌های هندو ایران
و ترکیه

هندوستان واقع شده است، عالی ترین نوع برنج لیوریك سو است، وقسم عادی هشت دینار میباشد.

متذکر میشوم که خوبی جنس برنج با رنگ و بو
تشخیص داده نمیشود. فقط درطبخ کیفیت حقیقی
آن معلوم میگردد، چنانکه پخت و نشکستن دانه،
خصوصیات برنج عالی

وبالا آمدن آن از وجوه عمده امتیازشمرده میشود. برنج تازه نسبت بکهنه کمتر مورد اعتنا است، چون هرگز بالا نمی آید؛ اما نباید برنج را مدت مدیدی نگهداشت، چون بعد از چهار سال عطر خود را از دست میدهد.

نان گندم درشت، مورد مصرف تقریباً سرتاسر
نان و خصوصیات آن آسیا است. من سه بار، از مناطق مختلف ترکیه
در ایران، و آسیا و آفریقا (امپراطوری عثمانی) عبور کرده ام، و در همه جا،
وامریکا

دیده ام که نان میخورند؛ البته نواحی ساحلی
دریای سیاه را ازماره- متوئید (۱- آرف ۲) تا گرجستان جزو ترکیه محسوب
نمیدارم، در این نواحی نوعی ارزن مصرف میشود، و برنج و گندم بسیار اندک
است؛ چون ترکان مالک مناطق مزبور نیستند، و فقط بگرفتن باج، و غارت
گاه و بیگاه ساکنین آن اکتفا میورزند، تا راحت تر در تبعیت خود نگه
دارند. در ایران مناطق مختلفی وجود دارد که مصرف نان در آن
بسیار کم است، و این یا معلول فراوانی برنج است، مانند ساحل دریای
کاسپین (قزوین، خزر)، و یا نتیجه قحطی و نایابی گندم، مانند سواحل
اقیانوس (هند، دریای عمان، سواحل خلیج فارس)؛ مع هذا که در سرتاسر

نواحی امپراطوری ایران نان پیدا میشود. در سرتاسر هندوستان نیز نان بدست می آید، ولی مصرف آن در این سرزمین، بسی کمتر از ایران و ترکیه است، و گندم یا خود می روید، و یا اینکه از ممالک همسایه وارد میشود؛ ولی نسبت به محصول برنج بی نهایت اندک است، چون در مناطق حاره که هوا سنگین است، برنج بیشتر مطلوب و قرین سلامت میباشد. در جزایر اقیانوس شرقی (۱- اقیانوس هند)، و مناطق بری مجاور خط استوا، بطوریکه من میدانم، هرگز گندم بار نمی آید. ماداگاسکار نیز که در این سوی منطقه حاره گسترده شده است، همچنان فاقد گندم است. در این مناطق گندم بحالت گیاه می روید، و خوشه نمی بندد، و پیش از آنکه برسد و دانه شود، در مقابل شدت حرارت میسوزد و نابود میگردد. گندم مورد احتیاج نواحی مزبور و مناطق قحطی زده از طریق تجارت تامین میشود. از سورت به جاوه و سوماترا، و سرزمینهای بسیاری دیگر حمل میگردد. هلندیان نیز از این محل گندم مورد نیاز باتاویا را تهیه میکنند. در آفریقا هم، باستانی نقاطی که کلنی های اروپایی سکونت دارند، گندم اندک بدست می آید، و بطور کلی در میان مدارات رأس السرطان و رأس البجدی کم است^۱

سکنه سرزمینهای وسیع و بزرگ جزایرن و گروهی جز برنج، و گروه دیگر غیر از خرما، وعده ای جز ریشه نشاسته ای فریون (۲) چنانکه در امریکا متداول است، مأکول دیگری ندارند. در مداغۀ امیدنیک، در نتیجه زحمات هلندیان گندم درشت بسیار جوبی بدست می آید. اما بومیان محل بعلت تنبلی و کراحت از کار هرگز گندم نمی کارند، این مردمان که هوتن هوت (۳) نام دارند، کثیف ترین، بی غیرت ترین، خشن ترین

«وحشیان» میباشند، که من در تمام ادوار سیاحت خود دیده‌ام. فی الجمله مسلمانان، و کفار (اقوام غیر مسلمان) بطور کلی بنان خود خمیرمایه نمی‌زنند، و در مذهبشان این امر ممنوع شمرده شده است.

اما طرز و تهیه نان در هندوستان؛ در این مقوله ابتدا
طرز و تهیه نان در هندوستان
 طریق پخت کفار (هندیان غیر مسلمان) را شرح میدهم

که بسیار ساده است؛ چنانکه نان تازه می‌پزند، و حتی در حین لزوم بتیه آن می‌پردازند. بعد از اینکه مطابق احکام مذهبی خود بدن خود را کاملاً شستند، آرد را در يك تشت فلزی یا چوبی می‌ریزند، سپس آنرا خمیر کرده می‌پوشانند آنگاه در میان سه قطعه سنگ اندکی آتش افروخته، صفحه آهنین روی آن می‌گذارند؛ این صفحه (ساج) همانند سکه پانزده سویی نازک، و گرد است، و قطرش بر حسب مقدار (بزرگی) نان لازم، يك پا (۱) یا کمابیش است (۲) و بیشتر از شانزده تاهیه جده شست (۳) از زمین (آتش) ارتفاع (فاصله) ندارد. هنگامیکه صفحه فلزی داغ شد، و فی الفور هم گرم میشود، از خمیر برداشته، آنرا ورقه ورقه (لواش) می‌کنند، وضخامت این اوراق تقریباً همانند خود صفحه و بهمان بزرگی است، و سپس ورقه را روی صفحه پهن میکنند، در فاصله مدتی که يك قطعه خمیر دیگر آماده می‌شود، اولی می‌پزد و بعد از اینکه پخته شد آنرا بر میدارند و رو به آتش بسنگهای ثلاثه مذکور تکیه میدهند، تا کاملاً بپزد. یک نفر در مدتی کمتر از يك ساعت، نان لازم برای دوازده

(۱) پا ۳۲۴۸ ر. متر است.

(۲) مقصود تهیه نان لراش «ساج» است. صفحه مذکور را در زبان ترکی آذری ساج نامند، و در بعضی نقاط آذربایجان نیز همین شیوه متداول است.

(۳) شست یکدوازدهم پا، و معادل ۰.۲۷ متر است.

نفر را خمیر می کند و می پزد؛ فی المثل هنگامیکه قطعه خمیری برای انداختن بر سطح صفحه آماده است، یکی دیگر روی آن در حال پختن است، و یکی هم در مقابل آتش می باشد، و قس علیهذا، بطوریکه سرعت و سهولت و بدون اسباب و ابزار مفصل چنانکه مشاهده می شود، تهیه می گردد. نان عادی هندیان بشرح مذکور است، و روی آن همیشه دانه های تندی (فی المثل خشخاش) می باشند، یا اینکه هی نک (۱) هندی می ماند که اقوزه (۲) است، و در نظر ایشان بسیار مطلوب و مطبوع بشمار می رود. نروتمندان هندوستان جز نان شیرینی کمره مالیده و شکر پاشیده چیز دیگری نمی خورند.

در هیچیک از کشورهای آسیائی، که من اقامت
مشك و عنبر اشهب داشته ام هرگز ندیده ام که مشك، یا عنبر اشهب در غذای عادی داخل کنند. ترکان در شرابهای عالی خود، بویژه در شربتی که سلطانی (۳) یعنی شاهانه می نامند، از این مواد میریزند. ایرانیان نه بمشربات و نه بماکولات خود، هرگز مشك و عنبر نمی زنند، ولی در بسیاری از مر باجات گوناگون، و در ترکیب تنقلات خویش خیلی از آن استفاده می کنند؛ بعضی از اینها فقط برای تقویت است، ولی برخی دیگر مخصوص تحریک نفسانی می باشد، و رجال و بزرگان معمولاً پیش از غذا و بعد از غذا، مخصوصاً در اوقات دید و بازدید اینهارا میل می کنند، و بدین طریق بهجت و مسرت می یابند. من مشاهده کرده ام که ایرانیان چگونه و چقدر در معجونهای معطر (۴)

Hing (۱)

Assafoetida (۲)

Sultani (۳)

Pâtes de Senteurs (۴)



طرز جلوس ایرانیان

خویش مشك و عنبر بكار میبرند؛ بانوان عطر دانه‌های بزرگ پهنی بروی سینه خویش دارند؛ که بازنجیر زرین، یا گوهرهای گرانبهایی، البته بر حسب تمکن، بگردنشان تعلیق شده است. این عطر دانه‌ها معمولاً محتوی نزدیک به سه اونس (۴) معجون عطری میباشد؛ چون دارای ثقلت بسیار است. بانوان ایرانی در استعمال عطریات بسیار افراط می‌کنند.

در هندوستان بعلت شدت حرارت مشك و عنبر بسی کمتر در خوراکی‌های خود بكار می‌برند؛ ولی مردان و زنان، بمانند جاهای دیگر، وحتى بیشتر، در استعمال آن اسراف روا میدارند؛ چون جسم آدمی در این سرزمین ضعیف‌تر از مناطق سردسیر است، و نیازمند تقویت بیشتر در حصول لذات نفسانی است.

بخاطر دارم که بسال هزار و ششصد و هفتاد و نه

در مجالسی عروسی میلادی در مجلس جشن عروسی سه شاهزاده خانم سلطان گلکنده هندوستان

گلکنده، حضور داشتم، و پادشاه کشور که جز این سه

دختر فرزندی نداشت، و هر سه را در یک روز بشوهر

میداد؛ بدستور وی در این محفل برای تمام مدعوین بمجلس جشن، هنگام ورود عطریات میدادند. برای مهمانانیکه کتان سفیدی بر تن داشتند، روی لباسشان عطر می‌پاشیدند؛ ولی کسانی که پوشاك رنگین (حریر و دیبا) پوشیده بودند، عطر بدستشان داده میشد، تا لباسشان خراب نشود، و پذیرایی بدین طریق ادامه داشت. يك شیشه گلاب، بزرگی تقریباً يك هفتم (پیمانه) بروی بدن می‌پاشیدند، و نیز شیشه بزرگتر دیگری، مملو از آب زعفران میریختند، بطوریکه لباس چهاردامن بلند ایشان رنگین

می گشت ؛ آنگاه بیازوان و بدن مایع معطر لابدانوم (۱) و عنبر اشهب می مالیدند ، ورشته یاسمن درشتی بر گردن واردین می آویختند. مرا نیز در مجالس خانواده های بزرگ این کشور، و نقاط دیگر، بهمین منوال با عطریات (حتی زعفران) معطر ساختند .

این ظرافت و ابهت (داشتن عطر دانه های مملو
داستان سخاوت
از مشك و عنبر) در میان بانوان متمکن و
خواهر شاه عباس ثانی

مجلل يك رسم عمومی است . در ایران ، و در هندوستان شربت را بشکل مایع و آب نگه میدارند ، چون در غیر این صورت در نتیجه شدت حرارت هوا ، سخت و صلب می شود ، و بمانند سنك جامد می گردد. اما در ترکیه ، شربت را بمانند شکر خام ، بشکل گرد نگه میدارند. شربت اسکندریه که درسر تا سر این امپراطوری عظیم بسیار مطلوب و مطبوع بشمار میرود ، و از این باده با کثافت و اطراف کشور صدور می یابد ، تقریباً بکلی بشکل گرد است. آنرا در ظروف و جعبه ها حفاظت میکنند ؛ و هنگام مصرف ، باندازه يك قاشق از آن يك جام بزرگ آب می ریزند. گرد شربت خود بخود ، بدون اینکه بهم زده شود ، چنانکه در مورد شربتهای ما معمول است ، با آب ترکیب و مخلوط میشود ، و افشرد بسیار گوارایی بدست می آید. درسر تا سر مشرق زمین ، شربت را بمانند نی شکر نیز تهیه میکنند. در ایران ، نانهایی با ترکیب شربت نی شکری ، دیده ام که بسیار سبك بودند ، چنانکه فقط دوازده اونس وزن داشتند ، در صورتیکه از حیث قطر بزرگی نان قندی هشت لیوری بودند. خواهر شاهنشاه فقید شاه عباس ثانی ، و عمه سلیمان سوم ، شاهنشاه کنونی ، شاهزاده خانم بسیار

کریم النفسی که مدت چهار سال من با وی کارهای زیادی داشته‌ام، چنانکه در جای دیگر اینموضوع را متذکر گشته‌ام، گاه و بیگاه خوانچه‌های تنقلات برایم ارسال میداشت، و همیشه شربت‌های نی شکری نیز در آن میان بود، که فوق‌العاده عالی و مطبوع و بمانند شیرینی‌ها خوب و خوشمزه بود.

ضمناً متذکر میشوم که در ایران، در ترکیه و در **شکر را در خانه‌ها،** هندوستان متشخصین و متعینین شکر (قند) را بمانند خودشان تهیه میکنند تنقلات و شربت، خودشان در خانه خویش تهیه میکنند. شربت‌ها را معمولاً با آلبالو، سرکه عصاره انار، و مخصوصاً با آب لیمو تهیه میکنند. از کلمه سوربه (۱) در مشرق زمین، شربت (۲) یا مشروب مرکب را قصد کنند.

مردمان مشرق زمین يك قسم شربت معمولی **شربت تحريك اشتها و رفع عطش** دیگری هم دارند؛ و آن بدینطریق است که اندکی قند (شکر) یا کمی نمک را، با آب لیمو، یا آب انار، یا عصاره سیرویا پیاز در آب حل و مخلوط میکنند. این قسم شربت را ترشی (۳) نامند، که بمعنی لب ترش است. همیشه در سفره در کاسه‌های بزرگ چینی از این شربت نهاده شده است؛ و آنرا باقاشق‌های چوبین گود دسته بلندی برای تحريك اشتها و نیز دفع عطش می‌نوشتند. هنگام خوردن خوراك، که شرب مسکرات متداول نیست، از این شربت پرکرده، بسر میکشند.

Sorbet (۱)

Potion (۲)

Truchi (۳)

بحث در خصوصیات حیاتی خوراکیهای نباتی و گوشتی
اغلب اوقات ازمن پرسیده اند که آیا خود داری از خوردن گوشت مایه درازی زندگانی است، و در محیط واحد نتایج امتناع و یا استعمال آن چیست؟ خلاصه جواب این سؤال بنظر من منفی است.

فی المثل بانژانها (۱) که مطلقاً از خوردن گوشت امتناع می ورزند، هرگز از هندیان دیگر بیشتر عمر نمی کنند؛ و بطور کلی متذکر میشوم که در مشرق زمین مخصوصاً در هندوستان طول حیات بقدر اروپا زیاد نیست؛ بعقیده من این موضوع معلول ازدواج پیش از وقت و افراط در آمیزش زنان است؛ چنانکه با وجود حرارت بی نهایت هوای محیط، معجونها و ترکیباتی میخورند که آنانرا همچنانکه تحریک میکند، ازین نیز میبرد (۲). ولی در مقابل این نکته نیز مسلم است که، مردمان مشرق زمین، و مخصوصاً اقوامی که از خوردن گوشت خودداری میکنند، کمتر از خلقهای دیگر جهان در معرض امراض قرار می گیرند. عیش و عشرت عظیمی که با خوردن گوشت و نوشیدن مسکرات در هندوستان بر گزار میشود، علی رغم کوتاهی مدت، موجب هلاکت است؛ و همین نکته باعث شده که انگلیسان در این سرزمین آنقدر کم زندگی کنند، چون در مصرف گوشت گاو، و عرق، و شکر و قند، و خرمای بسیار افراط میکنند، و بالتیجه در اندک مدتی منجر به هلاکت ایشان میشود. تنوع غذاها نیز در هندوستان موجبات فنای بسیاری

(۱) Banjans

(۲) دریک داستان ادبی منتسب بحکم طیب ابوعلی سینا آمده است، که آن نادره روزگار علی رغم تعلیمات خود، دایر بر رعایت اعتدال در شرب مسکرات و آمیزش زنان، همیشه خودش در اینموارد افراط میکرده است، و در جواب شاگردان میفرموده: من کیفیت زندگانی را میخواهم نه کمیت آن را!

از اروپائیان را فراهم می آورد، و آنان را ضعیف و نابود میسازد. تاثیرات گوناگون عصاره های اغذیه مختلف، در معده هنگامه ای برپا میکند و در نتیجه اتلاف دائم عصیرات، این قسمت از بدن ضعیف میشود، و نمیتواند اختلال را تحمل کند. بیماری که موجب هلاکت تقریباً تمام آنان میشود، صحت این اعدا را بشدت میرساند؛ چون معمولاً این مرض اسهال، یعنی شکم-روش است که فی الفور با جریان خون انسان را نابود میسازد. بیماری بسیار شومی (اسهال خونی) که افراد معدودی از چنگال آن نجات یافته اند.

وانگهی باید متذکر شد که، اگر چه امساك از خوردن گوشت برای مردمان مشرق زمین بیشتر از ما (اهالی مغرب) موجبات بر خورداری از نعمت صحت و سلامت دائم را فراهم میآورد، اما در مقابل از طرف دیگر مانع آن میشود که بمانند اروپائیان تنومند و نیرومند باشند.

اینك باز بموضوع اصلی خود، یعنی خوراك ايرانيان

**ایرانیان کم خور
و مقتصدند**

می پردازم. مردمان ایران پر خور نیستند، و اگر چه

بعضی از نویسندگان عقیده دارند که این خاصیت

معلول حاصلخیز نبودن سرزمین کشور مزبور، و فقدان فراوانی و نعمت

است؛ ولی من با این نظریه موافق نمی باشم. برخلاف عقیده مذکور من

معتقدم که بعلاوه احتیاج اهالی اغذیه و مأكولات، بمانند مناطق اروپایی

کم است. اگر کم خوری ایرانیان، بیشتر از خاصیت طبیعی، معلول قحط و

غالی محصول کشور بود، در آن صورت فقط اشخاص نادار قناعت میکردند،

(و متمکنین پر خور بودند) در صورتیکه اقتصاد صفت کلی و عمومی مردمان این

سرزمین است؛ بعلاوه در آن صورت هر ایالت و ولایتی (که بنوبه خود بیزرگی يك

کشور اروپایی است) بر حسب مراتب حاصلخیزی، اهالی کمتر یا بیشتر میخوردند، در صورتیکه در سرتاسر امپراطوری خصلت قناعت (اقتصاد) حکمفرما می باشد.

ایرانیان چنانکه پیش از این متذکر گشتم، روزانه دو نوبت غذا میخوردند (۱)؛ در یکی، در حدود ساعت دوازده صبح، میوه جات، لبنیات، میل میکنند، و آنرا حاضری (۲)، یعنی آماده می نامند، برای اینکه جهت تهیه آن بیش از لحظه ای مصروف نمیگردد، بطوریکه میتوان گفت مدام حاضر و آماده است، و در نوبت دیگر، در اطراف ساعت هفت عصر، خوراک گوشتی میخورند، که شام و غذای بزرگ ایشان شمرده میشود. صبحانه، هنگام برخاستن از خواب، قهوه (۳) میخورند، و بعضی افراد باتکه نانی آنرا صرف میکنند. چون درازی روزها در ایران بمانند اروپا، بسیار متفاوت نمی باشد، لذا با سهولت بیشتر اوقات زندگی خود را مرتب و منظم نگه میدارند.

مهمان نوازی ایرانیان نکته ای که بنظر من در زندگانی ایرانیان، غیر از کم خوری، بسیار شایان تحسین است، مهمان - نوازی آنها است. هنگام صرف غذا، همیشه در خانه باز می باشد، تمام کسانی که در منزل حضور دارند، و یا بطور غیر مترقب بمنزل وارد میشوند، و حتی نوکر هائیکه دم در مشغول نگهداری مرکوب میباشند، از خوراک سهمی دارند. تعداد حضار هنگام ناهار یا شام هر اندازه زیاد باشد، هیچ -

(۱) روسها و آلمانها چهار نوبت غذا میخورند.

(۲) Hazeri

(۳) caffe

گونه اشکالی تولید نمی کند. چون کم میخورند؛ لذا همیشه غذا بقدر کفایت موجود میباشد. ایرانیان در ستایش خصلت مهمان نوازی حکایت میکنند که حضرت ابراهیم هرگز بدون مهمان خوراك نمی خورد، و داستان تصادف نیک سه فرشته که در تورات آمده است، مربوط به وی میباشد، یک روز هنگام ناهار هیچکس بر سر خوان آنحضرت نیامده بود، لذا پیغمبر از خیمه خود خارج گشت تا مگر آشنایی را مشاهده کند و یا یک نفر را که بتوان مهمانش خواند بر سر سفره خویش دعوت نماید. چنانکه متذکر گشتم، ایرانیان همه خوراك تهیه شده را میخورند، و هرگز چیزی برای دفعه دیگر نگه نمیدارند، و بقیه را نیز، در صورتیکه باقی بماند، به نادران میدهند.

ایرانیانی که اندك متمکن باشند، معمولا هرگز شیردان، کله و پاچه حیوانات را نمیخورند. دلشان در مقابل این چیزها بهم میخورد. فقط افراد بسیار

«گنده پاک کن»
(کله پزها)

فقر جامعه اینهارا مصرف میکنند، و حاضر و آماده از دکان مخصوص (کله-پزها) خریداری مینمایند. اشخاصیکه کسب و کارشان پخت و پز شیردان و کله و پاچه است، گنده پاک کن (۱) خوانده میشوند، که بمعنی طبّاخان قسمت گندیده (امعا و احشاء) میباشد. اما این نام و عنوان بیشتر شایسته يك قسم طبّاخانی (رستورانچانی) است که، از گوشتی که نتوانسته اند بفروشد و بومید خوراكی درست میکنند و آنرا با سه یا چهار نوع آبخورش مخلوط مینمایند. این طبّاخان گوشت مانده را قیمه میکنند، و با سبزی و شیرهای ترش آنرا چاشنی میزنند. این قبیله خوراك قیمه (و آبخورش) را آتش ترش (۲)

guende-Paikon (۱)

Ach truch (۲)

می نامند، که بمعنای سوپ لب ترش است. يك قسم خوراکی دیگری نیز تهیه میکنند، که گوشت درمیان آب خوراك حل میگردد، یا بشکل لرزانك مایع درمی آید.

ارمنیان برای این خوراك اخير الذکر علاقه مخصوص بورانی و لرزانك دارند، اگر چه بعضی اوقات از گوشت اسب، شتر و خر خر و شتر تهیه میشود، حتی مدعی هستند که آنرا از گوشت های دیگر نمیتوان پخت، چون اینها مغذی و مقوی نیستند. از جمله اغذیه عالی ایرانی، يك قسم خوراکی وجود دارد که آنرا بورانی (۱) گویند، که منسوب به دختر مأمون خلیفه بابل (بغداد) است، و مشارالیهامبتکر آن بوده است. این غذا را از گوشت هاکیان و جو و قشر بشکل حریره، با سبزی های گوناگون تهیه میکنند.

اما مختصری هم راجع به کباب ایرانیان، که عبارت از قطعات درشت گوشتی است که در تنور یا تابه بریان میشود: ابتدا متذکر متذکر میشوم که يك طرز تابه کبابی (۲) دارند، که کوسفند کامل، بره یا بز را با آب خودش بریان میکنند، و بسیار عالی میباشد، شام کباب (۳) ایرانیان چنین است:

(۱) Bourani، البته قارمین فرق بورانی و بریانی را بخوبی میدانند (بریانی انواع و اقسام گوناگونی دارد و بعلمت اینکه در ترکیبات آن همیشه يك عنصر بریان کرده موجود است، بریانی خوانده میشود) اما انتساب اختراع بورانی به پوران دخت ساسانی اولیتر است، تاصبیه مأمون الرشید عباسی، رجوع شود بجواشی شاعر شهیر فقیه ملك الشعراء بهار به منتخب جامع الحکایات عوفی چاپ تهران

Rotir à la poêle (۲)

Rotau soir (۳)

گفته ام که تنورشان عبارت از حفره هایی در زمین میباشد؛ حیوان از سیخ آهنینی که برگردنش گذشته و بدنه آن تنور تعبیه گردیده آویخته می شود، و در زیر آن تغاری از سفال گذارده شده است (۱). حیوان در اینجا با گرمای یکسانی پخته میشود، بدون اینکه بسوزد. تابه هایی که در آنها کباب بریان میشود، همانند تابه مخصوص تهیه شیرینی است؛ و همه گونه کبابی که بدین طریق تهیه میشود بسیار لذیذ و مطبوع میباشد، ارمنیان یک قسم کبابی دارند، بدین ترتیب که گوسفند یا بره را، در پوست خودش، بمانند شاه بلوط، کباب میکنند، بعد از اینکه گوسفند آماده میشود، آن را از نو در پوست خودش می نهند، و خوب می دوزند؛ آنگاه حیوان را در میان اخگر جای میدهند، و با آتش خوب می پوشانند، گوسفند یک شب تمام در همانجا برای پختن می ماند، ولی هنگامیکه می پزد، مزه خیلی خوبی ندارد.

اما کبابی که با سیخ تهیه میشود، خشک است، و بهیچ نمی ارزد؛ و نیز قطعات درشتی بسیخ نمیکشند، چون گوشتهایشان بقدر کافی آبدار نیست، و نمی تواند در روی آتش بماند تا پزد. کباب معمولی ایرانیان عبارت از تکه های کوچک گوشت گوسفند یا بره است که در سرکه، نمک و پیاز پرورده میشود، و بمانند چکاوک بسیخ کشیده میشود، این خوراك، کباب برکه، یکی از اغذیه لذیذ مطبوع ایرانیان است و معمولاً در سیخ تهیه میگردد.

در این فصل از مهمانیهای ایرانیان بیهیچوجه بحث

نخواهم کرد، چون در سرتاسر کتاب تعریف و توصیف آن بسیار آمده است، فقط متذکر میشوم که ضیافت

اوپرا در مجالس
میهمانی ایرانیان

های پادشاهان کشور يك ساعت بعد ازظهر بر گزار میشود، در صورتیکه در بقیه جامعه تنها موقع شام مهمانی داده میشود. با وجود این، مدعوین از ساعت نه یا ده صبح بمحل دعوت می آیند، و معمولاً توضیح میدهند که بعلت يك پیش آمد غیر مترقب چنان دیر (!) کرده اند.

در مشرق زمین مجالس ضیافت از بام تا شام ادامه می یابد، و اوقات میهمانان بصرف توتون و تنباکو، صحبت و مذاکره، خواب نیمروز، نماز جماعت، قرائت کتب یا استماع قرائت و نقل و حکایت اشعار، و بشنیدن آواز دلنشین و رسای (شاهنامه خوانان) که کارهای پادشاهان باستانی ایران را طی داستانهای منظوم حماسی، بمانند نغمات هو مرتز نم میکنند، میگذرد. اشخاص موقر و متین بهمین چیزها اکتفا می ورزند و وسایل تفریح دیگری فراهم نمی آورند. اما سواران و سپاهیان، دسته رقاصه هایی دعوت می کنند، که بشیوه اوپرا می رقصند و میخوانند؛ الحان و اطوارشان مطلقاً مصروف تهییج عشق میگردد، و در اواخر لذات نفسانی رابه يك شکل بسیار آزادی نمایش میدهند.

این زنان بازیگر، فاحشه میباشند، چنانچه در مقابل پول هر چه از ایشان بخواهند انجام میدهند (۱). هر رقاصه کلفت خود را همراه می آورد؛ آنهایی که بعلت ماهیانه نسوان، قابل آمیزش نیستند، شلوار تافته سیاهی پیای خویش دارند و این برای آنست که، کسی بفکر ایشان نیفتد، و نزدیکشان نشوند، زیرا در حالت حیض میباشند؛ بدین طریق اینان را مستثنی میدارند. هنگام شام خوردن، سینه های بزرگ را پیش مهمان بزرگتر

(۱) بمانند آکتریسهای هولیوود، که بقول فیلسوف معروف برناردشاو، مظهر فحشای جهان غرب بشمار میرود.

می نهند، و آنگاه میزبان به او می نگیرد و خطاب بوی بالحنی ملایم و اشارت و علامت میگوید: آقا بفرمائید، در خدمت شماست! مهمان بهمان نهیج و باهمان علامت و اشارت جواب میدهد که حضار بفرمایند. در این مورد من متوجه دو نکته دیگر نیز بودم. نخست آنکه در مجالس مهمانی پسر یا خویشاوند خانواده و وظیفه خوانسالی (۱) را به عهده خویش میگیرد و خدمت میکند. دوم اینکه فرزندان خانواده فقط و فقط پس از تاهل میتوانند در ضیافت شرکت کنند و معمولاً پیش از بیست سالگی این عمل انجام میگیرد. ایرانیان محافل مهمانی را مجلس (۲) خوانند، که بمعنی انجمن است.

چنانکه مشاهده کرده ام، در ایران مصرف یخ صولت سرما در آذربایجان نافذتر از فرانسه و انگلستان است بسیار است. بویژه در تابستان همه آب یخ می-خورند؛ اما نکته شایان توجه آنست که در اصفهان و حتی تبریز که (در یک منطقه) بسیار شمالی است

و در این ناحیه حرکت سرما بیشتر از تمام نقاط فرانسه، یا انگلستان، سوزان و نافذ می باشد، بسیاری از اشخاص در زمستان نیز بمانند تابستان آب یخ میخورند. در طی تمام مدت سال، مابین ساعت نه و ده شب بخواب میروند و باطلوع آفتاب از رختخواب بر می خیزند. در آشپزخانه شاهنشاه روزانه دوبار بطبخ غذا می پردازند، چون یک قسمت سرای همایونی خوراك عمده خود را طرف صبح میخورند، مع هذا هیچیک در روز بیش از یکبار گوشت مصرف نمیکنند، خواه پیش از ظهر و خواه طرف عصر.

Maître d'Hôtel (۱)

megeles (Assemblée) (۲)

ایرانیان بطور کلی هرگز زاد و توشه در یکجا تهیه نمی کنند، و مایحتاج خود را روزانه خریداری میکنند؛ بالتجربه گرانتر برایشان تمام میشود ولی معیشت مدعی هستند که این ترتیب بهتر است، برای آنکه نوکران ذخایر خواربار تحت نظر خود را حیف و میل نکنند. ایرانیان هیچوقت خوراکیهای گوشتی را پیش از روز مصرف تهیه نمی کنند. گوسفند و بَره خوراکی شام را، صبح ذبح میکنند؛ و مرغ و ماکیان را فقط هنگام بار کردن دیک میکشند. گوشت این کشور، بمانند مناطق سردسیر، سخت و سفت نمی باشد؛ و مردم این سرزمین عقیده دارند که بهترین گوشت تازم ترین آنست. غذای لازم هر نوبت را فقط بقدر لزوم تهیه میکنند و در صورتیکه چیزی باقی بماند، آنرا هم به ندادان میدهند. شب، هنگام خواب، تکه نانی در خانه باقی نمی ماند و هیچگونه غذای پخته یا خام پیدا نمی شود.

گوشتهای مصرفی معمولی ایرانیان عبارتست از

رنگ رخساره خبَر
میدهد از سردرون
بره، بز، خروس اخته (۱)، مرغ، جوجه و تخم مرغ (۲). اینها غذای معمولی و مقوی ایشانست.

هنگام سزور و شادی و یاد در مهمانی کبوتر، ماهی، گوشت شکار نیز در خوان دیده میشود. معیشت، فقط شاهنشاه و چند تن از اعظام است که این چیزها را میخورند، دیگران باین خوراکیها علاقه ای ندارند. اشخاص نادر ساکن مناطق سردسیر امپراطوری، در فصل زمستان گوشت گاو و گاو - ساله مصرف میکنند؛ ولی ذبح این حیوانات باندازه ای اندک است که

chapons (۱)

Oeufs (۲)

شایان تذکر نمی باشد؛ چون فقط مسیحیان و گبران از آن میخوردند .
گوشت خوك و خرگوش و تمام حیوانات دیگری که در آئین یهود حرام
شمرده شده ، برای ایشان نیز ممنوع میباشد . ایرانیان حتی از شنیدن
اسم خرگوش نیز کراهت دارند چون برایشان بمانند زنان موجب خسران
است ، گوسفند را ماورای تمام گوشتهای دیگر می شمارند ، و مدعی هستند
که این حیوان هیچگونه عادت زشتی ندارد و بالتیجه هرگز موجب
پیدایش خصلت ناپسندیده ای در آدمی نمیشود؛ چون اطبای ایران در این
ادعا متفق القولند که انسان خصوصیات حیوان مأکول را برای خود
کسب میکند .

ایرانیان بترتیبات و خصوصیات اغذیه خود می بالند و میگویند :
رنك رخساره خبر میدهد از سر درون ، و کافی است که صورت آنها را
باسیمای مسیحیان شراب نوش و خوك و گاو خوار مقایسه کنند تا بصحت
این ادعا اذعان نمایند . و درحقیقت هم رخساره ایرانیان صاف و صیقلی
است . پوست و بشره شان زیبا ، لطیف و قشنگ میباشد ، در صورتی که
سیمای ارامنه تابع ایران مخصوصاً زنان ، ناهموار و جوش دار و نشان
عریض و فوق العاده سنگین است . فرق هیأت جسمانی ایرانیان و ارامنه
را بعدم انتظام زندگی ارمنیان نیز میتوان منسوب داشت؛ فی المثل اینان
سی چهل روز پشت سرهم پرهیز دارند و درطی این مدت جز سبزیجات و
روغن چیز دیگری نمیخورند؛ و بعد مدتی مدید پشت سرهم در خوردن
تخم مرغ و گوشت افراط میورزند؛ در صورتیکه ایرانیان جز یکماه صیام
پرهیز دیگری ندارند و درطی این سی روز هرگز درماهیت خوراك و
غذای خود تغییری نمی دهند و فقط کمتر میخورند و در تمام مدت بقیه

سال بیک طرز تغذیه میکنند .

در ایران از فوریه تا مه (از اواخر بهمن تا اوایل خرداد) بزغاله که بنظر من لذیذترین گوشت خوردنی میباشد پیدا میشود؛ و از مارس تا ژوئیه (از اواخر اسفند تا اوایل مرداد) گوشت بره که همچنان عالی و بسیار مطبوع میباشد بدست می آید.

نان ایرانیان، عموماً بمانند گالت (۱- نان اوراقی

نان و اقسام و
خصوصیات آن

تافتون) نازک است و چندین قسم میباشد . نان

معمولی را در اجاقهای گردی (تنور) که در دل خاک

بمانند گودال عمیقی، در حدود چهار تا پنج پا و بقطر دوبا (۲) کنده شده می پزند . این نان را بدیواره تنور میچسبانند و ضخامت آن بقدر انگشت نیز نمیشود، لذا در مدت کمتر از یک ربع ساعت پخته میشود . بعلاوه یک قسم نان دیگری دارند که آنرا لواش (۳) خوانند، که گرد است و بزرگی یک بشقاب گرد میباشد، و بمانند پوست آهو نازک و روی صفحه فلزی (ساج و یا در تنور بمثل تافتون) پخته میشود .

قسم دیگر سنگک (۴) است که بمعنی نان سنک ریزه میباشد؛ چون آنرا در کوره هاییکه بمانند اجاقهای اروپائی ساخته شده و کف آن از سنگ ریزه هائی بدرشتی گردو (فندق) بقدر دو انگشت مستور گشته است، می پزند، این نان (سنگک) از نان معمولی (تافتون) ضخیم تر نمی باشد و شکل آن دراز و یک لیور و نیم وزن دارد . نانویان برای صرفه جویی در

galettes (۱)

(۲) پا ۳۲۴۸۰ متر است.

lavach (۳)

Sanguet (۴)

سوخت هیزم، آنرا روی سنگ ریزه می‌پزند؛ چون سنگریزه‌ها حرارت را خوب جذب و حفظ می‌کنند و زودتر خمیر را می‌پزند؛ اما بعضی جاهای این نان کمتر از قسمتهای دیگر پخته است.

بطور کلی نان ایران سفید و خوب است و همگی بدون خمیر مایه تهیه می‌گردد. در خانه‌های متمکن، روزانه دوبار نان می‌پزند. آرد کردن گندم و خمیر کردن و پختن آن وظیفه غلامان است. از تاریخ هرودت مستفاد می‌شود، که این رسم در دوره باستان نیز در جهان متداول بوده است.

بروی تمام نانها، باستانی لوانش، دانه‌های خواب

خواب مطلوب
مشرق زمینیا است

آوری از قبیل خشخاش، کنجد و حبه‌هایی که عسل دانه (۱) گویند و گیاه شناسان آنرا می‌لان‌نیوم (۲)

نامند، می‌پاشند. این چیزها منوم است که مطلوب مشرق‌زمینیان می‌باشد و معمولاً همیشه بعد از غذای صبح و عصر بخواب می‌روند.

از کتب تاریخ قدیمی مستفاد می‌شود که در مشرق زمین همیشه بعد از صرف غذا، حبه‌شقایق سفید (کوکنار، خشخاش) سرخ کرده می‌خورده‌اند، تا همین مقصود حاصل شود. بعضی هم بدین منظور انیسون (۲ - بادیان رومی) یا رازیانه دود می‌کنند.

صبحانه اشخاص متوسط عبارتست از یکدانه از نانهای مذکور، که در یک سینی چوبین منقش و براق، با مقداری پنیر، و کاسه ماستی، و کاسه دوغی

توصیف صبحانه
ایرانیان

grain de la mielle (۱)

Melanthium (۲)

Anis (۳)

و چند میوه، مخصوصاً خربزه آراسته شده است. در صورتیکه، اشخاص دیگری نیز حضور داشته باشند، برای هر یکی، يك سینی بترتیب مذکور آراسته و تقدیم می‌دارند. پنیر را در ایران سخت و سفت تهیه نمی‌کنند؛ بلکه همانطوری که ما (اروپاییان) کره را در کوزه نگه می‌داریم، آنها نیز آنرا در پوست بزی محافظت می‌کنند؛ و در موقع لزوم، تقریباً بمانند گردی مصرف مینمایند.

معمولاً این پنیر (ریز و خرد) را با هاست مخلوط می‌کنند و مخصوصاً در فصول گرم سال، با رازیانه (۱) و بنه (۲ - حبة الخضرا) و بعضی اوقات با رستنیهای ریزی که مزه کنگرک (۳) دارد، می‌آمیزند، و بعد از صرف صبحانه در فنجانی بمانند آب شیر مینوشند: این وصف چاشت اشخاص عادی بود، اما اشخاص متمکن و بزرگ علاوه بر خوردنیهای سبک مذکور، هنگام صبحانه انواع و اقسام میوه، مر باو شیرینی پالوده (۴) که ترکیبی است از نشاسته و شکر، دوشاب (۵)، کلوچه قندی کوچولو، و بعضی اوقات، قطعاتی گوشت قیمه میل می‌کنند؛ البته این غذای اخیر مخصوص مجالس جشن و عروسی، و سور و ضیافت است که صبحانه خوراك گوشتی میدهند؛ پس از صرف اینها، خوردنیهایی که در ترکیستان گوشت بکار رفته و تکه تکه و ریز است صرف می‌کنند. بعلاوه هنگام خوردن چاشت هیچکس بر سر سفره نمی‌رود، بلکه برای هر نفری در سینی مخصوص در محل جلوس،

(۱) Fenouil

(۲) la graine de Terebinthe

(۳) cardon

(۴) Paloudé

(۵) Resiné, ou Vincuit



منظره اصفهان

صبحانه تقديم می‌دارند؛ و این ترتیب معمول به ایرانیان، اعم از بزرگان و کوچکان است. سینی چاشت را در همان جای که نشسته اند، بدون سفره و دستگاه خوان، بحضور شمامی آورند. فقط در مجالس جشن و سرور و ضیافت، که بشقاب، کاسه یا جام بسیار است، سفره پهن میکنند؛ چون اینهمه در يك سینی نمی‌تواند جای بگیرد، و علاوه اغذیه گوشتی و چربی - داری وجود دارد.

شام عبارتست از شوربایی (آبگوشت) که قطعاتی از گوشت با نخود و سبزیهای دیگر در آن مخلوط است؛ آنگاه پلو (۱) می‌آورند که خوراك برنج و گوشت است، و چون برنج جای نان را می‌گیرد، لذا در سفره شام فقط نان لواش می‌دهند که آنهم بمنزله بشقاب یا اسباب سر سفره بکار میرود؛ البته مجالس جشن و سرور و ضیافت از این قاعده کلی مستثنی است، چون در محافل مزبور سه تا چهار قسم نان در خوان می‌نهند.

برای هر نفری دو یا سه عدد از این نانهای لواش می‌گذارند و روی آن مقداری سبزی خوردن تند (ریحان، مرزه) می‌نهند، که بجای «سالاد» بکار میرود.

بعضی اوقات يك نمکدان بسیار کوچکی هم می‌دهند، اما این بسیار نادر است. خوراکی را با انگشتان بدهان می‌برند، و بوسیله برنج از خورشت، تکه گلوله‌مانندی می‌سازند؛ باشت اندکی نمک زده، آنوقت این تکه درشت را بدهان می‌برند و غورت می‌دهند، بدون اینکه آنرا بجوند، چنانکه ماشوربا را می‌بلعیم. این خوراك بسرعت خورده میشود،

و بسیار مغذی و مقوی میباشد؛ بعلاوه در سفره هنگام خوراك بندرت صحبت میکنند. ضمن خوردن اغذیه گوشتی، شربت نیز صرف میکنند و باقاشقهای درشت گود چوبینی که، چنانکه گفته ام دسته اش بطول يك پا است، آنرا بسهولت تمام از جام برداشته بسر میکنند. این مشروب شام است؛ و طی خوراك غیر از آن نوشابه دیگری بهیچوجه نمی دهند. در پایان آب داغی برای شستن دست می آورند و هر کس بادرستمال خودش دستش را باك میکند، آنگاه هر کسی آب خوردن خواست در کیلاسی برایش تقدیم می دارند.

تعریف و توصیف پلو چون پلو خوراك عمده ایرانیان است، طرز تهیه و طبخ آنرا برشته نگارش درمی آورم. ترکیب حقیقی این خوراك عبارتست از برنج با خورش گوشت، یا کره (چلو)؛ چنانکه دانه ها تمام و کامل، بدون اینکه بشکند (یا خمیر بشود) و بدون آنکه خشك و سخت باشد، طوری خوب پخته شود که، بمحض اینکه بدهان بگذارند و یا با انگشتان فشار دهند، نرم گردد.

بیش از بیست نوع پلو موجود است، و همه آنها را با گوشت گوسفند، و یا بره و یا با جوجه تهیه میکنند. بطور کلی طرز تهیه و طبخ و ادویه آن بدینقرار است: شش یا هفت لیور گوشت گوسفند را قطعه قطعه میکنند، و با يك یا دو تا مرغ می پزند؛ سپس تمام گوشت و خورش ديك را خالی میکنند، مقداری کره به ته ديك می ریزند و خوب داغ مینمایند، آنگاه يك طبقه برنج بضمامت يك انگشت روی آن میریزند. مقداری پیاز خرد، بادام مقشر و مقطع بدو قطعه، و خلر خشك پرزدار سرخ شده، که آنهم دو

تکه گشته، و موین ریزی که کشمش (۱) نام دارد و بی دانه میباشد و فلفل نکویده، میخک، دارچین، هل که برای ادویه زده میشود، داخل میکنند؛ بعد روی اینها گوشت را بار میکنند و سپس برنج را پرهینمانند، و آب خورشت می ریزند، تا جائیکه برنج شناور گردد.

برنج در يك ربع ساعت می پزد و هنگامی که پخته و خشک می شود آبخورش تمام گشته و کشیده شده است؛ در اینموقع مقداری کره آب و داغ میکنند و بروی برنج می ریزند؛ آنگاه يك پارچه سفیدی که در آب داغی خیس گشته (دمکش) زیر سرپوش گذاشته و ديك را خوب می پوشانند، تا بدینطریق، برنج تر نگه داشته شود، و دم بکشد، بعد آنرا بر می دارند.

چون کره یکی از ترکیبات عمده پلو میباشد در انتخاب آن سعی بلیغی مبذول می دارند و اعلاترین

کره

نوع آنرا بر می گزینند. در ایران کره از شیر گاو مخلوط با شیر میش تهیه می شود، که بسیار لطیف و مطلوب و مطبوع تر از تمام اقسام آن است. در این کشور به هیچوجه خوردن کره تازه مرسوم نیست؛ و هرگز آنرا بنان مالیده نمی خورند. کره را بشکل مایع، مثل روغن منجمد در مشک نگه میدارند؛ چنانکه رنگش تقریباً نمایان میگردد. نوعی کره وجود دارد که رایحه معطر دیگری دارد که بسیار مطبوع و اشتهای انسان را بخوردن آن تحریک می کند.

پلوهای دیگر را با رازیانه ریز ریزی معطر می سازند؛ بعضی هم عصاره آلبالو و انار و توت سیاه

انواع و اقسام پلو

می زنند. (آلبالو پلو، انار پلو)؛ برخی هم شکر و زعفران می باشند (شیرین پلو، زعفران پلو)؛ و بعضی پلوها را با تمر تهیه می کنند. پلوهایی است که با ترکیب برنج خشک و قیمة گوشت (قیمة پلو)، نیمرو، تخم مرغ دریاز سرخ کرده، یا در کاهوی سرخ کرده، و با ماهی تازه یا نمکسود (ماهی پلو) تهیه می گردد؛ و انواع و اقسام دیگر. و اما پلویک خوراک مطبوع و لذیذی است. یکی از اقسام لذیذ آن برنجی است که زیر سیخ پخته می شود، بتدریج با آب دنبه و گوشت بره و بز و مرغ آغشته می گردد، و بسیار با مزه می باشد. مشرق زمینیان برنجی را که ما تقریباً بشکل شوربا تهیه می کنیم به هیچوجه دوست ندارند؛ آنرا بیمزه و نامطبوع می شمارند، و برای بیماران تجویز می کنند. این قسم خوراک را آب پز با فلفل دانه نکویده و اندکی دارچین، چنانکه سابقاً آورده ام، تهیه می کنند و بشکل آش برایشان می دهند.

خلری (۱) که بترکیب پلو می زنند، سرخ کرده
 خلر است. وفي الحقیقه خورشتی است، بویژه اگر
 اندکی نمک زده باشند. طرز سرخ کردن آن چنین است: تابه را چنانکه
 در تهیه تنقلات متداول می باشد، تا نیمه از شن بسیار ریزی پر کرده روی
 اجاق کوچکی می نهند. هنگامیکه شن خوب داغ گشت، خلر را
 بمیان آن می ریزند، و حرکتشان می دهند؛ و چون ریک سنگین تر است
 همیشه خلر در بالا می ماند و سرخ می شود، و به هیچوجه رنگ و ریخت آن
 تغییر نمی یابد. بادام، و بقولات زمستانی، و پسته را نیز به همین منوال سرخ
 می کنند، و سپس برویشان نمک می باشند و بدین طریق خاصیت دیگری

Pois (۱)

Le mluu peuple (۲)

بآنها می بخشند، بطوریکه این میوه بسیار مطبوع و اشتها آور جلوه می نماید.

تعریف و توصیف آشپزخانه های عمومی

اشخاص کوچک هرگز در منزل خود مطبخ ندارند، بخصوص در نقاطیکه بمانند اصفهان و مناطق متعدد دیگر هیزم کمیاب است؛ چنانکه اهالی بعد از بستن دکه خود بآشپزخانه های پست عمومی می-روند، و از آنجا پلو، و یا هرچه که بخواهند برای شام خود خریداری می کنند. در سراسر شهر (اصفهان) عده کثیری از اینگونه آشپزخانه های پست وجود دارد که هر یکی فقط یک نوع غذا بفروش می رسانند. این مطبخ های عمومی بشکل دکانی تعبیه شده است، مشاهده می فرمائید که در مقابل این دکان دو یا سه دیکی بقطر بیست و شش تا سی شست روی اجاق ها بار شده است؛ و در قسمت داخلی دکان، که با پرده ای جدا گشته؛ یکی دو تخت و یا نیمکتی که از روی زمین سه پا ارتفاع دارد باقالی پوشیده شده، وجود دارد، که مخصوص مشتریان می باشد که بر روی آن می نشینند، و خوراك میخورند. آتش اجاق این آشپزخانه ها بندرت از هیزم یا زغال است، چون وسیله احتراق در قسمت اعظم ایران بسیار گران است. اینها را باخلنگ و برک های خشك روشن می کنند. مردم عادی (۱) نیز از يك قسم وسیله احتراق استفاده می کنند، که از ترکیب مدفوع حیوانی و خاک بوجود آمده است؛ دهاتیان آنرا بکار می برند، و برای فروش به شهر می-آورند. بعد از اینکه گوشت پخته شد، بر حسب بزرگی دیک، یکی دو فتیله ای، بمانند چراغ، روی آن می نهند، تا بدین طریق خوراك را گرم

نگه بدارند. این فتیله‌ها را روشن میکنند، و مایه روشنایی چربی خود دیک است. البته این منظره، در نگاه نخست، بسیار کریه وزشت می- نماید، ولی بمرور زمان عادی می‌شود. چنانکه معلوم است متصدیان این آشپزخانه‌های عمومی با اندک وجهی کار خود را می‌گردانند، و متاع خود را ارزان می‌فروشند.

بخ در نواحی خارجی شهر و در نقاط غیر مسقف
 فروخته می‌شود؛ و طرز تهیه آن بدین قرار می‌باشد:
 در یک محوطه گود و عمیق، گودال عمیقی رو به شمال
 حفر میکنند؛ و در مقابل آن مربعانی به عمق شانزده
 تا بیست شست، بمانند تشتکی فراهم می‌آورند. آنگاه شامگاهان اینها
 را از آب مالامال می‌سازند، و هنگامی که می‌خواهد یخ ببندد، و صبح-
 گاهان کاملاً منجمد می‌گردد، آنرا با رنده باغبانی، یا شن کشی می‌شکنند
 و قطعه قطعه می‌کنند، و تمام این قطعات را در گودال مزبور رویهم انبار
 می‌نمایند، و در آنجا دوباره آنها را بقدر مقدور بتکه‌های کوچکتری
 مبدل می‌کنند، چون هر اندازه که یخ بیشتر خرد شود، بهتر منجمد می-
 گردد. سپس این مربعات (حوضچه‌های مربع تشتک مانند) را بمانند
 روز گذشته با آب تازه پر میکنند، و هنگام غروب با کدوهای غلیانی
 دسته‌داری (آپاش) قطعات یخ گودال را آپاشی مینمایند، تا بهتر بهم
 بچسبند. بعد از اقل هشت روز کار مداوم بترتیب مذکور، قطعات
 یخی بضامت پنج تا شش پا بدست می‌آید، و آنوقت شب هنگام مردم
 معمولی محله را جمع می‌آورند، و اینان با فریاد هلهله و شادی عظیم،
 در حالتیکه مشعل‌هایی در دوروبر گودال (یخچال) افروخته شده با آهنگ

تعریف و توصیف
 یخچالها و طرز
 تهیه یخ

ساز و ابزار طرب، که برای تهیه آن نواخته می شود، در گودال فرود می آیند، و قطعات درشت یخ را (۱) روی هم می کشند، و میان هر دو تکه آب می پاشند، تا بهتر با هم بگیرد. در مدت شش هفته يك یخچال يك توازی (۲)، و بیشتر، بگودی و درازی و پهنای مطلوب، انباشته و مال مال از یخ می گردد. برف بسیار ارقان مانع کار می شود، و خیلی اسباب زحمت می گردد، ولی بهنگام بارش آن را می روند و بدقت تمام دور می سازند، چون ذوب برف موجب آب شدن یخ خواهد گشت. پس از اینکه یخچال پر شد، با يك قسم جگن دریایی که بی زور (۳) نامند، و در ایران در کنار آب ها بدست می آید، مستور می سازند. در فصل تابستان، باز کردن یخچال نیز جشن دیگری برای اهل محله فراهم می آورد. یخ را در ایران به خربار فروشنده که هیجده سو (۴) ارزش دارد، و از دو قطعه یخ که هریکی بوزن شصت لیور (۵) می باشد، تشکیل شده است هر لیوری در حدود دو دینار (۶) قیمت دارد. خرده تکه های یخ بمردم محله، که هنگام کار یاری کرده اند، تعلق می گیرد، و هر کسی کبچکاهان توشه خود را باز می ستاند؛ آنچه دریخهای ایرانی شایان توجه و مطبوع طبع می باشد، زیبایی و تمیزی خاص آنها است.

چنانکه کوچکترین تیرگی و کثافتی در آن نمیتوانید مشاهده کنید. آبی

(۱) «... که کدروک؟ (Codrouc) نامند، و بمعنای شالده و بنیان است»

(۲) Toise معادل ۱٫۰۴۹ متر است.

(۳) Bizour

(۴) sol(sou)

(۵) Livre معادل تقریباً نیم کیلو است.

(۶) Denier

که ازدل سنك بیرون می آید ، روشن تر و شفاف تر از آن جلوه نمی نماید.
 برف را نیز با وجود فراوانی یخ ، در محل های مناسب و ممکن الحصول ،
 محافظت میکنند ، ولطافت آن بیشتر منظور نظر است ، چون نوشیدنی ها ،
 مخصوصاً شربت وافشره ، با برف متبوع تر میشود (۱) .



(۱) بعلاوه برای تهیه بالوده (فالودج) نیز از برف استفاده میشود.

فصل شانزدهم

فوشیدنیهای تند و ملایم

نوشیدنیهای معمولی ایرانیان آب و قهوه است.

يك رقم شگفت انگیز در مجالس سور و ضیافت شربت و افشرد، و آب- از صادرات ایران

های میوه گل متداول میباشد. ایرانیان در ساختن

شربت به لیمو، توت، آلبالو و انارید طولایی دارند، عرق یید مشک، که

از شکوفه های بهاری درخت بدست می آید، بسیار بکاربرند؛ و از آن

و دیگر عرق ها، برای بیماران بویژه بمبتلایان تب، هر قدر که بخواهند بطیب

خاطر میدهند؛ و مفرح تر از آن چیزی در جهان یافت نشود. عرق گل را

نیز با آب مخلوط کرده مینوشند. عرق گل ایران بسیار مطبوع میباشد و

بهیچوجه مزه دار ندارد، و این یابدانجهت است که برخلاف مال ما

(اروپائیان) بدون آب تقطیر شده، و یا اینکه نتیجه طبیعت و خاصیت خود

گل های ایران است. از این شربت مطبوع به سرتاسر مشرق زمین صادر

میشود، و کشتی‌هایی که کاملاً انباشته از آنست بصوب هندوستان عزیمت می‌کند.

طرز تهیه و تقطیر سلاب
گرفتن عرق گل بسیار سهل است، بدین طریق گل‌ها را در يك ديك بزرگی می‌گذارند، و يك ديك

بزرگ دیگری نیز که بمنزله مخزن در دسترس

دارند؛ ديك درروی زمین قرار دارد و مملو از آب، و مستور بایك سرپوش

چوبین است، و عرق‌گیران با تفاله گل‌ها سخت پیکار می‌کنند. لوله‌ای

که دو ديك را به هم مربوط ساخته، عبارت از نی خشك ساده است.

روی سه لیور گل، دو لیور آب می‌ریزند، و دو لیور ونیم عرق میگیرند.

يك قسم جوهر اعلائی نیز از عرق بیدمشك استخراج

عطریات و انواع و اقسام آن
می‌کنند، که از عطریات است، و برای مالیدن

بدن بکار میرود، و نیز يك نوع جوهر گلی دارند

که از يك لیور گل يك کاترون (۲) از آن بدست می‌آید. ایرانیان يك

نوع روغن گلی نیز می‌گیرند که، عطر (۳) نامند، و عصاره شگفت‌انگیزی

است، و بسیار گرانبها می‌باشد چون از چهل لیور عرق گل بزحمت نیمه

درهمی (۴) از آن بدست می‌آید. برای تهیه «عطر» جوهر گل را مدت

بیست و چهار ساعت در يك تشت پری در معرض هوا قرار می‌دهند؛ در

خاتمه مدت مزبور، يك روغنی سیه چرده، که عبارت از «عطر» باشد،

در سطح تشت بالا می‌آید، که آنرا با کاهی جمع‌آوری می‌کنند. ایرانیان

(۱) carteron

(۲) Atre

(۳) Dragme

بوی این «روغن» را بر عنبر اشهب ترجیح می دهند؛ وهندیان نیز آنرا برتر دانند و روغن گلابش (۱) نامند، که بمعنی روغن؛ یا چربی عرق گل است. «عطر» نیز بمانند عنبر اشهب بسیار گرانبها؛ و خیای کمیاب تر میباشد. هر اونس (۲) از آن در هندوستان، بعضی اوقات دویست اکو ارزش دارد.

اما قهوه يك نوشیدنی مشهورتر از آنست که محتاج

قهوه

بمعرفی باشد. در «سیاحتنامه از پاریس باصفهان»

خود، نتایج آنرا شرح داده ام. خواننده را بآ تقسمت حواله می دهم، و یا ترجیح می دهم که بقرائت رساله موسوم به «چای، قهوه، شکلات» که بقلم یکی از دوستان مشهور من تحریر یافته، احاله کنم: آقای دوفور (۴) از اهل لیون، مردی که مایه مباهات جهان است، و دارای اطلاعات دقیقی بویژه در قسمت مشرق (۵) میباشد؛ و مطالعه يك تالیف نفیس دیگر مشارالیه را که تحت عنوان «پدری ثمر برای پسر» (۶) بجامعه تقدیم شده توصیه میکنم اما چون از «قهوه خانه های» ایران و سازمان آن بحث نکرده ام، اینک شرح آن می پردازم.

Rougangulab (۱)

Once اونس ۳۰٫۵۹ گرم است. (۲)

Traité du Thé, du Café, et du chocolat. (۳)

Mr. du Four, de Lion (۴)

Orient مقصود از مشرق بمعنی اعم، سرتاسر ممالک شرقی است، ولی

بطور اخص منظور، ممالک امپراطوری ترکیه عثمانی است.

Infruction d'un père à un Fils (۶)

قهوه خانه ایران
و سازمان آن (۱)

بلند، و بصورت اشکال گوناگونی است. معمولاً بهترین
پاتوغ هر شهری بشمار میرود؛ چون مرکز اجتماع و
محل تفریح سکنه بلاد میباشد. بسیاری از قهوه خانه ها، بویژه در شهر-
های بزرگ دارای حوض آبی در وسط است. این تالارها، در دورا دور
خود دارای مصبغه یا سکوهایبی است که بارتفاع سه پا، و پهنای سه تا
چهار پا، بر حسب وسعت محل است؛ و یا چوب بستی وجود دارد که بشیوه
مشرق زمین در روی آن می نشینند. با آغاز روز این مراکز افتتاح مییابد
و طرف غروب، بر تعداد اجتماع افزوده میشود.

آزادی اجتماعات
و انتقاد از سیاست
حکومت

قهوه بطرز بسیار تمیزی، بسرعت تمام و احترام
مالا کلام تقدیم مشتریان میگردد، و صرف
میشود. در قهوه خانه ها مردم بصحبت میردازند؛
زیرا در اینجاها است که خبرهای تازه مطرح می-
میگردد، و سیاسیون با کمال آزادی و بدون هیچگونه نگرانی از حکومت
انتقاد میکنند، حکومت نیز از گفتگوی مردم نمی هراسد.
در قهوه خانه بازی های خوبی که شرح داده ام، و شبیه اکردوکر،
و شطرنج و صد خانه (۲) است، مشغول میشوند.

(۱) قهوه خانه ها در دوره صفوی بسیار مهم و مجلل بوده، و حتی پادشاهان
عصر نیز بآنجا می آمده اند، رجوع به تعلیقات شود.
(۲) Damier، صفحه بازی dames، که عبارت از صد خانه شطرنج سیاه
و سفید است.

بعلاوه ملایان (۱)، یادرویشان (۲) و یا شاعران بنوبت
سخنرانیهای شاعران و درویشان
قطعات و داستان های منظوم و یا منثوری در قهوه-
خانه ها قرائت میکنند. سخنهای ملایان و درویشان

درسهای اخلاق، و بمانند مواظ ما (اروپائیان) میباشد؛ ولی هیچکس
مجبور بدقت و گوش دادن بدانها نیست. هیچکس راهننگام گفتار داستان-
سرایی و اداوار بترك بازی، یا صحبت خویش نمیکند.

ملایی سر با در وسط یا در يك گوشه قهوه خانه (۳) می ایستد و با
صدای بلند بموعظه می پردازد؛ و یا يك درویش ناگهان وارد میشود، و
برای حضار از ناپایداری جهان و بوجی ثروت دنیا و افتخارات دنیوی
سخن میگوید.

اغلب اوقات اتفاق می افتد که دو یا سه نفر ناطق در آن واحد، یکی
در این گوشه، دیگری آن گوشه بسخن می پردازند، و بعضی اوقات یکی
از اینان واعظ است، در صورتیکه دیگری نقال میباشد؛ فی الجمله در این
مراکز اجتماعات حداعلای آزادی موجود در جهان، وجود دارد. يك
شخص جدی نمیتواند متعرض یکنفر شوخ و شیرین بشود: هر کسی نطقی
میکند، و هر کسی بهر کی مایل باشد، گوش مینماید.

سخنرانیها معمولا چنین خاتمه می یابد: «وعظ کافی است، بنام خدا،
پی کار خود بروید»؛ آنگاه سخنرانان از حضار چیزی می طلبند و با کمال
فروتنی، و بدون هیچگونه اقدام ناهنجاری باینکار مبادرت میکنند؛ زیرا

(۱) Molla

(۲) Deariche

(۳) Cachvé khané

در غیر این صورت صاحب قهوه خانه، اجازه ورود بایشان نمی دهد، بدین طریق هر کس هر چه می خواهد میدهد.

قهوه خانه ها در گذشته جاهای ننگینی بشمار میرفت. **شاه عباس ثانی باین خدمتگزاران قهوه خانه گرجی بچه های ده تا شانزده فسق و فماء خاتمه داد** ساله ای بودند که بطرز شهوت انگیزی پوشاك بتن میکردند؛ وزلفان آنها بمانند دختران بافته شده بود. اینان را برقص و نمایش، و سرودن هزارداستان زشت و خلاف ادب وادار می ساختند، و بدین طریق بتحریر تماشاچیان می پرداختند، و برای طالین، هر کدام از این بچه ها را بهر کجا که می خواستند، می بردند؛ و قهوه خانه ای که صاحب زیباترین و جذابترین کودکان بود، بیشتر مشتری داشت؛ بطوریکه این جاها فی الواقع بمرکز فسق و فساد و داکا کین لواطه مبدل شده بود، این موضوع سخت اسباب وحشت و نگرانی عقلا و پرهیزگاران قوم گشت. خلیفه سلطان (۱) صدراعظم شاه عباس ثانی، در سال پنجاهم سده گذشته (۲) شاهنشاه را باوجود اینکه خود وی کاملاً غرق در فسق و فساد بود، به از بین بردن این اعمال شنیع وادار کرد؛ شاهنشاه این پیشنهاد را قبول و امر با اجرای آن فرمود؛ و از آن ایام بعد، دیگر چنین چیزی در قهوه خانه هیچوجه مشاهده نشده است.

شراب و مسکرات برای مسلمانان حرام شده، تقریباً همه ایرانیان ولی علی رغم تحریم مذهبی تقریباً کسی پیدا نمیشود شراب می خورند که مشروب تندی نخورد. درباریان، سواران (۳)،

(۱) Caliphé Sûan

(۲) قرن یازدهم هجری

(۳) Cavalier نجابی که صنوف سواره، قشون بودند، اساوره، اسواران

واهل عیش و عشرت شراب میخورند و چون همه ایرانیان شراب را بمشابه دارویی در مقابل درد و کسالت بکار برند، و گروهی تسکین دل خود را در آن جویند، و جمعی حرارت قلب خویش بدان دانند و خوشی و خرمی را از باده خواهند، لذا می مردم افکن و تند را مصرف کنند، و اگر فی الفور از خود بیخود نشوند، گویند: این شراب چیست، دماغ ندارد؛ (۱) شادی نمی آورد؛ مع هذا چون بخوردن شراب معتاد نیستند، هنگام شرب اخمی کنند، چنانکه دارویی بنوشند؛ ولی بعد از اینکه گرم شدند، شراب را بسیار ضعیف بدارند، و دست بدامن عرق شوند، و تندترین این مشروب بهترین آن محسوب میشود.

در تمام نقاط ایران شراب می اندازند، مگر در مناطقی که هیچکس مجاز بنوشیدن آن نباشد، بمانند سرزمینهایی که نه مسیحی و یهودی در آن ساکن است و نه گبران (۲)، که ایرانیان اصلی ایشانند. در سرتاسر مملکت، در جاهایی که اشخاص اندکی با شراب انداختن آشنایی دارند، مشروب اعلائی بدست می آید. چنانکه متذکر شدم، شرب مسکرات در قانون اسلام حرام میباشد. اغماضی که در این باره روا می دارند، ناشی از خلق و خوی شاهنشاه (الناس علی دین ملوکهم) وهوی و هوس، یا حرص و طمع حکام است؛ و همین نکته (تحریم مذهبی در آئین اسلام) مانع مهارت لازم در تهیه شراب و داشتن ابزار و آلات مربوطه میباشد. بهترین شراب ایرانی در گرجستان، در ارمنستان، در ماد

بهترین شراب در
اینجاها بدست
می آید

Damag nedared! (۱)

Guebres, qui sont les Persans payens (۱)

(آذربایجان)، درهیر کانی (سواحل جنوبی خزر)، در شیراز، در یزد که
شهر عمده و مرکز کرمان است بدست میآید.

شراب اصفهان
شراب اصفهان، پیش از مداخله اروپائیان ظریف
و خوش طبع در انداختن آن، بدترین مشروبات
بشمار میرفت؛ اما در حدود پانزده بیست سال است، که اینان تشریک
مساعی بعمل می آورند. آنرا از انگور ریز مطبوعی که مطلقا بیدانه است،
تهیه میگردانند، و بطوریکه میگویند بسیار پر بخار بود، و نوشیدنش سخت
و برای معده سرد مینمود. از منیان بتقلید فرنگیان (۱) انگور ریز مزبور
را بادرشت مخلوط میکنند، و بدین طریق شراب بسیار خوبی تهیه مینمایند،
که بسیار آبدار است.

نگهداری شراب
و خصوصیات
خمهای ایرانی
ایرانیان شراب را بمانند ما (اروپائیان) در بشکه
نگه نمیدارند، این ظروف در ایران بدرد نمی -
خورد، چون در نتیجه خشکی هوا آنرا می ترکانند
و شراب بهدر میرود؛ در این کشور از خم استفاده
می کنند که سبویی بیلندی چهارپا، و بشکل بیضی، بمانند تخم مرغ است
و معمولا گنجایش دوست و پنجاه تا سیصد پینت (۲) شراب دارند.
بعضی از این خمها بیش از یک مومی (۴) ظرفیت دارند.

سطح داخلی برخی از این ظروف لعاب دار، ولی بعضی دیگر کاملاً
ساده میباشد؛ ولی خمهای بی لعاب، دارای یک طبقه دارو (ماده) مخصوص

(۱) Les Francs

(۲) Pinte پینت پاریس نود و سه سانتیمتر است.

(۳) muid، مومی پاریس هیجده هکتولتر میباشد

است که از روغن خالص گوسفند تهیه شده و مانع جذب شراب از طرف سفال است. این خمها را در زیر زمین، بمانند بشکه و چلیکهای ما، خنک و خوب نگه میدارند، و حتی آنها را که دیر خواهند خورد، تا گلودر خاک فرو میبرند (۱). شنیده‌ام که در فرانسه، در ولایت پواتو (۲)، از این قبیل خمهای ایرانی وجود دارد، و پون (۳) خوانده می‌شود. ایرانیان آنرا خمر (۴- خمره) نامند که يك لغت عربی و بمعنای شراب است، و از فعلی اشتقاق یافته، که مفهوم آشفتن را می‌رساند، چون شراب عقل و هوش را مختل و آشفته می‌سازد (۵). در عوض تازیان رزرا تجلیل کرده، و بدان نام کرام (۶) داده‌اند، که بمعنی سخی و کریم است، چون عصاره تالك انسان را بکرامت و کارهای نیک هدایت می‌کنند.

شراب در این ظروف مدتی مدید محفوظ میماند، اما درست نمی‌-

(۱) شنیده‌ام در میان زردشتیان رسم است، که هنگام زادن هر کودک اعم از دختر یا پسر، خمی بنام وی در خاک کنند، و آن همچنان در دل خاک ماند. هنگامیکه نوزادان بزرگ گشتند، و جشن عروسی برایشان فراهم شد، خانواده‌های داماد و عروس، دو خمی را که بنام دل‌بندان خودشان در خاک نهاده‌اند، بیرون آورند، و در مجلس سرور نثار میهمانان کنند.

Poitou (۲)

pones (۳)

Komr (۴)

(۵) الخمر، عصیر العنب اذا اختمر، کل مسکر فی مر العقل. ابن الفارض

گوید:

رق الزجاج ورق الخمر فتشابهها،

(۶) Keram، کرام بکسر اول جمع کریم، و بضم اول بمعنی کریم است.

و من کاس الکرام للارض نصیب، منوچهری گوید:

جرعه بر خاک همی ریزیم از جام شراب

جرعه بر خاک همی ریزند مردان ادیب

توان گفت چندین سال ممکن است همچنان مصون بماند، چون از ترس مسلمانان سالیان دراز آنرا نگه نمی دارند، اینان هنگامیکه شراب بنزد گیشان خللی رساند، در همه جا بدون استثنا خمرهای مشروبات را می شکند؛ اما اگر بقول استرابن اعتماد کنند؛ در این ظروف شراب مدت سه نسل (صدسال) یعنی باصطلاح برای ابد محفوظ می ماند. معمولاً شراب را در بطری، یا مشکهای مخصوصی حمل و نقل میکنند. و اگر مشک خوب باشد، شراب هرگز خراب نمی گردد، و بهیچوجه مزه خیاک نمیدهد. چون چنانکه من دیده ام، مسلمانان بهترین شراب را مردافکن ترین آن میدانند، در مشروبی که برای فروش اختصاص دارد، کچوله، یا شاهدانه، و یا آهک ریزند، تا بدین طریق بر تأثیر و بخار آن بیفزایند.

اشخاص موقری که بعزت تحریم مذهبی از خوردن شراب امتناع دارند، بطوریکه حتی قطره ای هم از آن بلب خویش نمی زنند، خشخاش بکار (۱) میبرند که بسی تندتر و سهمگین تر از شرابست، و بدین طریق از خود بیخود میشوند. این دارو که ابتدا برای تعدیل اضطراب خاطر بزرگان و رجال عالیمقام در مقابل جلال امور، پیدا و بکار برده شده، چندین گونه است. نخست شیرۀ خود خشخاش است که ایرانیان هاشم بگی (۲) خوانند، و بشکل حبه می باشد. آنرا چنین بکار برند: ابتدا بقدر نوک سوزن، و سپس بتدریج بیشتر کنند، و بالاخره بدرستی یک حبه (۳) بکار برند، و در همان حدود متوقف گردند. چون بیشترش موجب هلاکت خواهد بود. این دارو در سرزمین-

(۱) Pavot (شقایق، حب النوم، کوکنار)

(۲) achem begui

(۳) Poids (واحد وزن کوچکی است)

های ما (اروپا) کاملاً معروف و معلوم است. فوق العاده مخدر و زهر واقعی بشمار میرود. ایرانیان مدعی هستند که استعمال آن مناظر و مزایای زیبایی در کله آدمی پدیدار، و کیف را کوك و دماغ را چاق می کند. کسانی که آنرا بکار برند بعد از يك ساعت اثراتش را احساس می کند، شاد و مسرور میگردند، و بعد شروع بخندیدن مینمایند، و سپس هزار گونه ادا و اطوار عجیب درمی آورند، شوخی می کنند، مسخره درمی آورند؛ و این شیوه مخصوص کسا نیست که تمایل بشوخی و خنده دارند؛ تأثیر این داروی موزی بر حسب مقدار آن کمتر یا بیشتر است، و معمولاً چهار تا پنج ساعت اثراتش طول میکشد، اما در حقیقت طی این مدت تأثیرش بنهج واحد نخواهد بود. بعد از این فعل و انفعال، تن آدمی سرد، افسرده و هاج و واج میشود، و همچنان خمود و لاقید می ماند، تا اینکه يك حبه دیگر از نوبکار برند.

یکی از رؤسای هیأت مبلغین کرملی (۴) اصفهان
آزمایش و تقریرات
 بنام پدر آنز (۵) که در پزشکی بمانند بسیاری از علوم
يك روحانی پزشك
 دست داشت، در صدد تحقیق اثرات این عصاره
 معروف (شیره خشخاش) بر آمد، و هنگامیکه من در این شهر اقامت
 داشتم يك حبه از آن فرو برد. حکایت میکرد که، بعداً بالاجبار بخنده
 می افتاد. و علی رغم طبیعت خویش بهره درایی و چرندبافی می پرداخت؛
 در آسمان اوهام و احلام غوطه ور، و هزاران پرده متلون از مقابل دیدگانش
 میگذشت، و این مناظر برایش عجیب و غریب مینمود، و بشکل اعجاز-

(۱) Carmes

(۲) P. Ange de St. joseph

آوری موجبات تفریح خاطرش را فراهم می آورد؛ مشارالیه در اینخصوص اظهار یقین میکرد، و میگفت که در دنباله آن هیچگونه دردی در خود احساس نکرده است.

اما بمحض اینکه اندکی بمصرف حبه های خشخاش قوطی از یادش رفته
بود، لذا مرد! اعتیاد پیدا کنند، دیگر ترك آن امکان ندارد، چنانکه روزی اگر از آن محروم بمانند، آثار

محرومیت در رخسارشان پدیدار، و تمام بدنشان بحالت ضعف و اغمای رقت باری جلوه گر میگردد. برای کسانی که اعتیاد مزمن و دیرینی بدین سم پیدا کرده اند تأثیر محرومیت خیلی بیشتر است، و امتناع از استعمال آن مساوی با مرگ میباشد. در اینمورد حکایت میکنند که مردی که از سالیان دراز سخت با استعمال حبه خشخاش معتاد بود، يك روز هنگامی که فقط بفاصله پنج فرسنگی شهر برگردش رفته، اما قوطی حبه خشخاش خود را فراموش کرده و از منزل بر نداشته بود، چون در ساعت مقرر قوطی را در جیب خود نیافت، سوار اسب خویش شده چهار نعل به سوی منزل روان گشت، تا هر چه زودتر بمقصود برسد؛ ولی چون در نیمه راه تاب و توان خود را کاملاً ازدست داده بود، در همانجا درگذشت.

حکومت بکرات در صدد منع استعمال حبه شیرۀ ترك دنیا از ترك
ترياك اولیتر است خشخاش بر آمده، تا از نتایج شوم آن که درسر-
تاسر کشور مشهود بود، جلوگیری کند. ولی هرگز

نتوانسته اند بآن خاتمه دهند، زیرا مصرف این دارو در حقیقت نتیجه يك تمایل عمومی است، و بزحمت ازدهه نفریکی رامیتوان یافت، که باین عادت شوم آلوده نشده باشد، اما کسانی که شراب مینوشند، از این

حکم کلی مستثنی میباشد. میگویند برای معتادین فقط شراب میتواند جای افیون (۱) را بگیرد؛ بهمین جهت موقعیکه کسی را بترك استعمال این داروی شوم وامیدارند، برایش شراب میدهند؛ ولی معتادین باینکار تن در نمی دهند، زیرا تأثیر شراب بمانند افیون قوی نمی باشد؛ لذا از نو بمصرف حبه های خشخاش میپردازند، و میگویند: بدون تریاک زندگی لذتی ندارد و ترك حیات اولیتر است. کاملاً یقین است که ترك ناگهانی تریاک موجب هلاکت خواهد بود. شیفندگان افیون هرگز عمر زیادی نمیکند، چنانکه در پنجاه سالگی علاوه بر اینکه اعصاب و استخوان هایشان، در نتیجه استعمال این دارو بتدریج مسموم، و سخت ناراحت و دردناک میشود، چنان دچار ضعف و خمود فکری می گردند که فقط پس از استعمال حبه شیرۀ خشخاش جرأت می کنند بمیان مردم در آیند.

انتحار با تریاک
کسانیکه قصد خودکشی دارند، یکقطعه درشت بزرگی شست از آن می بلعند، و رویش يك لیوان سرکه بر میکشند. هیچگونه وسیله ای برای استخلاص این انتحار کنندگان وجود ندارد، هیچ پادزهری آنها را نمیتواند نجات ببخشد. اینان بسهولت و خنده کنان زندگی را بدرود میگویند تریاک خوردن وسیله تهدید عادی اشخاص بشمار میرود، که حوصله شان سر آید.

افیون (۲) یعنی اسمی که ایرانیان بدین دارو داده اند، و ما از آن کلمه اوپیوم (۳) راساخته ایم، در اصل بمعنای ضعف عقل است؛ چون استعمال

Opium (۱)

Afium (۲)

Opium (۳) اصولاً از یونانی Opion آمده، بعد معرب شده، و سپس از طریق ممالک اسلامی، یا ایرانی واردالسنه اروپایی گردیده است.

این شیره موجب انحطاط فکر و اندیشه می گردد. آنرا **تریاک** (۱) نیز میخوانند که بمعنای اکسیر مفرح است (۲)؛ معتادین را **تریاک**ی (۳) گویند که در ایران، بمانند لغت میخواره (۴) ما بجای ناسزا بکار میرود.

دوم مطبوخ شقایق کوهی (۵) و حبه خشخاش است، **کوکنار و مطبوخ آن** که کوکنار (۶) خوانده می شود، و بمانند قهوه -

خانه ها، میخانه های مخصوصی نیز برای شرب آن در تمام شهرهای ایران وجود دارد. تماشای کوکناریها، و حضور در میخانه مخصوص آنها، سیر و دقت در بشرد ایشان پیش از استعمال و توجه بتأثیرات حاصله از آن، بسیار فرح آور و مشغول کننده است. هنگامیکه وارد خرابات میشوند، خموده و افسرده، پزمرده و دلمرده هستند، اما اندکی بعد از اینکه دویا سه فجان از مشروب کوکنار نوشیدند، تند و بد خو میشوند، خشمگین و غضبناک می گردند، از همه چیز بدشان می آید، نسبت بهممه اظهار تنفر میکنند، و باهم بنزاع و مشاجره میپردازند. ولی بدنبال فعل و انفعال و تأثیر مشروب، بمسالمت می گرایند، تسلیم شهوات نفس گشته بغریزه

Teriac (۱)

(۲) تریاق، سعدی فرماید:

«کشد زهر جائیکه تریاق نیست» ویا: «تاتریاق از عراق آرند، مارگزیده مرده باشد».

Teriaki (۳)

ivrogne (۴)

Coque (۵) (علی الظاهر از کوکنار فارسی اشتقاق یافته، یا با آن هم- ریشه است)

Coquenar (۶) مسعود سعد سلمان فرماید:

شخص هاشان برده از خلقت نهاد نارون

مغز هاشان خورده از غفلت شراب کوکنار

طبیعی برای محبوب خویش بلطفه سرایی میپردازند؛ دیگری زیر لب بخنده میپردازد، یکی دیگر بلاف و گزاف مشغول میشود، چهارمی حکایات خنده آوری میگوید، خلاصه مثل آنست که در تیمارستان واقعی تشریف دارند. يك قسم خمودت و درماندگی، بدنبال این مسرت غیر-عادی و درهم برهم کوکناریان را فرا میگیرد؛ ولی ایرانیان برخلاف حقیقت و کیفیت واقعی آن، این حالت را خلسه میخوانند، و مدعی هستند که يك جریان مافوق الطبیعه و جنبه الهی در این جذب و وجود دارد. پس از تخفیف آثار مطبوخ (شراب کوکنار) هر يك از خراباتیان بسوی منزل خویش رهسپاری میگردند.

سوم، دم کرده حبه خشخاش است با حبوبات شاه -
 بنك، و خصوصیات دانه کنب، و کچوله (جوزالقی). این ترکیب دراکه
 آن؛ با مجرمین بنك (۱)، و پوست (۲) نامند، خیلی قوی تر از
 سیاسی در هندوستان دیگر ریاست. بر حسب مقدار استعمال آن، انسان
 چه میکنند؟ دچاریك قسم جنون شادی و پر خنده ای میشود،
 ابتکار اوز بگان در اندك مدتی یکنوع بلاهت کاملی عارض میگردد؛
 در شریعت اسلام بالصراحه مصرف این ماده نهی شده است. هندیان معمولاً
 بنك را بخورد مجرمین سیاسی میدهند که مایل باعدامشان نیستند؛ تا
 بدین طریق عقل آنها را زایل سازند، و نیز بکسودگان خانواده سلطنتی
 میدهند که میخواهند قادر بر حکومت نباشند. میگویند که این طریق کمتر
 خلاف انسانیت، و بهتر از کشتن است، که در ترکیه متداول میباشد، و

(۱) bueng

(۲) Poust چنانکه خواهم دید، پوست شاهدانه را نیز بکار برند.

خوبتر از کور کردن است، که در ایران معمول میباشد. اوزبکان در مصرف این ماده مخدره ابتکار بخرج داده، حبوبات آنرا باتوتون و تنباکو دود میکنند؛ و این شیوه را ایشان بایران سوغات آورده اند. طریقه اخیر چندان مایه خسران نمی باشد.

بنك هندوستان ساده تر از ترکیبی است که در ایران
 بنك هندوستان، درست میشود، و مورد بحث من است، مع هذا فقط مسلمانان
 عواقب شوم آن همچنان دامنگیر مصرف کنندمی-
 گردد. بنك هندی عبارتست فقط از شاهدانه خالص، حبوبات آن، پوسته و برگهای کوبیده و باهم دم کرده، بدون آنکه در ترکیب آن حبه خشخاشی بکار رفته باشد. اغلب اوقات فقط بیرگهای شاهدانه اکتفا می- کنند، و تهیه آن سخت آسان است، چون اوراق مزبور را با اندکی آب در یک هاون چوبی می ساینند، بعد از اینکه خوب کوبیده شد؛ و آب غلظت یافت، آنرا می نوشند فقط مسلمانان هندوستان بنك خورند، و نیز بعضی از فرق هندی؛ (بانجانها Banjans) بعلت عواقب شوم بنك، استعمال آنرا حرام می شمارند. ولی در میان تمام فرق تنها اشخاص پست مخصوصاً اراذل و اوباش، و گدایان از این ماده مخدره می نوشند. این گروه دست- کم روزانه یکبار خورند، و البته این در صورتی است که در مسافرت نباشند چون هنگام سفر سه تا چهار بار مصرف میکنند، نیروی این مشروب آنها را برای راه پیمایی مقتدرتر و سبکبارتر می سازد.

متذکر شدم که در ایران برای مصرف این مشروب، میکرده های مخصوصی، بمانند قهوه خانه ها، وجود دارد، بنگیان هرگز صبحگاهان باین خرابات نمی روند بلکه در حدود سه چهار بعد از ظهر،

خرابات بنگیان
 تسلی آلام و تسکین
 بدبختی

مشاهده می‌فرمائید که امکنه عمومی پرازمشتی است، و طالین برای نوشیدن این ترکیب مکیف هجوم آورده‌اند، تابدين طریق بآلام روحی خود تسلايی بخشند، و بدبختی خود را تسکین کنند. استعمال بنگ بمانند افیون موجب هلاکت است، اما اثرات آن در مناطق سردسير بیشتر میباشد، تأثیر خاصیت مهلك بنگ در این نواحی زیاده‌تر و جان آدمی را زودتر فرسوده می‌سازد استعمال مدام آن، رنگ و روی آدمی را زرد، و جسم و جان را بطرز عجیبی ضعیف و ناتوان می‌کند، بعد از خاتمه فعل و انفعال، کسیکه يك لحظه پیش در جنب و جوش مدام، و خوش و خنده کنان بود، کاملاً از هستی ساقط میشود، و بمرده ای می‌ماند، بعد از یکی دو ساعت یواش یواش بحالت طبیعی باز میگردد. اعتیاد باین دارو عیناً بمانند افیون خطرناک است.

کسانیکه بنوشیدن این مشروب عادت کنند، دیگر نمیتوانند از آن دست بردارند، و ترك بنگ برایشان در حکم دست شستن از زندگی است.

حبوبات شاهدانه تأثیرش بیشتر از برگهای آن است و پوستش نیز اثرات زیادی دارد. بسال هزار و ششصد و هفتاد و هشت که من در سورت (۱) اقامت

بانوان انگلیسی که
بنگ میل کردند

داشتم، دوبانوی انگلیسی که يك روز در مقابل پنجره ایستاده بودند، فقیر (۲)، یا گدایی را مشاهده میکنند که مشغول سائیدن برك مکیف مزبور بوده است. بانوان مجذوب رنگ دارو، که سبز زیبایی است می‌گردند، و یا بانگیزه عجیبی که بعضی اوقات دامنگیر زنان میشود تمایل پیدا می-

(۱) Surat (سورت هندوستان)

(۲) Fakir (فقیر، گروهی از مرتاضان هندی)

کنند که طعم بنک را بچشند. یکی از خدمه‌شان، برای هریک از ایشان فنجان کوچکی از این مشروب می‌آورد، و برای کاستن تأثیر دار و مقداری شکر و دارچین کوبیده بدان داخل میکنند. پس از سه چهار ساعت اثرات مکیف و محتوم بنک در وجود دوبانوی انگلیسی پدیدار، و آنانرا دچار مستی مضحك و دیوانه‌واری ساخت. چنانکه مدام بخنده می‌پرداختند، و مایل برقص بودند، و داستانهای عجیب و غریبی میگفتند، تا اینکه تأثیر دار و پایان یافت.

يك مطبوخ دیگری وجود دارد، که آن نیز در
چرس
آیین اسلام حرام شمرده شده و حتی بیشتر از داروهای مکیف دیگر نهی گشته، چون اثرات آن شومتر و سریع‌تر از جوشیده خشخاش است. ایرانیان آنرا چرس (۱) خوانند. این مشروب را از يك قسم گلی تهیه میکنند، که شبیه نهال شاهدانه میباشد.

در ایران سرکه را از شراب نمی‌سازند، چون شراب
سرکه
در این کشور حرام است، لذا از انگور، از عصاره آنانار و از عرق یید تهیه میکنند، و در نقاطی که درخت خرما موجود است، از عرق نخل درست می‌کنند.

من روغن نباتی را در جرگه نوشیدنیها می‌شمارم.
روغنهای نباتی،
زیتون هیرکانی
در ایران چندین قسم از آن وجود دارد. نخست روغن زیتون، که نایاب است، چون فقط در استان هیرکانی (گرگان و ایالات دیگر ساحلی خزر) بدست می‌آید، و ارزش چندانی ندارد، چون بد درست میکنند، و بعلاوه در مدت حمل و نقل

فاسد میشود، و غلیظ و سیه فام میگردد.

درختهای زیتون این ایالات فوق العاده بزرگ میباشند، و موجبات این عظمت آنست که مردم آنها را سه چهارتایی در يك فضای وسیع و آزادی یکجا غرس میکنند، و برورزمان ریشهها متحد و مبدل بساقه واحدی میگردند، و این صنعت از مزوپوتامی (بین النهرین - ۱) آمده، که در آنجا درختکهای زیتون را چنین بهم پیچیده باهم میکارند، که پس از نمو همهشان یکی میشود؛ و درخت یگانه بسیار بزرگی میگردد. ایرانیان برای روغن زیتون هرگز ارزشی قائل نیستند، چون روغنهای بسیار خوب متعدد دیگری دارند، که با کمال سلیقه تهیه میگردد. از جمله ارده (۲) که سخت خوش آیند، و زردی بسیار زیبایی دارد، و بمانند آب روشن و صاف است. آنرا از دانه ای تهیه میکنند که کن شیک (۳ - کوسک؟) نام دارد، و گلش نارنجی میباشد، و آن را زعفران وحشی میشمارند. روغن شیر بک (۴ - شیر ج) بسیار متداول است، و لسی بمثل ارده مطبوع نیست و در ظرف چند روزی تند میگردد. آنرا از دانه کنجد (۵) گیرند، که بعضی سمس (۶) دانند.

روغنهای سوختنی
ایرانیان علاوه بر روغنهای خوراکی مزبور، دهنیات سوختنی نیز دارند که عبارتست از روغن گردو، روغن

Mesopotamie (۱)

Ardé (۲)

Koncheck (۳)

Chirbac (۴)

gongeth (۵)

Sésame (۶)

دانه ای که بمانند باقلاست، و کیشاک (۱- گرچک) خوانند، و بادانجیل (۲- بید انجیر) که میگویند گرچک امریکایی (۳) یا نخل مقدس مسیح است. کیشاک، این نامی که ایرانیان بدان داده اند، با احتمال قریب یقین همانا کیکه (۴) است که، هرودت گوید مصریان آنرا بشکل حبوبات میدادند، و ایشان از آن چنین روغن میساختند، و بقول وی یونانیان آنرا پریا (۵) میخواندند. سرتاسر آسیا پراست از لویا که معمولا بارتفاع يك پا (۰.۳۲۴۸ متر) بارمی آید، ولی در اصفهان، که مشحون از مزارع بشمار این نبات است، قدش دو برابر میباشد. رنگش خاکستری مایل بسفید و دارای لکهای سیاه و خطوط سیه فامی است، که يك برگي بمانند جعفری بوجود آورده اند. پوست لویا بمانند جوز بویا لطیف میباشد، و مثل دیگر انواع باقلا، و مانند بادام بدو قسمت باز میشود. دیوسکورید (۶) و مفسرین وی، مدعی هستند که این دانه (لویا) بروی درختی بارمی آید؛ در صورتیکه این اشتباه عظیمی است؛ و نیز اینکه در بعضی از کتب سفر نامه ما آمده است، که آنرا جوشانیده روغنش رامیکشند، خطای فاحشی میباشد، دريك آسیاب عصاره که بوسیله اسب یا گاوی کار میکند، عصاره آنرا بیرون آورند. آسیاب عصاره از دو قطعه طاحونه که کوچکترا مال ماست، بوجود آمده،

(۱) kechak

(۲) Badingil

(۳) Ricinus ou Ricinum Américanum, ou Palma - Christi filici.

(۴) kiké

(۵) Pria

(۶) Dioscoride دیوسکورید، پزشک معروف یونانی که در سده

اول میلادی میزیسته، و صاحب تألیفی راجع بترکیبات طبی است.

و فقط سه پا قطر شان میباشد ؛ سنك روئين سوراخی دارد که این بقیات دانه دانه راه از آنجا بدرون میریزند، و سنك زیرین دارای لوله یا مجرای است که مایع از آنجا به بیرون جاری میشود. این روغن ریسینوم (۱- گرچك) غلیظ و سیاه فام است، و هنگام احتراق بومیدهد، و سخت دود میکند. شاید بهمین جهت پرتغالیان آنرا گل جهنم (۲) می نامند. فقط ناداران این روغن را بکار برند.

فت و خصوصیات
استخ-راج آن

فی الجملة در ایران روغن نفت (۳) نیز موجود است که ما اشك مصطكى (۴) میخوانیم، و ایرانیان آن را برای سوختن بکار میبرند، و نیز بمانند ما (اروپائیان) در نقاشی و جلاکاری از آن استفاده میکنند. بهترین محصول نفت از هیرکانی (گرگان و سواحل جنوبی خزر) و مادشمالی (آذربایجان شمالی- باکو) واقع در ساحل دریای کاسپین (قزوین، خزر) می آید. این مایع ازل تخته سنگها برمی آید، و بمانند آب روشن و روان است، ولی بلافاصله غلظت پیدا میکند، در حالیکه سفیدی رنگش کم و بیش، البته بر حسب وضع صخره هائیکه از آنجا بیرون می آید، باقی می ماند؛ چون تخته سنگهائیکه رو بمغرب و شمال میباشند، روغن آنها مدام سفید است، در صورتیکه دیگرها بمرو زمان تیره و تار میگردد.

Ricinum (۱)

Fleur d'Enfer (۲)

Naphte (۳) (نقطیه، کسی که از وی بوی نفت آید)

larma de Mastic (۴)

Des Art Mécaniques et Métiers (۵) (مکانیک، علم الحركات)

و علم الحیل نیز گویند)

فصل هفدهم

فنون و صناعات ایرانیان (۱)

پنج تبصره

پیش از بحث مفصل راجع بجزء جزء فنون و صناعات ایرانیان، بایر اد پنج تبصره در این موضوع میپردازم، در سه قسمت راجع به نبوغ و استعداد مردمان شرقی اشاره میشود، تا معلوم گردد که اینان در تمام صنایع و فنون بشری چه اطلاعاتی دارند، و استعداد کسب چه چیزهایی را دارند؛ آنگاه در تبصره چهارم راجع به روش صنعتگران مشرق زمین صحبت میکنم؛ و بالاخره راجع به سازمان اداری صناعات ایرانی اشاراتی میگردد.

تبصره نخست آنکه، مشرق زمینیان بالطبع سست و تنبل میباشند. بکار عشق ندارند و فقط برای رفع نیازمندیهای ضروری کار میکنند (۲). اینهمه آثار چرا بهنرهای زیبا علاقمند نیستند؟

(۱) Des Arts Mécaniques-et Métiers

(۲) آیا وقتیکه انسانی صاحب ثمره دسترنج خویش نباشد، میتواند میلی بکار داشته باشد؟ علاوه و قتیکه طبق تعلیمات دینی عزت و ذلت انسانی مربوط به اوراق الطبیعه باشد، دیگر چه مشوقی، و کدام انگیزه ای محرک کار، و موجد فعالیت بشری خواهد بود؟

هنری و نقاشی، حجاری، چیره دستی بشری و دیگر فنون زیبای بسیار، که زیبایی آن در تقلید درست و ساده طبیعت است برای مردمان آسیایی هیچگونه ارزشی ندارد. (۱) اینان عقیده دارند که چون این قبیل آثار هیچگونه نیازمندی جسمانی را مرتفع نمی سازد، بهیچوجه شایان توجه نمیباشد. فی الجمله صورت هنرهای زیبا در نظر آن پشیزی ارزش ندارد. فقط ماده (مواد متشکله) آن منظور نظر میباشد. بدینجهت صنایع (مستظرفه) ایشان اینقدر کم توسعه و ترقی یافته؛ اما شرقیان چون دارای فکر خوب، عقل نافذ، روح صبور، و اندیشه مواجی میباشند، اگر باداش کریمانه ای وجود داشت، کامیابیهای حیرت آوری نصیبشان می گشت.

تبصره دوم آنکه، مشرق زمینیان هیچگونه حرص و ولعی باختراعات نوین و اکتشافات جدید ندارند. خیال می کنند که مالک تمام وسایل لازم برای ضروریات زندگی و راحتی بشری هستند و بآنچه

**باختراعات و
اکتشافات تمایلی
ندارند!**

که دارند اکتفا میورزند، و دوست دارند که بجای آموزش صنایع و ساختن کالا، مصنوعات کثیر خارجی را خریداری کنند، و بدینطریق وابسته بیگانگان باشند؟! مقدار مصرف ساعت درمیان ترکان و ایرانیان بویژه ترکان عثمانی معلوم است؛ فقط آنچه که در استانبول بفروش میرسد بطوری که من کاملاً واقف میباشم سالیانه کمتر از مبلغ صد و پنجاه هزار اکو نیست. مع هذا ترکان هرگز در صد آموختن این صنعت نیستند، با وجود اینکه شاهد سودهای سرشار آن میباشند، و نیز نمیخواهند صنایع کاغذ سازی

(۱) نقاشی و حجاری و تصویر سازی در آئین اسلام ممنوع میباشد، حجاریها و سنگ نگاریهای بیستون و تخت جمشید و طاق بستان که مربوط بدوره پیش از غلبه عرب است، بهترین شاهد وجود ذوق سرشار هنرهای زیبا در ایرانیان است

بیاموزند ، در صورتیکه برایشان فوق العاده ضروری میباشد ، فنون و صنایع دیگر را از این باید قیاس کرد . در ایران حتی یک نفر از مردم خود مملکت پیدا نمیشود ، که بتواند ساعتی را خوب میزان کند ، و اصلاح نماید.

چاپ و چاپخانه

ایرانیان اشتیاق و افری دارند که صنایع چاپ در کشورشان پدید آید ، و بفواید و ضرورت

آن کاملاً پی برده اند ، مع هذا کله کسی پیدا نمیشود که چاپخانه بوجود آورد. برادر وزیر دربار ، که يك شخص بسیار عالم و مقرب حضور شاهنشاه است در سال هزار و ششصد و هفتاد و شش ، میخواست با من قرار و مداری بگذارد ، تا کاوگرانی به ایران آیند و این فن ظریف را بایشان بیاموزند . مشارالیه کتابهای عربی و فارسی چاپی را که برایش داده بودم ، بنظر اعلیحضرت همایونی رسانید ، باین پیشنهاد موافقت حاصل شد ، ولی هنگامیکه مسئله پرداخت پول بمیان آمد ، هر چه رشته شده بود ، پنبه گشت .

در هندوستان نیز توپ و توپخانه بسیار متداول است.

توپ توپخانه در هندوستان

تمام میدانها با این اسلحه آراسته شده ، تمام سپاهها مجهز بتوپ میباشد . عرابه های عظیمی مل توپخانه

و باربنه آنست ، ولی مع هذا کله از صنعت توپ ریزی بی اطلاع اند ؛ و ترجیح می دهند که توپ را از اروپا خریداری کنند و نمیخواهند از وجود اروپائیان و ترکان که آماده خدمت و حاضر بتاسیس موسسات ذوب توپند استفاده نمایند تبصره سوم آنست که در نتیجه حرارت اقالیم گرمسیر

تأثیرات منفی محیط

اندیشه و فکر بمانند بدن انسانی خموده و واهانده

میشود ، و شعله ای که برای پیدایش اختراعات و ترقی و تکامل ضایع

ضروری مغز آدمی است ، خاموش میگردد . ساکنین این اقالیم توانایی شب زنده داریهای دراز ، و تحمل کار و زحمت بسیار که لازمه پیدایش آثار نفیسه ظریفه ، و صنایع فنی میباشد ، ندارند ؛ و محدودیت و قلت اطلاعات و معارف مردمان آسیایی ناشی از همین مسئله است ؛ و بطور کلی علوم آنان بهیچ وجه چیز دیگری جز حفظ و تکرار ، آنچه که در کتب پیشینیان وجود دارد نمیباشد ؛ بهمین جهت و صنعتشان بدوی و ناقص است ؛ اینست که فقط بایستی در نواحی شمالی در جستجوی تکامل عالیه علوم و صنایع برآمد .

تبصره ای که در خصوص روش صنعتگران مشرق -
 زمین میخواهم بیان کنم ، عبارت از تذکر قلت ابزار
 و اسباب کار آنها است . سادگی و سهولت شرایط
 کار کارگران (پیشه و ران) شرقی ، برای مردمان ممالک ما (اروپائیان)
 باور نکردنی است . اکثر صنایع آن دهکده ای دارند و نه کارگاهی . این
 پیشه و ران راهر کس بهر جا که بخواهد میروند و کار میکنند .

زیر کی و سادگی
 صنعتگران شرقی

دریک گوشه اتاق ، بروی زمین خالی ، یا بر سطح کهنه فرش می-
 نشینند ، چنانکه دریک چشم بهمزدن کارگاه را آماده و کارگر را باده دست
 مشغول کار می بیند . فی المثل رویگران ، که در اروپا دستگاه وسیعی برای
 کار خود لازم دارند ، در ایران برای کار بخانه ها میروند ، بدون اینکه
 از این بابت اضافه مزد مضاعفی بگیرند . استاد با شاگرد کوچک خویش
 تمام دستگاه دهکده را با خود حمل میکند ؛ و ابزار کارش عبارت از اینهاست :
 يك توبره زغال ، يك دم ، اندکی لحیم ، مقداری نشادر در شاخ گاو ،
 و چند تکه كوچك قلع در جیب . پس از ورود ، در هر نقطه ای که شما

بخواهید دستگاهش را تنظیم میکنند ، مثلاً در گوشه حیاط یا باغ ، یا آشپزخانه ، بدون اینکه احتیاجی بکوره داشته باشد. اجاق را در جنب دیواری روشن میکند ، تا بتواند ظروف خود را هتگامیکه داغ است بدان تکیه دهد ؛ کورک خویش را ساده بروی زمین میگذارد ، ولوله آنرا با اندکی گل آغشته بآب و دایره ای شکل میپوشاند ؛ آنگاه بمثل آنکه در یک کارگاه یاد که بسیار بزرگ و مجهزی است ، بکار می پردازد .

طلا کاران و نقره کاران نیز بهر جایی که بخواهند ،
زرگران سرخانه برای کار عزیمت می کنند ، در صورتیکه نقل و انتقال ابزار و وسایل کار آنها کمتر سهل می نماید .
 این صنعتگران يك کوره سفالی که تقریباً بمانند منقل ، ولی اندکی بلندتر است ، همراه دارند . دوشان نیز عبارتست از يك پوست بز ساده ، که دو قطعه چوبی بیکسر آن تعبیه شده ، و برای بستن مدخل هوا بکار میرود ؛ و هنگامیکه کورک را بکار میبرند يك لوله کوچکی بر سر دیگرش تعبیه میکنند و آنرا در کوره فرو میبرند ، و بادست چپ باد میکنند . زرگران این دم را که بمانند کیسه تا شده ای است از يك توبره چرمی بیرون میآورند . این توبره بمنزله پیش دامن سوهانکاری ، و ابزار کار خود را که عبارت از انبر ، قالب شمش ریزی ، مفتول کش ، سندان ، چکش ، سوهان و دیگر وسایل کوچک است ، در آن میگذارند . استاء توبره را حمل میکند ، و شاگرد کوره را ، چنانکه بهر جایی دعوت شدند ، مشاهده میفرماید ، که بدین طریق وارد و شامگاهان ده که خود را بر بغل زده خارج میگردند . هنگامیکه کارگر (پیشه ور) میخواهد فلزات را آب کند ، گودیهای در زمین باندازه لازم احداث میکند ؛ و در موقع کار دم را بکوره اتصال

می بخشد، و سندان را در نزدیکی خود بزمین فرو میرد و روی زانوان خویش بکار میرد و دزد دعوت صنعتگران بخانه، ناشی از حس عدم اعتماد، و برای دقت در طرز و شیوه مصنوعات است.

تبصره پنجم راجع به نظم و نسق و سازمان کار صنعتگران و کارگران ایرانی است. هر رشته‌ای از صنعت رئیسی دارد که از میان صناعات مربوطه، از طرف شاهنشاه برگزیده شده و سازمان اقتصادی

سازمان اداری
صنعتگران و
کارگران

یا اداره صنعتی ایرانیان با همین تمام میشود. تشکیلات اجتماعی و اتحادیه خاصی بمعنای واقعی ندارند، چون بهیچوجه اجتماع نمی‌کنند. کارگران و پیشه‌وران (۱) فاقد ضابطین خاص و مفتشین مربوطه میباشند؛ و فقط آداب چندی را که رئیس صنف مربوطه (۲) مقرر داشته، رعایت میکنند از قبیل اینکه همیشه بایستی میان دکانین و پیشه‌وران یک دسته، فاصله معینی وجود داشته باشد، البته محللهایی که برای صنعت خاصی تخصیص داده شده، از این قاعده کلی مستثنی میباشند. هر کسی که میخواهد دکه‌ای در یک رشته از صنایع دستی افتتاح کند، پیش رئیس رسته مربوطه میرود، اسم و رسم و محل سکونت خویش را ثبت میرساند، و وجه قلیلی از این بابت میپردازد. رئیس صنف بهیچوجه مولد و منشاء و سرزمین صنعتگر را تحقیق نمیکند و نیز هرگز راجع به استادی که صنعت را از وی آموخته، بالاخره تبجر و تخصص شخص مزبور سؤال و اقدامی بعمل نمی‌آورد.

(۱) در نظر شاردن، کارگر (Ouvrier) و صنعتگر (Artisan) یکی است، یعنی کارگر صناعی است صاحب دستگاه و ابزار صنعتی خویش، و استاد و شاگرد زندگی تقریباً واحدی دارند.

(۲) فی‌المثل زرگر باشی، دباغ باشی، صباغ باشی و الخ و غیره،

پیشه‌ها نیز فاقد حدود معین لازم می‌باشند، فی‌المثل اگر از مسگری تقاضا کنند، سینی نقره‌ای بسازد، قبول می‌کند. هر کسی هر چه می‌خواهد می‌کند، و در این مورد بهیچوجه منازعه و تصادمی در بین آنان بوجود نمی‌آید.

تعهداتی نیز برای کارآموزی و شاگردی وجود ندارد
روابط استاد و شاگرد
و برای کارآموزی هیچ چیزی نمی‌پردازند. بالعکس
بچه‌هایی که برای شاگردی در رشته‌ای از صنعت پیش

استادی گذاشته می‌شود در نخستین روز، مزدی دارند.
بین استاد و شاگرد قرار گذاشته می‌شود که در نخستین سال کار، روزانه فلان مقدار، دولیارد (نیم پشین)، یا یک سو (پول سیاه)، بر حسب سن و سال شاگرد پرداخته شود؛ و این مزدها بمرور زمان، و بر حسب مهارت شاگرد افزوده می‌شود.

اما چنانکه متذکر شدم، هیچیک از طرفین تعهدات متقابلی برای مدت معلوم بعهده خویش ندارند، چنانکه ارباب آزاد است که هر وقت بخواهد، شاگرد خویش را بیرن کند، و شاگرد نیز مختار می‌باشد که هر گاه دلش خواست استاد را ترك بگوید. بهمین جهت استادان در آموختن صنعت کفش می‌روند، و ارباب بجای تعلیم رموز صنعت، سعی دارد که هر چه بیشتر از شاگرد کار بکشد، و برای تعلیم نوآموز بسیار بخود زحمت نمیدهد، بلکه مطابق سودی که میتواند از وی بکشد، او را بکار می‌گیرد.

صنعتگران مجبورند بسخریه برای شاهنشاه کار کنند
یعنی بمحض صدور فرمان برای اعلیحضرت همایونی
برایگان انجام وظیفه کنند. پیشه‌ورانی که از

بیماری پیشه‌وان
برای شاهنشاه

یگاری معاف میباشند ، عبارتند از: کفشگران ، کلاهدوزان و جوراب-
بافان . برای این قبیل صنعتگران وجهی میپردازند که خرج پادشاه (۱)
نام دارد ، یعنی مخارج ملوکانه .

اینک بشرح وتفصیل صنایع و حرف میپردازم، و
از کشاورزی آغاز میکنم. در اینمورد گفتار کوروش
گفتار کوروش کبیر

جوان (۲) را که: ایران باندازه وسیع و بزرگ
است که ، در آن واحد هم زمستان است و هم تابستان ، درمدم نظر دارم .
بهمن جهت دیگر اشکالی در میان نخواهد بود که (قارمین اروپایی) قبول
کنند در این کشور در همان زمانیکه تخم رامی کارند، محصول رامیدروند؛ اما
نکته شایان توجه آنستکه، این اختلاف عظیم، در فواصل قصیریست فرسنگی
مشاهده میگردد. در ماه فوریه (نیمه دوم بهمن و اوایل اسفند) سال هزار
شصصد و شصت و نه که از خلیج فارس بسوی اصفهان می آمدم، این تنوع
شگفت انگیز را بفرغت مطالعه میکردم. پس از سه یا چهار حرکت ازهرمز،
در لار، در کرمان شاهد درو خرمن بودم. اما وقتی که دورتر رفتم بتدریج
مشاهده میکردم که گندم نارس است؛ و بالاخره در فاصله بیست روزه راه دیدم
دهقانان مشغول کشت و کارند. در اصفهان ، که بمنزلۀ قلب امپراطوری
است، در ماه ژوئن (نیمه دوم خرداد ، و اوایل اردیبهشت) گندم درو میشود؛
اما چون حاصلخیزی اراضی در سرتاسر کشور بستگی خاصی با آب دارد

(۱) Cargh padcha

(۲) کسنفون ، اثر معروفی دارد که در آن تربیت کوروش کبیر را شرح
داده و این کتاب «کوروپری» نام دارد، و مصنف از زبان دوره جوانی این
پادشاه جمله مزبور را جاری ساخته، و مقصود کوروش صغیر که این نویسنده
یونانی در خدمت وی بوده، نمیباشد.

پیش از ورود در مباحث دیگر، بشرح اکتشاف و طرز توزیع آب در میان ایرانیان خواهیم پرداخت .

در ایران چهار گونه آب وجود دارد: دو قسم آن در

روی زمین ، و عبارتست از رودخانه ها و چشمه ها

و دود دیگر در زیر زمین ، یعنی چاهها ، و مجاری تحت

الارضی که خودشان کهریز (۱) نامند.

درفن اکتشاف و

هدایت آب هیچ

خلقی پیای ایرانیان

نمیرسد

ایرانیان برای پیدا کردن آب پای کوهها را می -

شکافند ، و بعد از اکتشاف رشته آبی ، آنرا بوسیله قنوات زیر زمینی بفواصل

هشت تاده فرسنگی و بعضی اوقات بسی بیشتر هدایت میکنند ، و از نقاط

بلندتر بمناطق پست تر جاری میسازند ، تا آب بهتر جریان کند . در فن

اکتشاف و هدایت آب ، هیچ مردمی در جهان پیای ایرانیان نمیرسد . این

مجاری زیر زمینی بعضی اوقات ده تا پانزده تواز (۲) است ، و چنین قنوات

عمیقی من بچشم خود دیده ام . اندازه گیری مجاری مزبور سهل میباشد ،

چون در فواصل هشت توازی ، بادکشهایی که بقطر چاههای ما (اروپائیان)

است ، تعبیه کرده اند .

چهل و دو هزار کاریز یکی از همسایگان اصفهانی من ، که فرزند خراسان ،

در خراسان باختریان باستان ، بود ، بر این اغلب اوقات حکایت

میکرد که ، پدرش در دفاتر ثبت ایالت مزبور دیده است که ، در عهد سابق چهل و

دو هزار کاریز وجود داشته ، و کهریزهایی دیده که ته چاههای آن ناپیدا

و بقراریکه میگفتند عمقشان هفتصد و پنجاه گز است . گز (۳) ذراع ایرانی

(۱) kerises

(۲) تواز معادل ۱۹۴۹ متر است .

(۳) gueze

است و معادل سی و چهار شست (۱) میباشد. بدین طریق سیصد و پنجاه و چهار تراز عمق داشته، که باور نکردنی است. معرّضاً از احصائیه مزبور، میتوان بشماره قنوات زیر زمینی سرتاسر امپراطوری پی برد، و از مراتب این فن شایان تحسین اطلاع پیدا کرد. درماد (آذربایجان) نیز برای حکایت کردند که فقط در ظرف شصت سال اخیر، از تعداد کاریزهای این ایالت چهارصد رشته کاسته شده است. در جهان هر گز مالتی پیدا نمیشود که بمانند ایرانیان در حفرو احداث چشمه‌های زیر زمینی و ایجاد مسیرهای مناسب تحت الارضی مهارت داشته باشد. این قنوات معمولاً دارای هشت تانه پا عمق (ارتفاع)، و دوتاسه پاعرض میباشد.

ایرانیان علاوه بر انهار و قنوات، از آب چاه نیز آب چاه و خصوصیات تقریباً در سرتاسر امپراطوری استفاده میکنند. شایان توجه آن

آب چاه را بوسیله گاو، با سطل‌های بزرگ چرمی که معمولاً بوزن دویست تا دویست و پنجاه لیور آب میگیرد، استخراج میکنند. این سطل دارای حلقی (لوله‌ای) در قسمت پایین بطول دوتاسه پا، و بقطر نیم پاست، که طنابی بدان تعبیه شده و همیشه بطرف بالای چاه نگهش میدارد و مانع خروج آب از دهانه آن میگردد. گاو دلو را بوسیله طناب ضخیمی که بدور چرخ بقطر سه پا، و بمانند قرقره‌ای در بالای چاه بسته شده می‌پیچد، بیرون میکشد، و آنرا بحوضچه‌ای که در همان نزدیکی است، بوسیله لوله مزبور خالی میسازد، و آب از آنجا باراضی مربوطه توزیع میگردد. باید متوجه بود، که برای تسهیل استخراج آب بوسیله گاو، يك سر اشیبی در حدود سی درجه احداث میکنند، و حیوان را

(۱) شست يك دوازدهم پا، و معادل ۰.۲۷ متر است.

سرازمی هدایت مینمایند، و باغبان نیز روی طناب می نشیند و بدین طریق هم خودش آسوده میشود، و هم از گاو دلجویی میکند، بطوریکه این طرز عمل، علی رغم بدویت کامل آن، مناسب و راحت و کم خرج میشود، چون مستلزم بیشتر از یک نفر برای کار نمیشد.

اما توزیع آب انهار و چشمه ها بر حسب احتیاج

ساعت آبی و
خصوصیات آن

هفتگی یا ماهیانه است، و بدین طریق میباشد: يك

فنجان گرد مسین بسیار نازکی که درمرکز قاعده

آن سوراخ کوچکی احداث شده، و از آنجا آب بتدریج داخل میشود،

بروی چشمه آبی که بمرزعه هدایت میشود، قرار میدهند، و هنگامیکه

فنجان فرو میرود، پیمانه پر شده یعنی بمیزان لازم رسیده است، و از نو همین

حرکت را تجدید میکنند، تا آب مقرر بمرزعه برود. معمولاً دو تا سه

ساعت میکشد که این فنجان فرو رود. از این اختراع برای سنجیدن

زمان نیز در مشرق زمین استفاده میکنند. چنانکه در اکثر نواحی هندوستان

بوژه در قلعه ها، و در منازل بزرگان، که مستحفظین در آن کشیک می

دهند، این یگانه ساعت دیواری موجود در دست مردم است. باغها بر حسب

میزان دفعاتی که ماهیانه از آب استفاده میکنند، سالیانه پول میپردازند.

در روز مقرر بهیچوجه از دادن آب امتناع بعمل نمی آید، و در نوبت

معین همه کس جوی آب باغ خویش را برای آبیاری باز میکند، و چون

يك ناحیه دفعه واحده از آب استفاده مینماید، خیلی سهل است که کسی

آب بیشتری داخل باغ خویش کند، و از باغ دیگری جریان را منحرف

سازد؛ بهمین جهت اینگونه دغلبازی اکیداً قدغن، و مرتکبین بسختی

کیفر می یابند.

برای اینکه فهم خصوصیات توزیع آب کاملاً طرز توزیع و تنظیم روشن باشد، باید دانست که در هریالتی افسری آب، میراب، شهاب (مأموری) وجود دارد که متصدی آبهای ایالت است و او را میراب (۱) نامند، که بمعنی شهاب (شاه آب) است، و تنظیم توزیع آب در همه جای آن ناحیه بعهده وی میباشد، و او با کمال صحت، توسعه آذمهای خویش که مأمور انهار و چشمه‌ها میباشد، این وظیفه را صورت میدهد؛ و طبق دستورات وی آبهارا ناحیه بناحیه، مزرعه بمزرعه توزیع و تقسیم میکنند. میرابی شغل بسیار پرسودی است. فی المثل میراب اصفهان سالیانه چهارهزار تومان درآمد دارد که معادل شصت هزار اکو میباشد، و البته آنچه که مأمورین وی برای خودشان میگیرند، در جزو این رقم بحساب نیامده است. اراضی و باغات دارالسلطنه اصفهان، و حومه‌های آن، سالیانه برای هر جریبی (۲) بیست سوبه شاهنشاه میپردازند؛ جریب مقیاس معمولی ایرانیان برای مساحی سطح زمین است، و کمتر از یک آرپان (۳) میباشد؛ البته این مبلغ فقط از بابت مصرف آب انهار، یا چشمه‌ها پرداخت میگردد، و آبهای دیگر مالیاتی تعلق نمیگیرد. علاوه بر حقوق بیست سوبرای هر جریب، تحف و هدایای عادی و غیر عادی نیز تادیه میگردد، که بایستی به میراب تقدیم شود. فی المثل هنگامی که آب ندارند، برای شکایت بحضور مشارالیه می‌شتابند، و میراب نیز در پاسخ میگوید که اصلاً دروایات آب وجود ندارد؛ اما بمحض اینکه هدیه‌ای

mirab (۱)

girib (۲)

Arpent (۳) آرپان پنجاه یا پنجاه و یک آرمی باشد و هر آری صد متر

مربع است.

برایش تسلیم داشتند، و این مطلبی است که هرگز فراموش نمیشود، چون در غیر این صورت بیم از بین رفتن محصولات باغ و مزرعه در میان است، بدین طریق اطمینان کامل پیدا میکنند که بقدر کافی آب لازم خواهند داشت.

بهای آب رودخانه، با آب چشمه متفاوت است؛ این یکی ارزان تر از آن دیگری است، چون آنقدر صاف، و بآن اندازه گوارا نمی باشد.

شخم بوسیله گاو آهن که بوسیله گاوهای لاغری چگونه مقدار آب با مرغابی میزان میشود کشیده میشود، بعمل می آید، گاوهای ایران همانند مال ما (اروپائیان) چاق نمی باشند؛

خیش را بشاخه حیوان نمی بندند، بلکه بادایره ای بسینه اش تعبیه میکنند. گاو آهن خیلی کوچک، و بالتیجه تیغه اش فقط سطح زمین را خراش میدهد؛ و بتدریج که شیارها احداث میشود، شخم زنان کلوخه خاکها را بوسیله تخمناقهای درشت چوبی و بامسلفه خرد میکنند؛ این آلت کوچکی است که دارای داندانه های کوچکی میباشد، و آنگاه بوسیله ییلی زمین را مسطح، و همانند قطعات اراضی باغچه مربعاتی درست میکنند، و در اطراف آن لبه هایی بارتفاع يك پا، یا کمتر و بیشتر بر حسب مقتضیات آبیاری بوجود می آورند. مقدار آبی که برای آبیاری مربعات ضرورت دارد، معادل میزانی است که يك مرغابی بتواند در آن بشنا پردازد؛ و بدین طریق برای باغ و بوستان هر هفته آب میدهند.

مداول ترین غلات ایران عبارتست از گندم که غلات و حبوبات ایران بسیار خوب و بسیار عالی است؛ جو، برنج و ارزن و انواع و اقسام آن که در بعضی نقاط، مانند کردستان، هنگامیکه

پیش از رسیدن محصول، گندمشان تمام بشود، از آن نان تهیه می کنند . ایرانیان هر گز جو سیاه و چاودار نمی کارند، فقط در نواحی که ارمنیان سکونت دارند، چاودار کشت میشود ، تا در مراسم ایام پرهیز کارم (۱) مصرف شود . برنج ، چنانکه متذکر شده ایم ، پر مصرف ترین و لذیذ ترین خوراک مردمان این کشور است . ایرانیان از اینکه متمکنین ما (اروپائیان) برنج مصرف نمیکنند، اظهار شگفتی مینمایند و در این مورد مدعی هستند که خداوند عالی ترین و لذیذ ترین غذای طبیعت را از ما مکتوم داشته است. برنج در مدت سه ماه بار می آید ، اگر چه بعد از اینکه می روید ، آنرا نقل و انتقال میدهند و در جای دیگر میکارند؛ چون اول آنرا بمانند دیگر غلات و حبوبات تخم افشانی میکنند ، بعد خوشه بخوشه در یک زمینی که سخت آغشته بآب و گل آلود میباشد کشت میکنند . آب باید مدام در سر مزارع برنج باشد؛ و بهمین جهت هوای سر زمینهایی که در آن برنج کشت میشود، بسیار ناسالم میگردد، چون از آب لجن حشراتی پدید می آید و وزغهای زهر دار و دیگر موجودات موذی پدیدار میگردد؛ و هنگامیکه میخواهند برنج را بکوبند؛ بایستی آب آنرا بخشکانند، و مزرعه را خشک کنند، و در این هنگام حشرات مزبور میمیرند و هوا را سخت عفونی و کثیف میکنند. در طی هشت روز برنج خشک میگردد، و میرسد .

ایرانیان علاوه بر آبیاری اراضی مزروعی ، از فضولات و براز نیز که در فلاحات رومیان اینقدر رومیان در فلاحات... مستحسن و مقبول بود، استفاده مینمایند. در ایران

(۱) ایام پرهیز کاتولیکها، از روز چهارشنبه پیش از عید احیای مسیح، تا روز عید چهره رنگ باخته (Carême).

برای تقویت نیروی زمین بجای پهن حیوانات، که چنانکه متذکر شده‌ام برای بستر اسبان بکار میرود، روستائیان بدقت تمام زباله های شهرها را جمع آوری میکنند، و درگونی بر پشت الاغ بار کرده، بمسکن خویش برمیگردند؛ و این خرج مهمی برایشان ندارد، چون بی آنهم دست خالی بده مراجعت میکردند.

در ایران بی‌بچه‌مهری معجزه فاضل آب عمومی وجود ندارد، و هر خانه گنداب رو (چاه) مخصوصی که در نزدیک عمارت، در يك سوراخی بعمق يك پا تعبیه کرده‌اند، در دسترس دارد. این موضوع در زندگی داخلی و خانگی يك چیز عمومی میباشد. عابرین از این چاهها خبری ندارند چون خشکی هوا بوی آنرا ازین میبرد.

مشاهده میشود که روستائیان، بعد از خالی کردن بار الاغها و قاطر- های خویش در بازار، بیلی در دست درجین مراجعت مشغول پاك کردن چاههای فضولات، و بار کردن آن بچهارپایان خویش میباشد (۱).

خانه‌هایی که فاقد چاه در کوچه میباشد، با دهاتیان دقیق و مواظب قرار و مداری گذشته‌اند، و دارای يك در آمدی هستند، یعنی روستائیان سالانه هدیه‌ای از میوه‌جات بصاحبخانه تقدیم میدارند، و این ورودیه آنها بعمارت مربوطه بشمار میرود. اینان بدقت تمام هر هفته بدان خانه، مخصوصاً بمنازل متمکنین میروند. تا بهتر خر خود را بار کنند. خر بزه زارها و اراضی خیار کاشته را که نیازمند کود گرم میباشد با فضولات کبوتران و مدفوعات انسانی تقویت میکنند. دهقانان مدعی هستند که، در کیفیت میوه هایی که در اراضی تقویت شده با فضولات و مدفوعات چاههای اشخاصی که بمثل اروپائیان بسیار گوشت میخورند و شراب مینوشند بار می‌آید، اختلاف (۱) اینها را در اصفهان «کودکش» نامند.

شایان توجهی مشاهده میشود. این کودها را همانطوریکه وارد اراضی ده میشود، بکار نمی‌برند چون در آنصورت بنیروی حرارت خاک را می‌سوزاند.

دهقانان این فضولات را در گودال حیاط خود در طول تمام تابستان انبار میکنند، و هنگامیکه حفره نیمه پر شد، سر آنرا با خاک پر کرده‌می‌پوشانند. برف و بارانیکه زود می‌آید، آنرا کاملاً بعمل می‌آورد، و مدت دو سال همینطور می‌ماند، و در خاتمه مدت مزبور کود مصرفی بوجود می‌آید. ایرانیان سه قسم کت دارند؛ نخست قاتی - پاتی (زباله و آشغال و غیره)، دوم فضولات گنداب رو شهر، و چاههای منازل شخصی که باییل جمع آوری میگردد، و بریچوجه مخلوط با خاک نمی‌باشد، سوم مدفوعات کبوتران.

با این طریق تقویت اراضی کشاورزی، در ایران **نتایج مهم کشاورزی فنی ایران** زمین‌خواه‌شن‌زار باشد، خواه سخت و خاک رسی، برای هر گونه کشت و زرع و انواع و اقسام حبوبات مساعد و متناسب میگردد؛ و حتی زمینهایی وجود دارد که سالیانه دوبار محصول جو میدهد. در مجاورت شهرهای بزرگ، زمین هرگز روی استراحت بخود نمی‌بیند، فی‌المثل بمحض اینکه میوه‌ای چیده‌ای شد، چیز دیگری در آن میکارند.

تصادف می‌کند که بعد از دو یا سه سال زمین کود داده خشک می‌گردد، در این موقع فی‌الفور آنرا از نو تقویت میکنند، آبیاری مینمایند، و از نو قدرت اولیه تجدید می‌گردد.

ایرانیان بمانند ما (اروپائی‌ان) گندم را در انبار
 تعریف و توصیف خرمن غلات با خرمن کوب نمی‌کوبند، بلکه در مزارع
 کوبهای ایرانی
 آنرا از خوشه جدا می‌سازند، بدین طریق: سنبله‌ها
 را توده وار، گرد بقطرسی تا چهل پا رویهم جمع می‌آورند، بدون اینکه
 از آسیب صاعقه یادزد، مثل ماترس داشته باشند؛ آنگاه يك قسمت از
 آنرا با سه شاخه بکنار کشیده، در يك فضایی پهنای سه تا چهار پا، از
 رویش سورتمه کوچکی را که دارای چرخهای آهنین است عبور میدهند:
 درازای سورتمه در حدود سه پا و پهنایش دو می‌باشد. قسمت بالایش
 (جلوش) که باریکتر از پائین است، مخصوص نشیمن راننده می‌باشد.
 قسمت پائین (عقب) که از چهار قطعه تخته چهار گوش تشکیل شده، در
 وسط مجهز به دانه تیرك است که بمنزله محور چرخها بشمار میرود؛
 این چوبهای گرد، یا استوانه بمثل وردنه شیرینی‌پزهای ما می‌باشد، و از
 چرخهای دنداندار آهنین می‌گذرد. این چرخها بمانند سیخ گردان ماست
 جز اینکه دندانهایش تیزتر، و تقریباً بمانند اره می‌باشد. هر گونه حیوانی
 از قبیل اسب، الاغ، گا و و قاطر را بر خرمن کوب می‌بندند، و هر بار فقط
 از يك رأس از این چهار پایان استفاده می‌کنند، و آنگاه پسر کی روی
 آن می‌نشانند؛ و او نیز سرعت ارابه را میراند. چرخهای خرمن کوب
 خوشه‌ها را می‌برد و می‌شکند، و بدون اینکه سنبل خراب شود، چون از
 میان دندانها می‌لغزد؛ دانه‌ها را بیرون میریزد. اشخاصی که در کنار
 ایستاده‌اند، خوشه‌ها را با سه شاخه بزیر ارابه هدایت می‌کنند، و دانه‌ها در
 نتیجه ثقل مدام پائین می‌روند. روستائیان ایرانی، بر حسب عظمت و
 مقدار توده محصول، تاهفت یا هشت دستگاه خرمن کوب پشت سرهم در

اطراف يك كپه راه می اندازند؛ و هر چهارپایی سه یا چهار ساعت متوالی کار میکند، و بعد از انجام خدمت، او را از خرمن کسوب باز می نمایند. و با وجود اینکه غرق عرق می باشد حیوان را با چیزی نمی پوشانند، فقط آنچه که در پیش چشم دارد (پوزه بند) برداشته، برای خوراك آزاد می گذارند، و يك یدکی دیگر بجای وی به ارباب می بندند. سنبل که بدین طریق در خرمن، قطعه و خرده می شود، گاه خوراکی کلیه حیوانات بار بر است؛ زیرا در ایران بهیچوجه علوفه ای بدست نمی آید، چون این کشور بسیار خشک و بسیار گرم، و برای تولید علف مساعد نمی باشد؛ مضافاً بر اینکه گاه مزبور بر ایشان بهتر و لطیف تر است. در بعضی از مناطق خوشه های غلات را زیر پای حیوانات، از قبیل اسب و گاو قاطر می کوبند و آنها را در اطراف کپه می دوانند، تا بدین طریق دانه ها از سنبل جدا شود.

پوست کندن برنج آنقدر آسان نمی باشد. اشخاصی که بندگان بسیار دارند، آنرا توسط ایشان درهاون- های چوبی پوست می کنند، ولی بطور کلی بدین منظور از دستگاهی استفاده می کنند، که عبارتست از تیر یا دستکی که در نتیجه فشار ضربات آن پوست برنج کنده می شود، و برای اینکار خوشه- هارا در يك حفره کوچکی که در زمین بقطر و عمق تقریباً سه پا احداث شده و پوشیده با آجر است، می ریزند. طول تیر چهار پا (۱)، و یکسرش دارای محور میله مانند (قنذاق) است، سر دیگرش که ضربت با آن زده می شود، و دارای يك دایره بزرگ آهنین نیمه برآقی می باشد، بسیار ضخیم

تعریف و توصیف
دستگاه برنج کوب

(۱) با معادل ۰۳۲۴۸ متر، و شست یکدوازدهم آنست.

و بقطر چهار شست است. یکنفر تیر را از طریق قنداق، بلند میسازد، و ضربات دایره آهنین (۱) به خوشه‌های وارد، و پوستش کنده می‌شود. مهارت در اینکار مستلزم حفاظت دانه، و نشکستن آنست. چون برنج هر اندازه بیشتر سفید باشد، مطلوبتر است، پس از کوبیدن، آن را با مخلوط آرد و نمک مالش می‌دهند.

آنچه که در فلاحات ایرانیان برایم بسیار شایان
تا کستانهای آذر بایجان
 توجه بود، نکته‌ای است که در تا کستانهای ارمنستان
 و ارمنستان
 و ماد و مناطق همجوار آن رعایت می‌شود. چون در

این نواحی صولت سرما بسیار، و زمستان دراز است، موها را در طی تمام فصل سرما در خاک مدفون می‌سازند، و در بهار بیرون می‌آورند؛ این فن در انگلستان و دیگر ممالک سردسیر اروپایی ممکن است با موفقیت مواجه شود.

در کتاب «سیاحتنامه از پاریس باصفهان» خود، متذکر شده‌ام که در گرجستان و دره‌یر کانی شرقی (سواحل جنوبی خزر، گرجان) هرگز مورا نمی‌کارند، بلکه در دوروبر درختهای عظیم جنگلی بار می‌آید، و معه‌ذا انگورهای بسیار عالی می‌دهد که شراب اعلائی از آن می‌سازند. در اینجا متذکر می‌شوم که بطور کلی در سرتاسر امپراطوری ایران بهیچوجه چوب-بستهایی برای تکیه مو تعیبه نمی‌کنند، چون شاخهای خود رز درشت و بقطر هشت شست است. انگور قرز وین درشت‌ترین و اعلا‌ترین محصولی است که من در تمام جهان دیده‌ام. در این ناحیه مودر يك محيط فوق العاده گرم و سوزانی بیارمی‌آید. معه‌ذا از موقعیکه رز شکوفان است، یکقطره باران

بروی آن نمی چکد؛ و نیز آنرا آبیاری نمیکند.

هنگامیکه رزبانان سوراخ مورچه یا حشره دیگری می بینند که مزاحم ساقه یا میوه است، زمین اطراف مورا می خراشند، و خاک تازه ای می ریزند، و بدین طریق حشره راه خود را گم میکند.

طرز کشت و کار خربزه ایرانیان نیز بسیار شایان

خصوصیات شگفت - توجه می باشد؛ خربزه این کشور عالی ترین نوع این انگیز کشت و کار خربزه

میوه در تمام جهان بود، شاید اگر محصول بلخ و دیگر مناطق تاتارستان صغیر (ماوراءالنهر) که در

نظر بعضی بهتر از آنست، وجود نداشت. خربزه را در دشت و بیابان بار می آوردند، تا بدین طریق از هوا بر خودار شود، و بهیچوجه در باغ و بوستان نمی کارند، و عقیده دارند که در این نقاط محصول خفه میشود. این شیوه با پرورش خربزه در جعبه آئینه و محفظه های شیشه ای بسی فرق دارد.

تخم خربزه را در زمینی که با فضولات کبوتران مخلوط شده، میکارند و بمحض اینکه نمو پیدا کرد و صورت نباتی بخود گرفت ساقهای آنرا روی طبقاتی از خاک بر می افرازند، تا بدین طریق از آسیب تماس با آب کشت زار مصون بماند. هنگامیکه بزرگی گردویی گشت، قسمت سفالی ساقه را تا نیمه از بار برهنه می سازند، و بدین ترتیب آنها را که بنظر میرسد کاملاً خوب بار نیامده اند، ازین میبرند؛ و یکنوع پرزهای ریزی را که بمانند کړك لطیفی بر پوست میوه دیده میشود بازبان می لیسند، این پرزهای ریز گردوغباری را که باد و آفتاب بروی میوه پراکنده است جذب و بتدریج يك قشر خورنده ای پدید می آورد که ترشحات میوه را ازین می برد و مانع نمو آن میشود و از لطافتش میکاهد. و قتی که خربزه

بیزرگی سیب گشت، فقط بزرگترها را در ساقه باقی میگذارند، و آن را مجدداً روی پشته‌ای می‌خوابانند تا بدین طریق خوب در معرض هوا و آفتاب قرار بگیرد، و از آسیب رطوبت باران مصون بماند. گاهگاهی خاك کنار ریشه بوته را تقریباً به عمق دو یا سه شست میکنند، و فضولات کبوتر در آنجا میگذارند، سپس از نو با خاك آنرا می‌پوشانند، و بعد آبش میدهند. این تدبیر برای تقویت و تغذیه مجدد ریشه صورت می‌گیرد. تمام خر بزه‌های ایرانی دارای پوستی لطیف و صاف و بمانند محصولات ما، مقسم به قسمتهای برجسته طولی نمی‌باشد.

کشت و پرورش درختان خرما، یا نخل نیز شایان
توجه است. هنگامیکه این درخت نهال سه یا
چهار ساله است، و این سن برای نخل که، چنانکه
در جای دیگر متذکر شده‌ام دوسده زندگی میکند،

تعریف و توصیف
خصوصیات درختان
خرما

بسیار تر و تازگی است، حواشی نزدیک بوته را بطوریکه ریشه نمایان نشود، می‌کنند، آنگاه بعد از اینک، بطور هایل بیست یا سی پا زمین را شکافتند، مقدار کثیری از مدفوعات کبوتر و یا دیگر فضولات در این سوراخ می‌ریزند، سپس آنرا پر میکنند؛ و بدین طریق درخت خوب بارور میگردد. هنگامی که نخل بزرگ، و آماده باروری است، در فصل شکوفان درخت شاخه‌های شکفته نخل نر را بر سر درختان ماده، درجائیکه شکوفه‌ها نمو میکنند و بمنزله زهدان آنهاست پیوند می‌زنند. این عمل بمانند تخم نتیجه می‌بخشد، و مدعی هستند که بدون آن، محصول ضعیف و بی‌قوت خواهد بود.

اینک بشرح فن معماری ایرانیان میپردازم، و طرز
معماری عمارات، و
ابنیه ایرانیان بنای عماراتشان را شرح میدهم.

ساختمان عمارات ایرانی هرگز باسنگ بعمل
نمی آید، و این بعلت کمیابی سنگ در این کشور نیست، بلکه معلول
آنست که در سرزمینهای گرمسیر سنگ از مصالح مخصوص ساختمان
بشمار نمیرود. بعلاوه چوب بست (اسکلت چوبی، ساختمانهای چوبی)
نیز ندارند، فقط سقف عمارات عالی و ستونها و نرده ها و هزاره های چوبی
از این قاعده کلی مستثنی میباشد. مواد ساختمان ایرانیان آجر کوره یا
خشت خشک کرده در آفتابست؛ و چون سطح خارجی منازل ایشان فقط
اندوده بگل و آهک است بطور کلی فاقد زیبایی منظر ساختمانهای ما
میباشد. اما قسمت داخلی عمارات فرحبخش و بسیار راحت است. در این
کشور درهای بزرگ قشنگ متداول نیست، و تزیینات خارجی بهیچوجه
وجود ندارد.

اوضاع و احوال محیط کشور کاملاً مخالف بایندیش آثار معماری
مجلل است، علاوه بر اینکه، در اغلب منازل پس از عبور از در فاصله
تقریباً پنج یا شش پا، بادیواری بلندی و پهنای مدخل مواجه میگردد
که بمنزله پاراوانی (تجیر) است و مانع نظر عابرین بداخل حیاط میباشد.
منازل ایرانیان بطور کلی بروی زیر بنا ساخته شده؛ عماراتی که دارای
طبقاتی میباشد، بیش از یک اشکوب ندارند، و زیر بنایشان کمتر بلند است.
این طرز بنا معمول به سرتاسر مشرق زمین است، و اگر رطوبت موجود
در ممالک ما، ما را از خاک بلند نمیساخت مسلماً در مناطق غرب (اروپا) نیز
این شیوه ساختمان متداول بود، اما در مشرق مخصوصاً در ایران از این لحاظ

بیمی ندارند ، بطوریکه حتی خانه‌های خود را درست بر سطح زمین بنا میکنند ، چنانکه در مناطق سردسیر امپراطوری این سبک معمول است ، چون هوا خشک و صاف میباشد ، و پائین از بالا کمتر سالم نیست . از آنجائیکه ماعادت داریم در طبقات اول و دوم (یعنی دوم و سوم) سکونت کنیم ، از ناراحتیهای بالا رفتن و پائین آمدن خبر نداریم . در غیر اینصورت ، یعنی اگر برایمان عادت نشده بود ، این طرز بنارا بمانند مشرق زمینیان غیر- قابل تحمل میشمردیم . اینک بایستی از مصالح و موادی که در ساختمان- های ایرانیان بکار میرود ، صحبت بداریم .

خشت ، یا آجر گلی در قالب‌های چوبی بسیار
خشت ، خصوصیات
و بهای آن
 نازکی ، بدر ازای هشت و پهنای شش ، و بلندی
 دوونیم شست ساخته میشود . بنایان خاك (آغشته

با آب) را معمولاً با کاه ریز ریز مخلوط و با پای خویش میکوبند ؛ کاه مایه مقاومت و استحکام و دوام بیشتر خشتهها و قطعات مصالحی است که میسازند . بعد از اینکه آنرا در تشك آبی که همزوج با کاه ریزتر از دیگری است فرو میبرند ، ب قالب میریزند و قالب را بر میدارند ، و خشت را میگذارند تا خشك شود ، و در طی دو یا سه ساعت اینکار نیز انجام می- گیرد ؛ سپس آنها را بلند کرده بیکدیگر تکیه داده ، ردیف میکنند ، و بدین طریق کاملاً خشك میگردند . این خشتهها را وقتیکه از خارج بیارند ، صدی فقط هشت تا نه سو (شاهی) ارزش دارد . ولی اگر در محوطه خود خانه بسازند ، و مصالح لازم را شخصاً تهیه کنند دو یا سه سو برای صد تا میبردازند . اشخاص نادار خشتههای خویش را بدون کاه تهیه میکنند ، و فقط برویش کاه می‌باشند .

آجر، خصوصیات
وبهای آن

آجرهای کوره پزی را بنسبت دو قسمت خاك و یک قسمت خاکستر، در قالبهای چوبی بزرگتر از مال خشت باهم بخوبی مخلوط کرده میریزند. چندین روز آنها را در کوره بزرگی، که بعضی اوقات با ارتفاع بیست ارش (۱) میباشد باندک فاصله ای که انباشته از گچ است، روبروی یکدیگر ردیف میکنند. کوره را می بندند، و سه روز و سه شب متوالی آنرا آتش میکنند. آجرهاییکه بدین طریق بدست می آید، سرخ و سخت، و صدی يك اكو ارزش دارد. آژه را که گچ (۲) نامند، کاملاً بمثل مال مانیت؛ و علی رغم آنهمه تریات هرگز چندان لطیف و سفید نمی باشد. ایرانیان این ماده را بمانند ما، از معادن گچ (۳) نمی گیرند، چون اینان بهیچوجه چنین کانهایی ندارند. گچ را بشکل قطعات عظیم و بمقدار بسیار زیادی از کوه ها می آورند؛ آنگاه آنرا میزنند و بعد خرد میکنند، یا بوسیله طاحونه ای که از سنک آسیا کلفت تر ولی از حیث قطر يك سوم آن نیست، میکوبند سنك میچرخد و بایستی یکنفر مدام با ییلاچه ای قطعات گچ را بزیر چرخ بکشد.

دهاتیان گچ را بخصوص در زمستان می آورند، چون در این فصل در مزارع کمتر کار دارند، و در جستجوی تپاله و فضولات و کود میباشد. آهك نیز در ایران فراوان است، و آنرا بدون اینکه احساس سوختگی کنند با پای خود میکوبند. علاوه بر آهك، گل سفید نیز دارند که بقطعات کوچکی

(۱) Coudée، کوده معادل پنجاه سانتیمتر است

(۲) guetch

(۳) Plâtrieres

مثل گچ از کانه‌ها استخراج می‌گردد. این خاک سپید، بمحض تماس با آب حل می‌شود. ایرانیان برای سفید کردن خانه‌های خویش از آن استفاده می‌کنند، و بطور غیر قابل مقایسه‌ای بهتر از گچ مینماید. منازل اشخاص عادی بایک رنگ خرمایی نقاشی می‌گردد، و آنرا بازردگل (۱) فراهم می‌آورند که بمعنای خاک اصر است.

پیش‌آغاز مبحث دیگر، مختصری از خصوصیات زمین ایران و خصوصیات آن مشاهده می‌شود صحبت خواهم کرد، سطح خاک ایران سخت و سفت است. در اعماق سه یا چهار پایی زمین، خطوط یارگه‌های سرخ رنگ و سیاه فامی، پهنای سه انگشت دیده می‌شود. اگر بیشتر کنده شود، قسمتی شن و قسمت دیگر خاک رس و زیر ترشن نرم می‌باشد. بعد از آن با خاک سفت و سختی مواجه خواهید شد، و اگر کاوش را ادامه دهید بیک طبقه سنگ ریزه خواهد رسید، و اگر بیشتر، یعنی بطور کلی بیست پا از سطح زمین پائین تر روید، آب خواهید یافت. گودی چاه آب‌ها معمولاً فقط بیست تا بیست و پنج پاست (۲).

بوژه در اصفهان که، پایتخت امپراطوری ایران است خاک اصفهان سخت و زین است خاک زمین بالطبع گل‌رسی، و بمثل سنگ وزین می‌باشد، چنانکه اگر محوطه‌ای که عمارت جدید در آن بنا می‌شود، زمین بکر و دست نخورده‌ای باشد، ایرانیان بدون احداث زیربنا همچنان روی آن ساختمان را بالا می‌برند ولی اگر زمین دست

(۱) Zerdguil، در ترکی آذری «قزل بالچیق» گویند.

(۲) pied پامعادل ۰٫۳۲۴۸ متر است.

خورده باشد، بقدرسه ارش آنرا گود میکنند، تا بطبقه سخت برسند، آنگاه زیر بنارا باخشتهای گلینی که فواصل هر طبقه از آنها را بایک هسته کچی پرمیکنند، بالا میبرند. این خشتهای گلین در همان هنگامیکه زیر بنا درست می شود، تهیه میگردد.

بعد دیوارها را با همان خشتهای گلین بنامیکنند،
شیوه و خصوصیات و آنها را با گل رس مخلوط با کاه، که کاهگل (۱)
ساختمان دیوارها گویند، می اندایند؛ کاهگل ممزوجی از خرده کاه

و خاک، و از جنس همان خشتهها است. دیوار را طبقه طبقه بالا میبرند بطوریکه پس از خشك شدن قسمت پائین قسمت تازه را بنا می کنند؛ و طرز بنای آن چنانست که بر حسب ارتفاع، از ضخامتش کاسته میشود. طبقه بالای دیوار را از آجر سرخ میسازند، تا در مقابل آب باران مقاومت داشته باشد، و یا اینکه همان خشتهای خشك شده در آفتاب را بشکل پشت ماهی تعبیه میکنند تا آب از روی آن جریان پیدا کند و فرود آید. دیوارهای ایرانیان بنسبت ارتفاعشان، کمتر یا بیشتر ضخیم است، ولی عموماً بسیار عریض میباشد. دیوارهای محکمتر دارای زیر بنایی بارتفاع يك پا از سطح زمین، از آجر سرخ میباشد.

این طرز بنای دیوار حیاط، و هر گونه محوطه است. اما دیوارهای ساختمان خانه با مخلوطی از گچ و آهك که خوب کوبیده و با هم ترکیب شده، اندوده میشود؛ بالنتیجه يك قسم ساروجی درست میگردد که بطور عجیبی آنها را محافظت میکند؛ چون گچ حتی هنگامیکه کوبیده میشود باز هم اندکی سنك دار است، ولی مثل مال ماسفید نمیشد. در هیچ جای

جهان ، من نظیر دیوارهای بلند و عظیم ایرانیان راندریده ام ، اینها، مخصوصاً دیوارهای منازل خانواده های بزرگ ایران مرتفع تر از حصار صومعه های دختران تارك دنیا است. کاخها و قصور در امپراطوری ایران بهمین وسیله شناخته میگردد.

منتهی الیه، یا پوشش عمارت همیشه بشکل گنبد است. وقتی که سقف و آسمانه های چوبین متداول نیست، جز این شیوه دیگری نمیتوان اختیار کرد.

گنبد و قبه های عمارات ایران

بهمین جهت بنیان ایرانی در ساختمان قبه ها و گنبدها ید طولایی پیدا کرده اند. در هیچ يك از ممالك روی زمین چنان گنبدهای زیبا و متناسبی وجود ندارد. یکی از علامات مهارت ایرانیان در این سبك ساختمان آنست که بمانند اروپائیان، در بنای گنبدهای کوچک هرگز چوب بستی بکار نمیبرند. گنبد عمارات منازل کم ارتفاع و مستوی میباشد، چون معمولاً برای ایجاد مهربانی در پشت بام فواصل قبه ها را پر و مسطح میسازند، تا محیط خوب و مناسبی بوجود آید و بتوان در آنجا خوابید.

اما در پشت بام خانه های مردم عادی قبه ها همچنان نمایان و فواصل میان گنبدها پر نشده است، و سطح خارجی آنها را بمانند دیوارهای عادی عمارات با ساروج و یا با آجر می پوشانند، تا در مقابل برف و باران بیشتر مقاومت داشته باشد. در اطراف پشت بام تمام عمارات عالییه دیواره جان پناه مانندی با ارتفاع سه تا چهار پا بنا میکنند، تا بتوان بر آن تکیه نمود. اما کف اتاقها یا خاك و زمین ساده است، و یا از آجر و یا گچ پوشانیده شده، ولی بطور کلی خاکی میباشد.

پس از پایان ساختمان عمارت ، بتکمیل قسمت
کیفیت تکمیل قسمت
داخلی ساختمان
 داخلی آن می پردازند . ابتدا يك قسم ساروج ،
 کاهگل مانند ، میمالند . سپس يك طبقه گچ
 لطیف برویش میکشند و آنگاه سفید کاری میکنند و یا اینکه طلق (۱)
 کوبیده بکار می برند . این ماده ای است که از ترکیب گرد سنک طلق
 با آهک بوجود آمده ، و بدیوارها و گنبدها و سایر قسمتهائی که از آن
 می زنند ، روشنائی و جلای خاصی میبخشد ؛ و چنان مینماید که سطوح
 مزبور سیمین و نقره کوبی شده است . ایرانیان این گرد را زوروق (۲) نیز
 گویند، که بمعنی اوراق سیمین (یا زرین) است .

اما آرایش بسیار متداول عمارات نقاشی میباشد.
آرایش عمارات و
تزئینات معماری و
حجاری
 در این باره ، من در گذشته بحث کرده ام . حجاری
 و تزئینات خیلی نادر است ، و جز ازهارو اوراق ، که
 با قلمی بطرز زمخت در گچ طرح و حکاکی میشود ،
 چیز دیگری مشاهده نمی گردد . قسمتهای برجسته که تا اندازه ای مسطح
 میباشد ، سفید است ، ولی زمینه خاکستری میباشد . این طرحها را نقاشی
 میکنند و بلافاصله زر و لاجورد می زنند ، که بدین طریق تزئینات بسیار زیبا
 جلوه مینماید . طرحهای مغربی (۳) که در روی عمارات نقاشی میگردد ،
 چنانکه سابقاً متذکر شده ام ، بسیار زیبا و جذاب میباشد . خشکی هوای
 محیط در این موضوع دخالت فوق العاده دارد ؛ چنانکه در نتیجه آن ، رنگها
 که روشنی و جلای غیر قابل قیاسی دارند ، همچنان ثابت میمانند . من در

Talk (۱)

Zerverac (۲)

mo(au)rèsque (۳)

هیچ جای جهان برای رنگهای ایران، اعم از مصنوعی و طبیعی از حیث روشنی و جلا، قدرت و تأثیر نظیری نیافته ام. در اروپا رطوبت هوا حجابی بر روی رنگها پدید می آورد که موجب زوال ذات و از دست دادن روشنایی و جلای آنها میگردد، بطوریکه میتوان گفت: کسانی که در سر زمینهای مشرق نبوده اند، از روشنی و درخشش طبیعت هیچگونه اطلاعی ندارند.

اما شکل و هیأت قسمت داخلی عمارات ایرانی؛ زیباترین ساختمانها معمولا در حدود دو تا چهار پا از سطح زمین بلند تر بنا شده اند، و دارای چهار جبهه و مواجه با بادهای چهارسو میباشد. يك

کیفیت آرکیب
داخلی عمارات
ایرانی

دست اندازی ببلندی هفت تا هشت پا در دورا دور بنا وجود دارد. عمارت معمولا عبارت است از يك تالاری در وسط و چهار سالن بزرگ در اطراف که از سوی بالا بطرف پائین باز میشوند، و بمانند رواق یا صحنهای عظیمی می باشد، و گنجایش سی تا چهل، و بعضی اوقات صد نفر را که دورادور در ردیف واحدی جلوس کنند، دارند.

این رواقهای بزرگ از تالار وسطی فقط بوسیله چوب بستنی، و یا درهای ظریف و نازکی جدا شده اند، و وقتی که از پائین بیالا، بطرف طاق کشیده شود، بمثابة پنجره نیز بکار میرود. ملاحظه خواهید فرمود که طاق معمولا از نیمه بالای عمارت آغاز میگردد، و همه شان در قسمت قدیمی باز، یا تنها با چوب بستنی (شستی - پنجره) بسته شده اند. در گوشه های صحن اتاقهای کوچک پست، یا کابینه هایی، که با دیوارهای بدون پنجره بوجود آمده، دیده میشوند؛ و نور از درهای عریض دولنگه ای که بمانند

صفحاتی رویهم می آیند ، داخل اتاق می گردد . زیبایی عمارات ایرانی در آنست که از صدر تا ذیل باز می باشد ، چنانکه هنگامیکه انسان در توی خانه می نشیند ، از هوای عظیمی برخوردار میگردد ، و مثل آنست که در بیرون (در هوای آزاد) می باشد . این طرز ساختمان برای کشور ایران که دارای زمستانی کوتاه ، و هوایی گرم و خشک و صاف است ، بسیار زیبا و بسیار مناسب می نماید . در صورتیکه برای ما در اروپا متناسب نخواهد بود ، رطوبت فی الفور این عمارات گلین را ویران خواهد ساخت . در تالارها یا صحنهای زمستانی ، و اتاقهایی که در آنجا وجود دارد ، بخاری های کوچکی می سازند ، که قسمت برجسته و بالای آن فقط بارتفاع سه تا چهار ، و پهنایش دو تا سه پا ، و نیمدایره می باشد ، و برای کشیدن دود بقدر کافی پائین آمده است .

در بخاریهای زم را ایستاده یا مستقیم می چینند ؛ بخاریها را بدانجهت چنان کوچک می سازند که ، هم چوب درایران تا اندازه ای کمیاب است ، و هم اینکه برای گرم شدن معمولاً از یک قسم منقل یا تنور داغی استفاده می کنند .

در کف تالارها ، و در اتاقهای زمستانی ، در زمین
کرسی و خصوصیات
 حفرة عمیقی ، بگودی پانزده تا بیست شست ، و
 و مزایای آن
 بقطر شش تا هشت پا ، البته بنسبت وسعت محل

پدید می آورند این حفرة ها در تابستان با صفحاتی زیر فرش پوشیده می شود ، بطوریکه بهیچوجه مشاهده نمی گردد . هنگام زمستان آنها را باز ، و رویش يك ميز چوبی (کرسی) که بلندی يك پا ، و قطرش نیز يك پا بیشتر از خود حفرة مربوطه است ، می گذارند ؛ روی این ميز يك یا دو پوشش

سوزنی و ضخیمی میگسترند، که بقدر نیمه ذراعی از هر طرف کناره دارد. برای استفاده از این تنور، اندکی زغال که خوب افروخته و رویش با خاکستر پوشانیده شده تا مدت مدید دوام کند، در آن میریزند، بعد درپای میز (کرسی) کاملاً در کنار حفره میشینند و پوشش (احاف کرسی) را تا سینه بروی خود می کشند. این دستگاه بسیار گرم، و بسیار مطبوع و حرارت آن بطور نامحسوسی خواب ملایم و مطبوعی برای انسان فراهم می آورد. در زمستان روی همین آتش (میز- کرسی) خوراک میخورند، و در اطراف آن میخوانند. ایرانیان این دستگاه را کرسی (۱)، یعنی صندلی میخوانند، چون میز مزبور چنانست که برای نشستن تعبیه شده است.

پنجره‌های منازل افراد معمولی که بمثل پنجره‌های

تعریف و توصیف پنجره‌های منازل

کرکره‌ای ماست و از چوب چنار بسیار زیبا می باشد، ساخته شده است؛ اما پنجره‌های عمارت بزرگان

عبارت از چوب بستهای مخصوصی است که دارای شیشه‌های ضخیم و مواج غیر حاکی ماورا و همه رنگ و درهم و برهم و نامنظم، یکی سبز، یکی زرد و الخ است. ایرانیان يك قسم جعبه آئینه‌هایی میسازند. که در چار-چوبه گچی کار گذاشته میشود، و پرندگان و گلها را مینمایاند، و در بقیه قسمتهای جعبه قطعات شیشه‌های رنگین و گوناگونی بتقلید آنچه که نمایش داده میشود، تعبیه میگردد.

در کلیه عمارات ، حتی در ساده ترین خانه ها نیز
 حوض آب وجود دارد : ساختمان این آبگیرها
 بسیار استوار ، و با آجر آغشته با سیمان که آهك
 سیاه (۱) یعنی نورهٔ اسود می نامند ، درست می -

خصوصیات حوض
 آب ، و ساروج
 و سیمان

شود ، و بمرور زمان سخت تر از مرمر میگیرد . ایرانیان این سیمان
 (ساروج) را از ترکیب خاکسترهایی که از اجاق گرمابه ها بدست می آید
 و لطیف تر از تمام اقسام آنست ، با آهك زنده بنسبت نصف ، و با پرزرمی
 که پس از اختلاط بمثل ملقمه جیوه میشود ، درست میکنند ، و آنرا يك
 روز تمام خوب میکوبند . این پرزرم بر سطح بعضی ازنی ها بار می آید ،
 و باندازه ای لطیف میباشد ، که با نفسی ناپدید میشود . ایرانیان آن را
 لوی (۲) می نامند . میگویند که این ماده همان تیفای (۳) عبرانیانست .
 بعضی از بنایان این ساروج را با پرز بسیار لطیف ، یا پشم تازه روئیده
 بز مخلوط میسازند . هر دوی این مواد کاملاً در مقابل آب ، و نیز آتش
 مقاومت می کند . ولی یخبندان آنها را میترکاند ، و ساقط میسازد .

برای علاج این واقعه قبل از وقوع ، هنگام زمستان حوض را
 خالی میسازند ، و آنرا بابرک درختان پر میکنند ، و بعد با حصیر ، یا فرش
 رویش را میپوشانند . مقصود ما از حوضهای مذکور ، آبگیرهای منازل
 اشخاص عادی است ، چون در عمارات عالیه حوضها را از سنگهای تراشیده
 بسیار سخت ، و با لبه هایی از مرمر سفید ، میسازند .

Ahacsia (۱)

louy (۲)

Tipha (۳)

کیفیت درها و
قفل‌های ایران
چگونگی قصر
حضرت سلیمان

نجاری و درودگری منازل فقط عبارتست از ساختن درها و پنجره‌ها (۱)، که بدون هیچگونه لولا یا قفلی تعبیه میگردد، بدین ترتیب: در قسمت پائین (وبالای) در، دونوك چوبی میگذارند، و در جرز در، که بازچوبین است تا مبادا زمین خراب شود و ریزش پیدا کند، يك سوراخی در پائین بروی آستانه درست میکنند، و نوک‌های مذکور داخل این سوراخها میشود، و محوری بوجود می‌آورد که در بروی آن می‌چرخد. این طرز ساختمان تمام درهای مشرق زمین است حتی قصر و کاخها نیز بمانند دیگر خانه‌ها میباشند طرز در قصرهای سخت مشهور حضرت سلیمان نیز، بهیچوجه غیر از این نبوده است، بدین طریق در کشورهای شرقی، خانه‌ها را بدون چلینگر و بدون شیر وانی ساز درست میکنند. در عمارات مشرق زمینان هیچگونه دستگاہ کلیدانی جز حلقه آهنین که بمنزله قفلی بکار میرود، وجود ندارد. ایرانیان هیچگونه قفل آهنین ندارند، کلیدانهای این مملکت چوبین و آچارها نیز از چوب است، و بهیأتی غیر از مال ما (اروپائیان) ساخته شده؛ فی‌المثل قفل بمانند يك مسلفه کوچکی است که تا نصف داخل محل زبان چوبین کلیدان میشود و کلید عبارت از دسته چوبی است، که در منتهی‌الیه آن دندانهای چوبین باختلاف تعبیه شده، و آنرا از طرف بالا داخل محل زبان قفل میکنند و بدان وسیله مسلفه كوچك بلند (وباز) میشود. در ساختمان عمارات هیچگونه سربی نیز بکار نمی‌برند. چوب بسترها (ی‌پنجره-شستیه‌ها) باصفحات

(۱) در عمارات اروپایی کف اتاقها را نیز تخته کوبی میکنند، و بعضی اوقات سقفها را نیز با تخته درست مینمایند.

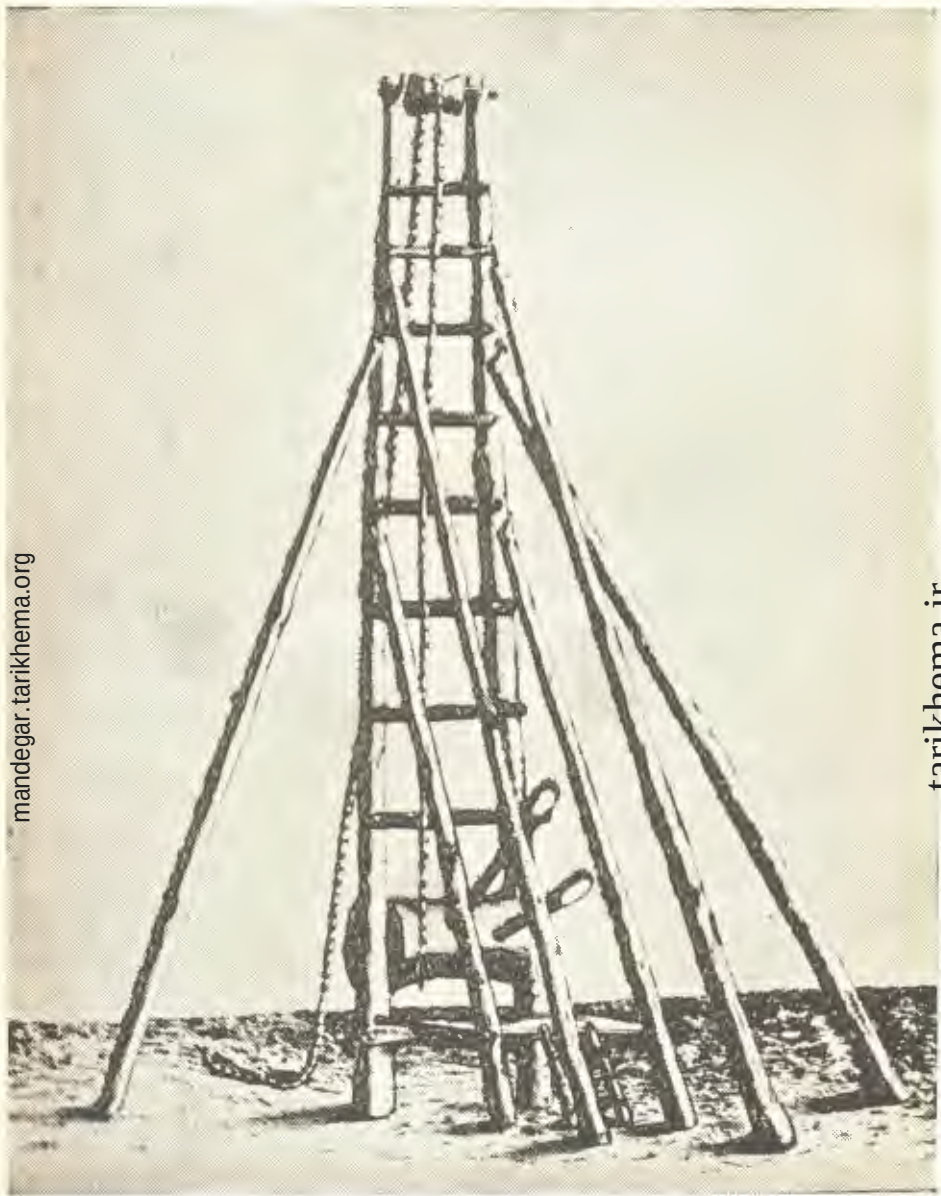
شیشه‌ها، کتانهای مومی (شمع‌های) منقش، بسیار زیبای حاکی مآورایی تجهیز شده است. فراموش کردم بگویم که در دیوارها طاقچه‌هایی، بگودی تقریباً یک پا، تعبیه میکنند که بمنزله رف چوبی یا گنجه و اشکاف است. طاقچه‌ها را بهیأت‌های گوناگونی می‌سازند، و آنگاه بمثل دیوار نقاشی میکنند. این رف‌ها بسیار وسیله راحتی، و برای گذاشتن گلدان یا مجمر و عودسوز، و یا کتاب و چیزهای دیگر مناسب است.

از آنچه که راجع بساختن عمارات ایرانیان گفتم،
آب و آتش در عمارات ایران
 کاملاً هویدا میگردد که این ابنیه بهیچوجه در معرض آفت حریق قرار نمیگیرند. در ایران از آتش

بهیچوجه بیمی ندارند، و هنگامیکه جایی آتش میگیرد، و البته خیلی بندرت چنین حادثه‌ای اتفاق می‌افتد، فقط در محل وقوع محتویات خانه مورد ابتلا را از بین میبرد. اطمینان دارند که حریق هرگز از محل حادثه بجایی سرایت نخواهد کرد، و در همانجا خاموش خواهد گشت. اما ساختمانهای ایرانی در مقابل آب سخت زبون میباشد، چون اگر آب سه روز در پای دیواری باشد، آنرا ویران خواهد ساخت، بطوریکه برای تسخیر تمام قلاع و استحکامات کافی است که یکم هفته با آب آنها را محصور ساخت، اما اینکار در این مملکت که آب در آن نایاب و مسیر رودخانه‌ها ممکن است در یک آن برخلاف جریان طبیعی عوض شود، سهل نخواهد بود. بهمین جهت است که در ایران از پشت بامها نیز مواظبت دقیقی بعمل می‌آورند، و این قسمت را اساس عمارت می‌شمارند، و بقای خانه وابسته بسلامت آنست.

تدیری که برای حفاظت پشت بام بکار میبرند ،
 عبارت از تمیز و خوب نگهداشتن مدام ناودان و
 رویدن بام هنگام نزول برفهای سنگین است.
 جشن برف روبان
 سرور بنایان و
 دستکش آنان
 برف روبی پشت بامهای منازل یکی از تفریحات
 کوی و برزن بشمار میرود، چنانکه همه کس با کمال نشاط و سبکباری در
 آن شرکت میجوید. جوانان محله یکی بعد از دیگری به پشت بامها می-
 روند و در اندک زمانی همه برفها را میرو بند و تراشها را تمیز میکنند.
 اینکار معمولا بانوای موسیقی و الحان آلات طرب همراه است، تا برف-
 روبان را بهیجان آورند و گرم فعالیت کنند. بنایان بایک قسم نغمه و
 آهنگی کار میکنند. و نکته شایان توجه در کارشان آنستکه هنگامیکه
 قطعات آجریا خشت گلین را بیکدیگر برت می نمایند، دستکشی بدست
 می کنند، تا عرق آنها را خراب نسازد. فی الجمله نباید تذکر این مطلب را
 نیز فراموش کنم که بر تیرها و دستکهای ساختمان، و بر سقف و آسمانه و
 دیگر قسمتهای چوبی عمارات نمک میباشند، تا از پیدایش هر گونه کرمی
 جلوگیری بعمل آید.

عمارات را هر قدر که بخواهند نگهشان دارند،
 دوام میکند، و خشکی و صافی هوای محیط مساعد
 بحراست آنهاست. اما، چنانکه در جای دیگر
 متذکر گشته ام، ایرانیان از منازل آباء و اجداد
 خود، خوششان نمی آید؛ و دوست دارند که خودشان برای خویشان
 خانه بسازند. این خصوصیت مولود عقل سلیم و ذوق مستقیم آنها است،
 زیرا چنانکه خودشان گویند، میان ساختمانی که خود آدم بسازد، ب



mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

دستگاه مجازات

يك عمارت ساخته ، همانقدر اختلاف هست كه ، بين يك دست لباسی كه بخیاط سفارش میدهند ، باملبوس حاضر وجود دارد. این عادت ممكن است از يك جهت ناشی از ارزانی بنای ساختمان باشد ، زیرا معمولاً خانه را با مصالح (خاکی) كه از زیر بنای عمارت بیرون می آید ، میسازند ؛ و اشخاص نادار كه فقط طالب وجود خود ساختمان بدون تزیینات میباشد ، فی الفور آنرا پایان میرسانند

در نظر ایرانیان ارزش هر خانه ای بسته بضامات و

ارتفاع دیوارها است ، و با ذراعی بمثل پارچه آنها را گز. میکنند شاهنشاه بهیچوجه حتی از بابت

**بمعاملات ملکی
مالیاتی تعلق نمیگیرد**

معاملات خانه ها ندارد ، ولی سر معمار ، كه ایرانیان معمار باشی (۱) ، یعنی رئیس بنایان ، نامند از بابت معاملات ملکی معمولاً دو درصد میگیرد ؛ اما بندرت این حق را بطور كامل برایش میپردازند ، و هر كسی بر حسب اعتبار و مقام و وظیفه خویش بكنار می آید . این عامل از تمام عماراتی كه بدستور شاهنشاه میسازند ، نیز حق اخذ صدی پنج دارد. بعد از اتمام این ابنیه ، آنها را تقویم میکنند ، و معمار باشی كه ساختمان را هدایت کرده است ؛ از بابت حق و مزد خویش معادل يك پنجم بهای عمارت را دریافت میکند.

سه نکته دیگر را نیز درباره عمارات ایرانی متذکر

سه نکته که در تقویم
مخارج عمارات...

خواهم شد. یکی آنكه اتاقها را با آجرهای لعابی (كاشی) بمانند بخاریهای هلندی ، می پوشانند .

دیگر آنكه دریایا قها و بیابان (باغات بیرون شهر) در اکثر نقاط درهائی

دیده میشود که از يك قطعه سنگ بزرگی تعبیه شده، و روی پاشنه، یا محور خویش، بمانند درهای چوبی میچرخد. سوم اینکه، خانه‌های ایرانی، نسبت بمنازل ما (اروپائیان)، خیلی ارزان تمام میشود. مخارج ساختمان عمارت را چنین بر آورد میکنند، يك سوم خرج آجر و خشت، ثلث دیگر هزینه گچ، و ثلث آخر برای نجاری درو پنجره مصرف میگردد.

ایرانیان فاقد درودگر های شیروانی ساز بسیار
نجاران ایرانی بسیار
ماهر و بسیار باهوشند ماهر میباشند، و این ناشی از کمی چوب در ایران، و قلت مصرف مصالح چوبی در ساختمان عمارات

است. اما در نجاری این ملاحظه صدق نمی کند. نجاران بسیار ماهر و بسیار باهوشی دارند که در ساختن هر گونه آثار نفیس و خاتم کاری، بویژه آسمانه و سقفهای قابل تحسین ید طولایی دارند. آسمانه‌ها را در زمین می- سازند، و پس از اینکه کاملاً تمام شد، آنها را بیالای عمارت میرند، و بروی ستونهایی که عمارت متکی بر آنهاست، تعبیه میکنند.

من شاهد بالا بردن آسمانه‌ای بوده‌ام که اتمام یافته، و هشتاد با قطرش بود؛ آنرا بوسیله دستگاههای متعددی، بمانند آنکه تصویرش را در صفحه مقابل از نظر میگذرانم، بلند میکنند و کار میگذارند، نمیدانم آیا کارگران (دروگران) ما نیز چنین دستگاهی دارند. ایرانیان جز این، وسیله (جرتقیل) دیگری بکار نمی‌برند، و همه چیز را با قرقره و طنابی بلند میکنند. در ساختن پنجره‌های کرکره‌ای و نرده و طارمی نیز ید طولایی دارند. درودگران ایرانی بزمین نشسته کار میکنند. رنده آنها با مال نجاران ما مغایرت دارد؛ چون تراشه‌ها را از اطراف بیرون میریزد نه از وسط، و بالتیجه کار کردش بیشتر میباشد. چوب متداول در ایران، چوب

سفید است که بسیار نرم و بی گره، و برای کار بسیار مناسب و سهل میباشد. ایرانیان چوب شایان تحسینی دارند که بشکل صفحات بزرگی از هیرکانی (گرگان، سواحل جنوبی بحر خزر) می آید، چنانکه صنوبر برای ماز نروژ وارد میشود.

چون نمیدانم که پیشه های دیگر را چگونه طبقه بندی کنم، لذا بطور کلی آنها را بدو قسمت تقسیم می نمایم: نخست صناعاتی که ایرانیان در آن مهارت کامل دارند، دوم حرفه هایی که کمتر در آنها دست دارند.

گلدوزی و قلابدوزی یکی از صنایع فنی است، که ایرانیان در آن بدستورایی دارند. در تمام انواع و اقسام این فن، بویژه در زردوزی و سیم دوزی، خواه بر سطح ماهوت، خواه بر روی ابریشم، و خواه بر روی چرم بسیار استاد میباشند. در صنعت گلدوزی ایرانیان ازما (اروپائیان)، و حتی از ترک عثمانی که دوخت و دوز و قلابدوزی آنها بر روی چرم در اروپا بسیار شایان توجه میباشد، جلوتر هستند. چنان در دوخت و دوز چرم، از جمله آرایش زین و برگ، مهارت دارند، که در زیلهای (ظرافت) به گلدوزی در روی حریر مینماید. سطرهای چرمی ایرانیان، با وجود اینکه با تسمه های تالذازه ای بددباعت شده ای دوخته میشود، مع هذا خیلی خوب میباشد. رشته های زرین و سیمینی که در این صنعت بکار میبرند، چنان لطیف و خوب است که بمانند تار و پود مینماید، و متن ابریشمی ابداً مشاهده نمیکرد.

(۳) نام

(۵) نام

چینی سازی و ظروف
مینائی

ظروف آلات مینایی، یا چنانکه ما گوئیم لعابی و بدل چینی، نیز همینطور یکی از صنایع یدی زیبای ایرانیان است. در سرتاسر ایران این صنعت رواج دارد. زیبا ترین ظروف مینایی (لعابی)، در شیراز مرکز پارس، در مشهد مرکز باختریان (خراسان)، در یزد، و در (شهر) کرمان (۱) واقع در (ایالت) کرمان (۲)؛ و بویژه در قصبه ای بنام زرنند (۳) ساخته میشود. خاك ايسن ظروف لعابی، هم درون و هم بیرونش، بمانند خاك چینی، مینای (۴) خالص است. جنس آن نیز همان اندازه لطیف و همانقدر شفاف و حاکی ماوراء میباشد، چنانکه اغلب اوقات ممکن است ظروف مینایی ایران را کاملاً با محصولات کشور چین اشتباه کرد، و نمی توان مصنوعات دو مملکت را از یکدیگر تشخیص داد. حتی بعضی اوقات این ظروف چینی ایرانی را از لحاظ زیبایی جلا و آبداری برتر و بهتر از مال چین خواهید یافت. البته مقصودم چینی آلات جدید چین است، نه ظروف قدیمی آن کشور.

در سال هزار و ششصد و شصت و شش يك سفیر هلندیان در صنعت چینی سازی از ایرانیان...

کمپانی هلندی بنام، هوبرت دولی ریس (۵)، در جزو هدایای قیمتی خویش به دربار ایران، پنجاه و شش قطعه نیز از ظروف چینی قدیمی آورده بود: هنگامیکه شاهنشاه (شاه عباس ثانی) اینها را مشاهده کرد، بخنده افتاد،

(۱) kirman

(۲) caramanie

(۳) Zorendo

(۴) Email

(۵) Hubert de Layresse

و برایش خند ستوال کرد، که اینها چیست؟ میگویند که هلندیان چینی آلات ساخت ایران را با مصنوعات چینی مخلوط کرده، بکشور خود می آورند در بازار عرضه میدارند. حقیقت مسلم آنست که هلندیان در صنعت چینی و ساختن ظروف مینایی و لعابی از ایرانیان بسیار چیزها آموخته اند، و اگر آبهای زلال، و هوای خشک ایران و چین را در کشور خود داشتند، در این فن بیشتر و بهتر کامیاب می گشتند. صنعتگران ماهری که این ظروف آلات مینایی را میسازند، زیبایی رنگ و جلای آنرا، چنانکه سابقاً متذکر شده ام، ناشی از آب کشور میداند؛ و مدعی هستند که بعضی از آنها نقاشی رازایل و رنگ آنرا از میان میبرد، و بالعکس آبهای وجود دارد که مایه استحکام و ثبات رنگها میشود.

بهترین مصنوعات سفال سازان ایرانی، که کاشی-

پز (۱)، یعنی لعابی ساز، خوانده میشوند، عبارت از

صفحات مینایی میباشد که بسبك مغربی (۲)

نقاشی و طرح شده است. فی الحقیقه محال است که

آبدارتر و درخشنده تر از این آثار (کاشی ایرانی)، و با ظریف تر و روشن تر

از نقش و نگارهای آن چیزی در جهان پیدا شود. ظروف آلات چینی ایران

در مقابل آتش مقاومت می کند، بطوریکه، بدون اینکه نیم شکستن یا

ترکیدن در میان باشد، آبرادر توی آنها میجوشانند، و حتی از آن دیک-

هایی درست میکنند. باندازه جنس چینی این کشور مستحکم است، که از

آن هاون نیز درست میکنند و رنگ و مواد دیگر را در آن میکوبند، و نیز

ظرافت و زیبایی

کاشیهای ایران

عديم النظير است

(۱) kachipez

(۲) moresque

قالبهای نازکی نیز از آن تهیه می نمایند. ماده این مینای زیبا شیشه، و شن - ریزه های انهار است که خوب خرد، و باندکی خاک مخلوط گشته؛ و باهم کاملاً کوبیده و نرم شده است.

در هندوستان بهیچوجه ظروف لعابی نمیسازند. صادرات ظروف چینی و لعابی ایران مصرف هندیان از این حیث بالتمام با ظروف چینی و لعابی وارده از ایران، یا از ژاپن، یا از چین و یا از دیگر ممالک واقع بین چین و پگو (پیرمانی - ۱) تأمین میگردد. (۲)

حکایت میکنند که کاشی پزهای شهر یزد، واقع در کرمان، روزی برای همچشمی و هنر نمایی همچشمی کاشی پزهای یزد و اصفهان

به همکاران خود در اصفهان، يك ظرف چینی فرستادند که ظرفیت آن دوازده لیور (دومن - ۳) آب بود، در صورتیکه بیش از يك گرو (مقال - ۴) وزن نداشت. در مقابل کاشی سازان اصفهانی برای همکاران یزدی خود يك ظرفی بهمان بزرگی ارسال داشته که فقط ظرفیت يك گرو آب را داشت، در صورتیکه وزنش دوازده لیور بود.

در ایران يك قسم صنعتگرانی هستند که کارشان شکسته بند زنان وصله ظروف چینی و شیشه میباشد. اینان قطعات (شکسته) را بهم متصل و آنهارا با يك رشته فلزی بسیار نازکی میدوزند، آنگاه بروی محل دوخت و دوزیکنوع گل سفید یا آهک بسیار رقیقی

(۱) Pégú

(۲) چنانکه بالا تر خود شاردن متذکر گردید، ظروف چینی ایرانی باروپا، و هلند نیز صادر میگردد است.

(۳) Livre تقریباً معادل نیم کیلو است.

(۴) gros، گرويك هشتم اونس است، که آن نیز معادل يك شانزدهم لیور، میباشد.

میمالند . ظروف چینی (شکسته ای) که بدین طریق وصله میشود ، بمانند سابق آب رادر خود نگه میدارد .

زرگرانی که رشته های طلا را بحدیده میکشند ،
رشته های زرین و باظرافت بسیاری کار میکنند . از يك قطعه شمش
ظریفی که ...

زرین يك مثقالی (۱) که معادل يك گرو (۲) می-
باشد ، رشته ای بطول نهصد گز (۳) یا ذراع ایرانی ، پدید میآورند ،
هر گزی سی و پنج شست شاه است . آلات حدیده صنعتگران ایرانی ،
باندازه های مختلف ، وبمانند مفتول کشهای ما میباشد . هنگام خرید
رشته های زرین ، که بنازکی نوك سنجاق است ، آنرا بر روی قرقره ای ،
یادوکی می پیچند . این رشته ها تاجائیکه دروهم بگنجد زیبا و مستحکم
است .

اساس ثبات مدام و آبادا بودن رنگ آن نتیجه مطلقا کاری بسیار
ظریف و بسیار ضخیم رشته هاست .

در دنباله صناعات مذکور ، بایستی دباغی چرم ،
چرم سازی ساغری و بویژه ساغری و تمام اقسام ادیم (۴) را ذکر کرد .
اقسام ادیم
محصولات چرم ایران باندازه ای زیبا و خارج از
حد و حصر است ، که آنرا بهندوستان و ترکیه و دیگر ممالك اطراف
صادر میکنند . ساغری را از سرین خر ، بادانه ای بنام تخم قزینی (۵) ،

mescal (۱)

gros (۲)

gueuse (۳)

maroquin (۴)

Tochm casbini (۵)

یعنی دانه قزی (۱) که بسیار سیاه رنگ و سخت و درشت تر از دانه های خردل است تهیه میکنند؛ و هنگ-امیکه این تخم نباشد، خردل بکار می برند.

يك كلمه واحد (تخم) در زبان فارسی هم معنای تخم مرغ و هم تخم را می رساند، چون تخم مرغ و تخم، (از نظر خلقت و اینکه مایه پیدایش حیات هستند) يك چیز واحدی میباشد (۲). نام ساگری (۳) که ما (فرانسویان) به پوستهای خالدار اطلاق میکنیم، مسلماً از لغت ساگری (۴) فارسی، که بمعنی سرین است، آمده. ایرانیان کفل هرگونه مرکوبی را چنین خوانند؛ و این نام را بچرمهای مذکور، که چنانکه گفتم، از سرون خر ساخته میشود، اطلاق میکنند. دباغان پوست کلفت را تسمه کنند، و آن را با آهک تهیه مینمایند؛ و بهیچوجه در صنعت خود گرد پوست بلوط بکار نبرند، و در عوض از مازو استفاده میکنند، و با استفاده از خشکی هوای کشور همین ماده کفایت مینماید.

چرخ و تسمه، همان تسمه چرخ (۵) یکی از آلات صنایع یدی است که ایرانیان با کمال موفقیت از آن استفاده میکنند. ایشان بمانند ماصناعت چرخ ندارند. مال آنها فقط عبارتست از محور و میله ای میباشد، که هر چیزی را که بخواهند چرخ دهند، بدان تعبیه کنند. يك رشته چرمی،

(۱) casbi

(۲) در ادبیات زبان فارسی تخم مرغ را «خایه» گویند، که معادل «بیضه» عربی است؛ و بازی «سیماب و خایه» معروف است (مراجعه فرمایند به برهان قاطع، چاپ محشی این سطور، که از روی نسخه ای که در زمان مؤلف نگاشته شده، طبع شده است).

(۳) chagrin

(۴) Sagri

(۵) Tour

راکه دوبار بر محور مذکور چرخیده، و شاگردی دوسر آنرا بدو دست خویش گرفته، گاهی یکی و گاهی دیگری را میکشد، و دستگاه را بحرکت در میآورد. اما هنگامیکه قطعه چرخ کوچکی را بخواهند بچرخانند، صنعتگر تنها خودش کار میکند، یعنی با یکدست خودش بوسیله کمانی محور (مته) را بحرکت در میآورد، و بادست دیگرش خود دستگاه را نگه میدارد. صنعتگران ایرانی هرگز کمان مته‌ای را (۱) مثل ما بکار نمیبرند، بلکه مته‌های دستی بزرگ و کوچکی دارند که بکار میبرند و بمانند دستگاه چرخ خود از آن استفاده میکنند: و این قطعه آهنی است نوکش صاف و سرش تیز اطرافش تراش خورده تا بهتر ببرد، و بر قطعه چوب گردی تعبیه شده، و برای وارد آوردن ضربت کافی سربی برویش بار شده، و کمان را که رشته چرمی است بر حول آن دوبار چرخانیده‌اند این مته دستی را محکم با دست چپ بروی چیزی که میخواهند سوراخ کنند، نگه میدارند و بادست راست کمان را میچرخانند. این صنعت دستی چرخ و ثقب ایشانست. لاک الکل (۲) را با ظرافت بسیار بکار میبرند و بدون اینکه احتیاجی بحرارت و آتش باشد، حرکت شدید چرخ آنرا آب میکند. آنرا با چوب نخل که پرخلل و خرج است میخوابانند؛ آنگاه باروغن بوسیله یک قطعه پارچه زبری، جلای کاملاً ثابت و شفق شایان تحسین بمصنوعات خود میدهند. لاک الکل بدون اینکه پوسته پوسته شود همیشه همانطور میماند. از جمله مصنوعات دیگر ایرانیان، ننوی کودک است که کاملاً خوب میسازند. صنعتگران ایرانی درروی آهن عیناً بمانند چوب

Villebrequin (۱)

(۲) Lacre این کلمه در فرهنگهای فرانسه وجود ندارد، و ما از لغات

انگلیسی استفاده کردیم و با Lacquer تطبیق نمودیم.

چرخکاری میکنند. ولی معهذا در این رشته، خیلی نقایص دارند، و مهارت هنرمندان ما را واجد نمیباشند. مصنوعات عاج بسیار نفیسی چندین باره ایران و هندوستان آورده اند، که باظرافت خارق العاده ای روی آنها چرخه گری شده بود؛ اما چون این قبیل چیزها هیچگونه مصرفی نداشت، و فقط بقصد تحسین مهارت صنعتگران (هنر برای خاطر هنر) ساخته شده بود، طالبی برایش پیدا نشد.

مشرق زمینیان برای این صنعت که در نظر ما شایان تحسین است، اشتیاقی ندارند و فاقد روح ظرافت لازم برای بذل مساعی فکری در زمینه عاج-کاری میباشند؛ و برخلاف ما، برای مصنوعات این فن، بجهت فقدان فایده عملی آن، ارزش بسیار اندکی قائل اند. بعلاوه چرخکاران ایرانی از فن چرخ اهلilجی مطلقابی اطلاع میباشند، عمل این قسمت برایشان مجهول است.

بعد از چرخه گران، بشرح تراشکاران و سفیدگران

تراشکاران و
سفیدگران

میردازیم که با مهارت عظیمی در این کشور هم با چکش و سوهان، و هم بوسیله چرخ بصنعت

میردازند. افزار سازان نقره کارها بیشتر از این تراشکاران مهارت ندارند و من این هنریشان را نتیجه آن میدانم که ظروف و آلات خوان و وسایل مطبخ ایران بطور کلی مسین است.

در آشپزخانه های ایرانی بهیچوجه ابزار و آلات آهنی و قلع و

چوبی وجود ندارد، و تمام وسایل طبخشان مس سفید کرده است. سفیدگری ایرانیان ظریف و سفید و زیبا و بماند آب نقره میباشد. قلع انگیزی درزیبائی هر گزیبای آن نمیرسد. اما بایستی در هر شش یا هشت ماهی

ظروف آشپزخانه را از نو سفید کرد؛ ولی اینکار با کمال سرعت بهای نازلی انجام می‌یابد، فی‌المثل پشت و روی يك بشقاب را يك سو (شاهی) سفید میکنند، و دیگریها را بر این قیاس باید کرد. اسلوب رویگری ایرانیان کاملاً با شیوه مغرب زمینیان مغایر است. ابتدا ظروف مسین را با قلیای خاکستری می‌جوشانند، آنگاه بشاگرد میدهند تا باشن آنرا تمیز کند، او نیز با پاهای برهنه خود روی ظرفها می‌ایستد، و آنقدر می‌چرخد تا خوب پاك شوند. سپس ته آن را روی آتش شدید زغال گذاشته داغ میکنند، و هنگامیکه میخواهد سرخ بشود، رویگری انبری ظرف را بدست میگیرد، و بادست دیگرش اندکی پنبه لطیف و خوب زده را در نشادر فرو میبرد، و خوب بظرف میمالد. سپس يك قطعه قلع کوچکی برداشته بر ظرف می‌فشارد تا در سطح آن آب شود، و با پنبه پوشیده از نشادر قلع را بهمه جا می‌خواباند، و بعد از اتمام سفیدگری ظرف را در آب سرد غوطه‌ور می‌سازد، و مشاهده می‌فرمائید که آنرا سفید و درخشان بمانند نقره آب صیقل زده، بیرون می‌آورند. نشادری که در سفیدگری بکار می‌برند، روی آتش با آبی که کاملاً بخار میشود، تصفیه می‌گردد، و بالاخره نرم میشود. صنعتگران ایرانی در فن رویگری مهارت خاصی دارند، و ظروف مسین سفید کرده این کشور امتیازی که بر اسباب و آلات خوان ما دارند، آنستکه سبك اند، هرگز ذوب نمی‌گردند، کج و کوله نمیشوند. ایرانیان چنانکه متذکر شده‌ام، در کشور خویش مس دارند، ولی مال ژاپن و محصول سوئد را بر آن خود ترجیح میدهند. فراموش کردم بگویم که قلع را از هندوستان وارد میکنند.

اما چراغ و قندیل و دیگر اسباب ریخته‌گری را صنعتگران ایرانی

باتسمه چرمی بروی دو قطعه قالب چوبی، چرخ میکنند.

هنگامی که سازه سازان در ساختن سلاحها، بویژه کمان و شمشیر ید طولایی دارند. کمانهایی ایرانی اعلا- ترین و مطلوب ترین نوع آن در سرتاسر مشرق زمین بشمار میرود، مصالح کمان عبارتست از چوب و شاخ، که بر یکدیگر تعبیه، و باطنایی پیچیده، و بر روی آن پوست درخت صاف و صیقلی قرار داده است. آنگاه رنگ و نقاشی شده، و جلا و درخشندگی یافته. صنعتگران ایرانی در فن جلا اعجاز میکنند، این کمانها را (طالین) تماشاً و تحسین مینمایند، و چنان رنگ زنده و آبداری غیر ممکن است پیدا شود. خوبی يك کمان، بقول ایرانیان، عبارتست از اینکه، اولاً سخت کشیده شود، بطوریکه تیر تانیمه روی آن نیاید؛ بعد نرم و سهل باشد، چنانکه بن تیر در زه فرو رود. زه کمانها ابریشم تابیده، و بضامت فنر فولادین است، ترکشها از چرم زرد و خت یا مایل به دوزی می باشد.

شمشیرهای ایرانی رگه دار و بسیار اعلا و غیر ممکن است که نظیر آنها در ممالک اروپائی ساخته شود، چون بعقیده من، فولاد مامثل محصولات هندوستان که مورد استفاده اکثر ایرانیانست، پررنگ نمی باشد. در ایران فولاد فراوان است، ولی محصول هند را بر مال خود ترجیح میدهند، و فولادها را پست تر از محصول خود میدانند. معیذا باید بگوئیم که فولاد ایران زبر و زمخت و بسیار زود شکن است. تیغه شمشیر را سرد عمل می- کنند تا آبدار شود، و بیه، روغن و یا کره میمالند، تا از شکستنش جلوگیری بعمل آید، آنگاه با سر که، زاج، جوهر گوگرد آنرا آب می دهند، و چون

این ترکیبات خورنده است، تمام تیره‌های ارگه‌های شمشیر را، که دمشقی نامند، آشکار می‌سازد و وجه تسمیه این لغت آنست که در اعصار گذشته این شهر بزرگترین مرکز تهیه تیغ نفیس شمشیرهایی بوده که فولاد آن از طریق بحر احمر، از هندوستان وارد می‌گشته است (۱).

تنگه‌های ایرانی و
خصوصیات آن

اسلحه سازان ایرانی در تهیه لوله‌های سلاحهای آتشی نیز ید طولایی دارند، و آنها را هم بمانند

تیغهای شمشیر دمشقی (رگه‌دار و آبدار) می‌سازند؛ اما این مصنوعاتشان سنگین مینماید، و طوری دیگری نمیتوانند بسازند. طرز شکافتن و تنظیف لوله اسلحه بمانند ماست، و با چنان مهارتی آنها را سوراخ و عمل میکنند که تقریباً هیچوقت نمی‌ترکد. سرتاسر لوله سلاح را یکنواخت و یک ضخامت و مقاومت تهیه میکنند، و مدعی هستند که اگر دهان لوله نازک باشد، آتش باروت آنرا می‌لرزاند، و بالتیجه گلوله نوسان پیدا میکند، (و درست به هدف نمی‌خورد). بدین ترتیب اگر لوله اسلحه ایرانی کلفت‌تر است، در عوض بردش بیشتر و اصابتش زیادتر میباشد. خزانه سلاح را در آتش جوش میدهند، و هرگز پیچ نمی‌اندازند و مدعی هستند که کولاس پیچی فاقد استحکام لازم میباشد، و ضربت باروت ممکن است آنرا خارج سازد، لذا قابل اطمینان نمی‌باشد. در ساختن فنر یا باتری بهیچوجه مهارتی ندارند. فنر هائیکه در اسلحه خود تعبیه میکنند، با مصنوعات ما مغایرت کامل دارد، زیرا مطلقاً فاقد صفحه مخصوص میباشد. جای باروت سلاح، که کاملاً یکپارچه میباشد محکم بلوله تفنگ متصل است. پاشنه‌ای

(۱) شاعر شهیر عرب، مبتنی؛ گوید: (أیقتلنی، والمشرقی مضاجعی ...) و مقصود از مشرقی شمشیری است که در عهد باستان در مشارف شام، (دمشق) ساخته شده است.

که فتیله را نگه میدارد، بوسیله شاخه کوچک آهنین خوب سوهان نخورده‌ای که از داخل تفنگ خارج، و بطور معکوس، یعنی نه از سوی قنداق بطرف جای باروت، بلکه کاملاً در خلاف آن کار مینماید، عمل میکند.

جای باروت معمولاً بزرگتر از انگشت کوچک نمیباشد، و فاقد چخماق یا روپوش است، و اکثر جای باروتها از درون، بمانند سوهان تراش یافته، تا چاشنی گلوله بهتر در آن بگیرد. با سوار کردن اسلحه هیچگونه آشنایی ندارند، در این مورد هرگز اصول تعادل و توازن را رعایت نمی‌کنند، زیرا قنداق را کوچک و سبک میسازند: بهمین جهت زنبلكشان سبکتر از کولاس، و بردش سنگین است.

صنعتگران آهنکار و فولادکار ایرانی نیز

درفن خود تسلط بسزایی دارند. آهن و فولاد را

سرد عمل میکنند، و در ساختن ابزار و آلات

تنوردستی و
خصوصیات آن

متعدد و مختلف کاملاً کامیاب میگردند، از جمله در تهیه صفحات آهنی، که برای پختن نانی که لواش (۱) می‌نامند، بکار میرود، و بیشتر از پوست آهو ضخامت ندارد (۲)؛ و تنوردستی، که عبارت از دو نیمه مخروط یاد و نیم‌کره مقطع و بالا بریده (ناقص)، که بوسیله چنگالهای آهنین بزرگی بهم اتصال می‌یابند. قطر آن دو پاونیم، و ارتفاعش سه و نیم تا چهارپاست. در قسمت داخلی این مخروطها، میخهای متعدد درشتی، بدرازی سه تا چهار انگشت، با ضخامتی متناسب، با سرفا و پهن بمانند

(۱) Lavatché (لواچه)

(۲) نانوایان این صفحات را در آذربایجان «ساج» گویند.

ساج به معنی صفحه است.

مسكوك نیم اكو، بر آمده است. هنگامیکه میخواهند این تنورها را بکار ببرند، درون و بیرون دو قسمت مذکور (نیمه مخروط یا نیمکره‌ها) را با گل رس می‌اندایند، و بوسیلهٔ تکی می‌خور این پوشش استوار می‌ماند، و در حقیقت بمثل دیواره‌ای تعبیه می‌کنند، و نانها را بر آن می‌چسبانند؛ این فورها را بمانند تنورهای عادی، تندور (تنور-۱) می‌نامند؛ فورهای معمولی نیز بهمین هیأت (استوانه) می‌باشند، و بحفره می‌مانند، و نانها را بر سطوح داخل اطراف آن می‌چسبانند، و چون فقط بضخامت تقریباً يك انگشت می‌باشند، لذا خوب هم میگیرند. هنگام حمل و نقل تنورهای دستی، دیواره‌های گل رسی آنرا می‌کنند، و دو قطعه نیمه مخروط را، هریکی را در طر فی، بر پشت اسبی بار می‌کنند.

از اسباب و ابزارهای آهنی و فولادی که صنعتگران تیغهای ساخت ایران آهنگار ایرانی در ساختن آنها مهارت بسزایی مهجز میکند دارند، استره را باید شمرده که از تیغهای دلاکی ماخیلی کوچکتر ولی بمثل آنها سرش کلفت است، و در اصلاح اعجاز میکند؛ قیچی که شکلش بغیر از مصنوعات است، زیرا تیغه‌هایش بمانند ناودان گود است و مدعی هستند که بدین طریق دمه هر دو تیغه بهتر بهم می‌چسبد، و فشارش بیشتر میشود. قطعاتی (رشته‌هایی-۲) که از فولاد می‌سازند، بمثل آئینه مسطح و مصقول است.

(۱) tendour (در آذربایجان تنور را تندور تلفظ کنند)

(۲) Soies (۴)

آینه‌های ایرانی تقریباً تمامشان گرد و محدب می-
 باشند؛ بعضی نیز مقعر، و بمانند آینه‌های مدور
 های بلور، و نار یخچه
 آن سوزان هستند. چون هوای کشور ایران بطوریکه

مکرر متذکر گشته‌ام، خشک می‌باشد، صیقل و
 شفافیت سطوح آینه‌ها بهیچوجه زایل نمی‌شود، هرگز زنگ نمی‌خورد.
 در شرق زمین آینه‌های شیشه‌ای (بلور) نیز، حتی بمقدار زیاد، مورد
 استعمال دارد؛ ولی نسبت بآینه‌های فلزی مصرف آن کم است و این معلول
 دو علت می‌باشد: نخست آنکه آینه‌های فلزی پُر دوامتر، و هنگامیکه
 می‌افتد، هرگز نمی‌شکند، دیگر اینکه، وقتی که جلای آینه‌های شیشه‌ای
 از بین میرود، دیگر غیر قابل استفاده می‌باشد، چون سفید کردن شیشه در تمام
 مشرق زمین مجهول است؛ و قلعی که در پشت آینه‌هاست در آسیا زودتر
 از اروپا زایل می‌گردد، و این موضوع در ایران معلول خشکی شدید هوا
 و در هندوستان نتیجه رطوبت شدید محیط می‌باشد. استعمال آینه‌های
 شیشه‌ای در ممالک شرقی فقط بعد از تجارت اروپائیان در آسیا آغاز
 یافته است. بایستی متذکر شویم که آینه‌های فلزی را با سنباده لطیف و
 کوبیده و نرمی که غیر قابل لمس است، صیقل می‌دهند؛ چون سنگ و نیز
 (طرابلس) در آنجا بهیچوجه پیدا نمی‌شود، و یا بقدری کم است که مصرفش
 در حکم عدم می‌باشد.

آتشبازی و قصابی
 صنایع فنی و دستی دیگری که ایرانیان در آن
 تبحر کاملی دارند، عبارتست از: صنعت وسایل
 آتشبازی، و بقدری در این فن مهارت دارند که میشود گفت صنعتگران
 ایرانی از این حیث شاید در سراسر جهان بی‌همتا می‌باشند.

هېڅ آهسته کېږي خو غوره نازېږي



قصابان ایرانی گوشت‌های بسیار خوبی تهیه میکنند، و فن ایشان شایان توجه است.

ایرانیان عقیده دارند، که کسانی که بدین شغل می‌پردازند، باخون حیوانات آلوده و کثیف میشوند. با وجود این در کلیه کوی و برزنی‌های شهرها، قصابان هر گوشه و کناری پراکنده اند، ولی بمانند ممالک ما کشتار - گاه‌هایی ندارند. هنگامیکه قصابان حیوانی را میخواهند بکشند، آنرا در گوشه‌ای نزدیک دکه خود، در کنار حفره‌ای که برای ریختن خون فراهم شده، روی زمین، روبه‌مکه (قبله) دراز میکنند، و خود نیز بهمان سمت ایستاده با کاردی که فقط مخصوص اینکار است؛ حیوان را سر می‌برند، و اختصاص يك کارد بخصوص هم برای رعایت مراتب نظافت، و هم بجهت آنستکه از برخورد آن بایک چیز ممنوع (ناپاک و حرام) و یا کثیف اجتناب شود. شامگاهان، هنگامیکه قصابان دکان خویشتن را تخته میکنند، کنده گوشت بری خویشتن را نمک می‌پاشند، و بدین طریق مانع لیسیدن سگان و کثافت آن میشوند.

مقصود از جواهر تراشی، عمل بر روی سنگ‌های

گوهریان،
جواهر تراشان

نرم، و کنده کاری و تراشکاری آنهاست. جواهر تراشان ایرانی چرخ (تراش) خویشتن را از دو قسمت

سنباده و يك قسمت لاک درست میکنند، و عقیده دارند که فن ساختمان چرخ‌ها حایز اهمیت بسیار است، و بایستی در تعبیه آن دقت و اهتمام بسزایی مبذول داشت، و حرارت را چنان دقیق هدایت کرد، تا ماده لزجی که شیر (۱) یعنی شیر، یا سرشیر، می‌نامند، هرگز نسوزد. گوهریان چرخ خویشتن

(۱) chiré

را که برگیره گردی تعبیه شده، با کمانی در یکدست، و گوهر در دست دیگر، بر چرخ نگه میدارند و میچرخانند. تراش پخ و مورب بدین ترتیب مشکل است که کاملاً درست انجام شود؛ ولی در عوض سهل و کم خرج میباشد. هنگامیکه قصد صیقل سنک را دارند، بجای چرخ مزبور، چرخ دیگری که از یید سرخ ساخته شده، و رویش قلع مکلس، یا سنک طرابلس پاشیده اند بکار میبرند.

کنده کاران و خاتم سازان با کمانه ای و یک قسم چرخ کوچک مسین و سنک و سنباده ای کار میکنند. ایرانیان را دو نوع سنباده است: یکی ایرانی و دیگری هندی؛ که دارای خواص مختلف میباشد، فی المثل سنبادۀ هندوستان قاطع تر، و لطیف و رقیق تر و عکس آن دیگری است.

رنگرزان و صباغان صنعت رنگرزی در ایران بیشتر از اروپا توسعه و ترقی یافته است، چون رنگهای این کشور دارای روشنی و جرم بسی بیشتری میباشد، و چندان زودزایل نمیشود؛ ولی افتخار این فن بیشتر از هنر صنعتی ایرانیان، منوط بخصوصیات هوا و اقلیم آن کشور است، زیرا محیط خشک و صاف این سرزمین موجب درخشش مخصوص رنگها میباشد، و همینطور عناصری که در رنگ آمیزی و رنگ رزی بکار میرود، و غالباً در خود مملکت بار می آید، کاملاً تر و تازه و پراز جوهر بکار برده میشود و مزید تالو الوان است. رنگهایی که ایرانیان در نقاشی و رنگرزی بکار میبرند، عبارتست از گل یا خاک سرخ، روناس (۱) که او پوپونا کس (۲) است و این دو عنصر در ایران فراوان میباشد، بقم قرمز (۳) که از اروپا وارد

(۱) Rounat (رونات؟)

(۲) Opoponax (گاوشیر است)

(۳) Bois de Brezil

میشود، بقم ژاپن (۱) نیل هندی که از هندوستان می آید. رنگرزان ایرانی علاوه بر مواد مزبور، از اینها نیز استفاده میکنند: رستنیهای بسیار، و نباتات طبی متعدد خود کشور، صمغیات و پوستهای درختان، میوه جات بمانند، گردو و انار و عصاره لیمو؛ و لاجورد (۲)، که کلمه آذور (۳) را ما از آن ساخته ایم، از سرزمین همسایه ایران، ازzbekستان وارد میشود، ولی کشور ایران مخزن عمومی (۴) آنست.

ایرانیان در آرایش و پیرایش مهارت بسزایی دارند. **سلمانى ، آرایش و** سلمانیهادر تراش اعجاز میکنند، چنانکه آدم **پیرایش سرو صورت،** مانیکور و پدیکور اثر تیغ را، بخصوص هنگامیکه سر را می تراشند، تقریباً احساس نمى کند. هنگام اصلاح از بالا شروع مى کنند، و تیغ را بطرف پایین میکشند، (و چنان مهارت بخرج مى دهند که انسان فکر مى کند) آنرا ساده سیر میدهند. سر را در يك چشم بهمزدن مى تراشند و پایان میرسانند، ولی پیش از آغاز اصلاح بادستهای خود مدت مدیدی موها را مالش مى دهند، آنگاه خیس مى کنند؛ بنظم همین تهیات و مقدماتست که موجبات تسهیل اصلاح را فراهم میآورد، چنانکه انسان تقریباً تیغ را احساس نمى کند. در اصلاح هرگز از آب گرم استفاده نمى کنند، بلکه آب سرد بکار میبرند، و بهیچوجه تشتى زیر چانه نمیکذارند. تشتشان عبارت از ظرفی بزرگی يك کاسه است؛

Bois de japan (۱)

Lagsverd (۲)

Azur (Lapis Lazuly) (۳)

magasin général (انبار عمومی)، اروپائیان از مخزن، مگازین

ساخته اند؛ و بعداً همین کلمه بشکل مغازه از غرب بشرق برگشته است.

که دست خود را در آن خیس میکنند و آنگاه بدین وسیله صورت را تر مینمایند. سلمانهای ایران در کار خود نیز بسیار تمیز می باشند، چنانکه تمام مو را اصلاح و فقط یک جا میریزند. تیغ را با بقیه مویی که اصلاح خواهد شد، میسترنند، و بدین طریق دیگر بهیچوجه پارچه ای برای تمیز نمودن آن بردوش آدمی تعبیه نمی کنند، و تیغ خود را فقط با انگشت پاک می نمایند. یقین دارم که حرارت و خشکی هوا در تسهیل کار استادان سلمانی ایرانی بسیار مؤثر میباشد. رسم چنانست که پس از اتمام اصلاح ریش، بگرفتن ناخن دست (مانیکور) و پا (پدیکور) میپردازند؛ و اینکار با قیچی انجام نمیگیرد، بلکه آلتی بکار میبرند که بمانند ریشه دندان پاک کن (۱) جراحان است. آنگاه بکشیدن انگشتان و بازوان میپردازند، که سخت مایه راحت جان و موجب تفریح خاطر است. سلمانیهامه روزه صبحگاهان بمنزل مشتریان خود میروند، تا آئینه بدست دهند؛ این آئینه ها گرد و بقطر چهار شست میباشد، و دسته دار است. از این بابت پولی بایشان نمی دهند، ولی هنگام اصلاح و آرایش سرو صورت سه یا چهار سو (شاهی) برایشان تسلیم می دارند. کسانی که پنج شاهی بپردازند، اشراف عالی مقامی (۲) بشمار می روند.

صنعت قلمدان سازی. قلمدانهای معمولی بدر ازای شش شست (۳)، و بیلندی و پهنای دوشست، و بضامات مقوایی است؛ و بمانند کشو یا گنجه یکی در دیگری جای گرفته. قلمدان را بوسیله یک قالب

قلمدان سازها،
خصوصیات چسب
ایرانی

- (۱) Déchaussoir
(۲) Drands Seigneurs
(۳) شست ۲۷۰۰ متر است.

آهنی میسازند، بدینطریق که اوراق کاغذ را بروی یکدیگر می چسبانند، و بر سطح برك اخیر چربی دنبه گوسفند می مالند، و يك قسم لعاب و جلایی بروی آن بوجود میآورند، که در مقابل آب مقاومت میکند، و بخصوص شایان تحسین است.

قسمت داخلی قلمدان پوشیده از چرم و بمانند چوب سخت و مستحکم، و حتی استوارتر از آنست. چسبی که ایرانیان بکار میبرند، از آرد ساخته نمی شود، بلکه از ریشه نبات کوییده ای که سریشم (۱) می نامند، تهیه میگردد؛ این ماده را بماندگندم، در میان سنگ آسیا نرم میکنند، ولی لطیف تر از خاک اره نمی باشد. معمولاً آنرا در آب سرد می ریزند، که فی الفور بر می آید، و بطور اعجاز آوری قطعات مختلف را بهم می چسباند.

درزیهای ایرانی در صنعت خود بسیار ماهر و بسیار تمیز میباشند، چنانکه لباسیکه میدوزند، ذره ای خیاطان اروپائی بسی ماهر ترند چنین نمی اندازد. در برش مهارتشان بطور حتم از اروپائیان بیشتر و بیشتر است. پوشاکی ظریف تر و درست تر از ملبوسات دوخت خیاطان ایرانی غیر ممکن است فراهم آید. دوخت پوشاکهای ایرانی درونی است، و اغلب اوقات، با اصطلاح اروپایی، دوختی است که روی دوخت دیگر را میپوشانند. روپوش، چهار گوش، درپوش و دیگر اثاث نم دین میسازند، و آنها را بشیوه و طرحهای متناسب و خوب، یا بسبك موزائیک (آرایش ذوقی و فنی قطعات مختلف) می آریند، و مناظر مطلوب را بر سطح آنها منعکس میکنند. دوخت و دوز این چیزها باندازه ای تمیز و

بهار کارخانه‌های شیشه‌گری بکارمیردازند. ایرانیان بافن سفیدگری شیشه بهیچوجه آشنائی ندارند، بهمین جهت چنانکه متذکر شده‌ام آینه- نفیس است که چنان مینماید تصاویر نقاشی شده، در صورتیکه همه این طرح‌ها الحاقی (سوزن دوزی) میباشد. ترکی دوزی باندازه‌ای عالی است که، هر قدر از نزدیک بمعاینه پردازند، ماهیت دوخت و دوز معلوم نمی- گردد (۱).

صنایعی را که ایرانیان در آن تبحر و مهارت دارند، مذکور داشتم، اینک فنونی را شرح میدهم که در آن کمتر توفیق یافته‌اند.

شیشه‌گری و تاریخچه آن

در سرتاسر ایران کارخانه‌های شیشه‌گری وجود دارد ولی مصنوعاتشان غالباً مواد را ناتمیز، و پراز حباب و چرک و کثافات خاکستری میباشد؛ این موضوع بدون هیچگونه شك و گمان معلول آنستکه آتش کوره‌هایشان فقط سه یا چهار روزی دوام میکند، و یک قسم گیاهی که بنام درمنه (۱) در آتش کوره بکار میبرند، بقدر کارخانه‌های اروپایی حرارت ندارد. شیشه شیراز، ظریف‌ترین مصنوع کشور بشمار میرود، بالعکس ساخت اصفهان زشت‌ترین محصول ایرانست، زیرا مصنوعات این شهر، فقط شیشه‌های شکسته است که از نو ذوب میشود. معمولاً در

(۱) دریک داستان مشهور عامیانه‌ای، بنام «شاه عباس و خورشید بانو» صنعت ترکی دوزی، و گلدوزی بر روی نمد، در دوره صفویه بعداً علاوه‌ی شده است. در این افسانه شیرین، پادشاه بزرگ عاشق دختر چوپانی میگردد، ولی پدر دختر عقد از دواج را موکول به آموختن هنر صنعتی میکند، در نظر اجتماع ارزش هنرمند و صنعتگر بیشتر از شاهنشاه و سلطان جلوه مینماید، و خواستگار ناگزیر باین شرط که روزی حیات ویرا از خطر نجات می‌بخشد، موافقت میکند. عزیر حاجی بیگلی از نویسندگان آذربایجان، تاتاری در این موضوع ساخته و پرداخته است.

Deremn  (۲)

های شیشه‌ای این کشور، آینه‌های قابدار و کوزه‌های قلیان نیز ازو نیز وارد میشود. بعلاوه از عمر صنعت شیشه سازی در ایران هشتاد سال نمی‌گذرد. يك مردنادر و فروتن ایتالیایی این فن رادر شیراز، در مقابل پنجاه اکو بایرانیان بیاموخت.

اگر از موضوع شیشه‌گری اطلاعات خوبی نداشتیم، انتشار این صنعت اینقدر نفیس و مفید را از پر تغالیمان میدانستم. نباید فراموش کنم که ایرانیان در فن شکسته‌بندی مهارت بسزایی دارند، و این نکته را سابقاً نیز متذکر گشته‌ام؛ چنانکه اگر قطعات شکسته کوچکتر از بند انگشت نباشند، آنها را با مقتول برنجی بهم می‌دوزند، و از روی دوخت و دوز سفید آب سرب یا آهک مکلس یا سفیده تخم مرغ می‌مالند، و بدین طریق بهیچوجه آب از ظرف بیرون نمی‌تراود. در میان امثال و کلمات قصار ایرانی يك عبارت عابدانه‌ای وجود دارد که از فن مذکور اخذ شده: وقتی که شیشه شکسته درست می‌شود، انسان بطریق اولی ممکن است پس از مرگ زنده گردد (۱).

کاغذ سازی در ایران در مرحله بسیار بدوی میباشد
کاغذ سازی
 این موضوع ناشی از آنستکه ایرانیان فقط از کرباسهای نخی که اکثراً رنگین و نقاشی شده‌است، استفاده می‌کنند. کاغذهایشان تیره، کثیف و کلفت و بی‌دوام است.

کاغذ اروپا را بعد از انجام عملیاتی بسیار مصرف میکنند، ولی

(۱) حکیم ناصر خسرو گوید:

مردکی را بدشت گرك درید
 آن یکی ریست درین چاهی
 و ان دگر رفت بر سر ویران
 تیز بر ریش مردم نادان
 این چنین کس بحشر زنده شود
 (دیوان ناصر خسرو، نسخه مصححه علامه فقید سید نصرالله تقوی،

ص ۵۰۷، طبع تهران، ۶-۱۳۰۴)

محصول ترکستان صغیر (چین) را در تحریرات خود بر آن ترجیح میدهند. عملیاتی که بر روی کاغذ انجام میدهند، عبارتست از صابون مالی، وصیقل دادن آن باشیشه، تا بدین طریق مرکب خوب جریان پیدا کند.

صندوق سازی
صندوق سازی ایران نیز بسیار زمخت و در مرحله بدوی میباشد. صندوقهایی که چهار پای چوبین سفید دارد، بسیار سبک، و درون و بیرون آن مستور از پوست چرم سیاه است.

قسمت جلو با تصاویری که در چرم رنگین طرح شده، مزین گشته است. این صندوقها را در گونیهای پشم بزی که زیرش چرمین میباشد، قرار میدهند؛ و سهولت بر پشت اسب بار میکنند، و با کلیدانی آنها را می بندند، چون چنانکه متذکر شده ام، با استعمال قفل آشنایی ندارند.

صحافان
صحافان نیز بسیار بدکار میکنند (۱)؛ و نکته ای که قبولش برای قارئین مشکل مینماید، آنستکه

نمی توانند پوشش جلد را يك قطعه تهیه کنند، معمولاً آنرا از دو تکه می سازند، و در پشت بهم می چسبانند؛ با وجود اینکه تکه های مذکور را بسیار تمیز بهم وصل میکنند، مع هذا بمرور زمان آثار الصاق پدیدار می شود.

(۱) جلد های نفیس بسیار زیبای پیشماری که برای کتب ایرانی در دوره صفویه ساخته شده، امروزه مایه حیرت عالیمان، و زینت موزه های بزرگ جهان است. برای اطلاعات بیشتر در این مورد، قارئین میتوانند به کتاب گرانهای فنون ایرانیه فی دوره الاسلامیه: تألیف استاد بزرگوار دکتر طه حسین مصری مراجعه نمایند؛ و نیز رجوع شود به تاریخ هنر ایران تألیف پوپ، که گنجینه آثار ظریفه، و صنایع نفیسه ایرانی است.

صابون ایران با چربی گوسفند، و خاکستر رستنیهای صابون پزی، قوی ساخته میشود؛ نرم است، و خوب سفید نمی کند، ولی بسیار ارزان و بی قیمت میباشد. ایرانیان صابون را از ترکیه عثمانی، بویژه از حلب (۱) وارد میکنند؛ محصول این بلده (حلب) بهترین صابون سر تا سر مشرق زمین، بلکه تمام جهان است؛ و بسیار سفیدتر و سخت تر از ساخت اروپا میباشد؛ این خصوصیات را بایستی علاوه بر موجبات دیگر، مولود خوبی خاکستر شهر مزبور دانست، تمام اروپائیان برای تهیه صابون، بمنظور تحصیل خاکستر مذکور بدان ناحیه می شتابند. این ماده از یک قسم گیاه قوی مخصوصی فراهم می آید که در صحاری و اراضی شن زار و خشک می روید. در سوریه و مصر برای گرما به ها از آن استفاده میکنند. خاکستر با آهک و روغن زیتون، که در حلب فراوان و بسیار خوب بدست می آید، ماده صابون را تشکیل میدهد. صابون ایران با روغن ساخته نمیشود، بلکه با چربی گاو و گوسفند و بز تهیه میگردد.

مقایسه نظافت
ملبوسات شرقی
و غربی

مصرف صابون در ایران نسبت به اروپا بسیار کم و موجبات این موضوع بسیار است، از جمله اینکه اکثر منسوجات این کشور: مثلاً پیراهن، زیر شلوار و دستمال رنگین و ابریشمی میباشد؛ و نیز در ایران فقط کتان نخعی وجود دارد، که آنهم در آب سرد سفید و تمیز میشود؛ و همچنین هوا و آفتاب و آب سرد، با اندک صابونی، بدون زحمت زیاد رخت شویی را انجام میدهند. ملبوسات سفید را اندکی مالش می-

دهند، و بروی علفها میگسترند، آنگاه طی سه یا چهار ساعت، در فواصل هر ربع ساعت، کمایش، بر حسب شدت حرارت آفتاب، بروی آن آب پاشی میکنند، و بدین طریق پوشاکهای منظور از برف هم سفیدتر میگردد. مدت ده سال تمام، من رخت سفیدی را که در هندوستان با آب سرد و بدون صابون شسته شده بود، محفوظ نگهداشته بودم؛ اما هنگامیکه ملبوسات سفید خودمانرا جلو آن می نهادم، در نتیجه مقایسه معلوم میشد که ما در اروپا فقط سفید تیره و خاکستری داریم. علاوه بر این، باید در نظر داشت که پوشاک شرقی طی مدت ده سالیکه در صندوق مانده بود، چقدرها سفیدی خود را ازدست داده بود.

زرگری و طلاکاری
طلاکاری با وجود توسعه و رواج زیاد، و توجه بسیاری که نسبت باین صنعت ابراز میشود، ایرانیان در آن خیلی کم ورزیده هستند. اصلاً از فن میناسازی مطلقاً بی اطلاع میباشند، و هنوز از این مرحله، یعنی نقاشی مینایی خیلی دور هستند. در زرگری، در قسمت حدیده کشی و تهیه رشته های نفیس و ظریف زرین مهارت دارند. کنده کاریشان متوسط و کارهای حکاکیشان خوب است. جواهرات را بقدر کافی خوب کار میگذارند. در قسمت طلاکاری، رشته هایی که در آنها ایرانیان کمتر بدکار میکنند، همینهاست.

ساعت سازی
صنعت ساعت سازی هنوز برای ایرانیان مجهول میباشد، هنگامیکه من در کشورشان اقامت داشتم، فقط سه یا چهار ساعت سازی وجود داشت که آنها هم از اروپا آمده بودند. این موضوع بعقیده من معلول آنستکه که مزدمان این کشور ساکن اقلیمی هستند که، در آن روزها، بمثل ممالک اروپایی چندان اختلافی

باهم ندارند ، و در این محیط هوا مدام تابناک و روشن است ، چنانکه بانظاره بآفتاب ساعت روز را تقریباً تعیین میکنند ، بدون اینکه ساعت احتیاجی داشته باشند . ایرانیان ساعت آفتابی نیز بهیچوجه بکار نمی‌برند . (۱)



(۱) ساعت ظلمی در ایران نسبتاً خیلی متداول میباشد، اما همانطوری که شاردن گفته هنوز هم اکثر عوام بانظاره بآفتاب اوقات روز را تعیین میکنند، و چنان در اینموود ورزیده و دقیق میباشد، که غالباً با ساعت ماشینی بیش از چند دقیقه اختلافی مشهود نمیکرد .

فصل هیجدهم صنایع هانینفاکتور (کارخانه‌ای)

صنایع هانینفاکتور ایران خیلی عالی و کامل میباشد
 پس از بحث در صنایع فنی (یدی-۱) ایرانیان، بایستی بلافاصله از صنایع کارخانه‌ای (۲) ایران صحبت کرد. صنایع نخ، پشمی، کرکی (بز و شتر) و بویژه ابریشمی ایرانیان بسیار خوب و بسیار زیباست.

صنایع ابریشمکاری چون ابریشم در ایران یک محصول فراوان و پیش- بافتاده‌ای میباشد، ایرانیان در صنعت آن تبحر و مهارت بسزایی یافته‌اند، بهمین جهت توفیق کاملی در ابریشمکاری نصیبشان گشته، و در این رشته کارخانه‌های صنعتی بسیار شایان توجهی در کشورشان بوجود آمده است. کارگران (صنعتگران) ایرانی در این

(۱) Arts mécaniques (میکانیک راقدماعلم الحیل گفته‌اند)
 (۲) manufactures - صنایع کارخانه‌ای، مقصود صنایع کارخانه‌هایی است که با وجود توسعه کامل هنوز هم کارگران بکاردست می‌پردازند، یعنی ماشین (بخار و برق) در آن متداول نمیشد.

دستگاههای ریسندگی و بافندگی، دوکها و چرخهایی برای باز کردن پيله ابریشم ابداع کرده‌اند که تقریباً بمانند وسایل اروپائیانست. اینان ابریشم را با اصطلاح چرب، یعنی خام و ناآماده نگه میدارند، و آنرا در جاهای رطوبی، که حتی بعضی اوقات، برای حفاظت و ثقلت ابریشم آنها را آبپاشی میکنند، حراست مینمایند؛ چون فروش ابریشم بوزن است، و بهمین دلیل پيله هایی را که باز شده در کیسه های چرمین نگهداری میکنند. از انواع و اقسام بیشمار منسوجات ابریشمی ایران: از قبیل دیبا و پرنیان، تافته، ابریشم موجودار دانه ریز (۱)، اطلس (ساتین)، ابریشم نخ (صندل - ۲)، دستار (تاج قزلباش)، شال کمر، دستمال؛ و نیز در باره پارچه های ابریشم مخلوط بانخ و پشم شتروبن، که تمامشان در این کشور فراهم میگردد، صحبت نخواهم نمود، و تنها به زربفت خواهم پرداخت.

ایرانیان بروکار را زرباف (۴) گویند یعنی منسوج زرین. بعضی از این پارچه ها ساده و گوناگون است برخی دیگر دولا میباشد، که آنرا دو رویه (۵) نامند، یعنی دارای دورو، زیرا اینها بهیچوجه پشت ندارند، و مخمل زرباف (۶) یا خمیله زرین است. در ایران منسوجات زربفتی

منسوجات زربفت
و سیم بافت
(بروکار - ۳)

- (۱) Tabis
(۲) Gros de Tour
(۳) Brocard
(۴) Zarbaf
(۵) d'ouroyé
(۶) machmely Zerbaf

تهیه میکنند که گزی (۱) یا ذراعی (۲) تا پنجاه تومان ارزش دارد (۳)؛ گز معادل دو پا و نیمه ربع (۴) مقیاس اروپائی میباشد، یعنی هر شستی (۵) سی اکو، یا ذراعی هزار و یکصد اکوی تمام. در تمام دنیا منسوجی بدین گرانبهائی بافته نمیشود (۶). در کارخانه هائیکه از این پارچه گران بها بافته میشود، پنج یا شش نفر در آن واحد (برای قطعه واحد) بکار می بردازند، و از زیست و چهار تاسی مکوک گوناگون برای منتقل کردن (رشته های مختلف) وجود دارد، در صورتیکه در منسوجات عادی فقط دو تا مورد استعمال دارد. علی رغم قیمت فوق العاده و باور نکردنی این زربفت، کارگرانیکه برای بافت آن کار میکنند، روزانه فقط پانزده تا شانزده سو (شاهی) مزد میبرند؛ فقط میتوانند بضامت (بزرگی) یک قطعه مسکوک سی سویی از آن بیافند. این زربفتهای گران بها را پرده پنجره و در می کنند، و استعمال آن رواج کلی دارد، و یکی از اثاث البیت معمولی منازل ایرانیان بشمار میرود؛ در ناز بالشها نیز از این برو کار بکار میبرند.

مخمل زرباف مخمل زربافی که در ایران تهیه میشود بسیار عالی و کاملاً پر پیچ و شکنج است. نکته شایان تحسین در این منسوجات نفیس آنستکه، با اصطلاح پایان ندارند (هرگز کهنه نمیشوند)،

(۱) gueze

(۲) Aune

(۳) تومان عهد صفوی تقریباً هزار مقابل تومان امروز است، یعنی متری نیم میلیون ریال.

(۴) Pied هر «پا» معادل ۰٫۳۲۴۸ متر است.

(۵) شست يك دوازدهم پا و ۰٫۲۷ متر میباشد.

(۶) مانوئه ای (شاید) از این قبیل زربفت نفیس از کتاب فنون الایرانیه طبع

مصر استخراج، و گراور کرده ایم.

چنانکه زر و سیمی (که در تاروپود آنها بکاررفته) ، مادامکه پارچه دوام دارد همچنان رنگ و آب خود را ثابت نگه میدارد، و استوار میماند. درستست که نقره بمرور زمان ، بعد از بیست یا سی سال خدمت تیره می گردد، ولی ازین نمی رود، و ساقط نمیشود؛ و بقیده من در این مورد خوبی هوا بهمان اندازه کمال صنعت دخالت دارد. عالترین کارخانه های این منسوجات (زربفت و سیم بافت و مخمل زربافت) در یزد، کاشان ، و نیز در اصفهان است .

کارگاههای عالی فرشبافی در ایالت کرمان ، بویژه در سیستان است. قالیهای محصول این کارخانه های ایرانی را معمولاً در اروپا، ما «فرش»

کارخانه های فرش بافی ایران

ترکی، میخوانیم، چون قبل از افتتاح طرق تجارتی از راه اقیانوس (خلیج فارس)، محصولات ایران از طریق ترکیه باروپا صادر میگشت. تشخیص نفاست، و تقویم قیمت قالی مابین ایرانیان چنین است: بمقداریك شست از حاشیه فرش را در نظر میگیرند، آنگاه تاروپود این اندازه را شماره می کنند، چون بر حسب کثرت تارها قیمت افزایش می یابد. حد اکثر رشته هاییکه در يك شست (۱) ممکن است وجود داشته باشد، چهارده یا پانزده میباشد.

منسوجاتی که از كرك شتر تهیه میگردد، بویژه در كرك شتر ایران بسیار لطیف و عالی یزد و کرمان (۲) واقع در (ایالت) کرمان (۳) است

بافته میشود. ایرانیان پشم شتر را تفتیک (۴)، و

(۱) ۰۲۷ متر .

(۲) Kirman

(۴) Teftik

(۳) caramanie

نیز كرك (۱) می نامند .

كرك شتر بسیار لطیف، و تقریباً بمانند پشم سگ آبی کاملاً نرم و ظریف است، ولی تهیه منسوجات استوار و جسیم از آن غیر ممکن میباشد. در این ولایات (یزد و کرمان) منسوجات پشمی مصنوعات دیگر یزد و کرمان و مغان ارزان قیمت (۲) ، پارچه های غلکی (۳) ، پارچه های مخلوط از پشم و نخ (۴) ، ابریشم و پشم نیز بدست می آید، در سرزمین مغان (۵) پارچه های پشمی ضخیم و کلفتی (۶) می بافند که بدرد اشخاص عادی و معمولی میخورد .

بهترین منسوجات پشم بزی درهیر کانی (گرگان، ایالات جنوبی بحر خزر) تهیه میگردد ، و بمانند سواحل خزر و عمان بوراگان (۷) است ، ولی نفیس ترین آن در ساحل خلیج پارس ، در دورق (۸) بافته میشود . بالا - پوشهای (۹) موسوم به حبه (۱۰) از این بلده می آید، و آن طیلسانی (۱۱) است

(۱) kourk

(۲) Camelots

(۳) Etamines

(۴) Droguets

(۵) Mougan

(۶) Serges

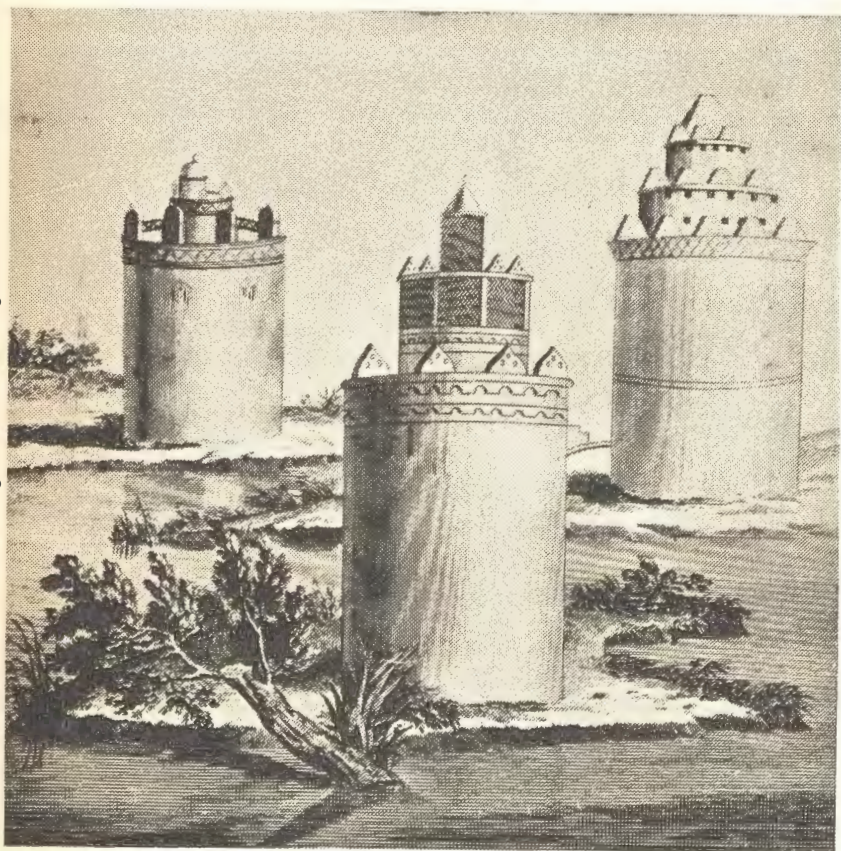
(۷) Bouracan (پارچه پشمی ارزان قیمت)

(۸) Dourak (دورق)

(۹) Mantes (پیراهنهای گشاد بی آستین زنانه)

(۱۰) Habbé

(۱۱) Soutane



کفتر خان

که آستینهایش اندکی بزرگتر از نیم تنه عظیم سپاهیان قرون وسطی (۱)،
 و یک تخته می باشد و در هیچ جایش هیچگونه دوخت و دوزی وجود ندارد.
 بعضی از این ملبوسات بسیار نفیس است.

ایرانیان با ساختن ماهوت هیچگونه آشنایی ندارند،

ولی منسوجات نمدی بسیار لطیف و بسیار سبکی

میسازند، که گرمتر از ماهوت است، و در مقابل

باران بیشتر مقاومت میکند. پشم نمد را بمانند

کلاه دوزان غلطک میزنند، اشخاص معمولی از منسوجات نمدی برای

خود بارانی تهیه میکنند. بجای کتان موم اندود (شمع) نیز از آن استفاده

مینمایند. زیر و روی قالیها را نیز با نمد میپوشانند، بدین طریق روی

فرش نرمتر، و زیرش نیز در مقابل رطوبت محفوظ میماند.

کر با سهاییکه در کارخانه‌های ایران بافته میشود

بسیار ارزان قیمت است، اما این منسوجات نخی

خوب نمیشد، چون بهترش را بقیمت ارزاتر

از هندوستان وارد میکنند، در صورتیکه تهیه آن در ایران مقدور نمیشد.

ایرانیان پارچه‌های کتانی را کر باس (۱۲) نامند، یعنی پارچه خر، یا برای

خر، و علی الظاهر کلمه کار باسن (۳)، و کار بسوس (۴) که یونانیان و

رومیان برای نامیدن این منسوج زمخت بکار میبرند، از لغت (کر باس)

فارسی آمده است. ایرانیان با نقاشی کر باس (تهیه چیت) نیز آشنایی دارند،

منسوجات نمدی

ایران بهتر از

ماهوت است

کتان، کر باس

(خر باز)

hoquetons (۱)
 kerbaz (خر باز؟) (۲)

carbasson (۳)

Carboesus (۴)

ولی بمانند هندیان خوب از عهده اینکار بر نمی آیند ، چون کرباسهای رنگین زیبا را از هندوستان بیهای نازلی وارد میکنند ، چنانکه توسعه و تکامل این صنعت برایشان سودی بار نخواهد آورد.

ایرانیان در باسمه های زرین و سیمین بر سطح کتان
باسمه های ایرانی و بر تافته و اطلس (ساتین) یدطولایی دارند ، و
بمانند زر دوزی بوسیله قالبهایی اینکار را انجام میدهند. هر گونه
جلوه میکند

شکل برك و گل و تمثالی را بر روی این منسوجات
 نمایش میدهند ؛ و چنان خوب از عهده این فن بر می آیند که مصنوعاتشان
 بمانند زردوزی و سیم دوزی (برودری) جلوه مینماید. این باسمه ها با
 آب صمغ (محلول صمغ) بعمل می آید .

ایرانیان در بافتن حصیرها و سبدهای تر که بیدی
حصیرهای ایرانی در نیز مهارت بسزایی دارند ؛ حصیرهای بافت ایران
ظرافت بی نظیر است به سبب سهولت تامی شود و لوله میگردد ، و در ظرافت و

زیبایی عظیم النظیر میباشد. بهترین کارخانه های این کالا در سیستان (۱)
 است ، چون باین ولایت زودتر از همه جا وارد میگردد . این حصیر
 در مردابهای واقع در مجاورت دجله و فرات بار می آید .

فصل نوزدهم

در بیان تجارت ایران که شرح اوزان، مقیاس و مقادیر و پول ایران نیز در آن آمده است.

بازرگانی در مشرق زمین يك پيشه بسيار افتخار
آمیزی بشمار می رود ، و تجارت را بهترین قسمت
مقدمه فلسفی :
چرا مشرق زمینیان
ب تجارت تمایل دارند از حرفه های تقریباً استوار میدانند ، بطوری که
سرنوشت آن چندان در معرض آفات و عوارض
نمی باشد .

این موضوع بهیچوجه موجب تعجب نخواهد بود، در قلمرو دولتهایی
که از یکطرف طبقه اشراف فاقد هر گونه امتیاز است، و بالنتیجه اقتدارات
خانوادگی و موروثی بسیار قلیل است ، و نیز از طرف دیگر، طبیعت حکومت
کاملاً استبدادی و مطلق العنان میباشد، و نفوذ و قدرتی که با اشغال مقامات
و مناصب بدست میآید، سخت متزلزل و سست بنیان و بمانند خودمسندها

سریع الزوال است ، نایستی غیر از این باشد ، بهمین جهات بازرگانی در این قسمت از جهان بسیار عزیزالقدر، و یک شغل ثابت و مستقلی بشمار می رود. یک نکته دیگر که شایان توجه میباشد ، آنستکه در مشرق زمین اعظم بزرگان ، حتی پادشاه نیز به تجارت میپردازند ، این رجال و ملوک بمانند بازرگانان عمال و مستخدمینی دارند، که دارای همان عنوان منشیان تجار میباشد . اغلب ایشان صاحب کشتیهای مخصوص تجارتی و مخازن بازرگانی مخصوص هستند، فی المثل شاهنشاه ایران، ابریشم، منسوجات زربفت و سیم بافت ، و دیگر پارچه های نفیس ، قالی و فرش و جواهر می فروشد، و از این کالاها برای فروش بممالک همسایه صادر میکند. نام بازرگان در مشرق، همراه با احترام فراوان است، و ربطی به دکانداران و خرده خواربار فروشان ندارد، و نیز با شخصیکه با خارج از امپراطوری معامله ندارند اسم تاجر اطلاق نمیگردد. فقط سوداگرانی که دارای منشی و محاسب ، و عمالی در ممالک و مناطق بعیده هستند از این عنوان برخوردارند ؛ و بعضی اوقات تجار بمقامات عالیه ارتقاء می یابند، فی المثل سفیران را معمولا از این طبقه بر میگزینند . در ایران بازرگانانی هستند که دارای عمال و مستخدمین در تمام اکناف و اقطار جهان میباشد؛ و این مستخدمین پس از مراجعت، بمانند نوکران از مخدومین خود فرمانبرداری میکنند ، در حضور ایشان بزمین نمی نشینند، در سفره بخدمت میپردازند در صورتیکه بعضی از این عمال دارای شصت تا هشتاد هزار اکو ثروت میباشد . در هندوستان اوضاع برای تجارت بیشتر مساعد میباشد چون ، با وجود اینکه مشغولین بیازرگانی ، خیلی بیشتر از ایران است ، معینا محترم تر جلوه میکنند . این احترام ، علاوه بر دلایل منطقی، ناشی

از آنستکه در مشرق زمین بازرگانان، اشخاص مقدسی بشمار می‌روند، چنانکه همیشه حتی در ایام جنگ مصون از تعرض میباشند، بطوریکه اینان و محمولاتشان آزادانه از میان صفوف کارگران (سپاهیان) عبور میکنند، امنیت عظیمی که در طرق و شوارع آسیا، بویژه ایران حکمفوماست، نتیجه توجهات (دولت) بایشان میباشد. بازرگان را در زبان فارسی سوداگر (۱) گویند که بمعنی کسی است که در پی سوداست.

بازرگانان مشرق زمین با کمال ابهت و عظمت
 طرز مذکرات دلالات
 بتجارت میپردازند؛ فی المثل علاوه بر اینکه بتمام
 شایان توجه است

نقاط عمال و مستخدمینی اعزام میدارند، و خودشان
 از محل اقامت خود خارج نمیکردند، و بمانند قلب کارهای بزرگ خویش
 را در مقر خویش تنظیم میکنند، برپاچوجه خود ایشان مستقیماً وارد
 معاملات نمیکردند. در شهرها هیچگونه بورسی، یا مرکز مبادلاتی
 وجود ندارد. تجارت بوسیله واسطه‌ها انجام میگردد، و اینان ماهرترین
 تودارترین، فرمانبردارترین، حاضر خدمت‌ترین و محیل‌ترین افراد
 جامعه بشمار می‌روند، چنانکه دارای زبانی کاملاً چرب و نرم و کشدار
 و خارج از حد و هم وقیاس نافذ میباشند. اینان را دلال (۲) خوانند، که
 بمعنی حراف عظیم است، این لغت ضد کلمه لال (۳) میباشد که گنگ را
 میرساند؛ در یک ضرب المثل عامیانه مسلمانان چنین آمده است که: در
 روز حشر دلال لال (۴) میگردد، یعنی واسطه‌ها، یا حرافان از زبان باز

Saudeguer (۱)

Delal (۲)

lal (۳)

Delal lal... (۴)

خواهند ایستاد، و از تبرئه خود عاجز خواهند ماند.

شیوه معاملات دلالان موضوع شایان توجیهی است.
طرز مذاکرات دلالان
 شایان توجه است بعد از اینکه در حضور فروشنده با استدلال مفصل

ومکالمات ممتد پرداختند، و معمولاً اینکار در منزل بایع صورت میگیرد، بهارا (برای خریدار) با انگشتان تعیین می- کنند. بوضعی قرار میگیرند که دست راستشان در زیر قبایشان یا دستمالشان پوشیده میماند، و بدین طریق با هم بمذاکره میپردازند؛ انگشت راست

معادل ده است، انگشت خمیده پنج، سر انگشت يك، تمام دست صد، دست خمیده هزار؛ بدین ترتیب، با حرکت دست مبلغ لیور (لیره) و سو (شاهی) و دینار را تعیین میکنند. در طی مذاکرات صورتشان ساکت و آرام و بیحرکت می باشد، چنانکه کشف ماهیت اندیشه و گفتارشان مطلقاً غیر ممکن است. با همه اینها، مسلمانان بازرگانان عمده آسیا

فلسفه ولذات نفسانی
مانع از تجارت و
بازرگانی است بشمار نمیروند، در صورتیکه در سرتاسر این قطعه پراکنده اند، و مذهب ایشان دین رسمی دولتهایست که بر اکثر قسمت قاره مزبور حکمفرمایی میکنند.

بعضی از اینان بسیار شهوتران، و برخی دیگر بسیار فیلسوف میباشند (۱)

(۱) مشهور است که یکی از سلاطین هندوستان از خواجه حافظ شیرازی دعوت بعمل آورد، ولی فیلسوف فارسی بعضی مشاهده امواج اقیانوس بساحل برگشت و این غزل را پیادشاه هند ارسال داشت:

دمی باغم بسر بردن جهان یکسر نمی‌ارزد
 بی بفروش دلق‌ما، کزین بهتر نمی‌ارزد
 شکوه تاج سلطانی که بیم‌جان درود رجست
 کلاهی دلکش است اما بدر سر نمی‌ارزد
 چه آسان مینمود اول غم دریا بیوی سود
 غلط کردم که این طوفان بصد گوهر نمی‌ارزد
 (نقل از دیوان خواجه حافظ چاپ علامه فقید محمد قزوینی)

و حوصله بازرگانی بویژه با ممالک خارجی را ندارند؛ بالنتیجه در ترکیه سر رشته تجارت عمده خارجی در دست مسیحیان و یهودیان، و در ایران در اختیار مسیحیان و هندیان غیر مسلمان است. ایرانیان بیازرگانی در ایالات و ولایات کشور خود، و تجارت عمده هندوستان اشتغال دارند. ارمنیان تمام معاملات اروپا را در دست خویش دارند، و این معلول علت خاصی است، توضیح آنکه مسلمانان در میان مسیحیان، نمیتوانند درست و دقیق آداب مذهبی خویش را بجای آورند، چون طهارت ظاهری از اصول مسلم این آئین است. فی المثل قانون اسلام خوردن گوشتی را که بدست متدینین مذاهب دیگر کشته یا تهیه گردیده نهی میکند و نوشیدن را در ظرفی که نامسلمانی از آن خورده، قدغن میدارد. این شریعت خواندن نماز را در محلی که تصاویری در آن موجود است غیر مجاز می شمارد، حتی در بعضی مواقع (مانند باران) لمس و تماس با معتقدین مذاهب دیگر را ممنوع میدارد، و رعایت این نکته در کشور مسیحیان غیر ممکن میباشد.

علت دیگری مانع پیشرفت تجارت در میان **توهمات دیگر** مسلمانان میباشد، آنستکه آئین اسلام ربا را **مانع پیشرفت تجارت** نهی، و هیچگونه فرقی مابین سود تجارتنی و ربا قائل نشده است. حضرت محمد این مذهب را در کشوری پدید آورد که کلیه ثروت و تمام تجارت آن عبارت بود از مواشی و ایلخی؛ و در این محیط پول کم دیده میشد، و بازرگانی در آن مثل دوران بدویت، بطریق مبادله و معاوضه انجام میگرفت؛ و چنانکه از هزاران دلائل و امارات موجود در آئین اسلام مستفاد میگردد، آنحضرت فکر نمیکرد (۱) که

مذهب وی در تمام جهان منتشر خواهد گشت، بهمین جهت در نهی قرض های سود آور، محظوری نیافت (۱). مفسرین اولیه (خلفای راشدین و ائمه طاهرین) این شریعت بهیچوجه بتعلیل و توضیح (تفسیر) این نهی نپرداخته اند، بطوریکه با همان قوت اولیه همچنان باقیمانده است. بدین ترتیب قانون بهیچوجه سود را تصویب نمی کند، ولی مبادله و معاوضه، و مخصوصاً معاملات دریایی را با هر گونه سودی، مثلاً صدی سی و یا چهل، و بیشتر، مجاز می شمارد؛ و طرفین معامله برای کسب سود بهر گونه کلاه شرعی متوسل، و هر تکب همه جور قاچاق میگردند. فی المثل متعاملین به پیش قاضی (صاحب محضر) میروند، و قرض کننده کیسه پولی در دست، میگوید فلان مبلغ در آنست، در صورتیکه سود مرضی الطرفین از آن کسر شده. قاضی، بدون اینکه تحقیق بیشتری کند، معامله را تصویب و تصدیق میکند حتی، بقدری بی احتیاطی بخرج میدهد که، با قراقرض کننده در حضور گواهان، که فلان مبلغ را گرفته است، اگرچه کمتر گرفته، اکتفا میورزد، و بدین طریق قرض قانونی میگردد.

کالای عمده تجارتی ایران ابریشم است. این تجارت ابریشم ایران محصول از ایالت گرجستان، خراسان (۲)، کرمان (۳)، و بویژه از گیلان و از مازندران فوق العاده مهم است

(۱) مونتسکیو در کتاب روح القوانین فصل مخصوصی باین موضوع تخصیص داده، و گفته است چون دستور شارع اسلام مطابق مقتضیات محیط نمیشد، لذا مسلمانان با ربهای گزافی مخفیانه بدان مبادرت میکنند.

Oeuvres completes de Montesquieu : Tom II De l'Esprit, des Lois, Paris 1897

corasson (۲)

caramanie (۳)

که هیرکانی (۱) است، بدست می آید. بر حسب احصائیه، ایران سالیانه بیست و دو هزار عدل محصول ابریشم دارد؛ و هر عدلی بوزن دویست و هفتاد و شش لیور (۲) است؛ گیلان ده هزار، مازندران دوهزار، ماد (آذربایجان) و باختریان (خراسان) هریکی سه هزار، آنقسمت از کرمان، که قرا باغ (۳) نام دارد، و گرجستان، هریکی دوهزار عدل محصول میدهد. محصول ابریشم در حدود ده تا دوازده میلیون (۴) ارزش دارد؛ و این احصائیه مدام بالامیرود، چون کشت و کار مدام در افزایش است.

چهار قسم ابریشم وجود دارد: نخست آنکه اندک می باشد و شیروانی (۵) نام دارد، چون این قسم بویژه از شیروان، از شهرهای ماد، واقع در مجاورت دریای کاسپین (قزوین، خزر) می آید. این ابریشم زمخت و خشن و زشت، و درشت ترین رشته ایست که از پیله بدست می آید. در اروپا آنرا اردش (۶) خوانند. دوم اینکه یک درجه بهتر است، خرواری (۷) نام دارد، که بمعنی خربار می باشد، و این تسمیه آنرا میرساند که خریداران خبره این ابریشم را کمتر

(۱) Hyrcanie

(۲) Livre، لیور معادل تقریباً نیم کیلو گرم است.

(۳) carabac، قرا باغ، آبادر کرمان نیز مثل آذربایجان ناحیه ای بدین

نام وجود دارد و یا اینکه مقصود از کرمان (caramanie) «قرامانی» است، که اینک یکی از ولایات ترکیه بشمار میرود

(۴) واحد پول تعیین نشده، که آیفی المثل تومان است یا اکو؛ چون هر دو را

شاردن بکار میرود.

(۵) chirvani

(۶) Ardache

(۷) karvari

میخزند. ما آنرا در سرزمینهای خود (در فرنگستان) لی ژیا (۱) میخوانیم، که
از نام لی ژیان (۲) آمده است و آن شهر کوچکی است از کیلان که در
ساحل دریا واقع شده، و در آنجا فقط این قسم از ابریشم بدست می آید.
سوم کدخدا پسند (۳) نامیده میشود، که بمعنی قسم مخصوص شهر نشینان
(۴- اواسط الناس، بین اشراف و طبقه سوم) است، در ایران تمام چیزهای
متوسط را بدین نام میخوانند. چهارم شعر باف (۵) است، که ابریشم زربفت
معنی دارد، چون برای بافتن این منسوجات گرانبها (بروکار) بهترین
نوع ابریشم لازم است.

صادرات ابریشم ایران بسیار مشهور و نیازی بشرح
صادرات ابریشم ایران و تفصیل ندارد. هلندیان از طریق دریای
باروپا هندوستان، از این ابریشم پنج تا شصت هزار لیور
باروپا حمل میکنند؛ و همه اروپائیانیکه در امپراطوری ترکیه تجارت
دارند، هیچگونه کالایی نفیس تر از ابریشم ایران، که از ارمینان خریداری
میکنند، از این کشور همراه نمی آورند. مسکوبها (روسیه) نیز از این
محصول بکشور خود وارد میکنند.

پشم شتر از ایران صادر میشود، که ایرانیان آن
صادرات کرک و
تفتیک ایران بفرنگستان را چنانکه گفته ام تفتیک (۶) گویند، و ما اروپائیه
کرک چوب شلاقی (۷) میخوانیم. در اروپا برای

(۱) legia

(۲) Legian

(۳) ket coda pesend

(۴) sorte bourgoise

(۵) charbaffe

(۶) Teftik

(۷) laine de chevron

ساختن کلاه‌های لبه دار از آن استفاده میکنند . بهترین کرک شتر از کرمان و ازقزوین ، شهر معروف پارت می آید .

ایران بهندوستان مبالغ هنگفتی توتون و تنباکو،

**صادرات ایران
بهندوستان**

و انواع و اقسام میوه ، خشکبار ، مرباهای شکر-

پرورده و سرکه انداخته ، بویژه خرما ، مربای به ،

مشروبات (الکلی) ، شیر و عرق (نباتی) ، اسب ، چینی آلات ، قلم ، چرم -

های ساغری برنگهای گوناگون صادر میکند ، از کالای اخیر بمسکوی و دیگر کشورهای اروپایی نیز بسیار میفروشند.

ایران ازطریق بابل و نینوا (بین النهرین) بترکیه

**صادرات ایران
بامپراطوری ترکیه**

توتون و تنباکو ، مازو ، تورودام ، منسوجات کلفت پشم بزی ، حصیر ، و همه گونه اسباب و

ظروف ، نی ، فولاد ، و آهن شمش و مصنوع ، همه جور شمشاد ، و چیز-

های بسیار دیگر صادر میکند. صدور فولاد و آهن شمش و مصنوع ، یا

قالبی و غیر مصنوع از کشور قدغن است ، ولی این ممنوعیت مانع صدور

کالای مزبور نمی باشد.

ایران بمسکوی نیز همه گونه منسوجات ابریشمی

صادرات ایران بروسیه

و پارچه های دیگر ، و پوست گوسفند صادر

می کند .

با اینهمه ، نباید پنداشت که ایرانیان بطرز

واصولیکه ماعمل مینمائیم ، تجارت میکنند؛ در

اینمورد بقدر نصف ماهم پیشرفت نکرده اند .

فی المثل تجارت از طریق کمیسیون ، و بترتیب

**بازرسانان ایرانی
از سوندا تا چین فعالیت
میکند**

مبادله مکاتباتی، تقریباً وجود ندارد؛ ولی چنانکه متذکر شده‌ام، هر کسی خودش شخصاً، یا بوسیله مستخدمین یا بقول خودشان بواسطه و کیلان یا اتباع خویش، بفروش کالای خود مبادرت میکنند. در ایران بازرگانانی هستند که دارای عمال و نمایندگان مخصوص در سراسر جهان، از سوئد تا چین میباشند. این روش (یعنی متداول نبودن تجارت مکاتباتی و کمسیون) در تمام مشرق زمین رواج دارد، و پیش از افزایش بسیار مردم اروپا، و ازدیاد شهرها، که نسبت ببلاد آسیا در بعضی نقاط باصطلاح بالای سربیکدیگر قرار گرفته، در تمام جهان رواج داشته است؛ در آن ایام احتیاجی بمسافرت خود بازرگانان، یا اعزام نمایندگان نبوده، بلکه دادوستد از طرف خود متعاملین با کمال سهولت انجام، و همه چیز لازم با اطمینان کامل تهیه میگرددیده است. بعلاوه، اروپا در مقام مقایسه بامشرق زمین، مخصوصاً از حیث مسافرت، يك سرزمین بسیار پرخرجی میباشد، و تجارت در این قاره بقدری ضروری و عمومی است که، اگر بنا بود هر کسی خودش بحمل و نقل کالای خود از جایی بجایی مبادرت کند، میبایستی باصطلاح همه شهرها بحرکت در آیند.

در مشرق زمین پست نیز بهیچوجه وجود ندارد. (۱)

وضعیت بریدان، و چگونگی مرابطات پستی
علت این امر آنستکه تجارت بقدر کافی توسعه و تکامل نیافته است، و چندان فعالیتی در زمینه

بازرگانی مبذول نمیکرد؛ و فواصل بلاد بسیار

(۱) یعنی پست بمفهوم امروزی والا از عهد باستان (دوره هخامنشی) تا عصر صفوی، مرابطات پستی از طریق چاپاران و بریدان و کبوتران نامه‌رسان برقرار و بطور بسیار منظمی دایر بوده است (رجوع فرمائید، به ایران باستان جلد دوم تألیف مرحوم پیرنیا مشیرالدوله، و کتاب جهانگردی مارکو پولو ترجمه و نگارش معشی این سطور، و جلد دوم سیاحتنامه شاردن)

بعید میباشد؛ و (از طرف دیگر) اعزام یکنفر برید مخصوص بسیار ارزان تمام میشود، فی المثل برای طی مسافت سی روزه راه برای يك پيك سی فرانك میپردازند، این راه تقریباً معادل سیصد فرسنگ فرانسوی است، و مشارالیه در مدت بیست روز، و بعضی اوقات پانزده روز آن را طی می کند.

در هندوستان مزد بریدان صدی پنجاه ارزانتر از میزان مزبور است. در این سرزمین من بعضی اوقات یکنفر پیک را برای يك مسافت چهل روزه راه، با پرداخت پنج اکو اعزام داشته ام. هنگامیکه یکی از این بریدان، که پست ترین و تیره بخت ترین صنف مردم میباشد، برای عزیمت بمحلی اجیر میشوند، باینسوی و آنسوی میدوند، و حرکت خود را اعلام میدارند، تا نامه هایی برای رسانیدن تحصیل کنند، و هر چه مزید بدهند، قبول میکنند. فی المثل اگر برای بسته ای (پاکتی) بوزن دویاسه اونس (۱) پانزده سو (شاهی) پرداخت کنید، در مقابل شما چهار بار بر کوع و سجود میپردازند.

این نامه رسانان را شاطر (۲) خوانند، که عنوان نوکر های پیاده (پادو) و تمام کسانی است که در آمد و رفت سرعت بخصوصی دارند (۳). در راهها آنان را میتوان از يك قمقمه و کیسه کوچکی که بر پشت خویش دارند باز شناخت، در این تو بره زاد و توشه سی یا چهل ساعته ایشان وجود دارد.

(۱) (Once) اونس معادل ۳۰ گرم، و يك شانزدهم لیور (نیم کیلو) است

(۲) chatir

(۳) «... یار شاطر باشم نه بار خاطر» : گلستان سعدی.

چون برای سرعت بیشتر، شاطران از طرق و شوارع بزرگ منصرف، و کوره راهها را برای طی طریق اختیار میکنند.

موزه و زنگوله ویژه نیز از وجوه تشخیص آنان بشمار می رود؛ زنگله ها که برای بیداری و هشپاری بکمر بند ایشان تعیبه شده، بمانند جلاجل قاطران طنین انداز است. این افراد، پسر از پدر شغل خویش را بمیراث می برند. از هفت یا هشت سالگی کودک آنها در فن تند روی و ورزش میدهند تا بی آنکه نفسی تازه کنند، طی طریق نمایند. در هندوستان، فرامین پادشاهان بوسیله دو نفر پادو (شاطر)، که مدام در حرکت حمل میشود، این نامه رسانان در فواصل راه دو فرسخ بدو فرسخ کشیک میدهند، بسته مکتوب (لفاف - پاکت) کاملاً آشکار، و در بالای سر حرکت داده میشود.

از طنین زنگله ها رسیدن ایشان، بمانند بوق و شیپور سورچیان، معلوم میگردد، و بمحض ورود، خود را بزمین می اندازند، آنگاه دو شاطر آماده نامه را از آنها گرفته بهمان منوال عزیمت میکنند.

در جای دیگر آورده ام که در ایران، بهیچوجه طرز تدوین اسناد و قبوض و اسناد و دیگر نوشته ها را امضا نمیکند، قبوض بین بازرگانان

ولی بجای امضا آنها را با خاتم مهور می سازند.

در صدر سند نام و عنوان، که همیشه اسم پدر است (حسین بن عبدالله)، درج میشود، و در ذیل نقش خاتم ثبت میگردد، و چنانکه گفته ام با گواهی گواهان، که آنها نیز مهر میزنند، مراسم پایان می یابد. اسناد بازرگانی بطریق مذکور تدوین میگردد، و اگر چه تقریباً در هر موقعی، اسنادی که در محضر قاضی تحریر نیافته، فاقد اعتبار میباشد، مع هذا در محاکم عرفی واجد ارزش است. رسم ضمانت در میان آنان بسیار متداول است،

ودر زبان ایشان ضامن، ملتزم مضمون را میرساند. هنگامیکه از ندادن آن که فاقد پابندان میباشد، ضمانت خواهند، جواب میدهند: امام - رضا (۱) ضامن من است، و یا نام یکی از مقدسین دیگر را بر زبان می‌رانند.

شیوه شمارش پول تمام پرداختها بانقره (مسكوك) انجام میگردد، طلا در تجارت هیچگونه رواجی ندارد. هر يك كیسه پول بازرگانان ایرانی، محتوی پنجاه تومانست که دوهزار و پانصد عباسی (۲)، میباشد، و هر عباسی معادل يك مسكوك هیجده سویی از پول فرانسه است، و هیچوقت قطعات مختلف المیزان مسكوكات را باهم در يك صره مخلوط نمی‌سازند. کیسه‌های پول چرمین و و دراز و نازک میباشد، و بدین طریق حمل و نقل آنها بسهولت انجام میگردد. پول رانمی‌شمارند، بلکه با واحد وزن تومانی (۳) که پنجاه عباسی یا مسكوك هیجده سویی است، توزین میکنند. بدین ترتیب هر گز در شمارش دچار اشتباه نمی‌گردند، چون مقادیر وزن شده را پنجاه پنجاه، یا ده ده ردیف میکنند؛ بطوریکه ملاحظه میشود، با این اسلوب غیر ممکن است که اشتباهی واقع شود. از این شیوه محاسبه پول من خیلی خوشم می‌آمد، چون قابل اطمینان، و موجب صرفه جویی در وقت میباشد، و مانع گرفتن مسكوكات تقلبی است، برای آنکه اگر يك قطعه سوهان زده، یا مغشوشی در کیسه باشد بقطع و یقین در وزن نمودار میگردد. واحد وزن پول را سبك، یعنی چنانکه گفتم پنجاه سکه هیجده سویی (عباسی) اختیار میکنند، و هر بیست و پنج قطعه

Imam Reza (۱)

abassi (۲)

Pesées d'un Toman (۳)

آنرا در یکی از کفه‌های ترازو قرار میدهند. بعد قسمت سبکتر را دو بخش میکنند، و یک قطعه از آنرا در کنار گذاشته آنگاه در دو کفه ترازو دوازده مسكوك می‌نهند، و سپس همچنان بخش سبکتر را بدو قسمت شش تایی، و بعد سه تایی تقسیم و توزین، و بالاخره سکه تقلبی را کشف میکنند، و بسرعت هم پیدا میکنند، و چنانکه ملاحظه میفرمائید، این امر اجتناب ناپذیر است.

در جای دیگر آورده‌ام که ایرانیان هیچوقت قبض

یا سند را پس از مفاسد حساب پاره نمی‌کنند، بلکه با چاقویی محل مهر را قطع، آنگاه نوشته

با چاقو محل مهر را قطع میکنند و بعد ...

را در آب می‌شویند، بعد آنرا گلوله کرده در

سوراخی فرو مینمایند، و کاغذ مچاله شده نیز در آنجا از بین میرود، و خاك می‌گردد.

از اوزان و مقادیر و نقود ایران نیز در همین فصل

بحث میکنیم.

اوزان و مقادیر و نقود ایران

(واحد) وزن عادی دو گونه است: وزن

عرفی و وزن قانونی (شرعی). (واحد) وزن قانونی، که شرعی (۱) می‌نامند، و مفهوم وزنه قدس الاقداس (۲) متداول عبرانیان را میرساند، معمولاً مضاعف وزن عرفی میباشد. ایرانیان بمانند اروپائیان، اوزانی برای داروها و گوهرها دارند، که با وزنه‌های معمولی مغایرت دارد.

(واحد) وزن عرفی نیز دو قسم و با اصطلاح خودشان عبارتست از:

(۱) cheray

(۲) Poids Sanctuaire

وزنه (من) شاه و وزنه (من) تبریز؛ وزنه شاه ، یا وزنه بزرگ ، درست
دو مقابل وزنه تبریز میباشد .

واحد وزن عادی خود را من (۱) و نیز باتمان (۲) گویند، چنانکه
ما مال خودمان را لیور میخوانیم .

من وزنه کوچک (من تبریز) معادل پنج لیور و چهارده اونس
متداول در پاریس میباشد .

اجزاء آن عبارتست : رطل که يك ششم من ، و بمثابه وزنه لیور
ما میباشد؛ و درهم (۳) یا درم (۴) که يك پنجم لیور (رطل) است؛ مثقال (۵)
که نیمه درهم ، و دانك (۶) که يك ششم مثقال و معادل هشت حبه
قیراط میباشد، و شعیر که يك چهارم دانك است. کلیه اوزان مشرق زمین
منتهی بشعیر میگردد، که علی الظاهر نخستین واحد وزن جهان میباشد. در
کتابهایشان وزنه ای بنام واقیه (۷) وجود دارد، که باید (معادل) اونس
متداول در میان ما باشد ، و يك وزنه بزرگتری بنام صاح شرعی (۸)
دارند که هزار و یکصد و هفتاد درهم است. عشریه ها (مالیات) و صدقات
قانونی (شرعی) را با این وزنه توزین میکنند . بایستی متذکر شد که
اصطلاح دانك مطلقا برای اوزان انحصار ندارد ، چنانکه تقدینه ای نیز می-

man (۱)

Batman (۲)

Derhem (۳)

Dragme (۴)

mescal (۵)

Dung (۶)

Vakié (۷)

Sah cheray (۸)

باشد، که بوزن دوازده جبه است .

منشاء اصطلاحات
اوزان بسیاری دارند که همانند مال ماست، و این نکته مرا عقیده مند میسازد که ایشان و ما، آنها

را یکسان از اعراب گرفته ایم. رطل وزنه ایست که در لاتن روفولوس (۱) خوانده میشود؛ دینار در فارسی ودانیه (۲) در اروپایی واجد ارزش واحدی میباشد؛ درهم که در فارسی يك سوم اونس است، تقریباً همان در اخم (۳) خوانده میشود، و يك هشتم میباشد، و نیز در نظر داشته باشید که درهم در کتب فارسی قطعه پولیست معادل سی دانیه (دینار - ۴) .

واحد طول و سطح
ذراع (۵) دو گونه است: ذرع (گز) شاهی که معادل سه پا (۶) يك شست (۷) کم است؛ ذرع کوتاه ایرانی و خصوصیات آنها یا بقول خودشان گز مقصر (۸) که فقط دو سوم واحد دیگر است. واحد سطوح هندسی را جریب (۹)

خوانند .

(۱) Ratel = Rofulus

(۲) Dinar = Denier

(۳) Derhem = Drachme

(۴) در ضمایم و تعلیقات مجلد اول سیاحتنامه، فصل مشبعی در اینخصوص

آورده ایم.

(۵) Aune (ذراع معادل ۱۸۱ متر است)

(۶) Peid (پا معادل ۰.۳۲۴۸ متر است)

(۷) Pouce (شست يك دوازدهم پا و معادل ۰.۰۲۷ متر است).

(۸) guez moukesser

(۹) girib

اراضی را بر هیچ وجه طور دیگر اندازه نمی کنند، و جریب عبارت از هزار و شصت و شش گز مربع شاهی است، که بطول سی و پنج شست میباشد؛ یعنی هر ضلع جریب بدرازی سی و دو گز و دو سوم است. فرشهایی را که با گز بفروش میرسد، نیز با گز مربع اندازه میکنند، یعنی پهنای را مضروب و درازای را مضروب فیه قرار میدهند، و بقول خودشان گز اندر گز مینمایند. فی المثل يك قلم فرش کناره ای اگر بطول دوازده و بعرض سه گز باشد، میگویند سه در دوازده میشود سی و شش. در بسیاری از ممالک اروپایی نیز چنین حساب میکنند، و علی الظاهر طرز محاسبه آن با صنعت فرش، از مشرق زمین بمغرب ارمغان آمده است.

ایرانیان هیچگونه واحد پیمانه ای ندارند، چون همه چیز، حتی مایعات را کشیمانی میفروشند. برای زمان نیز واحد مقیاسی ندارند، و چنانکه سابقاً گفته ام نه ساعت عادی بکار میرند و نه ساعت شمسی (ظلمی). روز را بهشت قسمت تقسیم میکنند، و اکثر این قسمتها در شهرها بوسیله اذان روحانیون مسلمان اعلام میگردد (۱)، و بدین طریق مردم بنماز خوانده میشوند.

واحد مقیاس مسافت مراحل در ایران فرسنگ (۲)

نام دارد، که لغتی است فارسی و بمعنای سنك
پارس (۳) میباشد. هر ردت و دیگر مؤلفین یونانی
که تاریخ ایران را نگاشته اند، آنرا پاراسنگه (۴)

تحقیقات لغوی و
تاریخی راجع
بفرسنگ

(۱) برای تحقیق طرز تعیین اوقات روز بوسایل مخصوص در چین (شیپور جادم)، به کتاب «شگفتیهای جهان باستان» تصنیف سلیمان سیرافی و ابوزید حسن، ترجمه محمد محمدلوی عباسی طبع طهران مراجعه فرمائید.

(۲) fars seng (۳) Pierre de perse (۴) Para sanga

نگاشته اند، و بطوریکه مشاهده میشود، چندان تحریفی رخ نداده است؛ چون «ف» و «پ»، در فارسی چنان قریب‌المخرج است، که با هم مشتبه میشوند. از مفهوم لغت «پارس سنک» چنین مستفاد میگردد که در عهد باستان واحدهای مسافت مراحل بوسیله سنگهای بزرگ و بلندی نشان میشده و این شیوه در مشرق و مغرب بیکسان متداول بوده است. همه ادیبان آگاهند که در زبان لاتن، لغت سنک همیشه واحد مسافت مراحل را میرسانیده؛ فی‌المثل «در نخستین یادومین سنگ» (۱) گفته میشده (و مقصد فر سنک اول و دوم بوده است). هرودت آورده است که «پارا-سنگ» سی ستاد (۷) میباشد؛ این معادل دو فرسخ فرانسوی (۳) است که واحد آن دوازده هزار پاست. ایرانیان فر سنک خود را مطابق شش هزار گام یا اندازه (۴) حساب می‌کنند؛ این لغت بمعنی قدم است و مفهوم کلمه پرش فرانسه (۵) را میرساند، یعنی گام جنبش و پرش انسان است.

فر سنک، یا پر سنک، واحد طول مسافت مراحل تقریباً تمام امپراطوری ایران میباشد.

(۱) ad Primum vel secundum lapidem.

(۲) Stade

(۳) «فرسنگ فرانسوی» Lieue Francaise معادل دوازده هزار پا و هر پایی ۳۲۴۸ متر میباشد. «فرسنگ کیلومتری» معادل چهار هزار متر است. «فرسنگ ارضی یا عادی» که بیست و پنج درجه، و معادل چهار هزار و چهارصد و چهل و چهار متر میباشد. «فرسنگ دریایی» که بیست درجه و مساوی پنج هزار و پانصد و پنجاه و پنج متر است.

(۴) endaze (شاردن اندازه را از ریشه انداختن می‌گیرد)

(۵) jet

ایرانیان همه گونه نقدینه را (مجازاً) زر (۱) واحد پول ایران و خصوصیات آن خوانند، که معنی حقیقی آن طلا است؛ چون در زبان ایشان زیم (۲) نام فلزی است که ما سیم گوئیم. پول نقره را درهم یاد رگم (۳) نامند، و نقدینه طلا را دینار، یا دانه (۴) خوانند. ایرانیان (اضعاف) دینار را بایستی (۵) و تومان (۶) حساب کنند، در صورتیکه چنین مسکوکاتی هرگز وجود ندارد، و اسامی مطلق (بی مسمی) است. (۷) لغت دینار، بطور کلی بمعنی پول میباشد، ولی اختصاصاً مطابق يك دانه ما (فرانسویان) است؛ و شکی نیست لغت دانه، که در اکثر زبانهای اروپایی، در یونانی، و در لاتین وجود دارد، از کلمه دینار آمده، که در کلیه السنه شرقی، حتی در هندوستان، چنانکه متذکر شده‌ام، مصطلح می‌باشد.

در ایران دو قسم دینار وجود دارد: دینار عادی، دینار شرعی، دینار عرفی، بیستی، تومان عباسی، شاهی، محمودی، غزنی و دینار قانونی، یا شرعی، که شرح آن نیز سابقاً مذکور افتاده است؛ اما دینار شرعی مفهوم و زنه یا ارزش دو کات، یا اکوی زرین را میرساند. اصطلاح

(۱) zer

(۲) zim

(۳) dragme

(۴) denier

(۵) Bisty

(۶) Toman

(۷) چنانکه پامین تر دیده میشود، بیستی معادل ده دینار، و تومان مساوی بادهزار دینار میباشد، و مقصود آنکه مسکوک بیستی، و تومان وجود خارجی نداشته است.

دینار رسمی (شرعی) فقط در دفاتر و کتب می آید. یک بیستی معادل ده دینار، یادانیه و یک تومان مساوی باده هزار دینار است. پول جاری ایرانیان نقره می باشد، و عیار آن مطابق مسكوك اسپانیولی است و یا اینکه بایستی چنان باشد؛ ولی در (ضربخانه های) شهرهای مختلف عیار آنرا پایین می آورند. شاهی (۱) کوچکترین مسكوك نقره است، و معادل چهار سوونیم فرانسه میباشد. محمودی (۲) مساوی با دوشاهی و معادل نه سو است.

عباسی چهارشاهی، و تومان پنجاه عباسی یا ده هزار دینار میباشد. تومان يك لغت اوزبکی (ترکی)، و بمعنای ده هزار (بیور فارسی) است، و مطابق میریاد (۳) یونانیان میباشد. تاتارها قشون خود را، بمانند افواج (۴) فرانسوی، باده هزار شمارش میکنند. اردوهایشان نیز بتعداد ده هزار نفره مسلح تقسیم میگردد، و عظمت يك پادشاه را باعدۀ تومان های تابع فرمان وی بیان میدارند. شهری که خشایارشا (۵) در سوریه بنام مواندر (۶) بنانهاد، نامش از کثرت تعداد سپاهیان شاهنشاه، که با واحد های ده هزار شمرده میشد، آمده است؛ چنانکه امروزه قوای مسلح را باباتالیون و اسکادرون حساب میکنند. ایرانیان پولهای مسین دیگری دارند، از جمله غزیکی (۷) و نیم غزیکی؛ این لغت از خز (۸)،

(۱) chayh

(۲) mamoudy

(۳) myriades

(۴) Régiments

(۵) Xerxès

(۶) Mynandre

(۷) kasbequi

(۸) kas

بول، که لغت خزانه (۱)، بمعنی گنجینه نیز از آن آمده، ویک (۲)، شخصیت عالیمقام، ترکیب یافته و چنانست که بگویند «بول شاه». هر غزیکی يك دهم شاهی میباشد (۳).

ایرانیان هیچگونه مسكوك زرین ندارند؛ زیرا
مسكوكات طلا در
چشم نورو زوهنگام
 قطعات طلائی که بنشان شاهنشاه زده میشود،
جلوس
 معمولاً هنگام جلوس بتخت سلطنت، و در جشن
 نورو زمسكوك میگردد، بوزن دوکات آلمانی
 است، و بمانند مهره‌های فلزی (ژتون) فرانسه است، و در میان مردم
 بهیچوجه رواجی ندارد بعلاوه این سکه‌ها را نام ویژه‌ای نیست. ایرانیان معمولاً
 آنها را طلا (۴) گویند که بمعنی مسكوك زرین میباشد؛ و شرافی (اشرفی-۵)
 نیز گویند، که بمعنی نجیبان، و بعلت بهای آنهاست.

سابقاً در تمام مملکت، جز بیستی نقره، که تقریباً
مسكوكات ایران در
در گذشته
 معادل بیست دودانیه (دینار) است، و سکه‌های
 چهارسو و نیمی که شاهی، یعنی سلطانی خوانده

(۱) Kasné

(۲) Bek

(۳) لغت غزیکی با کاز بك که نام کوهی در قفقازیه است آیانستی ندارد،
 و این سکه مسین اول بار از مس کانهای آنکوه زده نشده است؟ قز بمعنی ابریشم
 نیز بمانند اجناس دیگر، از قبیل فلغل و صدف یکوقتی «بول» بوده و معاملات
 با آن صورت گرفته است، بهر صورت نظریه شاردن قابل تأمل میباشد.

(۴) Tela (تلاصیح حتر است، «وجود مردم دانا مثال زرتلی است» گلستان

(سعدی)

(۵) cherrafis

میشود، پول دیگری رواج نداشته است. ولی بعدها از عهد سلطان محمود (۱)، تقریباً از چهارصد سال باینطرف چون پول فراوان گشت، محمودی (۲) زده شد، که بنام پادشاه می باشد. بعد از جلوس شاه عباس کبیر به تخت سلطنت، که پول و تجارت در ایران رونق فراوان یافت، شاهنشاه فرمان داد سکه ای زدند، که بنام وی عباسی (۳) خوانده شد، و (معادل) دو محمودی بود؛ و نیز مسکوکی ضرب کردند که (معادل) یک محمودی و نیم، و «عباسی پنج شاهی» اسم داشت. بعضی اوقات مسکوکات «پنج عباسی»، و «دو پنج شاهی» (دو عباسی پنج شاهی) نیز زده میشود؛ ولی اینها برای تقنین می باشد، و هیچگونه رواج تجارتی ندارد.

لارین

در سرتاسر خلیج فارس پولی رواج دارد، که

لارین (۴) خوانده میشود، و بیشتر در تجارت

جریان دارد. لارین بمعنای مسکوک لار (۵) است، که شهر مرکزی بیابان کرمان (۶) می باشد، و پیش از شاه عباس کبیر، مملکت مخصوصی بشمار میرفته، ولی در حدود صد و بیست سال پیش شاهنشاه ایران این سامان را فتح و ضمیمه شاهنشاهی خویش ساخت. لارین سکه نقره ناب، و معادل دو شاهی و نیم می باشد، که برابر یازده سو و سه دانه پول فرانسه است. شکل این پول کاملاً غیر عادی می باشد، زیرا عبارت از رشته گردی بمانند

(۱) Sultan mahmoud (محمود غازانخان ایلخان ایران)

(۲) mamoudys = (double -cahié)

(۳) abbassi

(۴) Larin

(۵) Lar

(۶) Gramanie déserte

قلم تحریر است که طول اینهای شست انگشت دولا شده ، و دارای علامت کوچکی در روم باشد که نشان پادشاه است . پس از تسخیر این سرزمین ، ضرب این سکه متروک گشت ، لذا دیگر بهیچوجه مشاهده نمیگردد ، ولی در تمام آن سامان ، در هندوستان ، در طول سواحل خلیج کامبی (۱) و در مناطق مجاور بازم حساب با آن بعمل می آید . حکایت میکنند در گذشته لارین در سرتاسر مشرق زمین رواج داشته است .

مهر و نشان پول ایران

پول ایران با چکش ضرب میشود ، و باقالبدیزی هیچگونه آشنایی ندارند . وزن مسکوکات در کشور کاملاً یکسان میباشد . در تمام ایالات پول (ضرابخانه) وجود دارد . حقوقی که بر ضرب مسکوکات تعلق میگیرد ، از تمام ممالك جهان بیشتر است : زیرا بالغ بر هفت و نیم درصد میباشد . علامت مسکوک ، بمانند نشان مهرهای بزرگ دولت ، در يك طرف ، در وسط ، بیان عقیده ایرانیان با این عبارت است : اشهدان لا اله الا الله ، اشهدان محمد رسول الله ، اشهدان علیاً ولی الله . و دور آن متضمن اسامی دوازده امام ، یا جانشینان اولیه حضرت محمد (بعقیده شیعیان) میباشد و در روی دیگر سکه ، نام پادشاه ، محل ضرب ، و تاریخ مسکوک زده شده است . سکه مسین در يك طرف دارای هیر و گلیف (تصاویر تحریری) ایرانیان میباشد ، که عبارت از شیرینی است که خورشید از پشت آن بر می آید ، و در روی دیگر ، تاریخ و نام محل ضرب پول ، نقش شده است .

پایان مجلد چهارم

فهرست تحلیلی مجلد چهارم سیاحتنامه شاردن

(که از طرف مترجم استخراج و تدوین شده است)

صفحه

۵	نظریه مطبوعات ایران درباره سیاحتنامه شاردن
۹	آداب و عادات ، علوم و فنون ، صنایع ، مذهب (کلیات)
۱۰	بزرگترین امپراطوری جهان
۱۱	پهنای امپراطوری ایران
۱۲	بخشهای تاریخی و انوی : ایران ، پارس ، عجم ، عراق
۱۷	نفوس و آبادی ، جبال و انهار ، پانصد و چهل و چهار شهر و قصبه
۱۷	يك بحث کلی اقتصادی و جغرافیائی
۱۹	مياه و قنوات ، قلت نفوس
۲۰	علت قلت نفوس ، يك بحث اجتماعی و فلسفی
۲۰	مغول کبیر در هندوستان
۲۱	علل اجتماعی قلت نفوس ایران
۲۱	اشغال در بارهای هندوستان از طرف ایرانیان
۲۲	تذکره و گذرنامه وجود ندارد
۲۳	کوروش کبیر میگوید (آب و هوای ایران)
۲۴	هوای جنوب ایران

صفحه

۲۵	بهشت برین
۲۵	شاه عباس کبیر و مازندران
۲۷	مگر قاتل و سارق است
۲۷	داستان تیرو کمان
۲۸	آب و هوای ایران بطور کلی سالم است
۲۹	یک نظریه فلسفی و اجتماعی
۳۰	فصول سال، کرم برف
۳۱	ترجیح آب و هوای اصفهان بر پاریس
۳۲	عوارض جوی وارضی
۳۳	طوفانهای طاعونی سواحل خلیج فارس
۳۴	چگونه برتقالیها حجاج ایرانی را کشتند
۳۶	امپراطوری که برای خود جهان کوچکی است (کلیات)
۳۸	نتایج تغییرات حاصله در مذهب و حکومت
۳۸	ثمره حکومت خوب
۳۹	ورود شاردن بایران و ملاحظات اجتماعی وی
۴۰	بهای خوار بار در سیصد سال قبل
۴۲	درختان، گیاهان، و داروهای ایران (کلیات)
۴۴	بوته های شوم
۴۵	گیاهان ایران
۴۶	ایران موطن گیاهان طبی است
۴۷	ریواس و ریوند
۴۸	تعریف و توصیف خشخاش
۵۰	تاریخچه توتون و تنباکو
۵۱	تاریخ اکتشاف قند و توتون
۵۲	اکتشاف قند و شکر
۵۳	طرز ترتیب استعمال توتون و تنباکو
۵۶	از اصلاحات اجتماعی شاه عباس کبیر
۵۷	زعفران
۵۷	انقوزه
۵۸	مومیای

صفحه

۵۸	اجساد عجیب مومیائی درخراسان
۵۹	کانهای مومیائی ایران
۶۰	حنا
۶۱	روناس
۶۱	پنبه
۶۲	يك درختك نادرالوجود
۶۲	پادزهر
۶۲	پادزهر هندوستان و آزمایش کالبدشکافی
۶۳	رجحان پادزهر ایران بمحصول هندوستان
۶۴	اشتقاق لغوی پازهر
۶۴	فواید طبی پادزهر
۶۵	علامت مشخص پادزهر اصلی با پادزهر تقلبی
۶۶	مشك و عنبر اشهب
۶۶	شرح تکوین و پیدایش مشك
۶۷	بهترین مشك عالم و منابع و مراکز آن
۶۸	موارد استعمال مشك در هندوستان
۶۸	بهای مشك و خریداران آن
۶۹	سرنوشت شگفت انگیز صیادان
۶۹	ممیزات مشك تقلبی
۷۰	عنبر اشهب
۷۱	عقیده دانشمندان هند راجع به پیدایش عنبر اشهب
۷۱	نظریه میرزا شریف الملک اصفهانی
۷۲	خصوصیات عنبر اشهب
۷۳	زباد - غالیه
۷۳	داروهای طبی ایران
۷۴	میوه های ایران (کلیات)
۷۵	داستان پزشکان عرب
۷۵	نظر عقلای قوم راجع به گرمک
۷۵	مصرف خربزه اصفهان سی مقابل تمام فرانسه است
۷۶	بهترین خربزه ایران که بهندوستان صادر می شود

صفحه

۷۷	هندوانه وخیار و بادنجان و دستنبویه
۷۸	انگور ایران
۷۹	زردشتیها انگور را بهتر از مسلمانها بار میآورند
۸۰	خرما
۸۱	میوه های ایران مطبوعتر و متنوع تر از محصولات فرانسه و ایتالیا
۸۳	پسته
۸۴	محصولات دیر ایران
۸۵	گل های ایران (کلیات)
۸۶	گل های ایران خیلی زیبا تر و خوشبو تر از مال اروپاست
۸۷	گل
۸۷	کوزه های سبز
۸۸	سنبل الطیب
۸۹	گلستان و بوستان
۹۱	شاه عباس کبیر بانی صنایع سنگین ایران (کلیات)
۹۱	معدنیات خورشید و ماه (زر و سیم)
۹۲	این کان کروان است
۹۳	در ایران باستان
۹۳	معادن آهن ایران
۹۳	کان های فولاد ایران و خصوصیات آن
۹۴	مس و سرب
۹۴	گوگرد ، بشوره ، سنباده و دیگر معدنیات
۹۵	نمک
۹۵	مسر مرتب ریز
۹۶	چوبیکه بجای سنک چخماق مصرف میشود
۹۶	لاجورد و قیر
۹۷	طلق و گل صابون
۹۷	نفت
۹۷	فیروزه
۹۹	مروارید بحرین ایران
۱۰۰	اعلام واسامی مروارید ، و یک بحث روانشناسی صیادان مروارید و چشمه های زیر دریائی و تجاوز و تعدی پرتقالیها

صفحه

۱۰۰	زمرد مصری ، زمردهندی
۱۰۲	گوهرشب چراغ
۱۰۲	یاقوت
۱۰۲	يك نظریه زبان شناسی
۱۰۴	حیوانات اهلی و وحشی (کلیات)
۱۰۵	اسب عربی
۱۰۵	اسب ترکمنی
۱۰۶	صادرات اسب ایران
۱۰۶	قاطر
۱۰۶	خر بومی - خر عربی
۱۰۷	طرز پرورش الاغ های عربی
۱۰۷	ایرانیان در پرورش اسب ید طولانی دارند
۱۰۹	ابلیخی اسب اختصاص شاهنشاه دارد
۱۱۱	سازو برك اسبان ایرانی
۱۱۲	مسهل اسبان
۱۱۲	بیماریهای اسبان ایرانی
۱۱۳	شتر ، کشتی صحرائی
۱۱۵	صادرات شتر ایران
۱۱۵	شترهای پرنده
۱۱۶	شمارش حیوانات باربروشیوه راه رفتن شتر
۱۱۶	گاوهای ایران
۱۱۶	خوك و گراز
۱۱۷	گوسفندان ایران
۱۱۸	حیوانات شکاری
۱۱۸	حیوانات وحشی
۱۱۹	هوام وحشرات
۱۲۱	پرندگان اهلی ، وحشی ، و شکاری (کلیات)
۱۲۲	کبوتر اهلی و وحشی ، کبوترخان
۱۲۳	کفتر بازو کفتر پیران
۱۲۴	کيك ایران

صفحه

۱۲۴	پرندۀ های آبی
۱۲۴	پرندگان نغمه سرای ایران
۱۲۵	پرندگان وحشی
۱۲۷	آب ملخ
۱۲۷	يك چشمه آب حیرت آور
۱۲۸	آب چشمه خراسان در بالای کلیسای قبرس
۱۲۹	پرندگان شکاری ایران
۱۳۰	ایرانیان شیفته شکارند
۱۳۱	قوشخانه ، بازخانه
۱۳۱	پرندۀ گرانبهای نادری که ازمسکوی می آید
۱۳۲	آداب پرورش طیور شکاری
۱۳۳	پرندگان آدم شکار و داستان علیقلی خان حکمران آذربایجان
۱۳۴	طبل آواز
۱۳۵	تعریف شکارهای بزرگ
۱۳۶	تعریف شکارهای شاه عباس ثانی درهیرکانی
۱۳۶	چهارده هزار جانور در يك نوبت صید میشوند
۱۳۷	شکار تازی
۱۳۷	شکار بز با شتر
۱۳۸	ماهیان ایران (کلیات)
۲۳۸	ماهیهای خلیج فارس
۱۳۹	ماهیهای نهر کور
۱۳۹	ماهیهای دریاچه
۱۴۰	ماهیهای انهار و کبیر تر
۱۴۰	خرچنگ خوراك لذیذی است
۱۴۱	طبیعت ، اخلاق و عادات ایرانیان (کلیات)
۱۴۲	استعداد وافر ایرانیان برای علوم و فنون و صنایع
۱۴۳	تحلیل روحی ایرانیان
۱۴۴	ایرانیان خصال جنگی خود را از دست داده اند
۱۴۵	اسراف و تبذیر خارق العاده
۱۴۶	خواجۀ ای که قدرت شاهی داشت

صفحه

۱۴۷	انسانیت ایرانیان و تساهل نسبت بمذاهب دیگر
۱۴۸	ایرانیان بالطبع مخالف مشاجره اند
۱۴۸	«سرگردان» گشنگی میخورد»
۱۴۸	ازخصال پسندیده ایرانیان
۱۴۹	ازخصال نامحمود ایرانیان
۱۵۰	فحاشی خوانسالار درباب همایونی
۵۵۱	ذمایم و قبایح
۱۴۴	آموزش و پرورش کودکان
۱۵۵	صفات جمیله جوانان ایرانی
۱۵۷	آداب دید و بازدید و معاشرت و ملاقات
۱۶۰	سخن گفتن ایرانیان نفز و نرم است
۱۶۲	يك داستان از زندگانی شاه عباس ثانی
۱۶۲	واقع بینی شاه عباس ثانی
۱۶۳	تعارفات سوگواری
۱۶۳	ترسل
۱۶۴	تشابه شیوه بیان فارسی بازبان آلمانی
۱۶۴	تحفه و هدیه يك بحث روانشناسی و اجتماعی
۱۶۶	گردش و ورزش
۱۶۷	سیاحت و جهانگردی و نامه لومی چهاردهم
۱۷۱	امنیت و سهولت جهانگردی در ایران
۱۷۲	بازارچه
۱۷۳	مدت مال اجاره مستغلات
۱۷۴	بنای مدارس و مساجد و کاروانسرا
۱۷۴	وسایل نقلیه
۱۷۵	نامهای ایران و طرز تسمیه در مشرق زمین
۱۷۶	عناوین
۱۷۷	نکته شگفت انگیز
۱۷۷	مژدگانی فرزندان نرینه
۱۷۸	ورزش و بازیهای ایران (کلیات)
۱۷۹	تیروکمان

- ۱۸۱ شمشیر بازی
 ۱۸۲ سوارکاری
 ۱۸۲ ورزشهای سواره
 ۱۸۳ ورزش و تیر و کمان سواره
 ۱۸۴ ورزش جرید بازی
 ۱۸۵ زورخانه
 ۲۸۶ شمشیر بازی
 ۱۸۷ بندبازان
 ۱۸۸ شعبده بازان و رسن بازان
 ۱۸۸ حقه بازان «شارلاتانها»
 ۱۸۹ خصوصیات شایان توجه شعبده بازان
 ۱۸۹ از شگفتیهای شعبده بازان هندی و ایرانی
 ۱۹۲ تردستیهای خارق العاده شعبده بازان چینی و ژاپنی و هندی
 ۱۹۳ يك بحث اجتماعي و فلسفي
 ۱۹۴ گنجینه و دیگر بازیهای قمار
 ۱۹۵ شطرنج
 ۱۹۶ نمایش شاطر
 ۱۹۷ شاه سلیمان جشن شاطر را برگزار میکند
 ۱۹۸ آرایش میدان و خرگاه ممایونی
 ۲۰۰ لوئی چهاردهم شاطر لایقی است
 ۲۰۰ توصیف خصوصیات در روز جشن شاطر
 ۲۰۱ وضع و هیأت شاطر
 ۲۰۲ کیفیت راه پیمائی شاطر
 ۲۰۴ بزرگان مملکت نیز در نمایش شاطر شرکت میکنند
 ۲۰۵ نمایش های میدان شاه اصفهان
 ۲۰۷ خلعت شاهانه
 ۲۰۹ پوشاك و اناث ایرانیان
 ۲۰۹ شیوة پوشاك ایرانیان
 ۱۱۰ قبا و قباي گرجي
 ۲۱۱ بالاپوش - کلیجه
 ۲۱۲ جوراب ایرانیان

صفحه

۲۱۳	کفش ایرانیان
۲۱۴	تاج قزلباش
۲۱۵	جنس ملبوسات ایران
۲۱۶	رنگ ملبوسات
۲۱۶	ریش و آرایش صورت ایرانیان
۲۱۷	پوشاک بانوان ایران
۲۱۸	مقایسه پوشاک بانوان ارمنی و مسلمان
۲۱۸	حجاب
۲۱۸	دستکش
۲۱۸	آرایش بانوان ایرانی
۲۲۰	رنگ مو و آرایش صورت زنان
۲۲۰	زینت آلات زنان ایران
۲۲۲	تجمل پوشاک ایرانیان
۲۲۳	یک نظریه اجتماعی و فلسفی
۲۲۴	اثاث تالار
۲۲۶	بستر و رختخواب ایرانیان
۲۲۶	مقایسه شرق و غرب
۲۲۷	روشنایی منازل
۲۲۸	تجملات ایرانیان (کلیات)
۲۲۸	تجملات آرایش و جواهرات ایرانیان
۲۲۹	یکی از خرافات شگفت انگیز
۲۲۹	کیسه های جواهر در سینه
۲۳۰	تجملات اسلحه ایرانیان
۲۳۰	جواهرات تاج قزلباش
۲۳۰	مقایسه نظریات ایرانیان و اروپائیان راجع به جواهرات
۲۳۱	نجمات زین و یراق
۲۳۱	تجمل حرم
۲۳۲	تجملات دید و بازدید و گردش و شکار
۲۳۳	خوراک ایرانیان (کلیات)
۲۳۵	مقایسه خوراک ایرانیان با ترکان
۲۳۶	ترکیبات غذای ایرانیان

- ۲۳۶ خصوصیات اغذیه ایرانیان
 ۲۳۷ سلیقه خوراك ایرانیان ساده و شایان تحسین است
 ۲۲۷ شیوه خوراك مسیحیان مشرق زمین
 ۲۳۸ تأثیر آئین و مذهب در شیوه غذا
 ۲۳۹ برنج مطلوب‌ترین و مطبوع‌ترین خوراك آسیایان است
 ۲۴۰ خصوصیات خوراك هندوستان
 ۱۴۱ تأثیرات آب در کیفیت موجودات
 ۲۴۲ طرز و ترتیب خوردن برنج در هندوستان
 ۲۴۳ چگونه اروپائی آسیائی می‌گردد
 ۲۴۳ بهترین غذای بیماران برنج است
 ۲۴۴ برنج معطر و مقایسه برنجهای هندو ایران و ترکیه
 ۳۴۵ خصوصیات برنج عالی
 ۲۴۵ نان و خصوصیات آن در ایران، و آسیا و افریقا و امریکا
 ۲۴۷ طرز تهیه نان در هندوستان
 ۲۴۸ مشک و عنبر اشهب
 ۲۴۹ در مجالس عروسی سلطان گلکنده هندوستان
 ۲۵۰ داستان نحاوت خواهر شاه عباس ثانی
 ۲۵۱ شکر در درخانه‌ها خودشان تهیه میکنند
 ۲۵۱ شربت تحریک اشتها و رفع عطش
 ۲۵۲ بحث در خصوصیات حیاتی خوراکیهای نباتی و گوشتی
 ۱۵۳ ایرانیان کم خور و معتصم‌ند
 ۲۵۴ مهمان نوازی ایرانیان
 ۲۵۵ «گنده پاک‌کن» (کله‌پزها)
 ۲۵۶ بورانی و لرزانک و خروشر
 ۲۵۶ کباب و انواع و اقسام آن
 ۲۵۷ اوپرادر مجالس میهمانی ایرانیان
 ۲۵۹ صولت سرما در آذربایجان نافذتر از فرانسه و انگلستان است
 ۲۶۰ زنگ‌رخساره خبر می‌دهد از سردرون
 ۲۶۲ نان و اقسام و خصوصیات آن
 ۲۶۳ خواب مطلوب مشرق زمین نیست
 ۲۶۳ توصیف صبحانه ایرانیان
 ۲۶۵ توصیف خوراك شام ایرانیان

۲۶۶	تعریف و توصیف پلو
۲۶۷	کره
۲۶۷	انواع و اقسام پلو
۲۵۸	خلر
۱۶۹	تعریف و توصیف آشپزخانه‌های عمومی
۲۷۰	تعریف و توصیف یخچالها و طرز تهیه یخ
۲۷۳	نوشیدنیهای تندوملایم (کلیات)
۲۷۴	طرز تهیه و تقطیر گلاب
۲۷۴	عطریات و انواع و اقسام آن
۲۷۵	قهوه
۲۷۶	قهوه خانه ایران و سازمان آن
۲۷۶	آزادی اجتماعات و انتقاد از سیاست حکومت
۲۷۷	سخنرانیهای شاعران و درویشان
۲۷۸	شاه عباس ثانی باین فسق و فساد خاتمه داد
۲۷۸	تقریباً همه ایرانیان شراب میخوردند
۲۷۹	بهترین شراب در اینجاها بدست میآید
۲۸۰	شراب اصفهان
۲۸۰	نگهداری شراب و خصوصیات خمهای ایرانی
۲۸۲	تریاك، افیون، شیرۀ خشخاش
۲۸۳	آزمایش و تقریرات يك روحانی پزشك
۲۸۴	قوطی از یادش رفته بود لذا مرد
۲۸۴	ترك دنیا از ترك تریاك اولیتر است
۲۸۵	انتحار با تریاك
۲۸۵	بحث لغوی راجع بتریاك
۲۸۶	كو كنار و مطبوخ آن
۲۸۷	بنك و خصوصیات آن
۲۸۸	بنك هندوستان
۲۸۸	خرابات بنگیان تسلاي آلام و تسكین بدبختی
۲۸۹	بانوان انگلیسی كه بنك میل کردند
۲۹۰	چرس
۲۹۰	سرکه

- ۲۹۰ روغنهای نباتی ، زیتون هیرکانی
- ۲۹۱ روغنهای سوختنی
- ۲۹۳ نفت و خصوصیات استخراج آن
- ۲۹۵ فنون و صناعات ایرانیان (کلیات)
- ۲۹۴ چرا به هنرهای زیبای علاقه مند نیستند؟
- ۲۹۵ باختراعات و اکتشافات تمایلی ندارند
- ۲۹۶ چاپ و چاپخانه
- ۲۹۶ توپ و توپخانه در هندوستان
- ۲۹۶ تأثیرات منفی محیط
- ۲۹۷ زیرکی و سادگی صنعتگران شرقی
- ۲۹۸ زرگران سرخانه
- ۲۹۹ سازمان اداری صنعتگران و کارگران
- ۳۰۰ روابط استاد و شاگرد
- ۳۰۰ بیگاری پیشه‌وران برای شاهنشاه
- ۳۰۱ کشاورزی ، گفتار کورش کبیر
- ۳۰۲ { در فن اکتشاف و هدایت آب هیچ مردمی
بیای ایرانیان نمیرسد }
- ۴۰۲ چهل و دو هزار کاربزد در خراسان
- ۳۰۳ آب چاه و خصوصیات شایان توجه آن
- ۳۰۴ ساعت آبی و خصوصیات آن
- ۳۰۵ طرز توزیع و تنظیم آب ، میراب ، شهاب
- ۳۰۶ چگونه مقدار آب بامزغابی میزان میشود
- ۳۰۶ غلات و حبوبات ایران
- ۳۰۸ ایرانیان بمانند رومیان در فلاحت ...
- ۳۰۹ نتایج مهم کشاورزی فنی ایران
- ۳۱۰ تعریف و توصیف خرمن کوبهای ایرانی
- ۳۱۱ تعریف و توصیف دستگاه برنج کوب
- ۳۱۷ تاکستانهای آذربایجان و ارمنستان
- ۳۱۳ خصوصیات کشت و کار خرمن
- ۳۱۴ خصوصیات خرما

۲۱۵	معماری ابنیه و عمارات ایرانیان
۳۱۶	خشت، خصوصیات و بهای آن
۳۱۷	آجر، خصوصیات و بهای آن
۲۱۷	کچ و آهک، زردگل و سفید
۳۱۸	زمین ایران و خصوصیات آن
۳۱۸	خاک اصفهان سخت و زین است
۳۱۹	خصوصیات ساختمان دیوارها
۳۲۰	کنبد و قبه عمارات
۳۲۱	قسمت داخلی ساختمان
۳۲۱	آرایش و تزئینات معماری
۳۲۲	کیفیت ترکیب داخلی عمارات
۳۲۳	گرسی و خصوصیات آن
۳۲۴	تعریف و توصیف پنجره‌ها
۳۲۵	حوض آب، ساروج و سیمان
۳۲۶	درها، و قفل‌های ایران
۳۲۷	آب و آتش در عمارات ایرانی
۳۲۸	چشن برف روبان
۳۲۸	عقل سلیم ایرانیان در موضوع ساختمان
۳۲۹	مالیات و معاملات ملکی
۳۲۹	تقویم مخارج ساختمان عماراست
۳۳۰	نجاران ایرانی ماهرو باهوشند
۳۳۱	ایرانیان در گلدوزی یدطولایی دارند
۳۳۲	چینی سازی و ظروف مینایی
۳۳۲	هلندیان در صنعت چینی سازی از ایرانیان ...
۳۳۳	ظرافت و زیبایی کاشیهای ایران
۳۳۴	صادرات چینی ایران
۳۳۴	همچشمی کاشی پزهای اصفهان و یزد
۳۳۵	رشته‌های زرین و سیمین
۳۳۵	چرم سازی ساغری، ادم
۳۳۶	چرخ تسمه، کمان مته
۳۳۸	تراشکاران و سفیدگران

صفحه

۳۴۰	هنر اسلحه سازان ، کمانها و شمشیرهای ایران
۳۴۱	تفنگهای ایرانی و خصوصیات آن
۳۴۲	تنوردستی و خصوصیات آن
۳۴۳	تیغهای ساخت ایران معجزه میکند
۳۴۴	آیینهای فلزی و تاریخیچه آن
۳۴۴	آتشبازی و قصایبی
۳۴۵	گوهریان ، جواهر تراشان
۳۴۶	رنگرزان و صباغان
۳۴۷	سلمانی ، آرایش و پیرایش صورت
۳۴۸	قلمدان سازها ، خصوصیات چسب
۳۴۹	دوریهای ایرانی از خیاطان اروپایی ماهرترند
۳۵۰	شیشه گری و تاریخیچه آن
۳۵۱	کاغذسازی
۳۵۲	صندوق سازی
۳۵۳	صابون بزی خاکستر حلب
۳۵۳	مقایسه ملبوسات شرقی و غربی
۳۵۴	زرگری و طلاکاری
۳۵۴	ساعت سازی
۳۵۶	صنایع مانیفاکتور ایران
۳۵۷	منسوجات زربفت و سیمبافت
۳۵۸	مخمل زرباف
۳۵۹	کارخانههای فرش بافی ایران
۳۵۸	کِرک شتر ایران لطیف است
۳۶۰	مصنوعات یزد و کرمان و مغان
۳۶۰	مصنوعات کارخانههای سواحل خزر
۳۶۱	منسوجات نمدی ایران بهتر از ماهوت
۳۶۱	کتان، کرباس
۳۶۲	باسمه ایرانی
۳۶۲	حصیرهای ایرانی در ظرافت بی نظیر است

صفحه

۳۶۳	تجارت، اوزان، پول، مقیاس
۳۶۳	توجه و تمایل مشرق‌زمینیان به تجارت
۳۶۵	طرز مذاکرات دلالتان
۳۶۶	رموز دلالتان (محاسبه انگشتی)
۳۶۶	فلسفه ولذات نفسانی مانع تجارت است
۳۶۷	توهمات دیگری که مانع تجارت می‌باشد
۳۶۸	تجارت ابریشم ایران
۳۶۹	انواع و اقسام ابریشم
۳۷۰	صادرات ابریشم
۳۷۱	صادرات ایران به هندوستان
۳۷۱	صادرات ایران بترکیه
۳۷۱	صادرات ایران به روسیه
۳۷۱	فعالیت بازرگانان ایرانی از سوئد تا چین
۳۷۲	شاطر، (برید)
۳۷۳-۴	اسناد، محاضر، قاضی، ضامن
۳۷۵	شیوه شمارش پول
۳۷۵	باچاقو محل مهر را قطع می‌کنند
۳۷۵	اوزان و مقادیر و تقوایران
۳۷۸	منشاء اصطلاحات اوزان ایران و فرانسه
۳۷۸	واحد طول و سطح ایرانی
۳۷۹	واحد پیمان؛ وهشت بخش روز
۳۷۹	تحقیقات تاریخی و لغوی راجع به فرسنگ
۳۸۱	واحد پول ایرانیان
۳۸۱	دینار، بیستی، تومان، عباسی، شاهی، غزبی
۱۸۳	مسکوکات طلادر جشن نوروز و هنگام جلوس
۳۸۳	مسکوکات سابق ایران
۳۸۴	لارین
۳۸۵	مهر و نشان پول ایران
۳۸۷	فهرست تحلیلی مجلد چهارم

Encyclopédie de La Civilisation Iranienne

Voyages de Chardin
en Perse et autres lieux de l'Orient

Traduction, Introduction, Annotations, avec Glossaire et Index

par

M. M. Abbassy

Tome Quatrième

Contenant une Description générale de la Perse



Editeur: Amir-Cabir Téhéran 1957-1336